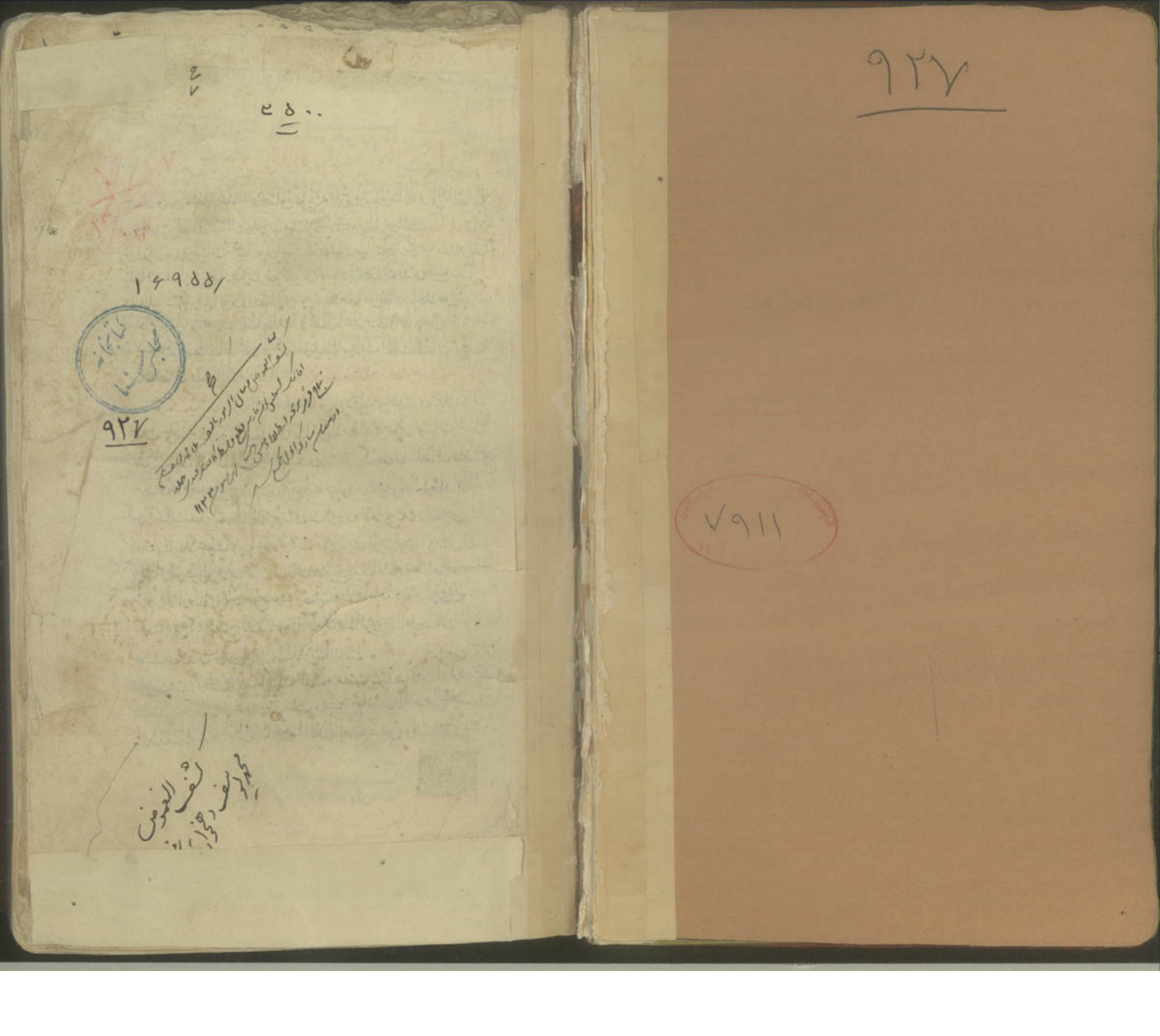
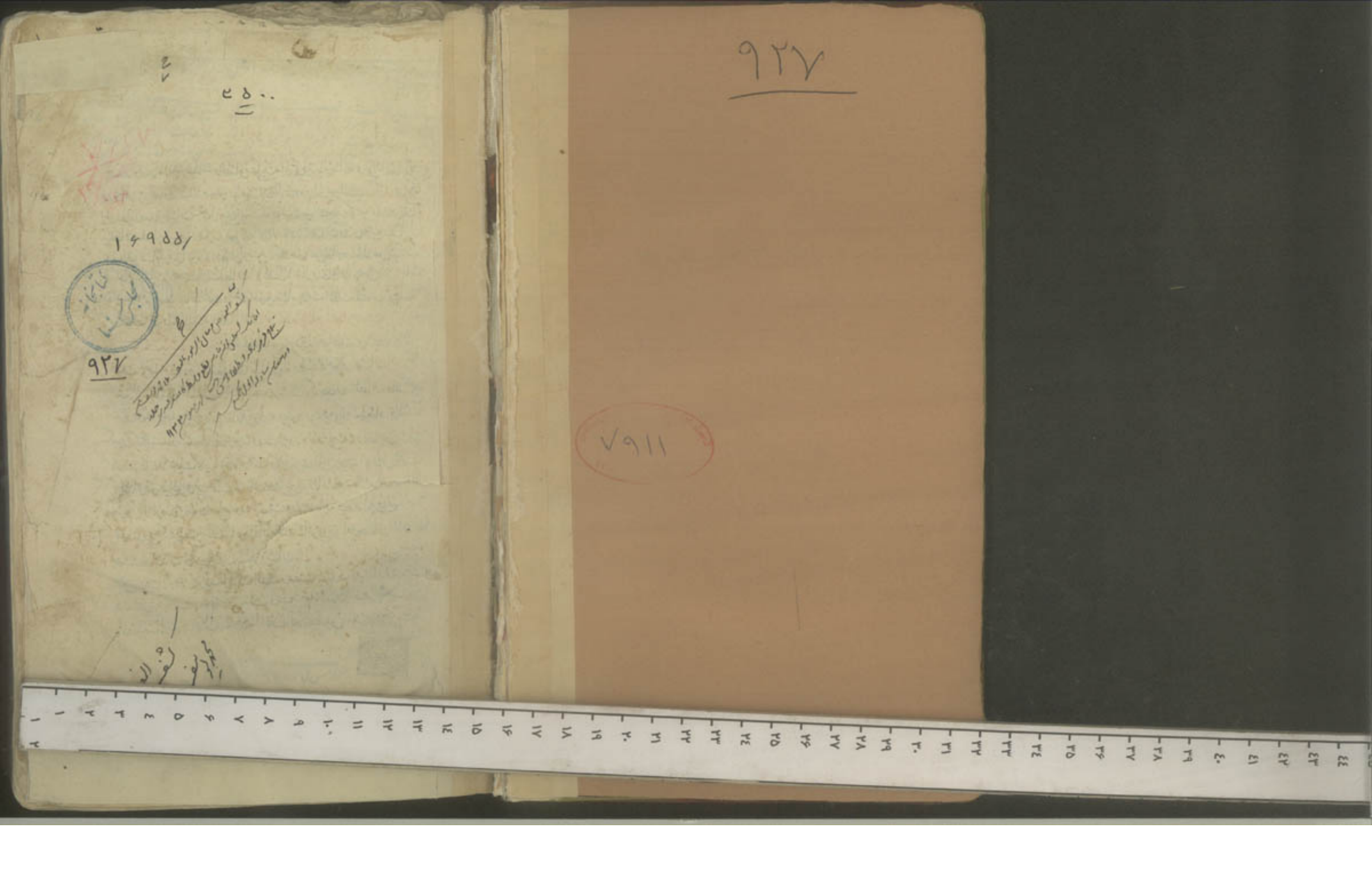
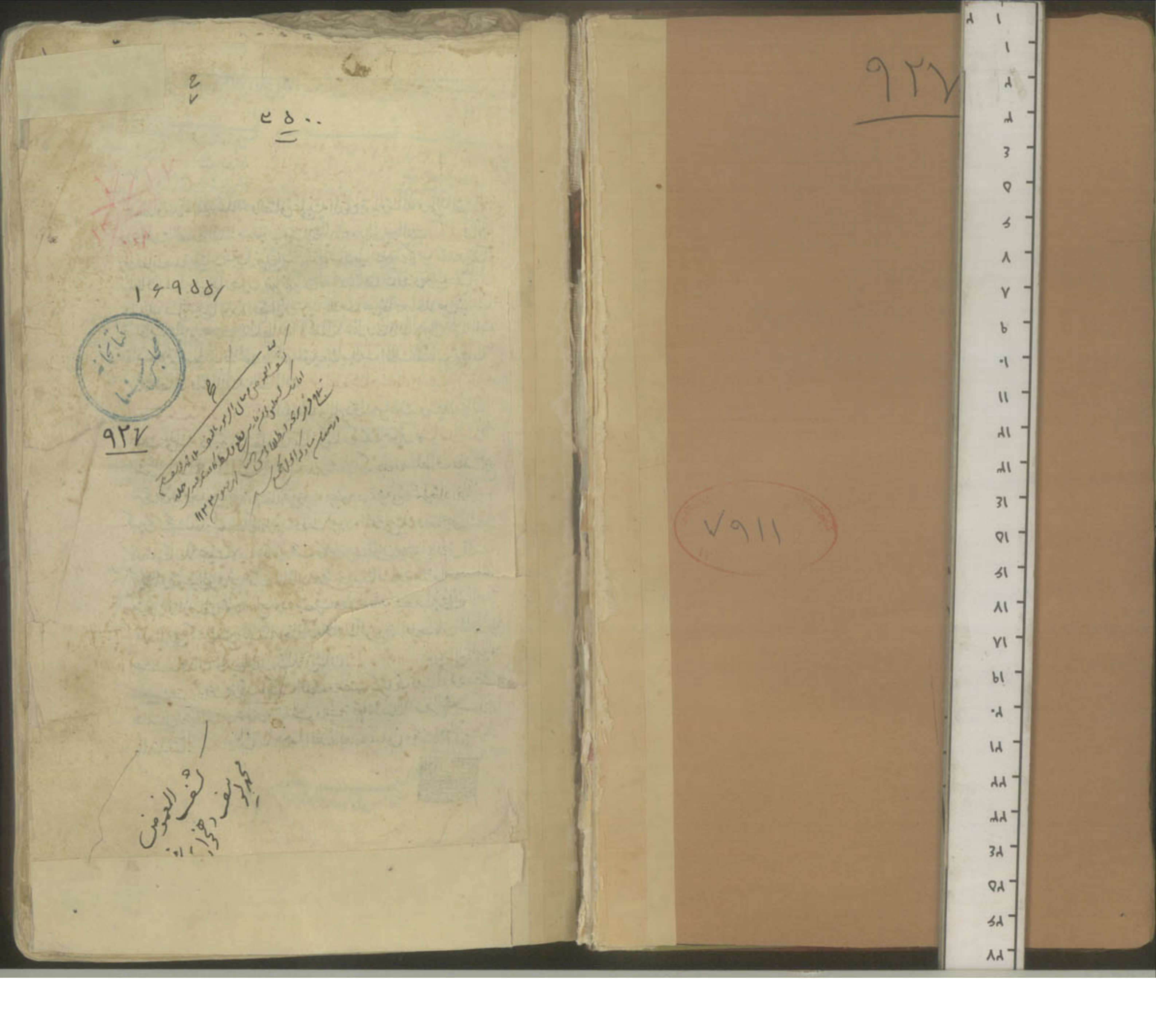
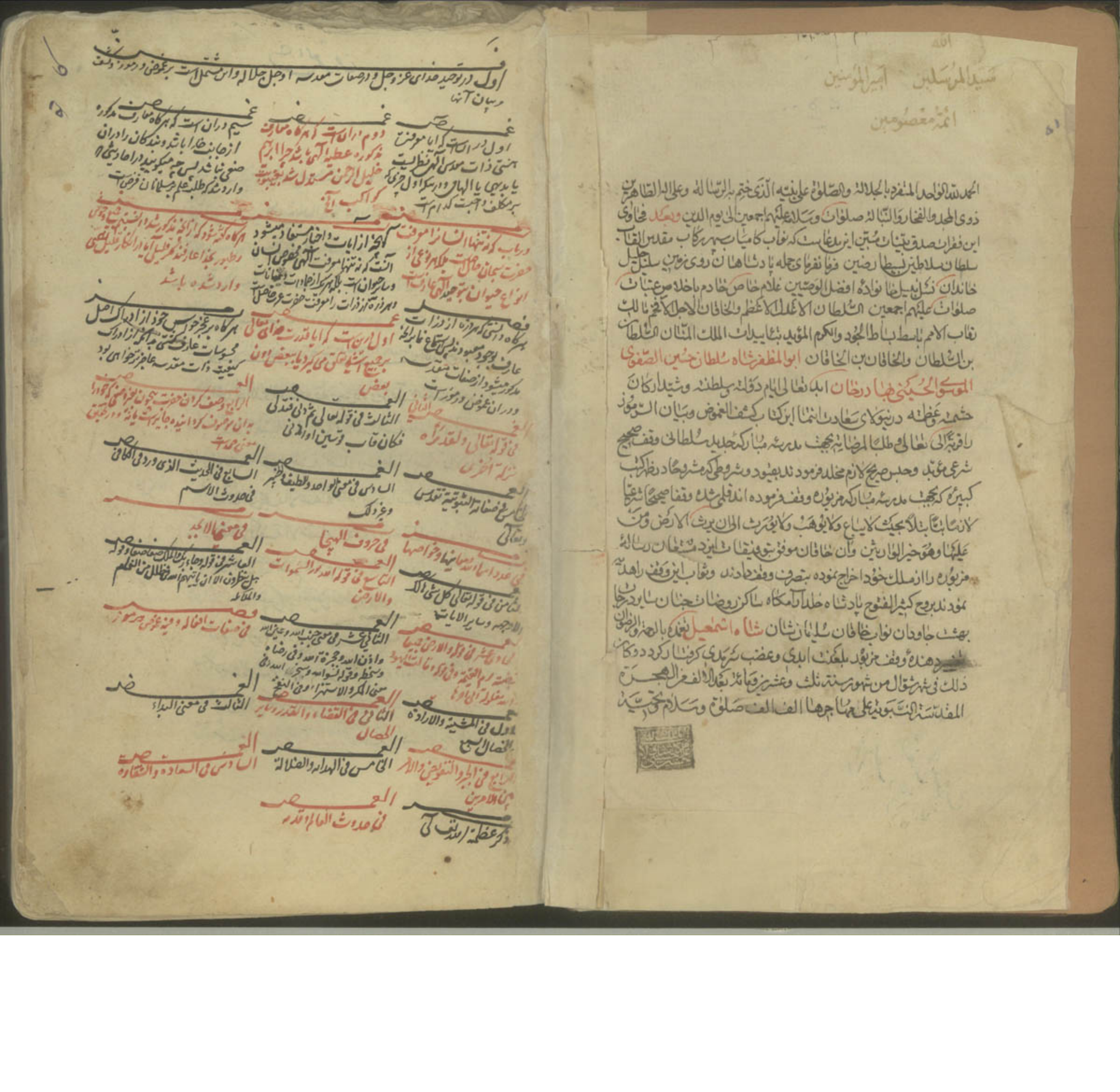



٩٢٧
١٦٩٥٥١
٩٢٧
٧٩١١







الحمد لله الواحد المنفرد بالجلالة والصلوة على نبيه الذى ختم به الرسالة وعلى آله الطاهرين ذوى المجد والفخار والنبالة صلوات وسلامه عليهم اجمعين الى يوم الدين وبعد فحاوى اين فقرات صدق بينات مبين اين مدعا است كه نواب كامياب سپهر ركاب مقدس القاب سلطان سلاطين بسيط ارضين فرمانفرماى جمله پادشاهان روى زمين سليل جليل خاندان نسل نبيل طانواده افضل الوصيين غلام خاص خادم باخلاص عتبات صلوات عليهم اجمعين السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الاجل الافخم مالك رقاب الامم باسط بساط الجود والكرم المؤيد بتأييدات الملك المنان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر شاه سلطان حسين الصفوى الموسوى الحسينى بهادر خان ابد الله تعالى ايام دولته وسلطنته وشيد اركان حشمته وعظمته در سنوات سعادت انتما اين كتاب كشف الغموض وبيان الرموز را قربة الى الله تعالى وطلبا لمرضاته بجهت مدرسه مباركه جديد سلطانى وقف صحيح شرعى مؤبد وحبس صريح لازم مخلد فرموده اند بعنوان وشروطى كه در وقفنامه كتب كبيره كه بجهت مدرسه مباركه مزبوره وقف فرموده اند قلمى شده وقفا صحيحا شرعيا لازما ثابتا بتلا بحيث لا يباع ولا يوهب ولا يورث الى ان يرث الله الارض ومن عليها وهو خير الوارثين وآن خاقان موفق بتوفيقات ايزد منان رساله مزبوره را از ملك خود اخراج نموده بتصرف وقف دادند وثواب اين وقف را هديه نمودند بروح كثير الفتوح پادشاه خلد آرامگاه ساكن روضات جنان ساير درجات بهشت جاودان نواب خاقان سليمان شان شاه اسمعيل تغمده الله بالرحمة والرضوان فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه [illegible] دهنده وقف مزبور بلعنت ابدى وغضب سرمدى گرفتار گردد وكان ذلك فى شهر شوال من شهور سنة ثلث وعشرين ومائة بعد الالف من الهجرة المقدسة النبوية على مهاجرها الف الف صلوة وسلام وتحية

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی الهمنا معرفته وجوده ومنّ علینا بفضله وجوده وهدانا بنبیّه نبی الرحمة وکاشف الغمّة وامام الائمة وشفیع الامّة المنتجب من طینة النجباء وسلالة الانبیاء والاولیاء ودلّنا علی حجة الائمة الانام وسادات الاسلام ومصابیح الظلام وکعبة الاعتصام وذروة الاحتشام علیه وعلیهم صلوات الله العلیم العلّام ما انار القمر الهدی واضاء الشمس الضحی

اما بعد چنین گوید اقل خلق الله علماً وعملاً محمد یوسف بن آقا بیک ابهر ازقانی که چون در نیولاکه تاریخ سال هجریه بهزار وهفتاد ویک رسیده بشبی شنه که مقدمه جیش خواب بر اقلیم حواس تاخته بود اما هنوز هجوم لشکر نوم در ملک بدن تاراج متاع هوش نپرداخته خیال مشعبد چنان بنظر آورد که کتابی مسمّی بکشف الغموض وبیان الرموز در سلک تحریر کشیده می‌باید بعد از افاقه

درخاطر داشت که شاید بمدد توجهات غیبی واعانت توفیقات لاریبی تالیف وتصنیف آن پرداز ومقارن آن حال بخاطر الهام پذیر وضمیر خورشید تاثیر نواب کامیاب اشرف اقدس شهنشاه فلک بارگاه ملک سپاه مهر احتشام عالیجاه عنوان صحیفه فتوت دیباچه رساله مروت مالک رقاب مملکت قطب سماء مرحمت مرکز دایره سعادت نور حدقه سیادت نور حدقه دولت شمع لگن عدالت نمک خوان سماحت بحر زخار سخاوت المنتجب من طینة الکرم وسلالة المجد الاقدام السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان الموفق بتوفیقات سبحانی والمؤید بتاییدات ربانی همیون اعلی صاحب قران اول شاه عباس ثانی لازال برکة وجوده لفضل الله وجوده خطور نمود تا بکاملی که در ظروف حروفش الوف حقایق اخبار مندرج ودر سواد مداد نشش صنوف اسرار مندمج است ماه معرفت از بروج ارقام او طالع وخورشید حقیقت از انشقاق اقلام او لامع اشاره فرمود که در باب معرفت حضرت جواد بطریق اقتصار وبلغت فارسی کتابی تالیف نماید تا بنظر منیر قمر نور در آن گردانند نشان اصحاب وحی الهی وارباب فضل نامتناهی صلوات الله علیهم تشفیف کرده از استماع این خبر تعبیر خواب که گذشته باین فقیر کسیر البال حقیر کثیر الملال بهویدا گشت بناء علیه با وجود کمی بضاعت وقلت استطاعت خواست تا آنچه در خلد داشت منبعث ظهور جلوه گر سازد وعجوز وار خود را در معرض طالبان ماه کنعانی در آرد ونثار

که بدان وسیله تواند که جمال یوسف مصری ببیند و کتاب بلغة فارسی و عربی
بر همان نهج ترتیب داد و هر یک را مشتمل بر یک مقدمه و پنج فن و یک خاتمه
ساخته مسمی بکشف الغموض و بیان الرموز گردانید امید که ذخیره روز جزا
و مفتاح ابواب هدی گردد و الله المستعان و علیه التکلان **مقدمه** در بیان
فضیلت علم و عالم **فن اول** در توحید خدای عز و جل و در صفات مقدسه او جل
جلاله **فن دویم** در ذکر مذاهب مختلفه و بطلان آن **فن سیم** در بیان حج الهی
و حقیت آن **فن چهارم** در ذکر واجباتی که تعلق بجوارح دارد کان ظاهری
میگیرد و **فن پنجم** در معالجه امراض ظاهرا و باطنا **خاتمه** در ذکر دعوات موجزات
مهمات بدانکه بدانکه از نقل و حدیث لعینه خود را معاف داشته اکتفا
ترجمه یا ادای مضمون حدیث که آن نیز جایز است خواهد نمود حسبی الله و نعم
الوکیل **اما المقدمه ففی فضل العلم و العالم** بدان ایدک الله که فضل علم بسیار است
و فضیلت عالم بیشمار چنانکه در کتاب کافی باسناد متصل از امام ناطق جعفر صادق
علیه السلم منقول است که گفت گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که طلب
علم فرض و واجبست بر همه مسلمانان بدانید و آگاه باشید که حضرت عزت
جلت عظمته دوست میدارد طالبان علم را و نیز از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه مرویست که میفرمود ایها الناس بدانید بدرستی که کمال
دین در طلب کردن علم و در عمل کردن بدانست و آگاه باشید که طلب

علم

علم واجب تر است بر شما از طلب کردن مال زیرا که مال مقسوم و مضمونست
مر شما را و بتحقیق که قسمت کرده است آنرا در میان شما عادلی و ضامن
آن شده است و عنقریب بضمان خود برای شما وفا خواهد کرد و بدرستی
که علم مخزونست در نزد اهلش و بتحقیق که شما مامور شده اید بطلب کردن
آن از اهلش پس طلب نمائید آنرا و هم درین کتاب از مفضل بن عمر منقولست
که گفت از صادق آل محمد علیهم السلم شنیدم که میفرمود که بر شما باد که تفقه
و دانش حاصل نمائید در دین خدا و اعراب مباشید پس بدرستی کسی که
دانش حاصل نکند در دین خدا حضرت عزت در روز قیامت بنظر رحمت بسوی
نخواهد نگریست و پاکیزه نخواهد گردانید از برای او عملی را یعنی عمل وی بدرجه
قبول نخواهد رسید این خبر گوید که پر ظاهر است که اهل علم و خازنان آن اهل بیت
نبوت و خانواده رسالت اند صلوات الله علیهم اجمعین و مردم مامور اند
بدانکه جواهر علوم ایقان را از آن معادن معارف عرفان دریابند و از
اصحاب آرا اتباع نمایند زیرا که ایشان ضال و مضل و هالک و مهلک اند چنانچه
در کتاب مذکور از یونس بن عبد الرحمن مسطور است که گفت گفتم ابی الحسن
اول را یعنی امام موسی کاظم علیه السلم که بچه چیز واحد دانم خدای عز و جل را
پس فرمود که یا یونس متبدع مباش که کسی که نظر و فکر کند برای خود یعنی
اصول دین عقل خود را مستقل داند و تابع عقل خود شود از بابت متکلمین گردد

اعراب
بادیه‌نشین

کتاب خدای را و عترتی گذارم

که در علم کلام هر یک اختیار مذهبی کرده اند هلاک میشود و کسی که ترک کند اهل بیت
پیغمبر خود را اکراه میکرد و کسی ترک کند قول خدای را و ترک کند قول رسول خدا را
کافر میشود و باید دانست آنچنانکه پی روی کردن کتاب خدا و عترت را
نمودن لقبول نبی مهتدی ضلالت و او داشتن دست تولا از دامن اهل بیت
هدی هلاکت و ضلالت و کفر است همچنین راه حق سپین و علم دنیا و دین منحصر است
در کتاب حضرت عزت و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت چنانچه در
کتاب مذکور در باب فرض علم از امام موسی کاظم علیه السلم منقول است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل مسجد شد پس دید که جمعی باطراف مردی گرد آمده اند
فرمود که این شخص کیست و چیست گفتند این مرد علامه است فرمود که علامه چیست
گفتند او اعلم ناس است بانساب عرب و وقایع ایشان و ایام جاهلیت و اشعار
عربیت پس آنحضرت فرمود که این علمیست که جاهل بودن به آن کسی را مضرت
نمیرساند و عالم بودن به آن کسی را نفع نمیدهد بعد از آن فرمود که جز این نیست
که علم سه چیز است آیه محکمه یا فریضه عادله یا سنت قایمه و ما سوای اینها فضلست
عنقریب این مباحث در موضعش مستوفی مذکور خواهد شد ان شاء الله تبارک
و تعالی و هم در کتاب مذکور مرقوم است مروی از ابی حمزه ثمالی منقول از امام
محمد باقر صلوات الله علیه که آنحضرت فرموده که عالمی که مردم از علمش منتفع
شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و نیز از ابی حمزه ثمالی منقول است که گفت

فرمود مرا

فرمود

مرا فرمود صادق آل محمد علیهم السلم که عالم شو و یا متعلم باش یا اهل علم را دوست
دار و چهارمین مباش که به بغض ایشان هلاک شوی و شیخ ابو جعفر محمد بن علی
بن بابویه قمی قدس سره در آخر کتاب من لا یحضره الفقیه باسناد خود از
صادق آل محمد علیهم السلم روایت کرده که هرگاه که روز قیامت شود
خدای تعالی جمع کند خلایق را در صعید واحد و وضع موازین شود پس
بسنجند مداد علما را با خون شهدا و مداد علما بر خون شهدا راجح آید و شیخ
ابو علی الطبرسی قدس سره در کتاب احتجاج از امام رضا علیه التحیة والثنا
نقل کرده که آن حضرت فرمود که گفته میشود در روز قیامت مرد عابد را
که تو در دار دنیا نیکو مردی بودی اما همتت در کار سازی و تخلیص نفس خودت بود
بفضل و کرم ما داخل بهشت شو لیکن گفته میشود مرد عالمی را که رسیده باشد
بمردمان خیر او و خلاص کرده باشد برای ایشان نعیم جنت را و حاصل نموده
باشد برای ایشان رضای حضرت را ای آنکه کافل و حامی یتیمان آل محمد بودی
و راه نمای ضعیفان محبان ایشان میکردی یعنی شیعیان ایشان را از طرف
ضلالت و غوایت بسوی ولایت اهل بیت طهارت هدایت و دلالت
میکردی بایست تا تنها داخل جنت نشوی بلکه شفاعت کنی هر آنکسی را که از تو تعلیم
گرفته بتحصیل علم دین نموده باشد پس بایستند و داخل سازند با او بجنت قیامی را
از مردمان و قیامی را تا آنکه حضرت امام علیه السلم تا ده قیام گفت و مراد از هر

ایشان را از دست دشمنان ایشان
ولی بسیار کرده باشد

هر قیام صد هزار کس باشد و اینها جمعی باشند که از آن مرد عالم اخذ علم نموده باشند
هرچند که بچند واسطه باشد تا روز قیامت پس تامل کن و ببین تفاوت ره از
کجاست تا بکجا در ما بین منزلت آن عابد و این عالم و هم در کتاب احتجاج از امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم منقول است که فرمودند که علمای شیعه
ما مرابطان و سرحدداران اند در سرحدی که منع میکنند از ملک دین مسلمانان
دشمنی ابلیس و عفاریت او را و منع میکنند ایشان را که خروج کنند و زور آورند
بر ضعیفان و شیعیان ما و از آنکه مسلط شود بر شیعه ما ابلیس و متابعان
وی که نواصب باشند و دانسته باشید که هر آنکه از شیعه این سرحدداری
نماید که بقوت علم و حجت روشن دفع کند حجت دشمنان شیاطین مخالفان
ما را هست این عمل بزرگ و خدای عز و جل بهتر از آنکه کسی با کافران روم و ترک
جهاد کند هزار هزار بار زیرا که آن مرد مجاهد دفع شر دشمن میکند از بدنهای
مومنان و این مرد عالم دفع شر دشمن میکند از دینهای ایشان و نیز در کتاب مذکور
از امام حسن عسکری علیه السلم منقول است که او از امام جعفر صادق علیه السلم روایت
میکند که آنحضرت فرموده که هر که مطلب همت او این باشد که بشکند حجت
ناصبیان را از موالیان و شیعیان ما که اهل بیت رسولیم و بشکند قوت ایشان را
و پرده از روی کار رسوایی ناصبیان بردارد و عیبها و مکرهای ایشان را پیدا
و هویدا کرده اند و تفخیم و تعظیم کند امر محمد و آل محمد را صلوات الله

دشمنان میکنند

علیهم

علیهم بگرداند خدای تعالی اهتمام ملایکه بهشت را و را اگر بنا کنند برای او قصرها
و سرابها و جنت و کار فرمایند برای او و بهر حرفی از حرفهای حجت او که
آورده باشد برای اسکات و عاجز نمودن دشمنان خدا زیاده از عدد
مردمان دنیا و از فرشتگان که قوت هر کدام از ایشان زیاده باشد
از قوت کسی که تواند آسمانها و زمین را بردارد و لیکن درین حال چه بسیار خواهد بود
بناهای او و نفعها برای او و قصرهای او که نداند قدر و مقدار آنها را اگر در کار
عالمیان شیخ ربانی حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی از حضرت امیر المومنین
علیه السلم نقل میکند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی
رحم کند بر خلفا من شخصی پرسید که یا رسول الله خلیفهای شما چه کسانند فرمود
که جمعی اند که بعد از من خواهند آمد روایت کنند آثار و احادیث مرا و بیاموزند
بمردم شریعت و دین مرا و درین باب احادیث بسیار است بر همین قدر
اکتفا افتاد اما فن اول در معرفت خدا و توحید آن یکتای بی همتا و صفات
اوست جل جلاله و این فن مشتمل است بر غموض و رموز و کشف و بیان غرض
اول در آنست که آیا معرفت ذات که ایا معرفت هستی ذات مقدس الهی
نظریست یا بدیهی یا آنکه الهامیست و در آنکه اول چیزی که بر مکلف واجبست
کدامست پس اشاعره و معتزله اجماع کرده اند بر اینکه نظر کردن در تحصیل معرفت واجب
الوجود واجبست یعنی واجبست که شناخت حضرت باری جلت عظمته بدلیل

آنها را

باشد و نیز دعوای اجماع امت کرده اند برین که معرفت حق تعالی بر جمیع مکلفان
واجبست و اختلاف ایشان در ینست که آیا ثبوت وجوب نظر بچه طریق
میشود اشاعره گفته اند که بطریق سمع است و معتزله بر آنند که بطریق عقل
میباشد و مذهب اکثر اشاعره از جمله مذهب شیخ ابو الحسن اشعری آنست
که اول چیزی که بر مکلف واجبست معرفة الله است زیرا که آن اصل معارف
و عقاید است و بران متفرع میشود وجوب جمیع واجبات شرعیه
و مذهب جمهور معتزله و استاد ابی اسحق اسفراینی آنست که نظر یعنی دلیل معرفت
اول واجباتست و طایفه بر آنند که اول واجبات جزو اول نظر است چرا که
وجوب کل مستلزم وجوب اجزا او است پس اول جزو از نظر واجبست که
مقدم است بر نظری که تقدم دارد بر معرفت و قاضی و تبعه او را مذهب
آنست که قصد بر نظر اول واجباتست زیرا که نظر فعل اختیاریست که مسبوقست
بقصد و قصد تقدم دارد بر اول اجزاء نظر و شارح مواقف بعد از نقل
این مذاهب گفته که این نزاع لفظی است بواسطه آنکه اگر مراد از اول واجبات
واجبیست که مقصود بالذات است اولا پس آن معرفت الهیست اتفاقا و الا اگر
اراده این نباشد بلکه مراد اول واجبات باشد مطلقا پس قصد نظر و دلیل
کردن اول واجباتست زیرا که آن قصد مقدم است از برای نظری که واجبست
مطلقا پس مقدمه واجب نیز واجبست چنانچه در علم اصول مقرر است

کشف

کشف باید دانست که آنچه اشاعره و معتزله گفته اند که جمیع امت بر آنند
که معرفت الهی واجبست صحیح نیست زیرا که از جمله صوفیه را مذهب آنست که
که معرفت حق سبحانه و تعالی ضروری و بدیهی است نظری و کسبی نیست فاما
فاما آنچه مذهب حق است و احادیث متواتره از اهل بیت نبوت منقول
تا حضرت رسالت پناهی در آن وارد است آنست که معرفت حضرت
بیچون بعنوان که او خالق عالم است و او را رضا و سخطی هست و انبیا از
معلمی ناچار است که از جانب خدا خلق را تعلیم کند بانچه رضا و سخط خدا
در آنست از امور فطریه است که واقع میشود در دلها بالهام الهی چنانکه
حکما گفته اند که چسپیدن طفل به پستان مادرش بالهام فطری الهیست حاصل
آنکه خدای تعالی بندگان را بمعارف مذکوره ملهم ساخته و در دل ایشان آنها را
خلق کرده بعد از آن بایشان پیغمبر فرستاده و بر آن پیغمبر کتاب نازل
کرده و در آن کتاب امر و نهی نموده است و بالجمله واجب و غیر واجب از
تکالیف شرعیه بمکلفان تعلق میگیرد الا بعد از بلوغ خطاب از جانب
شارع و معرفت الهی پیش از بلوغ خطاب بالهام الهی برای بندگان
حاصل است بچند مرتبه پس اول واجبات اقرار لسانیست بر شهادتین
چنانچه بطریق تواتر وارد است که علی الله التعریف و البیان و علی الخلق
ان یقبلوا ما عرفهم الله تعالی یعنی بر خدا لازم است که بر خلق تعریف

و بیان کند بر خلق و واجبست که قبول کنند آنچه را که خدای تعالی ایشان را بدان
عارف گردانیده است و طریق تعریف و بیان آنست که اولاً خدای ایشان را
ملهم میسازد بقضایای مذکوره و همچنین ایشان را ملهم میگرداند بدلالات
واضحه که دلهای ایشان قبول آنها میکند بعد از آن میرسد بدیشان دعوت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و دلالت بر صدق آنحضرت پس از آن واجب میشود
بر ایشان اقرار یعنی اعتراف لسانی پس اعتراف قلبی بتنها دین و بیان تمامی
آن چیزهای که رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را آورده است اجمالا
و هر آنکه کسی را که در حق او این امور حاصل نشده باشد خواه آنکس از اهل
فترت باشد یا او را مانع دیگر باشد از تعلق تکلیف در دار دنیا پس
در روز قیامت او را تکلیف خواهند کرد لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة پس ازین تحقیق چنین محقق شد که اقرار و اعتراف
قلبی که مطلوبست از بنده امریست مغایر معرفت تصدیقیه که آنرا خدای
تعالی خلق میکند در دلهای بندگان و در کلام اهل بیت صلوات الله علیهم
در مواضع کثیره تصریح شده است بر اینکه فعل عبد سه چیز است اقرار
بلسان و اعتراف و اعتراف بجنان و عمل بارکان بیان بدانکه اخبار متواتره
که دلالت بر معانی مذکوره دارد بسیار است از جمله صدوق قدس
سره در کتاب توحید باسناد خود از برید و او از امام جعفر صادق علیه السلم

روایت

روایت کرده که آنحضرت فرموده که لیس لله علی خلقه ان یعرفوا قبل
ان یعرفهم و للخلق علی الله ان یعرفهم و لله علی الخلق اذا عرفهم
ان یقبلوا یعنی مر خدای را بر بندگان آنکه او را بشناسند پیش از آنکه
آنحضرت ایشان را عارف گرداند بنفس خود و مر خلق را بر خداست
که ایشان را عارف گرداند و از برای خدا بر خلق واجبست که هرگاه
که ایشان را عارف گرداند قبول کنند و نیز از آنحضرت منقول است
که فرموده که شش چیز است که بنده کار او را در آنها دخلی و صنعی نیست اول
معرفت دویم جهل سیم رضا چهارم غضب پنجم خواب ششم بیداری و هم در
کتاب توحید از عبد الاعلی روایت کرده که گفت گفتم مر صادق آل محمد را
صلوات الله علیهم که اصلحک الله آیا خدای تعالی در بندگان آلتی خلق کرده
که با آن توانند او را معرفت کرد فرمود که نه گفتم پس آیا مکلفاند
بمعرفت فرمود که نه بر خداست که بیان کند و حق تعالی تکلیف نمیکند
نفسی را الا بقدر طاقتش و تکلیف نمیکند نفسی را الا بچیزی که بدو داده است
راوی گفت پرسیدم از آنحضرت از قول خدای عز و جل که و ما کان الله
لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون فرمود یعنی
حتی یعرفهم ما یرضیه و ما یسخطه تا آنکه بشناساند ایشان را
آن چیزی را که او را راضی میگرداند و چیزی را که او را غضبناک میسازد

از آن چیزها مأمورات و منهیات است و هم ابن بابویه رحمه الله در کتاب
توحید باسناد خود از ابی بصیر و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
میکند که از آنحضرت پرسیدند که آیا معرفت خدا کسبی است فرمود که لا گفتند
که پس از صنع خدای عز و جل است فرمود که نعم بندگان را در آن صنعی نیست
و مراد ایشان است اکتساب اعمال و نیز باسناد متصل از محمد بن حکیم روایت
کرده اند که گفت گفتم صادق آل محمد را علیهم السلام که معرفت صنع کیست فرمود
که صنع خداست عز و جل و نیست بندگان را در آن صنعی و نیز از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که فرمود بدرستی که حضرت حق سبحانه و تعالی حجت میگیرد بر
مردمان بآن چیزی که بایشان داده و ایشان را بدان عارف گردانیده است
و هم ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس سره در کتاب کافی در بابی که
بعد از باب بیان و تعریف است باسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمود که شش چیز است که بندگان را در آن صنعی نیست که آن
معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری است این حقیر گوید که پر ظاهر است
که مراد از معرفت درین حدیث معارف مذکوره است چنانکه گذشت و متواند
بود که مراد از جهل سایر تکالیف شرعی باشد از مسایل اصول و فروع که بغیر از جانب
وحی الهی بندگان را اعلام ننمایند بر شرعیات ایشان را نمیرسد که در آنها جرأت
نمایند پس در حقیقت حدیث رد باشد بر اصحاب آرای که در علم کلام و اصول فقه

و فروع

و فروع آن از روی رای و عقل خود تکلم کرده اند چنانچه در کتاب کافی در باب
حجج الله علی خلقه باسناد متصل از صادق آل محمد صلوات الله علیهم منقول است
که فرمود که ما حجب الله عن العباد فهو موضوع عنهم آن چیزی را که محجوب
داشته علم آن را خدای تعالی از بندگان پس آن چیز فرو گذاشته شده است
از ایشان یعنی بندگان بآن چیزها مکلف نیستند و در کتاب توحید صدوق
قمی طاب ثراه از عبد الاعلی پسر اعین مرویست که گفت از امام جعفر صادق علیه
السلام پرسیدم از حال کسی که ندانسته باشد چیزی را آیا بر او چیزی لازم می آید
فرمود که نه و هم در کتاب کافی در باب بیان و تعریف باسناد متصل از
محمد بن حکیم روایت کرده که گفت بامام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
گفتم که معرفت از صنع و فعل کیست فرمود که از صنع خداست بندگان را در آن
صنعی نیست و هم در آن کتاب در باب حجج الله علی خلقه باسناد متصل از همان
امام همام علیه الصلوة والسلام مرقوم است که فرمود که بر خلق واجب نیست که
معرفت الهی حاصل نمایند و از برای خلق بر خدا لازم است که ایشان را عارف
نماید و مر خدا راست بر خلق که هر گاه که ایشان را عارف گرداند قبول کنند و مراد
از معرفتی که درین حدیث و حدیثهای گذشته مذکور است یقینی است که از جانب
خدای تعالی در دل واقع میشود و آن فعل اختیاری دل نیست چنانکه گذشت
و هم خواهد آمد و مراد از قبول اقرار لسانی و جنانی و ارکانی است و آنچه

مرکب از سه چیز است از فعلهای اختیاری بندگان و این که گفته شد معنی از معانی
ایمانست چنانکه در احادیث متواتره وارد است که ایمان مرکبست از عمل
دل و فعل جوارح و اعضا و از بعضی دیگر مستفاد میشود که مراد از ایمان نفس
معرفت چنانکه در کتاب کافی در باب ان السکینة هی الایمان باسناد
متصل از ابی حمزه مرویست که گفت از امام محمد باقر علیه السلم پرسیدم از
کریمه و انزل السکینة فی قلوب المؤمنین نازل کردانید خدای تعالی سکینه را
در دلهای مومنان فرمود که آن ایمان است و هم پرسیدم از قول خدای
عز و جل و ایدهم بروح منه فرمود که آن ایمان است و هم درین کتاب
باسناد متصل از فضیل منقول است که گفت گفتم مر صادق آل محمد را علیهم السلم
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان نوشته است خدای تعالی در دلهای ایشان
ایمان را هل لهم فیما کتب صنع قال لا آیا مر ایشان را هست در آنچه که نوشته است
در دلهای ایشان صنعی و اختیاری فرمود که نی باید دانست چنانکه اصل در
ایمان انست که هم عمل و فعل اختیاری بنده باشد گاهی میتواند بود که
بمعنی نفس معرفت آمده باشد چنانچه مذکور شد و همچنین اصل در معرفت انست
که فعل الهی باشد که در دل بندگان واقع میسازد و بنده را در ان صنعی و اختیاری
نیست میشود که گاهی بمعنای قبول معرفت باشد چنانچه مرقوم خواهد شد ان شاء الله
تعالی و صاحب فواید مدنی شکر الله سعیه از کتاب محاسن ابی عبدالله البرقی

ایمان نفس عملست و نیز وارد است که

درهمین باب

قدس

قدس سره نقل نموده و او از پدرش از صفوان روایت کرده که گفت گفتم امام
موسی کاظم علیه السلم را که آیا مردم را استطاعت آن هست که توانند بان
کسب معرفت نمایند فرمود که چه این نیست که آن تطول و عطیه است از جانب
خدای تعالی گفتم پس ایشان را بر معرفت ثوابی خواهد بود هر گاه که در ایشان
استطاعت آن نباشد از باب رکوع و سجود که مامور شدند بکردن آن یعنی هرگاه
که معرفت باختیار بندگان نباشد بلکه ایشان مجبور باشند در آن پس میباید
که ثواب نداشته باشند بر ان مثل رکوع و سجود که باختیار ایشانست
و در کردن آن ثواب دارند پس حضرت در جواب فرمود که نی بمنزله رکوع
و سجود نیست چه این نیست که عطیه ایست از جانب خدای تعالی و عطیه ثواب
نمیباشد جواب دیگر این خبر گوید که ثواب از برای قبول است و قبول فعل
اختیاری است مر بندگان را و در همان کتاب از حضرت صادق علیه السلم
مرویست که فرمود که خدای تعالی بندگان را بمعرفت تکلیف ننموده است و بر او هست که بنماید
از برای ایشان بسوی معرفت خود سبیلی و هم در کتاب محاسن از فضیل بن
ابی العباس روایت کرده که گفت سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلم از قول
خدای عز و جل و کتب فی قلوبهم الایمان آیا ایشان را در ایمان صنعی و دخلی باشد
فرمود که نه و نیز از حسن بن زیاد منقولست که گفت پرسیدم از همان حضرت از
ایمان که آیا بندگان را در آن صنعی باشد فرمود که لا و لا کرامة و هم در کتاب

محاسن باسناد متصل از حسن بن زیاد روایت کرده که گفت از صادق آل محمد علیهم
السلم پرسیدم از آیهٔ حَبَّبَ اِلَیکُمُ الاِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فی قُلوبِکُم آیا بندگان را
در آنچه محبوب گردانیده است صنعی باشد فرمود که لا و لا کرامة و هم در کتاب
محاسن باسناد متصل از زراره و او از امام ناطق جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی که اِذ اَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنی آدَمَ
مِن ظُهورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَ اَشهَدَهُم عَلی اَنفُسِهِم فرمود که این در حالت
معاینه بود مر خدا را پس حضرت بیچون معاینه را فراموش ایشان گردانید و اقرار
در صدور ایشان ثابت نمود و اگر این نمیبود احدی بر خالق و رازق خود
عارف نمیبود و این از قول خدای تعالی است که فرموده وَ لَئِن سَأَلتَهُم مَن
خَلَقَهُم لَیَقولُنَّ الله و نیز منقول است که برقی قدس سره در کتاب محاسن
باسناد خود از زراره روایت کرده که گفت از باقر علوم دین امام محمد باقر
صلوات الله علیه پرسیدم از قول خدای عز و جل فِطرَةَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ
عَلَیها خلق کردن خدا که خلق کرده است ناس را بر آن فرمود که خلق کرده است
ایشان را بر معرفت اینکه او پروردگار ایشانست و اگر چنین نمیبود
نمیتوانستند در وقت سؤال که پروردگار و رازق ایشان کیست و هم از
کتاب محاسن نقل نموده باسناد متصله مروی از زراره که گفت از امام
جعفر صادق علیه السلم مسئلت نمودم از آیهٔ کریمهٔ وَ اِذ اَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنی

آدم

آدَمَ مِن ظُهورِهِم ذُرِّیَّتَهُم وَ اَشهَدَهُم عَلی اَنفُسِهِم اَلَستُ بِرَبِّکُم
قالوا بَلی تا آخر رسانیدن آن وقتی را که فرا گرفت پروردگار تو از اولاد
آدم از پشتهای ایشان ذریت ایشان را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای خود
که آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی هستی حضرت فرمود که ثابت گشت
معرفت در دلهای ایشان و فراموش کرده اند موقف را عنقریب یکروزی
از روزها متذکر آن خواهند شد و اگر این نمیشد احدی نمیدانست که خالقش
کیست و رازقش کدامست و در کتاب توحید خود صدوق قمی طاب ثراه
در باب فطرة الله الخلق علی التوحید باسناد خود از زراره روایت کرده
که گفت گفتم مر امام محمد باقر علیه السلم را یعنی از آنحضرت پرسیدم که اصلحک الله
قول الله عز و جل فی کتابه فِطرَةَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها خلقت خدا که خلق
کرده است ناس را بر آن حضرت فرمود که خلق کرد ایشان را بر توحید در
نزد فرا گرفتن میثاق و عهد بر معرفت اینکه او پروردگار ایشانست الستکم ایشان را
مخاطب نموده تکلم نمود با سر مبارک خود اشاره کرد که اگر نه بعد از آن فرمود که اگر
چنین نمیبود کسی پروردگار و رازق خود را نمیدانست و هم در آن کتاب باسناد
خود از زراره از همان امام همام علیه السلم روایت کرده که گفت پرسیدم
از آن حضرت از قول الله عز و جل حُنَفاءَ لِلّهِ غَیرَ مُشرِکینَ بِهِ فرمود که حنیفیه از آن
فطرتست که فرموده فِطرَةَ اللهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیها لا تَبدیلَ لِخَلقِ الله فرمود

علی

که خلق کرده است ایشان را بر معرفت خود و دیگر زراره گفت که سؤال نمودم از آن
حضرت از کریمهٔ اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم الآیه فرمود
که قادر علی الاطلاق بیرون آورد از صلب بنی آدم ذریت ایشان را تا روز
قیامت که بظهور خواهند آمد پس بیرون آمدند مانند مورچه ریزه پس
ایشان را عارف گردانید بنفس خود که اگر چنین نمیکرد احدی پروردگار
خود را نمی شناخت و گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که هر مولودی که هست بر فطرت متولد میشود یعنی بر معرفت و شناخت
اینکه حضرت بیچون خالق و آفریننده اوست و کریمهٔ و لئن سألتهم من خلق
السموات و الارض لیقولن الله از همین خبر میدهد و هم در کتاب توحید بسند
متصل از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت فرمود رسول الله صلی الله
علیه و آله که اطفال خود را برای گریه کردن ایشان مزنید چرا که گریه ایشان چهار
ماه تمام شهادت لا اله الا الله است و چهار ماه دیگر صلوات فرستادن
بر نبی و آله است و چهار ماه دیگر دعای والدین است و درین باب از کتاب
توحید احادیث بسیار است ولیکن چون مضمون آنها قریب بود با آنچه مذکور
شد بهمین قدر اکتفا افتاد و در کتاب حقیقه از کتاب کافی در باب نوادر
که بعد از باب تعرض الغلام و ما یستدل به علی نجابته است باسناد متصل از
محمد بن مسلم مرویست که گفت در خدمت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

نشسته بودم

نشسته بودم که در آن اثنا یونس بن یعقوب داخل شد پس دیدم او را که انین
و ناله میکرد پس حضرت امام علیه السلم فرمود که چراست که ترا نالان می بینم
گفت مرا طفلی است که امشب همه شب من از آزار او رسانیده پس حضرت فرمود
که ای یونس حدیث کرد با من پدرم محمد بن علی از پدران خود از جدم رسول الله
صلی الله علیه و آله که جبرئیل علیه السلم بر آن حضرت نازل شد در حالتی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و علی علیه السلم مینالیدند پس جبرئیل گفت که یا حبیب الله چرا است
که ترا نالان مشاهده میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود بجهت این
دو طفل که مار است که بگریه ایشان متأذی میشویم پس گفت جبرئیل علیه السلم
که چنین مگو یا حضرت که عنقریب برای این قوم شیعه مبعوث خواهد شد که هرگاه
که احدی از ایشان بگرید گریه او لا اله الا الله خواهد بود تا آنکه هفت ساله
شود پس هر گاه که از هفت تجاوز نماید گریه وی استغفار خواهد بود از برای والدین
و مادر خود تا آنکه بحد تکلیف رسد پس هرگاه که از حد مجاوز شود هر حسنه که کند
مثل ثواب آنرا از برای والدین او ثبت خواهند نمود و هر زمان که مرتکب
عمل سیئه شود گناه آنرا بر ایشان نخواهند نوشت و در کافی در باب فطرت
خلق بر توحید باسناد متصل از هشام بن سالم مرویست که گفت از امام جعفر صادق
علیه السلم سؤال نمودم از آیهٔ فطرة الله التی فطر الناس علیها فرمود که آن فطرتی
که خدای تعالی انسان را بر آن خلق کرده است توحید است و هم در آن کتاب

بدرستی که

از عبد الله بن سنان منقول است که گفت از صادق آل محمد علیهم السلم
پرسیدم از کریمهٔ فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا آن فطرت چیست فرمود
که آن اسلام است خلق کرده خدای تعالی ایشانرا بر توحید و در آن وقتی
که از ایشان اخذ میثاق نمود و فرمود که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و در آن وقت مومن
و کافر بودند و درین باب در کتاب مذکور احادیث بسیار وارد است
لیکن از طول حذر از کرده بر همین قدر اکتفا افتاد و در تفسیر علی بن ابراهیم
باسناد متصلا از هاشم بن عبد الرحمن مرویست که گفت حدیث کرد ما را
علی بن موسی الرضا از پدرش از جدش از پدرش محمد بن علی علیهم السلم در تفسیر کریمه
فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا فرمود که آن لا اله الا الله محمد رسول الله
و امیر المومنین علی ولی الله است و صاحب کتاب فواید مدنی طاب ثراه
از کتاب محاسن برقی قدس سره نقل نموده مروی از امام جعفر صادق علیه السلم
که فرمود که موسی بن عمران در مناجات با قاضی الحاجات گفت که پروردگارا
کدام عمل است که در نزد تو افضل است فرمود که حب اطفال زیرا که من ایشانرا
بر توحید خود خلق کرده ام پس اگر ایشانرا بمیرانم و اخل رحمت و جنت خودم
میکردانم و دعای مشهوری که در کتب معتبره مسطور است که در حال غیبت
صاحب علیه السلم باید خواند دعائیست که اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ
إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ دالست بر مدعی و در بعضی از خطبهای

امیر المومنین صلوات الله علیه در کتاب نهج البلاغه مذکور است و نیز
اخبار از فطرت خلق بر توحید الهی مذکور است و بالجمله احادیث متواتره
مذکوره و روایات صحیحه منقوله در کتب معتبره صریح الدلالة اند بر اینکه عباد الله
اصلا بتحصیل معرفت مکلف نیستند و بر اینکه اذعان قلبی که متعلق است
بقواعد ایمانیه فیضان آن از جانب الهی است و از افعال اختیاری بندگان
نیست و بر اینکه بر خداست که تعریف و بیان کند اولا بالهام محض که او خالق
و رازق عالمست و باینکه او را رضا و غضبی میباشد و اینکه از جانب آن حکیم
حقیقی از معلمی ناچار و در کار است که تا مصالح و مفاسد خلق را تعلیم ایشان
نماید و ثانیا بارسال رسل و انزال کتب و اظهار معجزه در دست ایشان
صلوات الله علیهم یعنی از بیان و تعریف الهی معارف مذکوره را برای خلق بر خلق
واجب میشود که قبول کنند و طالب سایر تکالیف تکالیف شرعی باشند و در علم
حکمت نیز مقرر است که کل تصورات از جانب مبدا بر نفوس ناطقه فایض
میشود و از کلام بعضی از علما منطقیین مستفاد میشود که تصدیق او را کیت
که از جانب الهی بر دل فایض میگردد نه آنکه فعلی است از افعال نفس علی
اختلاف مذاهبهم و اما آنچه از احادیث اهل البیت مستفاد است آنست که
تصدیقات صادقه بر دلها از جانب خدای فایض میگردد بی واسطه یا بواسطه
ملک و تصدیقات کاذبه یا بالهام شیطان در دلها واقع میشود و آیه کَذَّبْنَا

النجدین کریمه عن الیمین و عن الشمال قعید از یمین خبر میدهد و تعبیر یک
در موضع خواهد آمد پس از آنچه گذشت بعلم الیقین ما بر تو گشت بلکه
بعین الیقین مشاهده نمودی که مذهب اشاعره و معتزله و بعضی از علما
از اصحاب ما رایی که موافقت با آن جماعت کرده اند در کیفیت بدو تعلق
تکلیف در مسئله اول واجبات باطل و عاطل است بلکه از روی کسالت
و غفلت از جاده قویم و صراط المستقیم عدول نموده از طریق هدایت به بیغار
ضلالت و صحرای غوایت افتاده خود را حیران و دیگران را سرگردان کرده اند
و بطلان مذاهب مختلفه و حقیقت مذهب اهل حق واضح تر از این بیان خواهد
شد انشاء الله تعالی و تقدس و از جمله احادیثی که دلالت میکند بر آنکه اول
واجبات اعتراف لسانی و اقرار قلبی است بمعارف مذکوره و بر آنکه کل ایمان
عمل دل و زبان و ارکان است زیاده بر آنکه مذکور شد آنست که روایت
کرده ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس سره در کتاب کافی در باب دعائم
اسلام باسناد متصل خود از عیسی بن السری که گفت گفتم امام ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم را که حدیث کن مرا از آن چیزی که بنای اسلام بران
گذاشته شده و دعائم و ستون اسلام است که هرگاه آنها را فرا گیرم عملم نیکو
و پاکیزه شود و جاهل بودنم بر چیزها دیگر مضرتی بمن نرساند پس فرمود که شهادت
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقرار کردن بجمیع آن چیزهایی که حضرت

رسول

رسول صلی الله علیه و آله از جانب خدا آورده است و ادا کردن حق اموال
از زکوة و ولایتی که بدان امر نموده است که ولایت آل محمد است صلی الله
علیه و آله پس بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که کسی که بمیرد
در حالتی که امام خود را نشناخته باشد مرده است مثل مرده زمان
جاهلیت و حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم پس اول صاحبان امر خلافت علی علیه السلم بود و بعد از
وی امام حسن علیه السلم گردید و بعد از و امام حسین علیه السلم گشت پس از وی
علی بن الحسین علیهما السلم و بعد از وی محمد بن علی علیهما السلم گردید و همچنین امر امامت
جاری میباشد و زمین اصلاح نمی پذیرد الا بامام و کسی که بمیرد در حالتی که امام خود را
نشناخته مرده است مردن اهل جاهلیت و محتاج ترین زمان هر یک از شما
بمعرفت امام زمانی خواهد بود که نفس و جان وی بدینجا برسد و بدست شریف
اشاره بسینه و سینه خود نمود و فرمود که در آن وقت خواهد گفت که من
در کار نیکو بوده ام و هم در کتاب کافی در باب ان الاسلام یحقن الدم
و ان الثواب علی الایمان باسناد متصل از محمد بن مسلم مرویست که یکی از آن
دو معصوم صلوات الله علیهما فرموده که ایمان اقرار و عمل است و اسلام
اقرار است بی عمل و هم در ان کتاب در باب ان الایمان مبثوث
بجوارح البدن باسناد متصل منقول است مروی از ابو عمرو زبیری

که گفت بصادق آل محمد علیهم السلم گفتم که مرا خبر ده که افضل اعمال کدامست فرمود که
بهترین عملها آنست که خدای تعالی هیچ عملی را قبول نمیکند الا بسبب آن
گفتم آن کدامست فرمود الایمان بالله الذی لا اله الا هو که رفیع ترین
عملهاست از روی درجه و شریف ترین عملهاست از روی منزلت و بالا
ترین عملهاست از روی حظ و نصیب گفت گفتم که آیا خبر میدهی مرا از ینکه آیا
ایمان قول است یا عمل است یا اگر قول است بی عمل پس فرمود که کل ایمان
عملست و قول بعضی از آنست بفرضی از جانب خدای تعالی که مبین شده
در کتاب عزیز نیس واضح و روشن است نور آن ثابت و محکم است
حجت آن شهادت میدهد برای وی کتاب و دعوت میکند بسوی او
قرآن گفت گفتم قربانت شوم وصف ایمان را برای من بیان نما تا آنکه توانم
فهمیدن آنرا فرمود که ایمان را حالات و درجات و طبقات و منازل است
پس بعضی از آن تمامست که کمال آن بنهایت رسیده است و بعضی از آن
ناقص است که نقصان او هویداست و بعضی از آن راجح است که رجحان
آن زاید و پیداست گفتم که هر آینه ایمان تمام و ناقص و زاید میباشد فرمود
که آری گفتم که از کیفیت آن بیان کن فرمود بدرستی که باری جل جلاله ایمانرا
بر جمیع جوارح و ارکان و اعضای بنی آدم فرض کرده و بر آنها تفرقه و تقسیم
نموده است پس هیچ عضوی از اعضای بنی آدم فرض کرده و بر آنها تفرقه

نیست

نیست الا آنکه تعلقی گرفته با و از ایمان بغیر آنچه تعلق گرفته بعضو دیگر از جمله
جوارح او لا دل آدم دل اوست که بسبب او تعقل میکند و میداند و میفهمد
و وی امیر و پادشاه بدن اوست و جمیع اعضا فرمان بردار امر و حکم
او شوند و از جمله ارکان و چشم اوست که بسبب آنها می بیند و دیگر دو گوش
اوست که بایشان می شنود و بعضی دیگر دست اوست که بآنها می چسبد
و از جمله هر دو پای وی است که بآنها راه میرود و دیگر فرج اوست که باو
از قبل آن میباشد و زبان اوست که بآن تنطق مینماید و از جمله سر اوست
که وجه در آن میباشد و هیچ جارحه از جوارح نیست الا آنکه باو موکل است
از ایمان بغیر آن چیزی که موکل است بمثل آن بفرض کردن خدای عز و جل
شاهد و ناطق است برین معنی کتاب خدای تعالی پس فرض کرده است بر دل
غیر آنرا که فرض کرده است بر گوش و فرض کرده است بگوش غیر آنچه را
که فرض کرده بر چشم و فرض نموده بر چشمها غیر آنرا که فرض کرده بر زبان
و فرض نموده بر زبان غیر آن چیز را که فرض نموده بر دستها و غیر آنرا که فرض
کرده بر پایها و فرض کرده بر پایها غیر آنچه را که فرض کرده بر فرج و فرض
نموده بر فرج غیر آن چیزی که فرض کرده بر وجه فاما آنچیزی که فرض کرده
بر دل از ایمان اذعان و اقرار کردن و قبول معرفت نمودن و اعتقاد
کردن و راضی شدن و تسلیم شدن باینکه نیست اله الا خدا لا معبود مطلق

و فرض کرده بر دستها

که خدا او ندی مانند و منزه از پیوند است یکتای بی همتا و مقدس از زن و فرزند است و برانکه محمد بنده او و رسول اوست صلوات الله وسلامه علیه و آله و اقرار نمودن بجمیع چیزهای که آن حضرت از جانب خدا آورده است از حقیقت پیغمبران ستوده و کتابهای پسندیده دلش از آنچه خدای تعالی بر دل فرض کرده از اقرار و معرفت و این عمل اوست و این از روی قول خدای تعالی است که میفرماید الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا و دیگر فرموده الا بذکر الله تطمئن القلوب و نیز فرموده که الذین امنوا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم وقال ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء پس آنچه حضرت عزت جل عظمته بر دل واجب گردانیده از اقرار و معرفت و عمل دل اینهاست و این سر ایمانست و فرض کرده حضرت بچون بر زبان که تعبیر کند از دل آنچه بر او عقد کرده اقرار نموده است قال الله تبارک وتعالی وقولوا للناس حسنا وقال قولوا امنا بالله وما انزل الینا وما انزل الیکم والهنا والهکم واحد ونحن له مسلمون پس اینست آنچه مذکور شد چیزی که خدای تعالی بر زبان واجب گردانیده و همینها عمل اوست و فرض کرده بر گوش این را که تنزه کند از استماع ما حرم الله و این را که اعراض کند از

چیزهای

که بر وی حلال نیست از آن چیزهای

از چیزهایی که نهی و منع فرموده حضرت حق تعالی گوش کردن را بر آنها از چیزهای که باعث سخط و غضب الهی میشود و پس درین باب فرموده وقد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها ویستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره بعد از ان استثنی فرموده حضرت عزت موضع نسیان را پس گفت واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و جای دیگر فرموده که فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله واولئک هم اولوا الالباب و دیگر فرموده قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون والذین هم عن اللغو معرضون والذین هم للزکوة فاعلون و نیز فرموده که واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقال واذا مروا باللغو مروا کراما پس این بود آنچه که خدای تعالی فرض کرده بر گوش از ایمان بلکه اصغی نکند بچیزهای که حلال نیست و این عمل اوست و از جمله ایمانست و فرض کرده بر بصر که نظر نکند بر چیزهایی که خدای تعالی حرام کرده بر او و اعراض کند از چیزهای که منهی است دیدن آنها و اینست عمل چشم و این از جمله ایمانست پس فرمود خدای تبارک وتعالی که قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم پس نهی و منع فرموده مومنان را از این که نظر کنند بعورات یکدیگر و آنکه

از آن چیزهای که حلال نیست بر وی دیدن آنها

نگاه کند مرد بفرج برادرش و محافظت کنند فرج خود را تا دیگری در و نظر
نکند و فرمود که قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن
بگو بعورات مومنات که بپوشند چشمهای خود را و محافظت کنند فروج
خود را از نظر کردن یکی از ایشان بر فرج خواهر خود و نیز فرج خود را نگاه
دارد از آنکه دیگری بر آن نگاه کند و فرمود هر آیه که در قرآن از برای
محافظت فرج نازل است از محافظت از زنا است الا این آیه که از برای
محافظت از نظر است پس از آن نظم و فرمود چیزها را که فرض کرده بر دل
و زبان و سمع و بصر در آیه دیگر پس فرموده و ما کنتم تستترون ان یشهد
علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم معنی جلود فروج و رانهاست
و دیگر فرموده و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد
کل اولئک کان عنه مسئولا پس این بود آن چیزها که خدای
تعالی بر چشمها فرض کرده از پوشیدن نظر از آنچه حضرت عزت بر چشمها
حرام کرده است و اینکه گفته شد عمل چشمهاست و از جمله ایمانست و فرض
کرد بر دستها که نجنبند با آنها بما حرام الله و بجنبند بما امر الله عز و جل
و فرض کرده است بر هر دو دست از صدقه دادن و با خویشاوندان
مواصلت کردن و در سبیل الله جهاد نمودن و از برای نماز طهارت کردن
او در وی را و فرمود که یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة

تستترون

فاغسلوا

فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم
الی الکعبین و فرمود که اذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی
اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی
تضع الحرب اوزارها پس این مذکورات از عمل دستهاست و فرض نمود
بر پایها این را که با آنها بسوی معاصی نروند و با آنها بسوی ما فرض الله سعی نمایند
کرد لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال
طولا و فرمود که واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ان انکر الاصوات
لصوت الحمیر و در باره آنچه شهادت خواهند داد دستها و پایها بر نفس
خود و بر نفس ارباب خود از ضایع نمودن مامورات الهی و مفروضات
خدائی فرمود الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون پس این نیز از جمله چیزهاست که خدای تعالی
فرض کرده بر دستها و پایها و این از عمل آنهاست و از ایمانست و فرض
کرده بر وجه سجود از برای خود جل جلاله در هر شبانه روز در اوقات
صلوات پس فرموده که یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا
ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و این مذکورات فریضه
جامعه است که خدای تعالی واجب کرده بر وجه و هر دو دست و هر دو
پای و در موضع دیگر فرمود که و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله

انک م — تبلغ

انگاه او فرموده را آنچه فرض کرده بر جوارح و اعضا از طهارت و نماز کردن
بانها در وقتی که پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله از طرف بیت المقدس بمکه معظمه
باز گردانید پس نازل فرمود حضرت عزت جل جلاله که وَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ پس درین آیه نماز را ایمان
نامید پس کسی که ملاقات کند با خدای عز و جل در حالتی که محافظت جوارح
و اعضای خود نموده باشد و هر عضوی از اعضای خود وفا بما فرض الله
عز و جل کرده باشد ملاقات خواهد کرد با خدای در حالتی که کامل الایمان
باشد و چنین کسی از اهل جنت خواهد بود و کسی که خیانت کند چیزی از آنها را
یا تعدی و تجاوز نماید از اوامر الله عز و جل ملاقات خواهد نمود در حالتی
که ناقص الایمان باشد راوی گوید گفتم که بدرستی نقصان و تمام ایمان را
فهمیدم پس زیاده شدن از کجاست فرمود که از روی قول حضرت
جل جلاله که فرموده وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ
أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا ... وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ و در جای دیگر فرموده که نَحْنُ نَقُصُّ
عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى و اگر همگی
ایمان یکی میشد زیادتی و نقصان نمی‌بود احدی را بر دیگری فضیلت نمیبود هر آینه
که نعمتها که ثابت ایمان مساوی باشد و دیگر بایستی که درجه مردم مساوی باشد

رجسا

انهم

التفضیل

وتفضیل احدی بر دیگری در میان ایشان باطل میشد و لیکن بتمامی ایمان مومنان داخل
جنت میشوند و بزیاده در آن تفاضل می‌یابند مومنان بحسب درجات
نزد خدای تعالی و بنقصان آن داخل میشوند مقصران در آتش نیران و هم درین کتاب
در همان باب باسناد متصل از محمد بن مسلم مرویست که گفت از صادق آل محمد علیهم
السلم از ایمان سؤال نمودم فرمود که ایمان شهادت دادنست باینکه بغیر از خدا
خدایی نیست و اقرار کردن بجمیع آنچیزهایی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جانب
خدای آورده است و آنچه در دلها قرار میگیرد از تصدیق نمودن باینها راوی
گوید گفتم که آیا شهادت عمل نیست فرمود که بلی گفتم عمل از ایمانست فرمود که آری ایمان
نمیباشد الا بعمل و عمل از ایمانست و ثابت نمیشود ایمان الا بعمل حقیر گوید که دلالت
این دو حدیث شریف بر اینکه اول واجبات شریف ~~بر اینکه اول واجبات شریف~~ بر اینکه اول واجبات اعتراف
قلبی و اقرار لسانیست ضمنا و فحوی و بر اینکه کل ایمان عملست اعم از اینکه بدل باشد
یا بزبان یا بارکان صریح ظاهر است و دیگر مستفاد میشود که بتحصیل ایمان
کسی امید رحمت الا بارتکاب طاعات و اجتناب از منهیات پس فاسق
مومن نمیباشد مگر اینکه انابت و اطاعت نماید و تحقیق این مدعی و اصح تر از این
در موضع خود خواهد آمد انشاء الله تعالی عمض در آنست که هرگاه معارف
مذکوره عطیه باشد از جانب حضرت سبحان و بنی نوع انسان را در تحصیل آن مدخلی
نباشد دیگر بر خدا لازم باشد تعریف و بیان چنانکه گذشت پس چرا است که ابراهیم

بعمل

خلیل الرحمن علیه السلام اعد العزیز المنان مستدل شد بغیوبت کواکب بر وجود
حضرت واجب چنانچه قرآن شریف شاهد است بران کشف باید دانست
که ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلم چون از غار بر آمد بر قومی قرار گرفت
که ایشان بر سه فرقه بودند جمعی از ایشان عبادت ستارهٔ زهره میکردند
و برخی از ایشان بندگی ماه مینمودند و طایفهٔ دیگر آفتاب پرست بودند
پس بر ایشان حجت تمام کرده بران طریق معبودشان را دلالت فرمود
چنانچه رئیس المحدثین الشیخ الصدوق محمد بن بابویه القمی قدس سره در کتاب
عیون در باب عصمت انبیا باسناد متصل از علی بن محمد بن جهم روایت کرده — الجهم
که گفت حاضر مجلس مأمون شدم در وقتی که امام رضا علیه السلم آن مجلس را
بشرف تمکین مشرف و مزین کرده بود و پس مأمون مر حضرت را گفت که
یا بن رسول الله راوی حدیث شریف را گشاینده تا آنجا که گفت پس مرا
خبر ده از قول خدای عز و جل در باره ابراهیم که فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ
رَأَى کَوْکَباً قَالَ هَذَا رَبِّی حضرت امام علیه السلم فرمود در وقتی که ابراهیم
علیه السلم از غار برآمد بر سه صنف از اصناف ایشان واقع شد صنفی
عبادت زهره و صنفی عبادت ماه مینمودند و صنفی دیگر بندگی آفتاب — میکردند
اختیار کرده بودند پس چون شب بر سر دست بر آمد ستاره زهره را
مشاهده نموده از روی انکار و استخبار سوال نموده گفت اینست پروردگار

من یعنی چیزی که آفریننده باشد کی لایق است به پروردگاری پس چون ستاره افول
و غروب نمود از برای تنبیه قوم گفت که من آفلین را دوست نمیدارم زیرا که
افول و غروب از صفات حادثست نه از صفات قدیم پس چون از آن ماه درخشان را — حادث است
طالع دید از روی انکار و استخبار پرسید که اینست پروردگار من یعنی چیزی
که دائم در معرض زوال باشد خدائی را شاید پس چون آن نیز غروب نمود اظهار شکر
الهی نموده گفت که اگر پروردگار من هدایت نکرده مرا هر آینه من نیز از آنها
میبودم پس چون آن حضرت صباح کرد آفتاب را تابان و درخشان مشاهده
نمود گفت این از ماه و ستاره بزرگتر است یعنی وجه اختیار آفتاب آفتاب
پرستان را این خواهد بود باز از روی انکار و استخبار نه از روی اخبار و اقرار
گفت اینست پروردگار من بعد از آنکه آن نیز غروب و افول نمود گفت مر اصناف
ثلثه را از عابدان زهره و ماه و آفتاب که ای قوم بدرستی که من بری و بیزارم
از آنچیزهای که شما با آنها شرک می آرید و بدرستی که من متوجه ساختم وجه دل خود را — ساخته ام
از روی استقامت و راستی نه بطریق اعوجاج و کجی برای کسی که خلق کرد
سموات و ارض را و من از شرک آرندگان نبوده ام و حضرت امام علیه السلم فرمود
که مراد ابراهیم علیه السلم ازین مقال آن بود که بر قوم بطلان دلیل ایشان را مبین و ظاهر
گرداند و در نزد ایشان ثابت نماید این را که لایق و سزاوار عبادت نیست
چیزی که بصفت زهره و ماه و آفتاب باشد و جز این نیست که بحق و سزاوار عبادت

کسی است که خالق کواکب مذکوره و خالق سموات و ارض است و آنچه که آنحضرت
بر قوم حجت آورد از جمله چیزها بود که حضرت سبحانه تعالی الهام کرده عطا نموده
بود چنانچه میفرماید وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ پس مأمون
از حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا سوال دیگر نمود چون حدیث شریف طویل
بود موضع حاجت را از آن اخذ نمودیم انشاء الله تعالی تمامه مذکور خواهد
شد فحص دران است که آیا توحید الهی و نفی شریک از ذات مقدس او
بالهام و اعطای اوست مثل معرفت یا آنکه کسبی است که واجبست بر بندگان
تحصیل آن بطریق نظر و رویت کشف بدانکه لفظ توحید در تفسیر احادیث باب
فطرت که گذشت آنچنانکه دلالت میکند بر الهامی بودن معرفت همچنین دلالت
میکند بر منحصر بودن خالق عالم بر شخص واحد معین رمز دران است که هرگاه
که چنین باشد که نموده پس چرا دلیل و برهان بر یکتا بودن آن بیهمتا گفته اند از آنکه
دلیل تمانع است چنانکه حضرت عزت جلت عظمته میفرماید که لَوْ كَانَ فِيهِمَا
آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا یعنی اگر باشد در آسمان و زمین خدایان غیر
از خدای بر حق هر آینه فساد میرود آسمان و زمین یعنی نظام آنها فاسد و منجر میشود
بیان باید دانست که فایده دلیل از برای الزام و اسکات خصم است چنانچه
خواهد آمد نه بجهت تحصیل ایمان زیرا که ایمان هر گاه که بطریق اذعان و ایقان
باشد که بتشکیک مشککین و شبهه اهل شبهه زایل نشود و ایمان کاملی است که اصلا

احتیاج

احتیاج بدلیل ندارد چنانکه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس سره در کتاب
کافی در باب دعائم اسلام باسناد متصل از ابی الجارود روایت کرده که گفت
گفتم بامام محمد باقر علیه السلام که یابن رسول الله صلی الله علیه وآله آیا مودت و محبت
من بر شما ظاهر و انقطاعم از جمیع خلق بسوی شما با مهر و موالات و دوستیم شما را
معلوم و مفهوم شده باشد حضرت فرمود بلی پس گفتم اراده آن دارم که از حضرت
شما مسئله سوال نمایم و ملتمس آنکه جوابم باز گویی زیرا که چشم من پوشیده است و از
شدت ضعف حرکت نمیتوانم کرد که تا در هر وقتی که اراده زیارت شما نمایم
میسرم شود حضرت امام علیه السلم فرمود که حاجت را درست اظهار نما گفتم خواهان
آنم که مرا از دینی که با آن دین داری خدا میکنی خبر دهی حضرت فرمود که اگر چه در
گفتار اختصار نمودی اما مسئله عظیم پرسیدی بخدا قسم که هر آینه عطای تو خواهم نمود
دین خود را که با آن دین داری خدا مینماییم و آن شهادت ان لا اله الا الله است و ان
و دین پدران خود را هم
محمدا رسول است و اقرار نمودن بآنچه آنحضرت از جانب خدا آورده است
و دیگر دوستی کردن با دوستان ما و تبرا نمودن از اعدای ماست و مسلم داشتن
امر ما و انتظار بردن قایم ماست یعنی صاحب الزمان صلوات الله علیه و اجتهاد
و ورع است و نیز ابو حمزه از ابی بصیر روایت کرده که از او شنیدم که از صادق
آل محمد صلوات الله علیهم پرسیده گفت که خبر ده مرا از دینی
که خدای تعالی فرض کرده بر بندگان آن دینی که جهل آن بر ایشان روا نباشد

و غیر آن از ایشان مقبول نیست که است حضرت فرمود که مسئلات را اعاده
نمای ابوبصیر آنچه گفته بود باز گفت پس حضرت امام علیه السلم فرمود که شهادت
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله است و اقامه نماز
و اعطای زکوة و حج گذاردن مستطیع و روزه ماه رمضان پس اندکی زمانی
ساکت شد بعد از آن دو مرتبه فرمود که ولایت یعنی و ولایت اهل البیت
صلوات الله علیهم پس از آن فرمود که این بود آنچیزی که خدای تعالی بر بندگان
فرض گردانیده است و در روز قیامت زیاده برین از ایشان نخواهد خواست
و نخواهد گفت که چرا زیاده از مفروضات بعمل نیاوردید ولیکن هر که زیاده
عمل نماید زیاده مزد خواهد یافت زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سنتها
قرار داده و سزاوار آنست که مردم آنها را بعمل آرند و هم در کتاب کافی در
همین باب از عمرو بن حارث مرویست که گفت بخدمت امام ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلم داخل شدم در وقتی که آنحضرت در منزل برادرش عبدالله
بن محمد علیه السلم بود پس گفتم قربانت شوم باعث تغییر منزل تشریف چه بود حضرت
فرمود تنزهت و تغیر آب و هوا گفتم جعلت فداک اراده دارم که دین خود را
بحضرت معروض دارم پس اجابت نموده فرمود که بلی گفتم دین داری خدا میکنم
بشهادت ان اینکه بجز از خدا ئی نیست و واحد بیهمتاست شریک ندارد
و اینکه محمد بنده و رسول اوست و اینکه روز قیامت خواهد آمد شکی در آن نیست

و به درستی

و به درستی که فاور علی الاطلاق مردگان را از قبور مبعوث خواهد نمود و دیگر
معتقدم و ایمان آورده‌ام باقامه نماز و ادای زکوة و روزه ماه رمضان
و حج خانه کعبه و ولایت علی امیرالمؤمنین علیه السلم بعد از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و ولایت حسن و حسین و ولایت علی بن الحسین و ولایت محمد بن علی
و ولایت تو بعد از وی صلوات الله علیهم اجمعین و به درستی که شما امامان منید
برین اعتقاد خواهم زیست و برین اعتقاد وفات خواهم نمود و دین داری خدا
خواهم کرد پس حضرت امام علیه السلم فرمود که ای عمرو بخدا قسم که اینست دین
خدا و دین پدران من و بهمین دین داری میکنم خدا را در سر و علانیه پس از خدا
بترس و زبانت را نگهدار الا از خیر و مگو که من هدایت نفس خود کردم بلکه خدا ترا
حق هدایت کرد پس شکر نعمت او را بجا آر و از آن کسان مباش که هر گاه
اقبال نمایند طعنه بر روی ایشان زنند و هر گاه ادبار نمایند از قفا مطعون باشند
و مردم را بر دوش خود سوار مکن که اگر چنان کنی شعب کاهل و میان دوشهای
ترا خواهند شکافت مراد آن باشد که تقیه پیشه و شعار خود سازد و اظهار مذهب
خود برای مخالفان دین مکن که چنان باز آرکلی از ایشان بتو خواهد رسید پس عزیز
من درین احادیث شریفه نظر کن و ببین که چگونه دین مبین برای تو مبرهن و مشخص
گشته است پس اگر راوی از معصوم دلیل مسئلت نماید در حدیث اول و ثانی ها
اگر حضرت امام علیه السلم از راوی طلب دلیل کند در حدیث سیم بطریقی که بعد از

تو پس بر او دین خود را حضرت بده که بر هر یک از آنها دلیل بر گو لازم است
والا که دین تو درست نیست الحمد لله که خیال نگفت حضرت بتأکید تمام و قسم
مالاکلام فرمود که هذا والله دین الله ودین آبائی الذین ادین الله به
فی السر والعلانیه ولیکن قول ایشان دلیل قاطع و کلام ایشان برهان
ساطع است چنانکه در فن سیم الخصال ادله بر اقوال ایشان انشاء الله خواهد
آمد صلوات الله علیهم و شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی رحمه الله در کتاب
عیون اخبار الرضا در باب توحید باسناد متصل از فتح بن یزید روایت
میکند که گفت از امام موسی کاظم صلوات الله علیه از ادنای معرفت مسئلت
نمودم پس فرمود که اقرار کردن باینکه بجز او هیچ خدائی نیست و مثل و همتا
ندارد و همیشه ثابت و موجود است و نیستی بذات پاک او روا نیست
وانه لیس کمثله شیء و همین حدیث بعینه در کتاب کافی در باب ادنی
معرفت مذکور است و هم در کتاب کافی و در همین باب باسناد متصل از
طاهر بن حاتم روایت میکند که در حال استقامتش بامام موسی کاظم علیه السلم نوشت
که چیزی که در معرفت خالق بدون آن و کمتر از آن اکتفا نتوان کرد کدامست حضرت
در جواب وی نوشت که ایزد متعال لم یزل و لا یزال عالم و سامع و بصیر است
و در قدرت وی مبالغه کرده فرمود و هو فعال لما یرید و از امام محمد باقر
صلوات الله علیه از معرفت خالق بچیزی که بدون آن اخبار اکتفا نتوان نمود

مسئلت

مسئلت کردند فرمود که لیس کمثله شیء نیست مانند او چیزی و لا یشبهه شیء
و مشابه وی چیزی نیست همیشه عالم و سمیع و بصیر است و دلالت این احادیث
نیز بر مطلب ظاهر است زیرا که معصوم را در مقام بیان اقتصار در کلام جایز نیست
که اگر اول واجبات بر بنده تقلید و معرفت الهی نباشد و معرفت الهی صنع
خدای نباشد حضرت امام علیه السلم ابتدا باقرار بعبد و شروع بتفسیر صفات
معبود نمینمود و چنانچه دلیل بر اثبات لازم میبود سکوت معصوم از آن جایز نمیبود
و نیز در کتاب کافی در باب مذکور باسناد متصل از ابراهیم بن عمر مرویست
که گفت از امام جعفر صادق علیه السلم شنیدم که میفرمود که بدرستی امر و کار خدا
عجب است الا آنکه بتحقیق بر شما حجت خواهد گرفت بر آنچه شناسانیده است
بر شما نفس خود را یعنی در روز قیامت حضرت عزت بر شما حجت میگیرد بآنچه
عارف گردانیده معرفت خود را الطاف شما نموده ام و بر شما ارسال رسل
و انزال کتب کرده ام پس چرا قبول نکرده ترک معرفت من نموده و تابع آرا
فاسده و عقول کاسده خود شده اید و اطاعت شیطان کرده خود را و دیگران را
بضلالت و هلاک انداختید و اقتدا بانبیا و اولیا من نکردید مخفی نماند
که هرگاه که معارف مذکوره از جانب خدا باشد و بنده کار زاده را در آن صنعی نباشد
چنانچه ازین حدیث شریف و از احادیث متواتره متعدده مستفاد میشود
پس چه میگویند در احادیث صحیحه متواتره که وارد شده که طلب علم بر هر مسلمانی فرض است

است شما را از نفس خود در آن ساعت
گرفته خواهد گفت که شما را بنفس خود عارف
گردانیده ام

کشف صاحب فواید مدنی قدس سره فرموده که آنچه از کلام اصحاب عصمت
مستفاد میشود در جمع مابین این دو حدیث آنست که مراد از معرفت حجت
که موقوف باشد بر وجوب بودن او که بعید از معرفت خدا و یگانگی وی از آنکه
او را رضا و سخطی میباشد و از آنکه سزاوار آنست که معلم لقب نماید که تا
معالم دین و مصالح و مفاسد چیزها را تعلیم خلق کند و مراد از علم او اسمعیات
چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که العلم انما ایة محکمة
او سنة متبعة او فریضة عادلة این حدیث را امام جعفر صادق علیه
السلام از آن حضرت روایت کرده است بدانکه دلیل از برای اثبات
صانع در ضمن حکایت ابراهیم علیه السلام مذکور خواهد شد باید دانست که در
اصل مسئله مذکوره دلیل دخلی ندارد ولیکن فایده دلیل جهت الزام خصم است
پس از جمله ادله حدیثیست که صدوق رحمه الله در کتاب عیون الرضا در باب
اخبار متفرقه در توحید بطریق خود از عبد العزیز بن المهتدی روایت کرده
مذکور است که گفت از امام رضا علیه التحیة و الثنا مسئلت نمودم از توحید الهی
پس فرمود که هر کسی که سوره قل هو الله احد را تلاوت نماید و بدان ایمان آورد
بدرستی که عارف بتوحید الهی گشته است گفتم چگونه قرائت کند فرمود چنانکه
مردم قرائت مینمایند و در آخرش سه مرتبه کذلک الله ربی کذلک الله ربی
کذلک الله ربی بیفزاید و از آنجمله در کتاب عزو در [?] از حضرت امیر المومنین

مذکور شد و از برای نفی شریک دلیلی که ترا کافی باشد نیز بتوفیق الله تعالی

و امام

و امام المتقین و یعسوب الدین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه منقولست که فرمود
لو کان لربک شریک لاتتک رسله اگر پروردگار ترا شریکی میبود هر آینه
میبایست که آمده باشند بر تو پیغمبران او یعنی چندین پیغمبری که از جانب
خدا آمده اند همگی خلق را بر وحدانیت الهی دعوت کرده اند و هیچ یک از ایشان
دعوی نکرده که من هم فرستاده خدای دیگرم و هم از آنحضرت مرویست که
بفرزند ارجمند محمد بن حنفیه گفت که ای فرزند اگر از تو از نفی شریک
مسئلت نمایند بگو که لو کان لله شریک لظهرت آثاره اگر میبود خدا را شریکی هر
آینه بایستی که ظاهر شده باشد آثار او یعنی هیچ یک از موجودات از ذره
کاهی یا طاقه گیاهی نیست که ظهور داشته باشد که این اثر مخلوق شریک
خداست پس ای عزیز نیک تامل نما و بچشم انصاف نظر کن و به بین که چگونه
آن کان معارف عرفان و معدن جواهر ایقان بلفظ وجیز افاده نفع کثیر فرموده
مرزا در نفی شریک مستغنی از واهیات رکیک حکما و فلاسفه و مزخرفات
موهومات معتزله و اشاعره کردانیده اند که هنوز اثبات توحید تا آنکه بکنه ادراک آن
در نزد ایشان نشده و نخواهد شد در تدقیق و تعمیق ایشان در نفیه مشو [?]
بلکه ایشان را بسبب نظرهای دقیق و فکرهای عمیق بهلاکت حقیق دان
چنانکه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی در باب نسبة الرب
باسناد متصل از عاصم بن حمید روایت کرده که از علی بن الحسین زین العابدین

حنفیه

آن

صلوات الله علیهما از توحید الهی مسئلت نمودند پس آنحضرت فرمود که ان الله
عز و جل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون یعنی بدرستی که حضرت
عزت جلت عظمته دانست که در آخر الزمان طایفه خواهند بود که در تفکر و تعمق
خواهند نمود پس سورهٔ قل هو الله احد و چند آیه از سورهٔ حدید تا علیم بذات
الصدور نازل فرمود فمن رام وراء ذلک فقد هلک یعنی در توحید الهی کسی
که قصد ماوراء سوره توحید و آیات مذکوره نماید بتحقیق که هلاک میشود
چنانکه در فن دوم بیان ضلالت و هلاکت ایشان مبرهن خواهد شد و نیز در کتاب
مذکور باسناد متصل مسطور است مروی از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که فرمود بدرستی که جماعت یهود از حضرت رسول صلوات الله علیه
و آله مسئلت نموده گفتند که از نسب پروردگار خود ما را خبر ده پس آنحضرت تا سه
روز جواب ایشان نگفت بعد از آن سورهٔ قل هو الله احد تا آخر نازل شد
و نیز از حماد بن عمرو منقولست که گفت از صادق آل محمد صلوات الله علیهم پرسیدم
از معنی قل هو الله احد فرمود که نسبت خداست بسوی خلقان در حالتی که یکتای
بیهمتاست مقصود و خلاقی است از لیت صمدیت بخصایص نیست مراو را و انکه از
اشخاص اشیاست عارفست بهر مجهول معروفست نزد هر جاهل فرد است
محل خلایق نیست و در خلایق مکین نیست و بحواس محسوس نشود و بابصار مدرک
نگردد عالیست بذات و صفات قریبست از روی علم بجمیع جهات و ابعاد است

از مشابهت

از مشابهت بممکنات خاصیها ز اغاز مطیعان ز انشا کرسی زمین شامل او نیست و انتها
حایل وی نه بخشنده استیاست بقدرت خود و بیومیت ازلیت فراموش
نکند و لهو ننماید و غلط را بر وراه نیست و لعب را بوی نسبت نتوان داد
اراده او را قاطعی و مانعی نیست و حکم وی جزاست و امر وی واقع است
لم یلد فیورث ولم یولد فیشارک ولم یکن له کفوا احد رهز لیت در باب که نه
تنها انسان را معرفت حضرت سبحان حاصلست بلکه هر نوعی از انواع حیوان
غیر ذوی العقول نظر برای اصحاب آرا و عقول و الا که برای هر یک از حیوان
و نبات و جماد معرفت حضرت جواد و عقل معاش و معاد حاصل است
چنانکه خواهد آمد عارفست بتوحید ربانی بطریقی که حضرت سبحانی ایشانرا معرفت
ذات مقدسه و شناخت اولیاء نجیبه خود ملهم ساخته چنانچه این آیات که
مبین قرآن فرقان ناطق و اخبار بسیار از هر یک از مخبران صادق وارد است
از آنجمله علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر خود ذکر نموده الم تر ان الله یسبح
له من فی السموات والارض والطیر صافات کل قد علم صلوته
و تسبیحه برفع حدیث از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت حضرت امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه فرمود که بدرستی خدای را ملکی است بشکل خروس املح
واشهب کف پاهای او در زمین هفتمین و موی گردن و سر وی در زیر عرش
و او را دو بال است که یکی در مشرق و دیگری در مغرب فاما آن جناحی که در

ترقت خلقت آن از برفست و آن جناحی که در مغرب از آتش مخلوقست پس
هر زمان که وقت نماز شود بر پایهای خود قیام نموده سر خود را از تحت عرش
رفیع سازد و هر دو بال خود را بر هم زند چنانچه عادت خروسهای منازل شماست
پس نه برف آتش را فرو نشاند و نه آتش برف را گداز و بعد از آن ندا کند
بصوت خود گوید که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله خاتم النبیین و ان وصیه خیر الوصیین سبوح قدوس رب
الملائکة و الروح پس مقارن این هیچ خروس در زمین باقی نماند الا اینکه باو
هم جواب شود و اینست معنی قول خدای تعالی والطیر صافات قد علم صلوته
و تسبیحه و شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی قدس سره در کتاب داجن از کتاب
کافی در باب دیگر باسناد خود از ابی شعیب محاملی و او از امام موسی کاظم علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت فرمود که در خروس پنج خصلتست از خصال انبیا که آن
سخاوت و شجاعت و معرفت باوقات صلوة و کثرة مقاربت و غیرت است
و هم درین کتاب از ابن القداح روایت منقولست از امام جعفر صادق علیه السلم
که فرمود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که صیاح خروس نماز اوست
و بر هم و بال بر هم زدن وی رکوع و سجود اوست و نیز از اسحق بن عمار منقولست
مروی از امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود که هیچ مرغی نیست که صید کرده میشود در
خشکی و دریا و هیچ وحشی گرفتار نمیشود در صحرا الا بتضییع وی یاد الهی را یعنی

مادام

مادامی که مشغول ذکر پروردگار است بدام صیاد گرفتار نخواهد شد و در تفسیر
علی بن ابراهیم طاب ثراه در تفسیر کریمه و حشر لسلیمان جنوده من الجن
والانس والطیر فهم یوزعون مذکور است که روزی سلیمان علیه السلم
بر تخت خود نشست و باد او را بوادی نمل مرور فرمود و آن وادی است
که در آن طلا و نقره میروییده بدرستی که حضرت سبحان نمل را بران وادی موکل کرده
و این از روی قول صادق علیه السلم است که فرمود بدرستی که خدا را وادیست
که در وی ذهب و فضه میروید و اضعف خلق الله که مورچه است نگهبانی
آن وادی میکند که اگر شتران بختی قصد آن نمایند قدرت دخول در آن وادی
ندارند پس چون سیر سلیمان علیه السلم بدان وادی منتهی شد فقالت نملة یا ایها
النمل ادخلوا مساکنکم پس گفت مورچه که ای جماعت مورچگان داخل مسکنها
خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را در زیر دست و پا نشکنند و لگدکوب ننمایند
در حالتی که رجال شما شعوری نباشد ایشان را پس سلیمان علیه السلم از مقاله نمله تبسم
فرمود چنانچه میفرماید که فتبسم ضاحکا من قولها فقال تا آخر آیه و شیخ ابوعلی
طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان میفرماید که اگر کسی گوید که چگونه مورچه را از سلیمان
و لشکریان او معرفت حاصل شد که تا برین مقاله قایل شد در جواب وی گوییم که
هرگاه مورچه بطاعت او مأموره باشد پس ناچار است که خلق شده باشد
مر او را از فهم و شعور چندانکه عارف مأمور طاعت او گردد و مانعی نیست درا

از فهم و ادراک این معنی و بدرستی که ما دانسته‌ایم که دی انچه را که جمع کند
از حبوب شق مینماید بر دو نصف از خوف آنکه اگر بر آن تری رسد روید
الا گشنیز که او را چهار قطعه میسازد که اگر بر دو نصف شق نماید خواهد روئید
پس کسی که او را بدین معنی هدایت کرده است حضرت باری جل جلاله
هدایت میکند آنرا بتمیز آنچه او را حطم کند از آنچه او را حطم نکند و در کتاب عیون
اخبار الرضا از داود بن سلیمان الغازی منقول است که گفت از علی بن موسی
الرضا علیهما السلم شنیدم که حدیث میکرد از پدرش موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر
بن محمد علیهم السلم در تفسیر کریمه فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا فرمود که چون آن نمله گفت
که يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ باد
صوت نمله را بسلیمان علیه السلم رسانید که وی در هوا سایر بود و باد او را
حمل نموده بود پس توقف کرده گفت آن نمله را برای من حاضر سازید پس چون
نمله حاضر شد سلیمان فرمود که یا ایها النمله مگر ندانسته که من پیغمبر خدایم و بر احدی
ظلم نمیکنم گفت آری میدانم سلیمان گفت پس چرا مورچگان را از زینت تو نظر
کرده بدان مفتون گردند و از حضرت عزت جلت عظمته دور افتند بعد از آن
نمله گفت که تو بزرگتری یا پدرت داود سلیمان گفت بلکه پدرم داود بزرگتر است
نمله گفت پس چرا است که در حروف اسم تو حرفی بر حروف اسم پدرت داود زیاد
شده است سلیمان گفت که مرا بدین معنی علمی نیست نمله گفت زیرا که پدرت

حذر فرموده گفتی یا ایها النمل ادخلوا
مساکنکم نمله گفت ترسیدم که مورچگان

داود

داود از روی ود داوی جراحتی نمود مستمد بداود شد و تو سلیمان
امیدانی دارم که به پدرت ملحق شوی پس از آن گفت که آیا دانسته که از
میان سایر مملکت چرا باد برای تو مسخر شده است گفت نمیدانم نمله گفت که
خدای تعالی میخواهد که ترا آگاه بکند که اگر جمیع مملکت را برای تو مسخر مینمودم
چنانکه باد را نموده‌ام هر آینه زوال آنها در دست تو مثل زوال باد بود
پس در این حال تبسم نمود ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا [illegible] که آیات بسیار
و اخبار بسیار وارد است که همه دلالت بر عقل و معرفت و اطاعت حیوانات
میکنند و هیچ بعضی بر تکلف مکلفین نیست بلکه اکثر ایشان از اکثر انسان
اعقل و اطوع‌اند چنانکه مذکور شده و خواهد شد ان شاء الله تعالی و از جمله ابو جعفر
محمد بن علی بن بابویه القمی قدس سره در کتاب من لا یحضره در باب نماز استسقی
از جعفر بن غیاث و او از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده
که آنحضرت فرمود که روزی سلیمان بن داود علیهما السلم با اصحابش برای
طلب باران بصحرا خروج نمود مورچه را دید که دست خود را بطرف آسمان
بر داشته بر روی کار خود مناجات کرده میگوید اللَّهُمَّ إِنَّا مَخْلُوقٌ
مِنْ خَلْقِكَ لَا غِنَى بِنَا عَنْ رِزْقِكَ فَلَا تُهْلِكْنَا بِذُنُوبِ بَنِي آدَمَ
بار الها بدرستی که ما مخلوقیم از مخلوقات تو و مستغنی نیستیم از رزق تو پس
ما را هلاک مکن بسبب گناهان بنی آدم پس سلیمان علیه السلم بعد از استماع

حاجتی

مقالهٔ مورچه با اصحاب گفت که یاد کرده دید که حضرت بیچون بسبب مورچه شما را معمور
گردانیده و آب باری کرد و هم در آن کتاب در باب ما الهم تبهم عنه البهائم
از علی بن رباب و او از ابی حمزه و او از علی بن الحسین علیهما السلم روایت
کرده و مضمون روایت آنکه اگر چیزی بر چهار پایها مشتبه بود چهار چیز مشتبه
نمیشود اول معرفت و شناخت پروردگار عالمیان دویم معرفت بموت
سیم شناختن مونث از مذکر چهارم دانستن چراگاه و علفزار خوب
و نیز در باب حق الدابه علی صاحبها منقول از ابی اسمعیل بن ابی زیاد باسناد
وی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمود هر دابه را بر
صاحبش خصالتست اول آنکه هر گاه که نازل شود ابتدا بعلف آن کند و آب
بر وی عرض نماید هر گاه که بر آن گذر نماید و لا یضرب وجهها فانها تسبح
بحمد ربها و بر روی وی نزند که بدرستی که وی پروردگار خود را بحمد و ثنا
تسبیح میگوید تا آخر حدیث و نیز از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
که هر گاه دابه بلغزد و صاحبش بوی گوید که هلاک شوی در جواب خواهد گفت
که هلاک شود آنکسی که بپروردگار عاصیتر باشد و نیز در آن کتاب
در باب حسن القیام علی الدواب مرویست از ابی ذر رحمه الله که گفت از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که بدرستی که دابه میگوید
اللهم ارزقنی ملیک صدق یشبعنی و لا یحملنی ما لا اطیق خداوندا

مرزوق من گردان مالک راستی که مرا سیر کند و سیرابم گرداند و بارم
نکند چندان که طاقت نداشته باشم پس ای عزیز مناجات چنان از
چنین حیوان دلالت میکند بمعرفت وی بخداوند جهان و علی بن ابراهیم
رحمه الله در تفسیر خود آورده که عادت سلیمان علیه السلم آن بود که
هر گاه بر کرسی خود قعود فرمودی جمیع طیوری که خدای تعالی برای وی مسخر
کرده بود آمده بر کرسی و بساط و بر جمیع کسانی که ساکن بساط بودند از
پرتو آفتاب سایه گستر میبودند پس هدهد از جایی که در میان مرغان
داشت غایب شده و از موضع وی شعاع آفتاب بکنار سلیمان تافت
پس آنحضرت سر بالا کرده جای هدهد را خالی دیده گفت چنانکه خدای عز و جل
حکایت فرموده است و مالی لا اری الهدهد الآیه تا آنکه
که هدهد باز آمد سلیمان علیه السلم مر او را گفت که کجا بودی گفت احطت
بما لم تحط به مطلع شدم بچیزی که تو مطلع بر آن نشده و امری و خبری آورده ام
که کسی اخبار تو به آن نکرده است و بجایی رسیدم که تو و لشکریانت بدانجا
نرسیده اند چنانکه میفرماید و جئتک من سبإ بنبإ یقین و آورده ام
از شهر سبا خبر صحیحی انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل
شیء و لها عرش عظیم وجدتها و قومها یسجدون للشمس
من دون الله تا آنکه و لا هم یهتدون که بدرستی یافتم و دیدم زنی را

که مالک متصرف و پادشاه ایشانست و داده شده است از همه چیزها او را
و مر او راست تختی بزرگ و قوم او را چنان یافتم که سجده میکردند آفتاب را
بغیر از خدا تا آخر بعد از آن هدهد گفت أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي
يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اسجدوا کلمه امر است یا حرف
ندا و تنبیه یا تقدیرش الا یا قوم اسجدوا باشد علی اختلاف مذاهبهم بهر تقدیر
کلام هدهد متضمن مذمت و توبیخ و تقریع آن جمعیت که ترک سجده جناب حضرت
حق نموده سجده آفتاب را بغیر حق اختیار نموده اند پس ای لبیب اد
بعین انصاف و عیان در آن خفاش خفاشان مغرور نظر کن و ببین که هدهد و بسیار
طیور و مور مذکور در جاهل و ساجدان غیر خدا را غافل شمرده اند غافل
شمرده اند غافل از آنکه حاکم در مابین ممیز حاو ل خواهد بود اللهم احکم
بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و ابو علی طبرسی رحمه الله در کتاب
مجمع البیان در تفسیر آن آیه از عیاشی باسنادش روایت کرده که ابو حنیفه
علیه ما علیه مر صادق آل محمد را علیهم السلام گفت که چگونه بود که سلیمان در میان
مرغان هدهد را تفقد نمود حضرت فرمود بواسطه آنکه هدهد آب را در بطن زمین
می‌بیند چنانکه هر یک از شما روغن را در میان قاروره مشاهده مینماید پس آن
لعین بسوی اصحاب خود نظر کرده خندید حضرت فرمود که سبب خنده چیست
گفت قربانت شوم بر تو ظفر یافتم فرمود که چگونه گفت چیزی که آب را در

بطن زمین تواند دید آن صیاد را در خاک نمی‌بیند تا آنکه از گردنش فرا میگیرد
حضرت امام علیه السلام فرمود که یا نعمان ندانسته که اِذا نزل القدر اغشی
البصر هرگاه که تقدیر الهی صدور یابد دیده‌ها کور میشود و ابو جعفر محمد بن یعقوب
کلینی قدس سره در کتاب کافی در باب هدهد و صرد باسناد خود از سلیمان
بن جعفر الجعفری روی از امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرده که در بال جناح
هدهد بلغت سریانی مکتوبست که آل محمد خیر البریه اند آل آنحضرت بهترین البشر اند
و نیز در باب مذکور از آنحضرت مسطور است که فرمود حضرت رسول صلی الله
علیه و آله نهی فرمود از قتل هدهد و صرد و صوام و نحله و در کتاب قاموس اللغه
مسطور است که صرد بضم صاد و فتح را مرغی ضخم الرأس را گویند که صید عصفور
کند و او اول مرغیست که برای خدای تعالی روزه داشته است و در
شرح لمعه صوام بضم صاد و تشدید واو است ابن جفر گوید میتواند بود که
آن نیز مبالغه از صوم و صایم بود و در کتاب کافی در باب قنبره بهمان اسناد
از ابی الحسن الرضا علیه التحیة والثنا منقولست که آنحضرت فرمود قنبره را مخورید
و او را سب مکنید و باطفال مدهید تا با وی لعب نمایند زیرا که کثیر التسبیح است
مر خدا را و تسبیحش اینست که لعن الله مبغضی آل محمد صلی الله علیه و علیهم و در
روایت دیگر از همین امام همام علیه الصلوة والسلم منقولست که فرمود
که مکشید قنبره را و مخورید گوشت او را زیرا که وی کثیر التسبیح است و در آخر

تسبیحش میگوید که لعن الله مبغضی آل محمد صلی الله علیه وعلیهم و در کتاب غرر و درر
مذکور است از همان امام معصوم مرقوم است که آنحضرت فرمود که امام زین العابدین
علیه السلام فرمود که کاکلی که بر سر قنبره است از مسحه سلیمان بن داود علیهما
السلام است و آن چنان بود که مذکر آن طیر خواست که با زوجه خود مقاربت
نماید مونث از آن معنی امتناع نمود مذکر گفت که مانع مشو که مطلبی ندارم
بغیر از اینکه شاید خدای تعالی از من بنده بظهور آورد تا ذکر وی کند
پس زوجه اش مسئلت وی را اجابت نمود و چون اراده کرد که بیضه بنهد بازن
گفت که در کجا بیضه خواهی نهاد گفت نمیدانم ولیکن میخواهم که از راه
کناره گیرم وی گفت من خایف از آنم که صحراگردی بر تو گذر کند ولیکن مصلحت
آن می بینم که در وسط طریق بیضه نهی چنانکه هر کسی بیند توهم آن خواهد کرد که مرا از
برای دانه چیدن برو آمده پس قبول او نموده بیضه کرد و حضانت آن نمود
و چون نزدیک بر آن شد که جوجه برآید ناگاه سلیمان با لشکر یا خیلش
طلوع نمودند در حالتی که مرغان بر او سایه گستر بودند پس مونث بمذکر گفت
که اینک سلیمان با جنودش رسیدند و من ایمن نیستم از آنکه ما را و بیضه ما را
در زیر پای پامال سازند مذکر گفت که هر آینه سلیمان مردیست بسیار رحمت
نسبت بما آیا در نزد تو چیزی باشد که برای جوجه هات از من پنهان کرده باشی
گفت آری جراده از تو پنهان کرده و انتظار فرخ خود میبردم آیا تو نیز چیزی

زوج بزوجه

داشته

داشته باشی گفت آری چهار خرما از تو پنهان کرده برای جوجه ها ذخیره نموده ام
پس یکی بدیگری گفت که تو تمره خود را برگیر و من نیز جراده خود را بردارم تا نزد حضرت
سلیمان رسانیده هدیه نماییم که او مردیست که هدیه دوست میدارد پس
او تمره خود را بمنقار خود گرفت و این جراده را بچنگال خود برداشت بعد از آن
پرواز کنان خود را بعرض سلیمان علیه السلام رسانیدند و چون آنحضرت ایشان را
متوجه دید در حالتی که در عرش خود قرار داشت دستهای خود را برای
آن اطیار بسط نمود پس مذکر بر یمین و مونث بر یسار وی تمکین یافتند و حضرت
سلیمان از حال مرغان استفسار فرمود و ایشان نیز مطلب خود را از آن
مرغان و بیضه ایشان باز گردانیدند و با دست مبارک سر ایشان را مسح نمود و
بجهت ایشان دعای خیر نمود و ببرکت مسحه وی قنزعه و کاکل در سر قنبره
حادث گشت این خبر گوید که اگر مرا داده ای از عقل عقل معادست در اول
حدیث نظر کن تا از قول قنبره مذکر در وجه مقاربت ملاحظت کرد که وی تاسی بقول
انبیا صلوات الله علیهم نموده که فرموده اند که تناکحوا و تزوجوا کنید که شاید از شما
فرزندی بظهور آید تا بگفتن کلمه طیبه لا اله الا الله زمین را ثقیل و سنگین نماید اگر
مرا داده ای از عقل معاش است در آخر حدیث نظر کن تا نفیست کرده که در اکرام زنان
ایشان نکرده اند بر که در بیضه کردن و حضانت نمودن و تدبیر سلیمان را باز گردانیدن
کلم صورت پذیر میگردد و با رعایت او آنکه در مابین زن و شوهر باید که هر یکی

من نیز تمره دارم

بعوض حقوقش رسانیدند پس حضرت
هدیه ایشان را قبول نموده راه
لشکر خود را هیچ

باشد نمودن از اختیار مونث دست چپ سلیمان را و مذکر دست راست وی را
الحمد لله عرف نفسه المقدسة بجمیع الاشیاء وَمَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ
وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ و هم در کتاب کافی در باب خطاف باسناد وی
از داود رقی مرویست که روزی بشرف مجالست امام ناطق جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیهما موفق شده بودیم که در آن اثنا مرغی که در دستش خطاف
مذبوحی بود بر پا که ذکر کرد حضرت امام علیه السلام بی تابانه از جای خود جست تا آنکه
آنرا از دست وی گرفته بر زمین پرتاب نمود و فرمود که آیا عالم شما چنین امر کرده
شمارا یا فقیه شما خبر داده مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه
و آله که آنحضرت نهی نمود از قتل شش مرغ که یکی از آنها خطافست و فرمود
که دوران وی در هوا از روی تأسف و تلهف است برای آنچه با اهل بیت محمد
صلی الله علیه و آله کرده اند و تسبیح وی قرائت الحمد لله رب العالمین است آیا
نمی بینید که میگوید وَلَا الضَّالِّينَ و نیز از محمد بن یوسف از محمد بن جعفر از پدرش
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمود که وصیت را
نیکو کنید برای خطاف زیرا که ایشان انیس ترین مرغانند بشما بعد از آن
فرمود که آیا میدانید هرگاه که ترنم کند چه میگوید میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین تا آنکه سورهٔ ام الکتاب را تا آخر تلاوت نمود و فرمود
که در آخر نغمش میگوید ولا الضالین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله صوت

خود را

خود را مد داده فرمود ولا الضالین و حضرت رسول صلی الله علیه و آله صوت
و هم در کتاب کافی در باب ورشان باسناد متصل از صادق آل محمد
علیهم السلام منقول است که فرمود کسی که خواهد مرغی در خانه خود نگهدارد
باید که نگهداری ورشان کند زیرا که وی اکثر ذکراً و اکثر تسبیحاتست
مر خدای را و او مرغیست که ما اهل البیت را دوست میدارد و نیز از ابی
بصیر و وی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرزند خود اسمعیل را از نگهداشتن فاخته نهی فرمود که اگر از فراگرفتن مرغی
ناچار باشد پس باید که مرغ ورشان فراگیری زیرا که وی کثیر الذکرات
مر خدا برا عز و جل و هم در کتاب کافی در باب تاریخ مولد ابی جعفر محمد
بن علی علیهما السلام باسناد متصل از محمد بن مسلم مرویست که گفت روزی
در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم که ناگاه زوجی از ورشان بر دیوار
نشسته و بازبانی که داشتند ساعتی ترنم نمودند و حضرت امام کلام
ایشانرا رد نموده جواب ایشانرا باز گفت و بعد از ساعتی که بر دیوار
قرار داشتند مذکر با مونث تکلم نمود پس از آن پرواز کرده روان شدند
پس گفتم قربانت شوم این مرغان چه گفتند و این کدام حکایت بود حضرت
فرمود که ای پسر مسلم هر چیزی که هست از مخلوقات خدا از طیور و بهایم
و هر ذی روحی که در عالم امکان میباشد در اطاعت و فرمان برداری ما از

از بنی آدم السمع والطاعت و این در نشان نزد خود کمان بد برده بود و وی
قسم یاد میکرد که من ازین عمل مبرا و این فعل بر من افتراست آخر الامر موی
کفت که بقول و حکم محمد بن علی راضی میشوی حاصل آنکه هر دو بحکم من راضی شدند
و من قدر آن طیر را کفتم که بر این عفیفه صالحه ظلم میکنی و ذیل عصمت وی ازین تهمت
دور کن تا ب و واجب از کتاب کافی در باب حمام باسناد متصل از داود بن
فرقد منقولست که کفت روزی در خدمت امام جعفر صادق علیه السلم شرف مجالست
تمکین داشتم پس آن امام دین بکبوتری نظر کرد که بصوت حزین و طویل ترنمی دارد
و بعد از آن نظر کیمیا اثرش بمن نکریست و کفت یا داود میدانی که این
مرغ چه میکوید کفتم نه قربانت شوم فرمود که بر قاتلان امام حسین علیه السلم
لعنت میکند پس این طیر فرخ بال مبارک خصال را در منزل خود نکه دارید و شیخ
فخر الدین بن طریح غروی در منتخب خود از طریق اهل البیت علیهم السلم روایت
کرده که چون امام حسین علیه السلم شهید شد و بدن مطهر نقشش در آن صحرا بر روی
رمضا باقی ماند و خونش بر ریک روان روان کردید ناکاه مرغی سفیدی
از هوا بر بدن شریف سید شهدا نازل شد و خود را بخون امام سید مبارک
غلطانید پس پرواز کنان و خون از بال و پر وی چکان بجمعی از مرغان رسید
که در سایه اشجار و شاخسار قرار داشتند و هر یک از ایشان بابت و دانه جهان
کرسنه بودند که ذکر مینمودند پس آن مرغ محزون ملطخ بخون کفت وای بر شما

بذ

بذکر ملاهی و مناهی مشغول کشته اید و حال آنکه سید شهدا در ارض کربلا در میان ریک ها
بر روی رمضا افتاده و خونش مسفوحست پس اطیار همه یکبار بقصد سید جوانان
طیران نمودند پس آنحضرت را در آن محنت و کربت سر جدا از بدن یافتند غسل
و کفن نداده و سافی ریاح بر تن وی وزان و وحوش بیابان بر وی ندبه کنان
مشاهده کردند خاک تیره از انوار روی مصطفی و استان حیدر قبه ازان زهرا و
نور دیدگان کشته دیدند همه ناله و صیحه و بکا و نوحه اعلان نموده بخون وی
غلطان کشتند پس هر یک از آن اطیار زار زار کریسته بجهت اخبار
اهل مدینه پرواز کردند قضارا طیری از آن طیور قصد مدینه رسول نموده
خود را بدان حرم محترم رسانیده و بکرد روضه سید انبیا طوف مینمود
و قطره قطره خون از بال و پر وی میچکید و کریه و زاری مینالید و میکفت
الا قتل الحسین بکربلا الا نهب الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا پس مرغان
مدینه بر وی جمع آمدند و با وی هم ناله و شیون شدند و چون اهل مدینه اطوار آن طایر
و تقاطر خون از بال و پر آن طایر مشاهده نمودند متحیر فرو ماندند و ندانستند
که در عالم چه واقعه روداده است تا آنکه اندک زمانی بر آمد خبر قتل امام مظلوم
رسید اهل مدینه دانستند که بقتل شاه شهدا و سید انبیا در آه بوده اند
و همین مرغ را قصه دیکر است که آنرا در کتاب نوحة الاحزان و صیحة الاشجان
نوشته ایم ولیکن همین قدر از مرغان نزا کافیست در معرفت ایشان ورد کا

وسید انبیا و ابو هدا علیهم سلام الله تعالی هم در کتاب مذکور مسطور است
که روزی ابراهیم خلیل الرحمن بزمین کربلا گذر کرده در حالتی که راکب بود پس اسب وی
سکندری خورده و آنحضرت از پشت وی در افتاد و سر مبارک وی شکست
و خون از آن روان گشت پس شروع باستغفار کرده گفت پروردگارا چه گناه
از من حادث گشت پس جبرئیل نازل گشته گفت یا ابراهیم از تو گناهی حادث نگشت
ولیکن درین سرزمین سبط خاتم انبیا و ابن خاتم اوصیا مقتول خواهد شد و خون
تو موافقت خون او سایل گشت فرمود که یا جبرئیل کشنده او کدام خواهد بود
گفت که لعین اهل آسمانها و زمینها و قلم بر لوح بی اذن پروردگار جل شانه پس
حضرت بیچون بقلم وحی کرد که باین لعن مستحق مدح و ثنا از جانب ما شدی و حضرت
ابراهیم علیه السلم دست برداشته یزید لعین را لعن نمود و اسب نیز بزبان فصیح
آمین میگفت پس آنحضرت باسب گفت که تو از دعای من چه فهمیدی که آمین
میگویی فرس گفت یا ابراهیم من از رکوب حضرتت مفتخر بودم و چون از ظهر
من ساقط شدی خجلت عظیمی بمن رسید و سبب این هم یزید لعنه الله بود و نیز
در آن کتاب منقولست که اسمعیل علیه السلم را گوسفندی چند بود که در شط
فرات میچریدند روزی شبان به آنحضرت خبر داد که گوسفندان از فلان روز
ازین مشرعه آب نمیخورند اسمعیل نبی علیه السلم از پروردگار خود مسئلت نموده از
سبب استفسار کرد پس جبرئیل علیه السلم نازل شده گفت یا اسمعیل از اغنامت

سؤال

سؤال کن که بدرستی که ایشان از سبب آن ترا خبر میدهند پس آنحضرت متوجه
گوسفندان شده گفت که چرا است که آب نمی نوشید گوسفندان بزبان فصیح گفتند
که با رسیده است که فرزند تو حسین علیه السلم که سبط محمد مصطفی است صلی الله
علیه و آله درین بیابان عطشان و تشنه لبان شهید خواهد شد و ما از روی
غم و الم و حزن و محن ازین مشرعه آب نمی نوشیم فرمود که قاتل وی کدام خواهد
بود گفتند لعین اهل السموات والارضین والخلایق اجمعین پس اسمعیل علیه السلم
گفت اللهم العن قاتل الحسین علیه السلم و ابو مخنف لوط بن یحیی طاب ثراه
در مقتل خود آورده که اسب حضرت امام حسین علیه السلم بعد از قتل آنحضرت
تحمحم کنان و شیهه زنان گشته کاکل را جنبش کنان میگشت تا کاکل خود را بخون سر شریف
امام انام رسانید و دستهای خود را بخون آنحضرت فرو برده بر ناصیه خود
میمالید چون پسر سعد آن حالت را مشاهده نموده گفت که او را گرفته بمن
آرید و آن اسب از نسل مرتجز اسبهای حضرت رسول بود صلی الله علیه
و آله القصه سواران در طلب وی تاختند و چون اسب امام احساس آن نمود متوجه
قوم لیام شده بعضی را بپا و دست لطمه میزد و بعضی را بپا پامال لگد کوب
میکرد و دیگری را بدندان میگرفت تا آنکه از ایشان جمعی کثیر را کشت
و سواران را از سرداران از خانه زین سرنگون مینمود و چون بر او [illegible]
وی قادر نشد عمر سعد فریاد بر آورد که وای بر شما واگذارید او را

تا ببینیم که چه میکنند و چون دستار زدیک شدند و از وی دور گشتند
و اسب از طالب ایمن گشت بازگشت تا نزدیک آن کام رزده خود و آنحضرت رسانید
و رایحه می بوئید و میبوئید و جثه شریف او را تقبیل مینمود و ناصیه خود را
بخون او میمالید لعدا از آن شیهه و صهیل بلند کرده راه خیمگاه پیش گرفت
اما چون پردگیان سرا پرده عصمت و طهارت صدای او شنیدند ام کلثوم
بسکینه متوجه شده گفت صوت اسب پدرت را می شنوم میتواند بود که برای
ما آب آورده باشد پس سکینه از خیمه بیرون آمد تا ببیند که از شرف شود ناگاه
اسب را عاری و زین خالی مشاهده کرد و دانست که آن جواد خرم که صاحب
خود را ازده است پس مقنعه پاره کرده گریبان چاک نمود و واحسیناه گویان
ندبه میکرد و راوی حدیث را گفت شنیدند تا آنجا که گفت لعدا از آن اسب ناپدید شد
و کسی بر گرفتن آن قادر نشد و جستجو نمود و راه جستن خود را در وسط فرات
گرفت پس از آن در فرات غوص نمود دیگر کسی از آن اثری و خبری نیافت و در
خبر است که صاحب الامر علیه السلم که ظهور کند بر وی سوار خواهد بود و در منتخب
ابن طریح ایده الله مذکور است منقول از تاریخ لوط بن یحیی رحمه الله تعالی
که گفت گفت عبدالله بن قیس در غزاء صفین در خدمت امیر المومنین صلوات الله
علیه بودم و به درستی که ابو ایوب اعور سر آب را گرفته از مردم محافظت
آن مینموده بود پس خلق از تشنگی شکایت بخدمت آنحضرت بردند و امیر

مومنان

مومنان لشکر گران برای دفع ایشان روان نمود پس کاری نزدند
همه خایب و پریشان باز گشتند پس آنحضرت از این محنت دلتنگ گشت
و فرزند ارجمند وی امام حسین علیه السلم گفت ای پدر من رفته او را دفع کنم حضرت
فرمود ای فرزند چنان کن و برو پس آنحضرت با سواری چند رفته ابو ایوب را
از سر آب دفع نموده شکست داد و لشکر خود را بر همان موضع فرود آورد
و خیمها بر پا کرده بخدمت پدر نامدار باز گشت و خبر فتح بعرض رسانید پس
حضرت امیر صلوات الله علیه از مقاله وی گریان گردید اصحاب گفتند یا امیر
المومنین سبب گریه چیست و حال آنکه این اول فتحیست که برای آنحضرت روی
داده حضرت امیر علیه السلم فرمود که ای قوم صحیح و چنین است که میگویند ولیکن
مرا واقعه عظیم و قضیه بلیه وی بخاطر رسید که عنقریب گرسنه و تشنه در
طف کربلا کشته خواهند شد تا آنکه جنبیه آن جناب نفور کرده حمحمه کنان
خواهد گفت الظلیمه الظلیمه لامة قتلت ابن بنت نبیها شیخ ابو جعفر محمد
بن علی بن بابویه قدس سره در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه بطریق
خصم روایت کرده که به درستی عیسی بن مریم علیه السلم با زمین کربلا گذر کرد
و در آن سر زمین آهوی چند مجتمع دید پس آهوان گریه کنان متوجه عیسی علیه السلم
شدند پس آنحضرت نشست و حواریون نیز نشستند او گریست و ایشان نیز
متذکرا بگریستند اما ندانستند که چرا نشست و چرا گریست گفتند یا روح الله

و گلهٔ چه چیز میکرباید ترا فرمود که مکر نمیدانید که این چه زمین است و چه جاست
گفتند نمیدانیم فرمود که این زمینی است که دران فرخ رسول خدا احمد
و فرخ بتول عذرا حرهٔ طاهره شبیه مادرم مقتول و ملحود خواهند شد و خاک
این زمین خوشبوتر است از مشک زیرا که طینت فرخ مستشهد است چنین است
طینت انبیا و اولاد انبیا و این ظبا با من تکلم نموده میفرمایند که چرای این صحرا را
از برای تشوق به تربت آن فرخ مبارک اختیار کرده اند و اعتقاد دارند
اگر این زمین محل امن و امان ایشان خواهد بود پس مشتی از ان العار ظبا برداشت
بوئید و گفت اللهم ابقها ابدا حتی یشمها ابوه فیکون له عزاء و سلوة
بار الهها باقی گذار این العار را تا پدر وی نیز بوید تا باعث تسلی گردد
پس آن پشک چون مشک آهوان تا ایام امیر المومنین علیه السلم باقی بود و حضرت
امیر آنها را گرفته بوئید و گریست و اصحاب را از آن قصه خبر داد و در وقتی که گذر
وی بکربلا افتاده بود و مرحوم در و حضرت را بارض کربلا گذشتم او بعر ظبا
قصه عجیبه و حکایت غریبه است که تمام آنرا در کتاب روضة الاحزان و صحیفة الاشجان
بطریق ادق ذکر نموده ایم هر که بران قصه اطلاع یابد بدان کتاب رجوع نماید
و این حقیر گوید که دلالت این روایت صریح است بر آنکه آن ظبا پیش از
ولادت امام هدایه پانصد سال بآنحضرت عارف و بر احوال وی واقف
و بجهت آن مظلوم محزون و برای آن مهموم مغموم بوده اند و بدان امام

خواهد

امام

امام ایمان آورده اند پس هرگاه که عارف بولی خدای باشند بخدای تعالی
بطریق اولی عارف خواهند بود **لمولفه سلمه الله** ای عارف حق بچشم انصاف نگر
خود دیده بال و نیک بکار نظر :: ما من شیء الا یسبح برخوان :: از انس و ملک و
درخت و سنگ و کوه و هر :: و هم در منتخب ابن طریح ایده الله مذکور است که اعرابی
بخدمت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمده گفت یا رسول الله آهوبره
صید کرده برای فرزندانت حسن و حسین علیهما السلم هدیه آورده ام پس
نبی الله صلی الله علیه و آله آنرا قبول نموده بجهت وی دعای خیر گفت و در آن زمان
امام حسن علیه السلم در نزد جدش واقف بود و رغبت بر آن آهوبره نمود پس
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن آهوبره را بوی ارزانی داشت ساعتی نگذشت
الا اینکه امام حسین علیه السلم اقبال فرمود و دید برادرش آهوبره دارد و با وی
بازی میکند گفت ای برادر این از کجا حاصل شد ترا اشارت نمود و فرمود که جدم بمن ارزانی
داشت پس امام حسین علیه السلم بسرعت تمام بخدمت حضرت شتافت و گفت
یا جداه به برادرم بچه آهو اعطا کرده بمن نیز کرامت فرمای و این قول را مکرر میفرمود
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تسلی خاطر وی میکوشید و بانواع کلام ملاطفت
میفرمود تا آخر کار نزدیک شد که بگریه انجامد که ناگاه از در مسجد صدا بلند گردید
نظر کردیم آهوئی را مشاهده نمودیم که با خود بره دارد و گرگی از پس ایشان
با دنباله خود آنها را سوق مینماید و میراند تا آنکه بخدمت رسول الله علیه و آله حاضر

شدند پس غزاله بنطق آمده بزبان فصیح گفت یا رسول الله مرا دو بچه بود که یکی را صیاد صید کرده بحضرت او آورده و دیگری برای من باقی بود و من بوی دلشاد بودم و الحال او را شیر میدادم که قایل را شنیدم که میگفت ای غزاله بیا که شیر بچه خود را بشتاب بشتاب و بچه خود را بسرعت تمام بخدمت سیدانام برسان که شاهزاده حسین علیه السلم در پیش جدش ایستاده و اراده گریه دارد و جمیع ملایکه سر از صومعه عبادت خود بر آورده نظاره میکنند که اگر وی بگرید هر آینه ملایکه مقربین گریان خواهند شد و شنیدم که قایل دیگر میگفت که ای غزاله سرعت نما پیش از آنکه اشک بر خساره او جاری شود و اگر نکنی این گرگ را که بر تو مسلط نموده ایم ترا با بچه ات خواهد خورد یا رسول الله من مسافت بعیده قطع کرده و قادر علی الاطلاق برای من زمین را طی نموده و در روز ره بیده و اینک تا من بسرعت تمام بچه خود را بخدمت تو رسانیده ام و حمد خدا را که پیش از آنکه اشک بر رو و روان کرده و قبل از آنکه دموع بر خساره گلگون وی جاری شود مرا چنین توفیق ارزانی داشت پس اهل مسجد همه یکبار بتکبیر و تهلیل صدا را بلند کردند حضرت صلی الله علیه و آله در حق غزاله بخیر و برکت دعا فرمود و شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی در باب تاریخ مولد علی بن الحسین صلوات الله علیهما باسناد متصل از زراره روایت کرده که گفت از امام محمد باقر علیه السلم شنیدم که میفرمود که علی بن الحسین علیهما السلم را ناقه بود که ای بیست دو حج گذارده

بود

بود و هرگز او را نزده بود پس بعد از موت آنحضرت بعضی از خدمه گفت یا بعضی از موالی ما آمده نمود که ناقه بیرون رفته خود را بقبر وی رسانیده و سینه خود را بقبر وی میمالید و زار زار می زارید پس گفتم ادراکو ها او را دریابید او را آدمی آید پیش از آنکه احدی آنرا داند یا بران مطلع گردد و فرمود که هرگز ناقه قبر آنحضرت را ندیده بود و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود که چون علی بن الحسین صلوات الله علیهما وفات نمود ناقه آنحضرت خود را از مرعی بقبر وی رسانید منحر و مذبح خود را بقبر میمالید و نجاکه میمالید پس فرمودم تا او را بمرتع خود رد نمودند و پدرم سنی که پدرم با او حج و عمره میگذارد و هرگز او را نزده بود و هم درین کتاب از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم مرویست که فرمود که چون آنشب رسید که علی بن الحسین علیهما السلم در آن موعود بود با امام محمد باقر علیه السلم فرمود که ای فرزند آب وضوی بجهت من حاضر کن پس حضرت امام علیه السلم گفت که فرمان بردم و آب وضو حاضر نمودم فرمود که این آب را نمیخواهم زیرا که در ان چیزی زمیته هست پس آنرا بیرون برده چراغ حاضر کردم موشی مرده در ان دیدم آب تازه او آوردم فرمود که ای فرزند این شبیست که من از دار فنا بدار بقا موعودم و بناقه اش وصیت نموده فرمود که خوابگاه او را تعمیر نمایند و علف او را مهیا کرده رعایت حال او کنند اندک زمانی نگذشت الا آنکه ناقه آمده چران خود را بقبر وضع نموده فریاد و زاری

دریابیداو راه

واشک حسرت از چشمه چشم روان نمود پس این خبر بامام محمد باقر علیه السلم
رسید وانحضرت امده با ناقه خطاب نمود وگفت خاموش باش و برخیز
بارک الله فیک ناقه بر مفارقت از قبر او راضی نشید و فرمود که هرگاه
که باراده مکه بیرون میرفت تازیانه از پالان شتر معلق مینمود تا اکه بمدینه
مشرفه رجوع میکرد فرمود که حال انحضرت این بود که هرگاه که شب تاریک
میشد انبان را پر از کیسهاء زر سرخ و سفید میکرد و بر دوش مبارک خود
حمل مینمود و بدر خانهای فقرا اهل مدینه میبرد و در باب میمود و هر که از در
برامدی تسلیم وی مینمودی و بدین منوال حال وی گذران بود و مردم اطلاع
بران نداشتند تا انکه علی بن الحسین صلوات الله علیه و هم در کتاب کافی
در باب ما عند الائمه علیهم السلم من سلاح رسول الله صلی الله علیه واله و متاعهم
باسناد متصل از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که فرمود که چون حالت
احتضار حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد عباس بن عبد المطلب و امیر المومنین
علی علیه السلم را طلبید پس بعباس گفت که ای عم وحدیث را کشانید تا انجا که
که فرمود که پس حضرت امیر المومنین علیه السلم ذکر نموده که بدرستی که اول دوابی
که بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وفات نمود عفیر بود و در همان
ساعتی که قبض روح مبارک انحضرت شد قطع افسار خود نموده رو بصحرا
گذاشت و ورفتا خود را بچاه بنی خطمه انداخت و همان چاه قبر وی شد و نیز

وفات کرد پس خلق دانستند که
عمل وی بوده است صلوات الله علیه

از حضرت

از حضرت امیر المومنین علیه السلم مرویست که فرمود بدرستی آن حمار با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تکلم نموده گفت بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد و حدیث
کرد با من پدرم از پدرش از جدش از پدرش که بدرستی که او بوده است با
نوح علیه السلم در کشتی و آن حضرت قیام نموده کفل او را مسح نمود بعد از ان فرمود
که از صلب این حمار حماری بیرون خواهد آمد که سید انبیا و خاتم پیغمبران راکب
او خواهد شد الحمد لله که من همان حمارم و مرا مرکوب تو کردانید و نیز در باب
تاریخ مولد النبی باسناد خود از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که چون پادشاه حبشه لشکران برای
تخریب خانه کعبه فرستاد و با ایشان فیل بود محمودی پس لشکریان شتران عبد
المطلب را بیغما بردند و این خبر بعبد المطلب رسید پس نزد سپه سالار لشکر
امد و حاجب داخل شده گفت این عبد المطلب بن هاشم است گفت چه مطلب
دارد ترجمان گفت شتران او را اورده اند آمده که شتران خود را
مسالت مینماید پس ملک حبشه باصحابش گفت این مرد رئیس قوم و بزرگ ایشانست
من امده ام تا خانه که عبادت آن میکنند خراب کنم او امده از من التماس مینمود

التماس شتران خود میکند چرا نمیکند
که از من خانه کعبه را

دست از ان بر میداشتم عبد المطلب از ترجمان پرسید که ملک چه میگوید
از مقاله ملک ورا خبر داد عبد المطلب فرمود که من صاحب شترانم و شتران خود
میخواهم و این خانه نیز صاحبی دارد اگر خواهد او را منع مینماید پس شتران او را رد

نمودند و وی بطرف منزل خود روان شد و در آن اثنا که زنش بفیل افتاده و مر او را
گفت یا محمودی پس آن فیل سر خود را حرکت داد و نمود که هیچ میدانی که ترا چرا
آورده اند فیل بسر خود اشارت کرد که نه عبد المطلب فرمود که ترا آورده اند
که خانه پروردگار خود را خراب کنی آیا خواهی کرد اشارت کرد که نخواهم
کرد پس عبد المطلب بعضی از موالیان خود گفت که برین کوه بالا رو و نظر کن تا
چه بینی پس آن شخص بکوه صعود نموده گفت که سوادی از جانب دریا مشاهده میکنم
فرمود که تشخیص چیزی میتوان کرد گفت نه ولیکن عنقریب محسوس خواهد شد
پس چون نزدیکتر شد گفت آن سوادی که مینمود مرغ بسیار است و در منقار
هر یک سنگ ریزها مشاهده میکنم عبد المطلب فرمود که برب عبد المطلب
قسم که اراده الطیار نیست الا قوم کفار تا آنکه مرغان بر زبر سر ایشان
آمده القای حصات نمودند پس هر سنگی که بر سر هر یک از قوم کفار واقع
شده از دبر وی بیرون رفته او را کشت و از آن جمیع خلاص نیافت
الا شخصی که از آن قضیه مردم را اعلام مینمود پس چون همه مخبر از آن واقعه
گشتند مرغی که بر سر او موکل بود سنگی بر سر وی انداخته او را نیز هلاک
کرد و نیز در تاریخ مولد الحسین بن علی صلوات الله علیهما مذکور است مروی از
ادریس بن عبد الله اودی که گفت وقتی که امام حسین علیه السلم شهید شد اراده
قوم ملاعین آن بود که بدن شریف آنحضرت را لگدکوب اسب نمایند پس فضه

مرزینب را

مر زینب را گفت که ای سیده من سفینه که مولای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بود کشتی وی تباهی شد و بجزیره بر آمد و در آن جزیره شیری دید پس گفت
یا ابا الحارث من مولای رسول الله ام صلی الله علیه و آله پس شیر همهمه کنان از
پیش وی افتاده او را براه واقف کرد الحال شیری در این ناحیه
خوابیده است پس مرا رخصت ده تا رفته او را از اراده قوم لیام اعلام نمایم
پس رخصت حاصل نموده در برابر شیر قیام نمود و گفت یا ابا الحارث شیر
سر برآورده گفت آیا دانسته که اراده قوم با بدن شریف امام همام چیست
اراده آن دارند که فردا جثه شریف امام همام را لگدکوب اسبان نمایند
پس آن سرخیل شیران روان شد تا دست خود را بجسد مبارک شاه شهیدان
وضع نمود و چون خیل مدبران اقبال نمودند و آنحال را ملاحظه کردند عمر سعد
لعین بقوم ملاعین گفت که فتنه ایست از ابهیجان و طغیان میارید و باز گردید
همه باز گشتند و صدوق رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه در باب الخیل
و ارتباطها از صادق آل محمد علیهم السلم روایت کرده که نوع اسب در بلاد عرب
وحوش بود پس ابراهیم و اسمعیل علیهما السلم بکوه بوقبیس صعود نموده ندا کردند
که الا هلا الا هلم پس هیچ فرسی باقی نماند الا آنکه سر اطاعت تسلیم نموده انقیاد
خود تمکین داد و علی بن ابراهیم در تفسیرش باسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلم
روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون حضرت نوح اراده کرد که قوم نوح علیه السلم را

هلاک کند چهل سال ارحام نساء ایشان را عقیم نمود پس در آن مدت هیچ مولودی
از ایشان متولد نشد و چون آنحضرت از ساختن کشتی فارغ گشت خدای تعالی
او را امر نمود که حیوانات را بزبان سریانی ندا کند پس هیچ بهیمه از حیوانات
نماند الا اینکه حاضر شدند پس از هر جنسی دو زوج داخل سفینه نمود و از جمیع
دنیا هشتاد کس بودی ایمان آورده بودند چنانکه میفرماید قوله تعالی احمل
فیها من کل زوج اثنین الا من سبق علیه القول و من آمن و ما آمن معه الا
قلیلا و نجاری سفینه در مسجد کوفه واقع شد و چون روز هلاک مستحقین
آن رسید و زن نوح در مسجد کوفه در موضعی که معروف بغار التنور است
نان می پخت نوح علیه السلم از برای هر جنسی از اجناس حیوان جایی معین در
کشتی نموده و از اغذیه بقدر حاجت برای ایشان جمع کرده بود و آخر
حدیث این حقیر گوید که روایت کننده نیز دلالت دارد بر اینکه هر نوعی از
انواع حیوان مطیع ترند از اکثر انسان مر خدای و پیغمبران او را زیرا که
همه ایشان ایمان آوردند الا قلیلی و از انسان ایمان نیاوردند الا قلیلی پس
اکثر حیوان از اکثر انسان اطوع و اعقل باشند و این معنی از روایت
دیگر نیز معلوم شد چنانکه گذشت و قوله تعالی و قلنا احمل من کل زوجین
اثنین دلالت ندارد بر اینکه نوح علیه السلم حمل نمود در کشتی از هر نوعی حیوانی دو فرد
و باقی را غرق طوفان کرد بواسطه اینکه اثنین که در آیه مذکور است محتمل است که

مفعول

مفعول احمل باشد یعنی چنان میشود که احمل من الازواج اذا کانت اثنتین
اثنین زوجین فالزوجان قوله فی کل زوجین یراد به الشیاع
و لیس یراد بهما الناقص عن الثلاثة این معنی را شیخ ابو علی الطبرسی قدس
سره در تفسیر مجمع البیان افاده نموده و شعری چندی از اشعار عرب برای استشهاد
ذکر کرده است رمز آنچه از آیات باهره و اخبار متکاثره مستفاد میشود
آنست که معرفت الهی نه تنها مخصوص انسان و سایر حیوانات بلکه هر یک از جمادات
و نباتات و هر ذره از ذرات ممکنات را معرفت حضرت عزت جلت عظمته
حاصلست بیان این رمز را از قول خدا در سوره اسری معلوم توان کرد چنانکه
میفرماید تسبح له السموات السبع والارض و من فیهن و ان من شیء الا
یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیما غفورا
تسبیح میگویند مر او را هفت آسمان و زمین و کسی که در آنهاست و هیچ چیزی
نیست الا اینکه تسبیح میگوید بحمد او و لیکن نمیفهمید شما تسبیح ایشان را بدرستی
که خدا حلیم و مغفرت کننده است شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر این آیه
نقل اختلاف مفسرین نموده است و از جمله مناسب مقام قول کسانیست که گفته اند
که کل شیء که در آیه کریمه مذکور است بر عموم است یعنی وحوش و طیور و جمادات
تسبیح الهی جلت عظمته میگویند حتی صدای باب و صوت آب تسبیح آن جنابست
و علی بن ابراهیم قدس سره در تفسیر و ما من شیء الا یسبح بحمده گفته که حرکت

مر حرکی تسبیح خدای عز وجل است و از جمله آیات قوله تعالی الم تر ای الم تعلم
ان الله یسجد له من فی السموات ومن فی الارض من العقلاء والشمس
ای یسجد الشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدواب وحضرت معبود
وصف نمود این اشیا را بسجود و معنی سجود خضوع و ذل وانقیاد و اطاعت
اشیاست مر خالق خود را و چیزهای که مراد دست از اشیا وکثیر من الناس
یعنی مومنان که خدا را سجده میکنند و ذکر ساجدین منقطع شد پس ابتدا کرد
فرمود وکثیر حق علیه العذاب و بسیاری از مردمان مستحق عذاب نیران اند
و بعضی از مفسران گفته که قوله تعالی وکثیر حق علیه العذاب دلالت میکند بر انکه کثیر
ایشان از سجود ابا نمودند زیرا که مستوجب عذاب نمیشوند الا بترک سجود و از
جمله نقلیت که شیخ مذکور رحمه الله در مجمع خود وارد آورده در تفسیر قول خدای
تعالی فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت الایه پس فرمود که از جمله
قصه داود و جالوت انکه علی بن ابراهیم بن هاشم از صادقین علیهما السلم
روایت کرده آن بود که بدرستی حضرت حق سبحانه وتعالی بر پیغمبر ایشان
وحی کرد که بدرستی جالوت را کسی خواهد کشت که زره موسی علیه السلم بر قد وی
راست اید و وی از اولاد لاوی بن یعقوب است و اسم او داود بن ایشا راعی
گوسفند است و ایشا را ده پسر بود اصغر ایشان داود علیه السلم بود پس چون
حضرت بیچون طالوت نبی را بر بنی اسرائیل مبعوث کرد داد ایشا را برای

حرب

حرب جالوت جمع نمود با ایشا فرستاد که با اولادت حاضر شو پس چون همه حاضر شدند
درع موسی علیه السلم را بهر یک ایشان پوشانید پس بر بالای بعضی از ایشان دراز
و بر قامت بعضی کوتاه آمد پس مر ایشا را گفت که آیا از اولاد تو احدی تخلف
کرده نیامده باشد گفت آری کوچکترین ایشان را برای رعایت گوسفندان
واگذاشته ام پس کس فرستاده داود را طلبید پس داود متوجه شد
و فلاخن با وی بود و در اثنا راه سه سنگ با وی تکلم نموده هر یک گفت
که یا داود مرا فرا گیر پس آنها را فرا گرفته بکیسه خود گذاشت و آنها سنگ
فرد و زوج بودند و داود علیه السلم شدید البطش و شجاع و قوی هیکل بود
پس چون نزد طالوت علا آمد وی زره موسی علیه السلم را بدو پوشانید
پس بقامت او راست آمد انگاه داود علیه السلم آمده در برابر جالوت
ایستاد و جالوت بر فیلی سوار بود و بر سرش تاجی بود و بر جبه اش یاقوتی بود
که نور آن میدرخشید پس داود سنگی از آن احجار بر گرفته بر میمنه جالوت
انداخت و از وقوع سنگ بر ایشان رو بهزیمت گذاشتند و سنگ دیگر
اخذ نموده بمیسره جالوت پرتاب کرد ایشان نیز هزیمت نمودند و سنگ
سیوم را گرفته بطرف جالوت رمی نمود پس بموضع یاقوت رسیده از قفای
وی گذشته بدماغش نشست پس از سریر عزت بر خاک مذلت افتاده جان
بمالکان دوزخ سپرد تا آخر قصه و از جمله قوله تعالی ذلقد سمس ثم

قَسَتْ قُلُوبُهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ اَوْ اَشَدُّ قَسْوَةً وَاِنَّ
مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ
فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ

وضمیر در منها راجع است به الحجارة یعنی بعضی از حجاره هبوط مینماید از
ترس خدای و برین رفته اند اکثر مفسرین و بعضی بر آنند که راجعست بر قلوب
کسانی که میگویند که راجع است به الحجاره و زنا دلیش اختلاف کرده اند
بچند وجه اول از مجاهد و ابن جریج مرویست که هر سنگی که از کوه افتد
و غلطد پس آن از ترس خداست مراد آنست که سنگی را حالتی و میدهد
که مثل آن میشود از ترس خدا و دلهای یهود ان نمیترسد و خشوع نمیکند
و نرم نمیگردد با آنکه ایشان بصدق محمد صلی الله علیه و آله عارفند لیکن
ایمان نیاورده اند پس دلهای ایشان سختتر از سنگ باشند وجه دوم قول
زجاج که گفته بدرستی که خدای تعالی بعضی کوهها معرفت خود را ارزانی داشت
پس تعقل طاعت وی نمودند مثل کوهی که تجلی کرد حضرت بیچون مر او را در
وقتی که با موسی تکلم کرد پس آن کوه پاره پاره گردید و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرویست که زمان جاهلیت سنگی بود که بمن سلام میداد
و من آنرا الحال میشناسم و آنچه از اقوال مناسب حال بود ذکر کرده شد
و از جمله قول خدای تعالی است که فرموده اَوَلَمْ یَرَوْا اِلٰی مَا خَلَقَ اللّٰهُ

من

مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلّٰهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ
وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ
وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا
يُؤْمَرُونَ معناش آنکه آیا نظر نمیکنند آن کسانی که منکر وحدانیت خدا شده اند
و پیغمبر او را تکذیب کرده اند بر آن چیزی که خدای تعالی خلق کرده است او را
از هر چیزی که مر او را ظلی و سایه باشد از شجر و جبل و بنا و جسمی که قایم باشد
میل میکند سایها او از جانب راست و جانب چپ و معنی سجود ظلال مر خدا را
دوران اوست از جانبی بجانبی زیرا که وی مستسلم و مطیع و منقاد است
و این آیه مثل قول خداست که فرموده و ظلالهم بالغدو والاصال
و بعضی بر آنند که مراد از ظل شخص مرکست بعینه و در اثبات این
معنی تشبثی چندی از اشعار عرب برای استشهاد آورده پس بنا برین تاویل
ظلال در آیه اجسامیست که ظلال از و حاصل میشود وَهُمْ دَاخِرُونَ
وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ یعنی سجده
میکنند مر خدا را جمیع آنچه در آسمانها و جمیع آنچه در زمین است و معنی
من در من دابة از برای تبیین صفتست یعنی آنچیزی را که او حرکت میکند
در روی زمین والملائکة یعنی سجده میکنند مر او را ملائکه ذکر ملایکه از برای
تشرافت ایشانست با آنکه داب مشی میکنند و صفت طیران در ملایکه اغلب است

وهم لا يستكبرون يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون انتهى ما اردنا
ذكره من مجمع البيان وآنچه از اخبار ائمه اطهار صلوات الله عليهم دلالت
بر مدعی کند بسیار است و از جمله حدیثیست که صدوق قمی قدس سره در کتاب
اکمال الدین واتمام النعمة در باب تعمیر باسناد خود از هشام بن سالم و وی از
صادق آل محمد علیهم السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که روزی داود
علی نبینا و علیه السلم بیرون رفته قرائت زبور میکرد و هرگاه که قرائت مینمود
هیچ کوهی و سنگی و مرغی نمیرسید الا آنکه با وی هم جواب میشد پس بکوهی رسید
که در آن کوه پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل گفتندی پس چون حزقیل دوی
جبال و اصوات سباع و ناله اطیار شنید دانست که داود رسید پس
داود گفت که یا حزقیل اذن صعود به پیش خودم میدهی گفت نه داود
علیه السلم گریست پس حضرت بیچون بوی وحی کرد که یا حزقیل داود را تعییر
مکن و از من عافیت طلب پس حزقیل دست داود را گرفته بسوی خود صعود
فرمود و باهم صحبت داشتند آنگه داود بوی گفت که یا حزقیل هرگز قصد
گناه کرده باشی گفت نی ازین حالی که داری هرگز عجب بخاطرت خطور کرده باشد
فرمود که لا گفت هرگز شده باشد که رکون و اعتماد بدنیا کرده خواسته باشی که
از لذت و شهوت دنیا ذاکری گفت آری بعضی اوقات عارض دلم میشود
گفت بچه طریق آنرا از خود رفع میکنی گفت داخل این شعبه میشوم و از آنجا عبرت

از سرزنش

گفت نه

میگیرم

میگیرم پس داود علیه السلم بدان دره داخل گردید و در آنجا سریری از حدید
دید و بران کاسه سر پوسیده و استخوان چندی از هم پاشیده مشاهده نمود
و در آن لوحی از آهن دید و در آن خطی ملاحظه نمود پس قرائت کرد که نوشته
که من اروی سلم و هزار سال پادشاهی کرده و هزار شهر بنا نموده و هزار
دختر را بکارت برده بودم آخر الامر خاک بستره فراشم سنگ خاره بالینم
شد و حیات و عقارب همنشینم گردید پس کسی مرا ببیند عبرت گرفته باید که
بدنیا مغرور نگردد و هم ابن بابویه طاب ثراه در باب النوادر و هو آخر
ابواب الکتاب من لا یحضره الفقیه باسناد خود حدیث طویلی از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده و از جمله مناسب مقام آنست که گفت
یا علی انگشتری بانگشت دست راست کن زیرا که آن از جانب خدای عز و جل
فضیلت از برای مقربان حضرت امیر علیه السلم گفت چه چیز انگشتری نمایم
فرمود که عقیق احمر بدرستی که او اول کوهیست که اقرار کرده برای
خدای عز و جل بوحدانیت و برای من بنبوت و برای تو بوصایت و برای اولاد
تو بامامت و از برای شیعه تو بجنت و برای دشمنان تو بجهنم ابن جمهور گوید
قول حضرت که در حدیث مذکور فرموده که عقیق اول جبلیست که ایمان آورد
دلالت دارد بر آنکه جمیع کوهها بمعارف مذکوره اقرار کرده اند لیکن
کوه عقیق مبادرت باقرار نموده و اگر در دهر تو نباشد الا همین حدیث

درین باب کافیست نزاد ر دلالت بر مدعی و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی قدس الله روحه در کتاب جنایز از کتاب کافی در بابی که بعد از باب
المسلة فی القبر است باسناد خود از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم
روایت میکند که گفت هیچ موضع قبری نیست الا اینکه در هر روز سه مرتبه تکلم مینماید
میگوید که اَنَا بَیْتُ التُّرَاب اَنَا بَیْتُ البلا اَنَا بیت الدود من خانه خاکم من خانه
بلایم من خانه کرمانم فرمود که هرگاه بنده مومنی داخل قبر شود قبر بوی میگوید
که مَرْحَبًا وَ اَهْلاً آگاه باش بخدا قسم که هر آینه من دوست میداشتم در حالتی
که تو بر ظهر من میگذشتی پس چگونه خواهد بود محبت من با تو هر گاه که در بطن من جا
گرفته باشی عنقریب اثر محبت مرا خواهی دید پس چندانکه چشم کار کند قبر
برای وی وسیع میشود و حضرت امام علیه السلم حدیث را راند تا آنجا که
فرمود که هرگاه که کافر داخل قبر شود قبر بوی خواهد گفت که لا مَرْحَبًا بِکَ وَلَا
اَهْلًا بدان بخدا قسم هر آینه من با تو دشمن بودم در وقتی که تو بر ظهر من
رفتار مینمودی پس چگونه خواهد بود بغض من با تو در حالتی که داخل بطن
من شده عنقریب اثر بغض مرا خواهی دید پس او را چنان حصر میکند و می فشرد
تا آنکه او را رمیم میکرداند و بازگشت اول خود میفرماید و میگشاید برای او
دری بسوی آتش الحدیث و هم از بشیر دهان مرویست که گفت بدرستی که هر روز
قبر را کلامیست که میگوید اَنَا بیت الغربة اَنَا بیت الوحشة اَنَا بیت الدود

انا

اَنَا القبر اَنَا رَوضَةٌ مِن رِیاض الجَنَّة وَ حُفرَةٌ مِن حُفَر النَّار و از جمله
روایت کرده فخر الدین بن طریح ابده الله در منتخب خود در باب وفات فاطمه
زهرا علیها السلم و سوق حدیث نموده تا آنکه گفت پس اراده کردند
که وی را دفن کنند بقعه از بقیع ایشان را ندا کرد که الی الی فقد رفعت
تربتها منی بسوی من آرید بمن آرید بدرستی که تربت او را از من گرفته اند
پس نگاه کردند قبر محفور دیدند سریر را بسوی آن حمل نمودند پس آن معصومه را
در آن بقعه دفن کردند و چون حضرت امیر و حسن و حسین صلوات الله علیهم وی را
بقبر نازل نمودند امیر المومنین علیه السلم بر شفیر قبر نشسته گفت ای زمین
ودیعتی هذه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله ای زمین بتو
بامانت سپردم امانت خود را که آن دختر رسول خداست صلی الله علیه و آله پس
از آن بقعه ندا آمد که یا علی من بوی از تو مهربانترم بازگرد و غمناک مباش
پس حضرت بازگشت و قبر السدا و ندرفت و زمین مستوی گردید پس کسی ندانست
که قبر آن معصومه کجا بوده و در کجاست و تا روز قیامت نخواهند دانست و هم در
کتاب کافی در کتاب اشربه از عبد الله بن سنان منقول است مروی از امام
جعفر صادق علیه السلم که فرمود بدرستی که نوح علیه السلم در ایام طوفان جمیع انهار
دعوت نمود همه اجابت کردند الا آب کبریت و آب تلخ پس آنحضرت هر دو را
لعنت کرد و نیز از ابی سعید تمیمی روایت کرده که گفت بحسن و حسین صلوات الله

علیهما ور نموده و ایشان در میان آب فرات بودند وراندند حدیث را
تا آنجا که گفت که در روایت حمدان بن سلیمان مذکور است که حسنین صلوات
علیهما گفتند یا ابا سعید با آبی میروی که در هر روز سه مرتبه انکار ولایت ما میکند
بدرستی که خدای تعالی عرض کرد ولایت ما را بر آبها پس هر آبی که قبول ولایت
ما کرد شیرین و پاکیزه شد و هر آبی که انکار ولایت ما نمود تلخ و شور گردید
و هم از امام موسی کاظم علیه السلم مرویست که فرمود که دو نهرانند که مومن اند
و دو نهرانند که کافراند فاما آن دو نهری که مومن اند پس آن فرات
و نیل مصر است و اما آن دو نهری که کافراند پس دجله و نهر بلخ است غرض از
این ایات مذکوره باهره و روایات مسطوره متکاثره ظاهر الدلالة بر آنکه
از برای نباتات و جمادات نیز فهمی و شعوری و معرفتی و بیان حالی بلسان مقالی
و ذکری و تسبیحی است ولکن لا تفقهون تسبیحهم ولیت شعری
ما لهؤلاء القوم یحرفون الکلم عن مواضعها وبما اقتضت
ارائهم یؤولونها علی انه لا یعلم تاویلها الا الله والراسخون
فی العلم وهم لا یکادون یفقهون حدیثا فایاک ایها
اللبیب اتباع اصحاب الآراء وعلیک اقتفاء آثار ارباب
الهدی والاعتصام بالعروة الوثقی التی لا انفصام
لها وقل اللهم نجنا من الصم والبکم والعمی بمحمد نبی المصطفی واولاده

النجبا

النجبا علیهم التحیة والثنا و از جمله آیات و روایاتی که دلالت
میکند بر معرفت حیوانات مزیدا علی المذکورات قول خدای تعالی
است که میفرماید و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال
بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی
سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه
فیه شفاء للناس ان فی ذلک لآیة لقوم یتفکرون
ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر این آیه گفته و معنی آنست که بدرستی که خدای تعالی
الهام نحل نمود فرا گرفتن منازل و مساکن و آشیانه در کوهها و درختها
و مراد از مما یعرشون کرم و تاکهاء انگورست زیرا از برای آن عرش میسازند
یا آنکه یعرشون بمعنای یبنون است و عرش سقف خانه را گویند معنی چنان میشود
که آن چیزیست که مردم بنا میکنند از برای نحل مواضعی که در آن عسل حاصل
میکنند بعد از آن ذکر تاویل آیه کرده که ذکر آن مناسب این مقام نیست
ثم کلی من کل الثمرات یعنی از انواع ثمرات از هر ثمره که خواهی فاسلکی سبل
ربک ذللا یعنی داخل شو راههای پروردگار خود چنان راههای که گردانیده است
آنها را خدای تعالی برای تو در حالتی که آن راهها موطات است از برای
سلوک و واسعت که ممکن است سلوکش و بعضی بر آنند که ذللا صفت نحل است
یعنی در حالتی که نحل مطیع و منقاد و مسخر خدا باشد یخرج من بطونها شراب

مختلف الوانه الآیه بعد از آن گفته که از نحل و عسل بخیند وجه اهل بصیرت را
عبرت حاصلست از جمله بیرون آمدن عسل از دهن وی و دیگر قرار دادن
شفا از موضع سم و دیگر بانچه مرکب شده از بدایع و عجایب در
دور طبایع او و عجب تر آنکه حضرت بیچون از برای هر گروه از انها پادشاهی
و امیری قرار کرده که پیش آهنگ بوده رهنمای و محافظت و سیاست
ایشان مینماید و ایشان اتباع و اقتفا از وی میکنند و هر گاه که مفقود
گردد نظامشان مختل گشته قوامشان زوال میپذیرد پراکنده و متفرق میگردند
و باین معنی امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه اشاره فرموده گفته انا
یعسوب المؤمنین ذکرنا من الکلام ما ناسب المقام والحمد لله
ذی الفضل والانعام و از جمله آیات قول رب العزة است که میفرماید
کلبهم باسط ذراعیه بالوصید در تفسیر طبرسی رحمه الله مذکور است که چون
اصحاب کهف از پادشاه خود شب فراری شدند و شبانی که از ایشان
اقتدا و پیروی در طلب دین تابع ایشان شد و کلب او نیز تابع وی شد
و گفته اند که ایشان سگی مرو رهنمودند پس آن حیوان تابع ایشان شد هر چند
که او را طرد و منع نمودند فایده نبخشید و از ایشان جدا نشد عاقبت
چون ایشان در زجر آن مبالغه نمودند وی بنطق آمده گفت از من چه میخواهید
مرا واگذارید و از خیانت من مترسید که من اولیاء الله را دوست میدارم

پس شما بخوابید تا من محارست شما نمایم و دیگران گفته اند که سگ شکاری ایشان
بود و آن احمر اللون یا ملمع رنگ بود و اسم وی قطمیر بود و از تفسیر حسن
منقولست که آن سگ سیصد و نه سال درنگ نمود بی شراب و طعام و بی نوم
و قیام بسط ذراع مثل افتراش سباع کرد و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر
از صادق آل محمد علیهم السلم روایت کرده که آنحضرت فرموده که بدرستی اصحاب
کهف در رقیم در زمان سلطان جبار عاتی بودند و عادت ملک آن بود که اهل مملکت
خود را بعبادت اصنام دعوت مینمود و هر که اجابت نمیکرد بقتل میرسانید پس این
جمع قلیل ایمان بخدای جلیل آورده عبادت وی جل جلاله مینمودند و ملک بر در
شهر موکلان قرار داده بود که کسی را نگذارند که گذار کنند تا سجده اصنام
ننماید پس این جمع بعلت شکار از شهر خروج نمودند اجابت نکرد

و در طریق براعی مرور کرده او را بدین و آیین خود دعوت نمودند

و با آن شبان سگی بود اجابت ایشان نمود و با ایشان بیرون رفت پس
صادق علیه السلم فرمود که از بهایم داخل جنت نمیشود الا حمار بلعم باعورا و گرگ
یوسف و سگ اصحاب کهف این حقیر گوید که حکایت حمار بلعم باعورا مشهور و در کتب
تواریخ مسطور است احتیاج بذکر ندارد پس اصحاب کهف و کلب بعلت صید
از مدینه بیرون رفته از دین ملک فرار نمودند و چون شب برآمد داخل آن
کهف شدند و سگ با ایشان بود پس حضرت عزت نعاس را بر ایشان
گماشت چنانچه میفرماید که فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا

پس خوابیدند تا آنکه حضرت قهار آن ملک جبار و اهل مملکت او را ادبار بوا
و نشناد و آن زمان لبر آمد و زمان دیگر و قوم دیگر آمدند بعد از آن اصحاب
غار از قرار خواب بیدار شدند پس بعضی بعضی را گفتند چه مقدار در این غار
خوابیده باشیم پس بآفتاب نظر کردند دیدند که ارتفاع پذیرفته است
گفتند که یک روز یا بعضی از روز خوابیده باشیم پس یکی را از اصحاب گفتند
این زر را فرا گیر و بشهر داخل شو و برای ما طعامی بیاور اما چنان کن که کسی بحال تو
پی نبرد و ترا نشناسد که اگر احدی بما عارف گردد و بداند ما را بقتل خواهند
رسانید یا بدین خود ما را رد خواهند نمود پس آن مرد بشهر درآمده و می
دید بخلاف آنکه دیده بود و او ایشان را نشناخت و ایشان او را نشناختند
و لغت یکدیگر را نفهمیدند عاقبت او را گفتند که تو کیستی و از کجا می آیی
پس وی ایشان را باحوال خود واقف کرد ابنداخر الامر ملک آن شهر
با اصحابش خروج نمودند تا در آن غار قرار گرفته و توقف نمود و متوجه شده
بغار نگاه میکردند پس بعضی از ایشان گفت که اصحاب کهف سه کس اند چهارمین
ایشان کلب ایشانست دیگری گفت که پنج کس اند ششمین ایشان سگ ایشانست
دیگری گفت که ایشان هفت نفر اند هشتمین ایشان سگ ایشانست و حضرت
عزت ایشان را از خلق جهان برعب تمام محجوب داشت تا کسی را غیر صاحبان
جرأت و جسارت اقدام بر دخول غار ننمود پس یار ایشان داخل شد ایشان را

خایف

خایف و ترسان یافت تو هم ایشان را آنکه مگر این جمعی که بدر غار حاضر شدند
اصحاب دقیانوسند که از احوال ایشان مخبر گشته اند عاقبت صاحبان آن...
داخل گشته از طول زمان و خواب ایشان و عبرت بودن برای اهل جهان ایشان را
اعلام نمود پس ایشان گریستند و از خدا مسئلت نمودند که باز بمضاجع ایشان
اعاده نماید و خواب را بدستور سابق بر ایشان گمارد و بعد از آن ملک گفت
که سزاوار و لایق آنست که در اینجا مسجدی بنا کنیم و زیارت آن نمائیم
زیرا که اینها مومنان و اهل و اصحاب ایمانند پس آن قوم را در هر سالی دو انقلاب
شش ماه خواب ایشان ۷ در حوالی کهف در ایمین خود را بسط نمود و باشان
بود و این قصه در بین و کتاب طویل است موضع حاجت را از آنها جدا نمودیم
فتامل ایها الاخ العزیز وانصف ولا تجادل فان الجدال
مرض القلوب واحکم بین هؤلاء الملوک مع اهل مملکتهم
الذین یسجدون الاصنام من دون الله وبین ذلک الکلب
والحمار بالعدل ام هؤلاء اعقل ام اعرف و اطوع لله تعالی
ام ذلک الکلب الذی تبع اولیاء الله وهجر الیه من دیار
قوم کافرین فما لکم کیف تحکمون دمن هرگاه که گفته شود که
از آنچه مذکور شد دانستیم که جمیع وحوش و طیور بخدا عارف اند و بوی ایمان
آورده اند مگر قلیل و تحقیق که ایمان کثیر و اقرار آنها ثابت شد اگر در وجود

بجانب راست و شش ماه دیگر بجانب
چپ و کلاب ایشان ۴

و انکار قلیل نقی در کلام اهل البیت صلوات الله علیهم وارد شده پنهان شد
در جواب میگوییم که بلی در حدیث بسیار از ائمه اطهار درین باب یافته ایم
که بمدعی صریح الدلالة اند از انجمله حدیثیست که ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی
قدس سره در کتاب روضه باسناد خود از عبد الله بن طلحه روایت کرده
که گفت از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از حال وزغ پرسیدم
پس فرمود که رجس است و همه انها مسخ اند پس هر زمان که یکی از آنرا بکشی
غسل کن و فرمود که پدرم روزی در حجره نشسته بود و با مردی حدیث میفرمود
و در ان حوالی وزغی را دیدند که بزبان تولول مینمود و چیزی میگفت پس پدرم
با آن شخص گفت که آیا میدانی که این وزغ چه میگوید آن مرد گفت که مرا علم
بگفته وی نیست فرمود که بدرستی میگوید که بخدا اگر شما عثمان را شتم کنید
هر آینه من نیز علی را شتم میکنم تا که اهل این مجلس قیام نمایند و گفت پدرم
فرمود که احدی از بنی امیه نمی میرد الا آنکه بشکل وزغ مسوخ میشود دیگر فرمود که چون
احتضار عبد الملک بن مروان شد بشکل وزغ مسوخ گشت و از میان جماعت
مجلس بیرون رفت و اولادش نزد وی حاضر بودند پس چون وی گم گشت
بر ایشان بسیار گران آمد و ندانستند که چه باید کرد و آخر الامر رای ایشان
برین قرار گرفت که شاخ درختی را بهیات انسان بر افراشتند پس چنان کردند
و بر آن زرهی پوشانیدند از آهن که سنگین شود و بعد از آن بکفنش

بپیچیدند

بپیچیدند پس احدی بر ان امر اطلاع نیافت الا من و اولادش و در کتاب مشارق
انوار الیقین فی فضایل امیر المومنین از محمد بن مسلم مرویست که گفت با حضرت
امام محمد باقر علیه السلم بیرون رفتیم و آن حضرت باراده مکانی خروج نموده
بود پس در اثنای طریق گرگی از کوه نزول نموده آمد تا آنکه دست خود را بقربوس
زین گذاشت و تطاول نموده با حضرتش تخاطب کرد پس حضرت امام علیه السلم
فرمود که باز گرد که چنان کردم و مطلب را العمل آوردم پس آن ذئب بسوی
کسان باز گشت گفتم یا سیدی از شان و حال این گرگ مرا خبر ده فرمود که حال ولادت
و وضع حمل بر زوجه وی مشکل شده بود و آمده از من التماس تیسیر آن تعسر
نمود و این را نیز مسئلت نمود که خدای تعالی فرزندی مرزوق او کرداند که دوات
شیعه ما را ایذا نرساند گفتم برو که چنان کردم راوی گوید که روان شدیم تا آنکه
بصحرای بی آب و علف رسیدیم گویا که از شدت گرما آتش از آن صحرا می افروخت
و در آن وادی موخونحو اعصفور بسیار بود و چون حضرت را دیدند بر حوالی
آن سرور دور نمودند پس امام علیه السلم ایشانرا زجر نموده میگفت که لا و لا
کرامة پس از آن بسوی مقصد خود روان شدند و علی الصباح بمکان یابان مراجعت
نمودیم و عصفور مذکور بدستور مسطور بدور بغله وی طایر بود و آواز شنیدند پس از آن
از امام شنیدم که میفرمود اشربی وازوی چاشنامید و سیراب شوید پس ملاحظه
کردم آن صحرای فجاج را دریای متلاطم بنظر در آوردم و گفتم یا سیدی روز

گذشتند مرغان تشنه را منع کرده و آب نداد و ای امر در سیر ایشان گردانید
سر آن چه بود پس آن عالم اخبار الهی و عارف اسرار نامتناهی فرمود که امروز
قنابر با عصافیر طایر بودند سقی همه نمودم و اگر قنابر با ایشان نمیبود سقای عصفور
نمیکردم پس گفتم ای سید من در مابین ایشان فرق چیست فرمود که دیگر
اما العصافیر پس اینها موالی عمر اند زیرا که طینت ایشان یکیست و از جنس
هم اند و اما القنابر پس از موالیان ما اهل البیت اند و بدرستی که ایشان در
صفیر خود میگویند که بُورِکتُم اَهلَ البیت وَ بُورِکَت شیعَتُکُم وَلَعَنَ الله اَعداءَکُم
بعد از آن فرمود که با ما دشمنی میکنند از کل شیء حتی از طیور فاخته و از ایام
روز اربعا و کلینی رحمه الله در کتاب کافی در باب الفاخته و الصلصل باسناد
متصل از ابی بصیر روایت کرده که بخدمت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
داخل شدم پس آنحضرت فرمود با ما بیا تا عیادت اسمعیل کنیم که وی کوفت دارد پس
قیام نموده روان گشتیم و بمجلس اسمعیل داخل شدیم و در منزل وی فاخته بود در میان
قفص دیدیم که صیحه میکند پس حضرت مرا در راگفت که ای فرزند ترا چه برین داشته
که این مرغ را امساک نموده و ندانسته که وی مشوم است و آیا نمیدانی که او چه میگوید
اسمعیل گفت که نمیدانم حضرت فرمود که بر اهل خانه دعای بد میکند و میگوید
فقدتکم فقدتکم پس او را از منزل اخراج کنید عنبر زمین هر گاه دانستی التحری را
که گذشت از کلام ائمه هدی و سادات دین و دنیا و ظاهر و منکشف گشت نزد

تو اینکه هر ذره از ذرات از جمادات و نباتات فضلاً عن الانسان و سایر الحیوانات
عارف بوجود معبود و ناطق بالطعام آن مقصود جل جلاله پس استماع نما بر آنچه مذکور میشود
از صفات مقدسه او تبارک و تقدس و در آن غموض و رموزات
غمض اول در اینست که آیا قدرت خدای تعالی بر جمیع اشیا تعلق میگیرد
یا ببعضی دون بعض بدانکه متکلمین را در قدرت خدا اختلاف بسیارست
و ما اقوال قوم را در فن دوم ذکر خواهیم نمود و مراد ما درین فن که در صدد
ذکر اوئیم اظهار مذهب حق است نه نقل مذاهب پس بدانکه خدای تعالی
بر جمیع ماسوی ذات مقدسه اش تعلق میگیرد و هیچ چیز را از تعلق قدرت آن
قادر علی الاطلاق امتناع نیست **کشف** این غمض از روایت محمد بن
یعقوب کلینی قدس الله روحه محقق است در کتاب کافی حدوث عالم و اثبات
محدث از علی بن ابراهیم از محمد بن اسحق خفاف یا از پدرش از محمد بن اسحق
روایت کرده که عبدالله دیصانی از هشام بن الحکم مسئلت نموده گفت آیا ترا
پروردگاری هست گفت بلی گفت آیا او قادر است گفت آری وی قادر
و قاهر است گفت قادر است بر اینکه دنیا را داخل بیضه کند که بیضه بزرگ نشود
و دنیا کوچک نگردد هشام گفت از تو در جواب این مسئله مهلت میخواهم عبدالله
گفت که یکسالت مهلت دادم و از نزد وی خروج نمود و هشام نیز سوار شده
خود را بدر خانه امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام رسانیده و خدمت طلبیده

درباب م

داخل خدمت حضرت شد و گفت که یا ابن رسول الله عبدالله دیصانی مسئله
از من سوال نمود که در حل آن مرا اعتمادی نیست الا بر خدا و بر حضرت امام
علیه السلام فرمود از چه چیز سوال کرد هشام سوال عبدالله را بعرض می رسانید
حضرت فرمود که یا هشام حواس تو چند است گفت پنج است فرمود که کدام
یک از آن کوچکتر است گفت ناظر فرمود که بچه مقدار است ناظر گفت مثل عدسی
یا کمتر از آن پس فرمود که ای هشام بطرف پیش و بالا نظر کن و آنچه می بینی مرا خبر کن
هشام گفت که آسمان و زمین می بینم و دور و قصور مشاهده می نمایم کوه و صحرا
و انهار بنظرم می آید پس حضرت امام علیه السلام فرمود بدرستی آنکسی که قادر است
بر آنکه داخل نماید بچیزی که بمقدار عدسی یا کمتر از آنست جمیع آنچه را که مشاهده
نمودی بر این هم قادر است که جمیع دنیا را داخل بیضه کند که نه دنیا کوچک شود
و نه بیضه بزرگ پس هشام بدست و پای حضرت افتاده بوسید و گفت
حسبی یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله همین کافیست مرا ای پس
رسول خدا صلی الله علیه و آله بمنزل خود بازگشت و علی الصباح دیصانی آمده
مر او را گفت که یا هشام آمده ام تا سلامت کنم و نیامده ام تا برای جواب
تقاضا نمایم هشام گفت که اگر برای تقاضا آمده اینک جواب پس دیصانی از نزد
هشام برآمده بدر دولتسرای امام علیه السلام آمد و از خواست تا شرف
ملاقات فایض البرکات آنحضرت فایز گردد پس حضرت دخول مجلس رخصت

ایمن یافت پس بعد از قعود نمود که یا جعفر بن محمد دُلّنی علی معبودی مرا راه
نمای بمعرفت معبودم حضرت فرمود که نام تو چیست پس عبدالله از مجلس وی
بیرون رفته از نام خود نشان نداد اصحابش بوی گفتند چگونه و چرا از نامت
ویرا خبر ندادی گفت زیرا که اگر میگفتم که اسم من عبدالله است خواست گفت
که کیست آنکسی که تو عبد وئی اصحابش گفتند که بازگرد و مر او را بگو که ترا بمعبودت
دلالت کند و از اسم تو نپرسد پس بازگشت و گفت یا جعفر بن محمد مرا بمعبودم دلالت
کن و از اسم تو نپرسد من سوال مکن حضرت امام علیه السلام فرمود که بنشین و در آن
مجلس او را طفلی بود صغیر و در دست آن طفل بیضه بود که با آن بازی میکرد
پس حضرت گفت ای غلام بیضه را بازده طفل بیضه را بوی داد پس حضرت امام علیه السلام
فرمود که ای دیصانی این حصنیست مکنون و او را جلدیست غلیظ و در تحت جلد غلیظ
جلد دیگر هست که رقیق است و در تحت جلد رقیق ذهبه مایعه و فضه ذایبه است
نه از این مخلوطه آن میشود و نه از آن مخلوطه این میگردد و بر حال خود برقرار است
نه مصلحی از آن می آید که از صلاح آن خبر دهد و نه مفسدی داخل آن میگردد که
از فساد آن اعلام نماید نمیتوان دانست که از برای مذکر مخلوق شده یا از
برای مونث و برنگ طاوس خبر یا ز و بر می آید آیا مدبری برای آن هست یا نه
پس دیصانی زمانی طویل سر بزیر انداخت و بعد از آن گفت اَشْهَدُ اَنْ لا
اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ

وَاَنَّكَ اِمامُهُ وَحُجَّتُهُ تو امام و حجتی از جانب خدا و من از آن مذهبی که
داشتم توبه و انابت میکنم این حقیر گوید که در ضمن این حدیث عزی برای نعت الله
بطریق اوفی وجود صانع تعالی ثابت گشت و نیز این حدیث شریف صریح
بر اینکه قادر علی الاطلاق قادر است بر اینکه دنیا را داخل بیضه نماید که این
کبیر و آن صغیر نگردد و این اعتقاد جازم و قاطع کمترین است بی تکلف و بی تعسف
و بی شک ممکن است که برای ما دری از بیضه گشاینده و آن در را بنظر ما دری
عظیم نماینده و داخل آن شویم و باضعاف مضاعفه مثل سموات و ارضین در آن مشاهده
نماییم و با این همه از آن بیضه خارج نباشیم و قصور حواس ظاهره و باطنه از ادراک
این صورت دلالت بر عجز وی میکنند بلی والله فهم بشر و عقل قاصر ایشان از ادراک
ذات و کنه صفات وی جل جلاله چنانچه محمد بن یعقوب کلینی قدس الله روحه
در کتاب کافی از صادق آل محمد علیهم السلم روایت میکند که آنحضرت فرمود که
ای پسر آدم اگر اکل نماید دلت را مرغی او را سیر نمیکرده اند و اگر چشمت سوراخ
سوزنی وضع شود هر آینه او را میپوشاند اراده آن داری که با آنها ملکوت
سموات و ارض عارف گردی اگر راستگو در این دعوی هستی پس این آفتاب خلقتیست
از مخلوقات خدای تعالی پس اگر قدرت آن داشته باشی که چشم خود را از او
پر نمای پس او چنانست که تو میگویی و الا گفت که معرفت محسوسات اسهل است
از معرفت معقولات و با وجود این تو بر معرفت اسهل محسوسات قادر نیستی چگونه

اصل

بمعرفت

بمعرفت ما ورای آن قادر توانی بود دمن هر گاه که بعجز حواس خود
ظاهره و باطنه از ادراک اصل محسوسات فضلاً عن المعقولات عارف گشتی
پس بدانکه تو از ادراک کیفیت ذات مقدسه تبارک و تعالی و تقدس عاجزتر
خواهی بود و بدرستی که تفکر در آن ممنوع و متفکر در آن حایر و بایر است بیان
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی روح الله روحه در کتاب کافی در باب النهی
عن الکلام فی الکیفیة باسناد خود از ابی عبیده حذاء روایت کرده که گفت امام
محمد باقر علیه السلم فرمود که یا زیاد بر تو باد که از خصومات و مجادله حذر کنی زیرا که
خصومت و جدل مورث شک و منتج احباط عمل و باعث هلاکت صاحبش میگردد
و بسا باشد که شخصی تکلم نماید بشیئی که دیگر هرگز برای وی مغفرت حاصل نگردد و بدرستی
که در زمان سابق قومی بودند که علم مامور به را ترک کرده علم منهی عنه را طلب
مینمودند تا آنکه کلام ایشان بخدا منتهی شد پس حیران و سرگردان گشتند تا مرتبه
که اگر یکی از ایشان را از پیش رو ندا و صدا میکردند پس بر خود التفات کرده
جواب میداد و اگر از پس سر طلب و دعوت مینمودند از پیش روی جواب میگفت
و فی روایة اخری حتی تاهوا فی الارض و نیز از ابی بصیر مرویست که گفت باقر
علوم اولین و آخرین صلوات الله علیه فرمود تکلموا فی الارض کل شیئ و لا تکلموا فی
ذات الله و نیز از سلیمان بن خالد مرویست منقول از امام جعفر صادق علیه السلم
که فرمود بدرستی که حضرت رب العزة میفرماید وَاَنَّ اِلَی رَبِّکَ الْمُنْتَهَی پس



هرگاه که کلام بخدا منتهی شود امساک نمائید وخود را از آن باز دارید و در حدیث
دیگر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرموده که تفکروا فی
آلاء الله ولا تفکروا فی ذات الله فکر در صفات الهی کنید و تفکر در ذات
در ذات وی جل جلاله منمائید و عارف شبستری مضمون این حدیث را بنظم آورده
گفته که بیت در آلا فکر کردن شرط راه است ولی در ذات حق محض گناه است
وجه منع مرتبه اعلی ما تقدم آن باشد که فکر و وهم الناس از الفرق در عالم
امکانات بمرتبه عقل و وهم او را الجناب قدسش راه نیست بلکه سبیل وی
از آن طریق مردود است پس هرگاه که انسان توهم شیئی از اشیا نماید که
ما فوق آن چیزی نباشد پس آنچیز نیز غیر خداست جل جلاله و داخل است در حیز
ممکنات چنانچه در کتاب کافی در حدیثی از امام رضا علیه السلام والثنا مرویست
که فرموده هر آنچیزی که توهم نمائید پس خدا را غیر آن دانید و چه خوش افاده
نموده در این معنی هشام بن الحکم قدس سره بنابر آنکه کلینی طاب ثراه از و نقل کرده
در کتاب کافی در آنجا که گفته که اشیا درک نمیشود الا بیکی از دو امر که حس و دل
و ادراک بحواس بر سه قسم است قسم اول بمداخله قسم دویم بمماسه قسم سیم بی
مداخله و بی مماسه فاما آن ادراکی که بمداخله است پس ادراک اصوات و شمام
و طعومست و اما ادراکی بمماسه است پس آن معرفت اشکال است از تربیع
و تثلیث و دانستن نرم و درشت و گرم و سرما و اما ادراکی که بی مداخله و بی مماست

پس آن

پس آن ادراک بصر است زیرا که بصر ادراک اشیا میکند بی آنکه چیزی را مس نماید
یا آنکه در چیزی در آید در حیز غیر خودش باید در حیز خودش و مراد ادراک بصر را
سبیلی و سببی هست سبیلش هوا و سببش ضیاست چه هرگاه که سبیل منفصل باشد
در ما بین رائی و مرئی و سبب قایم باشد ادراک میکند چیزی را که ملاقات کند از الوان
و اشخاص پس هرگاه که حمل نماید بصر را بر آن چیزی که سبیلی نیست او را در آن
رجوع میکند و بر میگردد و حکایت میکند ما ورا را خود را مثل ناظر در آئینه که بصر در وی نفوذ
نمیکند در او پس هرگاه که راه نیابد بر میگردد و ما ورا خود را حکایت میکند
و همچنین است ناظر در آب صافی که رجوع کرده ما ورا خود را حکایت میکند
زیرا که سبیلی نیست مر او را در انفاذ بصرش فاما دل چرا این نیست که سلطان
وی بر هواست پس وی ادراک میکند جمیع آنچه را که در هواست توهم خودش
پس هرگاه که حمل نماید قلب را بر آنچیزی که در هوا موجود نیست رجوع میکند رجوع
کردن پس حکایت میکند و مینماید آنچه را که در هواست پس سزاوار نیست
عاقلی را که قلب خود را حمل نماید بر چیزی که در هوا نمیباشد از امر توحید
خدای عز وجل پس اگر چنان کند توهم نخواهد کرد الا آنچیز را که در هوا
موجود است چنانکه در امر بصر گفته شد متعالیست ذات حضرت عزت
از اینکه مشابه خلق باشد موید این تحقیق و معاضد این تدقیق است حدیثی
ثقة الاسلام روح الله روحه در کتاب توحید از کتاب کافی باسناد خود

از ابی هاشم جعفری و وی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که گفت از آن حضرت
پرسیدم که آیا خدا را وصف میتوان کرد فرمود که آیا قرآن خوانده گفتم بلی فرمود
این آیه کریمه را تلاوت نموده که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار گفتم بلی فرمود
که دانسته اید که مراد از ابصار درین آیه کدامست گفتم بلی گفت کدام است گفتم ابصار
عیون پس فرمود که بدرستی که اوهام قلوب اکبر است از ابصار عیون پس وی احاطه نم
باوهام هر که میشود وی او را که اوهام میکند و نیز از عبد الله بن سنان مرویست منقول
از ابی عبد الله علیه السلام در کریمه لا تدرکه الابصار فرمود که مراد احاطه وهمست آیا نمی بینی
قول رب العزة را که فرموده قد جاءکم بصائر من ربکم مراد بصر عیون نیست دیگر فرموده که
فمن ابصر فلنفسه مراد ببصیرت باطنیست نه بصر ظاهری فرموده که ومن عمی فعلیها مراد کوری
دل است نه کوری چشم جز این نیست که معنی ادراک ابصار درین آیه احاطه وهم است چنانچه
گفته میشود که فلان بصیر است بشعر و فلان بصیر است بفقه و فلان بصیر است بدراهم
و فلان بصیر است بثیاب حضرت عزت جلت عظمته اعظم است از آنکه دیده شود بدیده
و نیز از داود بن القاسم مرویست که گفت گفتم مر ابی جعفر علیه السلام را که لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار پس فرمود که یا ابا هاشم اوهام قلوب دقیق‌تر است از ابصار
عیون تو بوهم خود ادراک سند و هند و بلادی که داخل آن نشده و از آنها ندیده
میکنی و اوهام قلوب ادراک جناب اقدس وی نمیتوانند کرد پس ابصار عیون ادراک
ذات مقدس وی چگونه تواند کرد الغمض الثانی فی قوله تعالی ولقد رآه نزلة

اخری

اخری الکشف مارواه ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی رضوان الله فی باب ابطال الرؤیة من
الکافی باسناده عن یعقوب بن اسحق گفت نوشتم بامام علی نقی علیه السلام و از آنحضرت
سوال نمودم که چگونه بنده عبادت میکند پروردگار خود را و حال آنکه او را نمی‌بیند
پس حضرت امام علیه السلام جواب نوشت که جلیل عظیم است سید و مولای من
و منعم بر من و بر پدران من از آنکه او را توان دید و نیز پرسیدم از وی علیه السلام که آیا
دید حضرت رسول صلی الله علیه وآله پروردگار خود را پس آنحضرت صلوات الله علیه در
جواب نوشت که بدرستی که حضرت سبحان نمود بقلب رسول صلی الله علیه وآله از نور عظمتش
چندانکه خواست و نیز از صفوان بن یحیی مرویست که گفت ابو قره محدث از من طلبید که
که او را داخل مجلس امام رضا علیه السلام نمایم پس رخصت خواستم و بار یافتیم پس وی
داخل شده از حلال و حرام و احکام سوال نمود تا آنکه سوالش بامر توحید رسید پس گفت
ابو قره که بدرستی از راویان ما بما رسیده است که بتحقیق خدای تعالی قسمت
کرده رویت و کلام را میان دو پیغمبر کلام را روزی موسی علیه السلام فرمود که مبلغ
و رساننده کریمه لا تدرکه الابصار ولا یحیطون به علما ولیس کمثله شیء از جانب
خدا بر جن و انس کیست آیا محمد نیست گفت بلی فرمود که چگونه میتواند بود که
کسی که از جانب خالق آمده بر جمیع خلق خبر دهد که از جانب خدا آمده ایشان را
بسوی خدا بامر وی دعوت نماید پس گوید که او ادراک نمیکند او را دیدها و احاطه نمیتوانند
کرد باو از روی علم و نیست مثل او چیزی بعد از آن گوید که من بچشم مشاهده او کرده‌ام

کرده رؤیت را نصیب حضرت محمد
صلی الله علیه وآله آنحضرت امام علیه السلام

وبعلم بوی احاطه نموده ام و او بر صورت بشر است ایشان حیا نمیکنید زنادقه
برین قدرت ندارند کرا در ابدین بسنبت و هند بطریقی که گویند که از جانب خدا
چیزی آورده و بعد از آن از وجه دیگر خلاف آن را ادا میکند ابو قره گفت بدرستی
که خود میفرماید و لقد رآه نزلة اخری هر آینه بتحقیق که دیده است او را بار
دیگر پس حضرت امام علیه السلم فرمود که بدرستی که ما بعد این آیه دلالت دارد برانچه دیده است
چنانچه فرموده ما کذب الفؤاد ما رأی میفرماید که دروغ نگفت دل محمد چیزی را که
مشاهده کرده و دیده های وی بعد از آن از دیده وی خبر داد پس فرمود که لقد رأی
من آیات ربه الکبری و بتحقیق که دید از آیتها و نشانهای بزرگترین خدا پس آیات
خدا غیر خداست و بدرستی که حضرت عزت فرموده که و لا یحیطون به علما احاطه نمیتوانند
کرد بوی از روی علم پس هرگاه که چشمها او را ببینند بدرستی که علم بوی احاطه کرده و معرفت
بوی واقع شده ابو قره گفت پس تکذیب میکنی روایاتی را که درین باب وارد است
پس حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء فرمود هرگاه که روایات مخالف قرآن
و مجمع علیه مسلمانان باشد که احاطه نمیتوانند کرد بوی از روی علم و او را ادراک نمیکنند
ابصار و نیست مثل او چیزی تکذیب میکنیم چون ابو قره از مخالفین بود و اکثر احادیث
ایشان مخالف قرآنست حضرت امام علیه السلم تکذیب نمود و نیز در همین کتاب
از عاصم بن حمید مرویست که گفت با صادق آل محمد علیهم السلم مذاکره کردم
در باره آنچه مخالفین دین در باب رؤیت الهی روایت میکنند پس حضرت امام علیه السلم

فرمود که این آفتاب یک جزو است از هفتاد جزو از نور کرسی و کرسی یک جزو است از
هفتاد جزو از نور عرش و عرش یک جزو است از هفتاد جزو از نور حجاب و حجاب یک
جزو است از هفتاد جزو از نور ستر پس اگر در قول خود صادقند چشم خود را از
آفتاب تابانی که ابر مانع نباشد پر نمایند یعنی هر زمانی که از نور آفتابی که یک جزو از چندین
جزو نور کرسی و عرش و حجاب و ستر است که همه از مخلوقات و بنده جل جلاله چشم
ضعیف نحیف خود را پر و سیر نتوانند کرد پس چگونه او را که ذات اقدس حضرت عزت
جلت عظمته تواند کرد ابن خضر گوید که اگر هیچ نباشد الا همین حدیث هر آینه در نفی
رؤیت کافیست و الحمد لله **الغصن الثالث** فی قوله تعالی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین
او ادنی و فی الکون و المکان **کشف** روایت کرده صدوق قمی رحمه الله باسناد
خود در کتاب امالی از ثابت بن دینار که گفت از امام زین العابدین علی بن
الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین مسئلت نمودم که آیا حضرت بمکان
موصوف بمکان میشود فرمود که تعالی الله عن ذلک رفیع و عالیست مرتبه حضرت باری
که موصوف بمکان شود گفتم پس چرا پیغمبر خود را بسیر سما فرمود گفت زیرا که خواست
که ملکوت سموات و آنچه در آنهاست از عجایب صناعات و بدایع مخلوقات
بوی نماید گفتم فقوله تعالی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فرمود که
وی حضرت رسول بود صلی الله علیه و آله که نزدیک شد بحجب نور و ملکوت سموات را
مشاهده نمود و بعد از آن متدلی شد یعنی سرازیر گشت و از تحت خود بملکوت ارض

نظر کرد تا اینکه ظن نبود که مگر زمین قریب است مثل قرب مقبض کمان بمعطوف از پس
بلکه از آن قریبتر و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر خود آورده که نزول آیه چنین بوده که ثم دنی فتدلی فکان قاب
قوسین یعنی حضرت رسول صلی الله علیه و آله قرب احدیت یافت مثل قرب
که در مابین مقبض کمان و طرف آن است قرب الهی یافت یعنی قرب نعمت و رحمت
وی گردید بلکه نزدیکتر از آن این حقیر گوید که حدیث اول ارجح است و نیز در مابین
این و تفسیر منافات نیست زیرا که حجب نور نیز از جمله نعمت و رحمت الهیست و
و محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب کافی در باب الکون والمکان باسناد
خود از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که حبری از احبار
بحضرت امیر ابرار علیه صلوات الله الملک الجبار آمده گفت که یا امیر المؤمنین متی
کان ربک از چه زمان بود پروردگار تو حضرت فرمود که مادرت بمرگت نشیند
کدام زمان نبوده تا اگر گفته شود از فلان زمان بوده تو بود پروردگار من قبل از
قبل بی آنکه قبلی بوی سبقت گیرد و میباشد بعد از بعدی بر و لاحق گردد غایت نهایت

بلی — بی آنکه بعدی صح

وی را غایتی و نهایتی نیست منقطع است نزد او غایات و هر غایتی بوی منتهی
میشود و وی منتهای هر غایت و نهایتست پس آن عالم گفت یا امیر المؤمنین مگر تو
پیغمبری حضرت فرمود که ویلک من بنده از بندگان محمدم صلی الله علیه و آله و در روایت
دیگر آمده که از آنحضرت سوال نمودند که این کان ربنا کجا بود پروردگار ما پیش از آنکه

اسمان

امام علیه السلام فرمود که این سوالست از مکان و بود حضرت

اسمان و زمین را خلق نماید پس حضرت عزت در زمانی که هیچ مکانی نبود و نیز از محمد
بن ابی عمیر روایت که گفت مردی بابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
از ماوراء النهر بلخ آمده گفت که از تو از مسئله سوال میکنم اگر جواب آنرا طریق
که نزد ماست ادا نمایی بامامت تو اقرار میکنیم پس آنحضرت فرمود که بپرس از هر
چیزی که خواهی آن مرد گفت که خبر ده مرا از پروردگارت که از کدام زمان بود
و چگونه بود و بر چه چیز بود اعتماد وی حضرت امام در جواب وی فرمود که بدرستی که
الله ایّن الاین بلا این مؤین کردانید أین را ای اینیت یعنی حضرت لامکان را
مکان گردانید و آفرید و کیّف الکیف بلا کیف و مکیّف گردانید کیف را ای کیفیت
یعنی حضرت بیچون چگونگی را چگونه گردانید و آفرید وکان اعتماده علی قدرته
و بود اعتماد و تکیه وی بر قدرتش پس آن مرد قیام نموده سر آنحضرت تقبیل
کرد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان علیا
وصی رسول الله صلی الله علیه و آله والقیم بعده بما اقام به رسول الله
وانکم الائمة الصادقون وانک الخلف من بعدهم این حقیر گوید که معنی قدرت
در قول حضرت که فرمود وکان اعتماده علی قدرته ذات باری است جل جلاله
زیرا که صفات ذاتی حضرت بیچون عین ذات اوست تبارک و تقدس بیان ربوبیت در
اکتفا این دو مسایل دین و حدیث بمجرد تقریر آن دو معصوم علیهما السلم و عدم
طلب دلیل بر آن دعوی از آن دو معصوم صلوات الله علیهما در بیان این رمز میتوان

گفت که میتوانند بود و هر او اما این علیهما السلام آن باشد که سرمدی بودن حضرت واجب الوجود
و ایجاد کردن وی مکان را اصل و ثابت است پس اگر شما طریان و عروض عدم را
بر وی جل جلاله اسناد بقا و لا اختفا یا احتیاج او را جل جلاله بمکان جایز و روا میدارید دعوا
نمایید پس اتیان دلیل بر شما لازم است و حال آنکه دلیل ندارید لهذا آن دو سایل خاتی(؟)
بحجه تقریر آن دو معصوم صادق و بیان ایشان اکتفا نموده یکی گفت که تو سعتری(؟) یا امیر
المومنین در حدیث اول و دیگری ایمان آورده بمعارف مذکوره معترف شده در حضرت
تامل بلکه عبارت این الاین و کیف الکیف که در کلام امام علیه السلم وارد است از برای
متامل دلیل تام است بر مرام والحمد لله الغمض الرابع آیا وصف کردن حضرت سبحان
بغیر آن وصفی که خود را بدان موصوف گردانیده جایز است یا جایز نیست و در تحقیق
معنی صمد است چه آنکه مذهب طایفه از امت که آنرا مجسمه گویند جسم و خط و صورت است
تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و محل ذکر اختلاف ایشان فی ثانیت درا و ما درین
فن بیان حق است والله الموفق بالصواب کشف ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی قدس
سره در کتاب کافی در باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه باسناد خود
از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت از امام جعفر صادق علیه السلم شنیدم که میفرمود
که بدرستی که حضرت عزت جلت عظمته وصف کرده نمیشود بصفتی چگونه وصف کرده میشود
حال آنکه در کتاب عزیز میفرماید که ما قدروا الله حق قدره پس موصوف نمیشود
بقدری الا آنکه اعظم است از آن و هم در کتاب فرلو(؟) از سهل مذکور است که گفت

که حضرت

بخدمت امام علی نقی نوشتم در سنه خمس و خمسین و مائتین که ای سیدی بدرستی اصحاب
ما در توحید اختلاف کرده اند اعتقاد و مذهب بعضی از ایشان جسم است و مذهب
بعضی دیگر صورت است پس اگر ای سید و مولای من مذهب حق را تعلیم من نمایی که بدان
واقف گردم و از آن تجاوز ننمایم منت و نعمت به بنده است انعام خواهی فرمود
پس حضرت بخط شریف خود نوشت که از توحید مسئلت نمودی و این از شما معفو است
الله تبارک و تعالی واحد و احد است کسی از او متولد نشده و او از کسی نزاییده است
و همتا و همسر ندارد و خالق عالم است و کسی او را خلق نکرده است و وی تبارک و تعالی
هر آن چیزی را که خواهد خلق میکند از اجسام و غیر آن و جسم نیست و مصور میسازد هر آنچه را
که میخواهد و صورت نیست جل ثناؤه و تقدست اسماؤه مقدس و منزه است از آنکه
او را شبیه و مانند باشد لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و هم در کتاب
کافی در باب تاویل الصمد باسناد خود از داود بن القاسم الجعفری روایت کرده
که گفت گفتم امام محمد باقر را علیه السلم که قربانت شوم معنی صمد چیست فرمود که
السید المصمود الیه فی القلیل و الکثیر یعنی در قلیل و کثیر مقصود اوست و هم از جابر
بن یزید جعفی مرویست که گفت از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از توحید
فرمود بدرستی که حضرت بیچون را منزه و مقدس است اسمای او و آن اسما که وی جل جلاله
دعوت کرده میشود بآنها و متعالیست در علو کنهش واحد و متوحد است بتوحید در مجد خویش
بعد از آن جاری گردانید این اسم را بر خلقش پس وی واحد و صمد و قدوس است

از نکرم

يَقصِدُهُ كلُّ شيءٍ والصمد اليه كلّ شيءٍ يعني او ميكند هر چيزی که هست و قصد وی
ميكنند كل شيء و علم وی بر جميع اشيا شامل است اينست معنی صحيح در تاويل صمد انکه
مشبهه اختيار كرده اند در تاويل صمد و كفته كه صمد بمعنای مصمت است كه اورا
جوف نيست چرا كه اين صفت جسمانيت و حضرت ايزد متعال اعظم و اجل است از انكه اوهام
ادراك صفت او توانند كرد يا انكه عقول پيرامون كنه عظمت وی توانند كشت واكر تاويل
صمد مصمت غير مجوف باشد هر اينه مخالف كريمه لَيسَ كَمِثلِهِ شَيءٌ خواهد بود زيرا كه اين
صفت اجسام است كه اجواف ندارند مثل حجر و حديد و ساير اشيا مصمته تعالى الله
عَن ذلِكَ عُلُوّاً كَبيراً فاما انچه در اخبار باين معنی وارد است عالم عليه السلم بكفته
خود عالم است و معنی صحيح انست كه حضرت امام عليه السلم در معنی صمد فرموده كه ان
الصمد السيد المصمود اليه يعني المقصود و اين معنی موافق لغت نيز هست و در اشعار
عرب بسيار وارد است كه ذكر انها در نسخه ديكر شده است حاصل انكه حضرت بيچون
سيد و صمد است كه جميع خلق از جن و انس قصد وی ميكنند در امور و پناه باو ميبرند
و اميد از و دارند و ابو علی طبرسی رحمه الله در مجمع البيان از باقر علوم اولين و اخرين
صلوات الله عليه روايت كرده كه انحضرت فرموده كه والصمد السيد المطاع الذي
لَيسَ فَوقَهُ آمرٌ وَلا ناهٍ و در تفسير صمد قدس سره كلام را طول داده هر انكه خواهان
ان باشد بان كتاب رجوع نمايد و انچه مذكور شد از برای بيان كافی خواهد بود
والحمد لله **الفصل الخامس في صفاته الثبوتية تقدست تعالى** كه ايا

صفات

صفات زايد اند بر ذات و ذكر مذاهب ايشان در موضعش خواهد شد ان شاء الله تعالى
كشف ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن يعقوب كلينی روح الله روحه در كتاب كافی
باسناد خود از ابی بصير روايت كرده كه كفت از صادق ال محمد عليهم السلم
شنيدم كه ميفرمود هميشه الله عز و جل پروردكار ما بوده و علم ذات وی بود در وقتی
كه هيچ معلومی نبود و ذات وی بود در زمانی كه هيچ مسموع نبود و بصر ذات او بود
در وقتی كه هيچ مبصری نبود و قدرت ذات وی بود در زمانی كه هيچ مقدوری
نبود پس چون احداث اشيا نمود و معلوم موجود شد واقع شد علم از وی بمعلوم
و سمع بر مسموع و بصر بر مبصر و قدرت بر مقدور راوی كفت كفتم كه هميشه خدا متحرك
فرمود كه تَعالى عَن ذلِكَ بدرستی كه حركت صفت حادثه است بالفعل كفتم كه هميشه خدا
خدای تعالی متكلم است فرمود كه بدرستی كلام صفت محدثه است ازلی نيست كان الله
وَلا متكلم و نيز روايت كرده في باب اخر وَهُوَ من باب الاول باسناد خود
از محمد بن مسلم از ابی جعفر عليه السلم كه بدرستی كه انحضرت در صفت قديم جلت عظمته
فرمود كه بدرستی وی واحد و صمد است احدی المعانی است معنای كثيره مختلفه نيست
كفت كفتم جعلت فداك زعم جمعی از اهل عراق انست كه حضرت بيچون ميشنود و بغير انچيزی
كه می بيند و می بيند بغير انچيزی كه ميشنود راوی كويد كه حضرت امام عليه السلم فرمود كه دروغ
كفتند و الحاد ورزيدند و تشبيه كردند تعالى الله عَن ذلِكَ بدرستی كه حضرت
عزت سميع و بصير است می شنود بانچيزی كه می بيند و می بيند بانچه ميشنود كفت كفتم كه زعم ايشان

آن صفات زايد اند بر ذات
يا انكه عين ذات و بيند جلاله
پس مذهب جمعی از متكلمين
آنست كه صفات ...

سمع م

آنست که حق تعالی بصیر است بر آن طریقی که تعقل میکنند پس فرمود که تعالی الله جز این نیست
که تعقل کرده میشود و چیزی که بر صفت مخلوق باشد ذات باری جلت عظمته از آن قبیل
نیست و نیز روایت کرده از هشام بن الحکم که وی گفت در حدیث زندیقی که از امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم پرسید و گفت مر آنحضرت را که آیا تو میگویید
که بدرستی وی سمیع و بصیر است پس حضرت امام علیه السلم فرمود که حضرت سبحان سمیع و بصیر است
سمیع است بی جارحه و اعضا و بصیر است بغیر آلت بلکه میشنود بنفس خود و اینکه گفتم سمیع است
بنفس خود و بنفسه آن نیست که وی چیزیست و نفس چیز دیگر است ولیکن اراده نمودم
که تعبیر از نفس خود نمایم زیرا که بودم من مسئول و اراده افهام تو کردم چرا که تو سایل
بودی پس میگویم که می‌شنود بکل خود نه آنکه کل را اثر البعض باشد زیرا که کل ما را نیز ابعاض
و اجزاست ولیکن اراده افهام تو نمودم و تعبیر از نفس خود کردم و در همه اینها
نیست مرجع الا اینکه حق جل و علا سمیع بصیر و عالم و خبیر است بی اختلاف ذات و بی
معنی این خبر گوید که روایات مذکوره صریحة الدلالة اند بر اینکه صفات مزبوره حضرت
باری جلت عظمته عین ذات اقدس جل جلاله و زاید بر ذات نیست و نیز دلالت
دارند برین معنی که ذات مقدس او میشنود بی آلت سمع و می‌بیند بی آلت بصر و همچنین است
سایر صفات ذات پس بنابرین احتیاج تکلف متکلمین نخواهد بود که گفته اند معنی
سمع و بصر علم خاص است بمسموعات و مبصرات تا احتیاج بجوارح و آلات لازم
نیاید و بنابر آنکه ما تحقیق نمودیم ظاهر گردید که ذات مقدس او می‌بیند جمیع مبصرات را

وی شنود

و می‌شنود جمیع مسموعات را بی احتیاج بآلت سمع و بصر چنانچه بشر می‌شنود بسمع
و می‌بیند بنظر بلکه بعض انسان فضلا عن العزیز المنان می‌بیند و می‌شنود و در بعض
احیان بلا ابصار و لا اذان مثل انبیاء در حالات و مراقبات و اولیا در
مقامات و مناجات و حضرت استاد قدس سره مناسب این مقام میفرماید

رباعی: بی منت دیده دیدنی میبایند ✽ بی زحمت پا رسیدنی میبایند ✽ معنی چه شنود
تمام بی گوش و زبان ✽ که گفتنی و شنیدنی میباشد ✽ چون افهام عوام از
ادراک معانی این مقام قاصر بود لهذا اختصار رفت در بسط کلام

الفصل السادس

در معنی واحد و لطیف و خبیر و ظاهر و باطن و غیر اینها از اسماء الهیت جل جلاله

کشف: رئیس المحدثین صدوق قمی طاب ثراه در کتاب توحید فی باب معنی
الواحد و التوحید و الموحد باسناد خود از مقدام بن شریح بن هانی روایت
کرده و او از پدرش که گفت اعرابی در روز جمل در پیش حضرت امیر علیه السلم قیام نموده
گفت یا امیر المؤمنین آیا میفرمایی که حضرت سبحان واحد است پس مردم بسوی او حمله
نموده گفتند که ای اعرابی مگر نمی‌بینی که امیر المؤمنین مشغول تهیه و تدبیر و تقسیم لشکر است
پس حضرت امیر صلوات الله علیه فرمود که واگذارید او را بدرستی که آنچه که اراده
اعرابی است اراده ما از قوم همانست بعد از آن فرمود که یا اعرابی بدرستی قول
در اینکه خدا واحد است بر چهار قسم است دو وجه از آنها بر حضرت عزت جل و علا
جایز نیست و دو وجه دیگر در باره آنحضرت ثابت است فاما آن دو وجهی که روا نیست..

نیست و نمود و بود و در باره انحضرت پس قول کسی است که واحد گوید و قصد باب اعداد کند
پس اطلاق این لفظ باین معنی بر خدای جایز نیست زیرا که چیزی که ثانی نباشد او را
داخل تحت اعداد نخواهد بود آیا نمی بینی که حضرت رب العزة تکفیر نمود کسی را که قایل
به ثالث ثلاثه شد وجه دوم قول کسی است که واحد گوید اراده نوعی از جنس کند
پس این هم بر خدا روا نیست زیرا از این تشبیه لازم می آید و ذات پاک او از تشبیه
منزه است و اما دو وجهی که در باره وی ثابت است آن قول کسی است که واحد
گوید اراده وی مثل و مانند کند کذلک ربنا وجه دیگر قول قایل است که واحد گوید احدی
المعنی خواهد یعنی کسی که در وجود و عقل و وهم قسمت پذیر نگردد کذلک ربنا عز و جل
و ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی قدس سره فی باب و هو من باب
الاول بعد باب معانی الاسماء و اشتقاقها باسناد مرسل از ابی الحسن الرضا
علیه السلم روایت کرده که انحضرت فرمود اعلم علمک الله الخیر بدرستی که حضرت حق
سبحانه و تعالی قدیم است و قدم صفتیست که دلالت میکند عاقل را بر اینکه قبل از
و با او در بودنش چیزی نیست پس بدرستی که ظاهر شده برای ما باقرار عامه معجزه
این صفت که قبل از خدا و با خدا چیزی نیست زیرا که اگر با خدا چیزی باشد در بقاش
جایز نیست که او را خالق باشد زیرا که همیشه با او بوده است پس کسی که همیشه با او
بوده است چگونه میتواند که او را خالق باشد و اگر پیش از وی شیء بوده باشد پس همان
شیء اول خواهد بود نه آن دیگری پس اولین که خالقیت اول خواهد بود از آن دیگری

در بقای وی چیزی نیست و باطل
شد قول کسی که زعمش آنست
که قبل از خدا و با خدا صح صح

پس

پس از آن وصف نفس نفیس خود جل جلاله نمود باسم چندی که طلب کرد خلق را از زبان
که ایشان را از آفریده و از ایشان بندگی خواسته مبتلا نمود بسوی اینکه ویرا بسم خدا بآن
اسماء خوانند پس نفس شریف و ذات لطیف خود را مسمی بسمیع و بصیر و قادر و قایم و ناطق
و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و حلیم و با نچه مانند این اسمات
نمود پس چون اهل غلو و تکذیب از ما شنیدند که ما از حضرت بیچون حدیث کرده میگوئیم
که ذات پاک او مثل و مانند ندارد و هیچ یک از خلق در حالات او نیست گفتند
خبر دهید ما را که هر گاه بزعم شما آن باشد که او را شبیه و نظیری نیست پس چگونه در
اسماء حسنای وی با وی مشارکت نموده اید و جمیع آنها خود را مستی ساخته اید پس
همین دلیلست که شما در جمیع حالات یا در بعض آنها مثل وییدید زیرا که آن اسماء طیبه را
برای خود جمع نموده اید در جواب ایشان گفته میشود که بدرستی که حضرت عزت
جلت عظمته بعضی از اسماء خود را لازم بندگان خود کرده است با اختلاف معانی
چنانکه اسم واحد دو معنی مختلف را جمع کرده و دلیل برین قول ناس است که در نزد ایشان
جایز و شایع است آنکلام انچنان چیزیست که خدای تعالی با خلق خطاب کرده است پس با
ایشان تکلم نموده بمقداری که تعقل آن توانند کرد تا حجت باشد بر ایشان در ضایع
کردن آنچیزی که ضایع کرده اند پس گاهی گفته میشود مردی را کلب و حمار و ثور و سکره
و حلقه و اسد کل اینها بر خلاف او و بر خلاف حالات اوست اسماء بر معانی خود که مسمی بر آنند
واقع نشده زیرا که انسان نه اسد و کلب نیست فافهم ذلک رحمک الله و خواهی یافت

که حضرت بیچون مسمی بعلیم است بغیر علمی که حادث میشود و دانسته میشود بسبب او اشیا استعانت
جسته میشود یا در حفظ آنچیزی که خواهد آمد از امر او وی روییتی و فکری در چیزهای که خلق
میکند از خلقش و فاسد میشود و آنچه گذشته است از آنچیزهای فانی گشته از خلقش از
آنچیزی که اگر حاضر او نمیشد آن علم و اعانت او میکرد جاهل و ضعیف میگشت چنانکه ما
مشاهده میکنیم و علما خلق را که مسمی بعلیم شده اند از برای علم حادثی زیرا که پیش از حدوث
علم جاهل بوده اند و ای بسا باشد که علم باشیا از ایشان مفارقت کند باز رجوع بجهل
نمایند و جز این نیست که حضرت بیچون را عالم می نامند زیرا که بهیچ چیزی جاهل نیست پس
بدرستی که خالق و مخلوق اسم عالم را جمع کرده اند و معنی مختلف است چنانچه مشاهده
مینمایی پروردگار ما مسمی باسم سمیعست نه بسبب سوراخ که در گوش است که میشنود
اصوات را و بسبب او نمیبیند چنانکه ما بگوشش میشنویم و با آن بدیدن قادر نیستیم ولیکن
خبر داده که چیزی بر او از اصوات مخفی نیست پس حضرت او مسمی باسم سمیع است
نه بر حدی که ما مسمی بداینم پس بدرستی که جمع کرده ایم اسم سمیع را و مختلف است معنی
و همچنین دیدن وی بآلت بصر نیست چنانچه دیدن ما بآلت است و بغیر آن منتفع نمیشویم
ولیکن حضرت رب العزة بصیر است و جاهل نیست بر شخص منظور الیه پس اسم را جمع نموده ایم
و معنی مختلفست و وی قایم است نه قیام وی بر معنی انتصاب و قیام بر ساق
چنانکه قیام مینمایند اشیا ولیکن وی قایم است باین معنی که حافظ است مثل قول کسی
که گوید که فلان قایم است بامر او و حق تعالی قایم است بر کل نفس بآنچه کسب میکنند و قایم

سوراخ

ایضا

ایضا در کلام عرب باقی را گویند و نیز قایم خبر از کفایت میدهد و مثل قول تو که شخصی را گویی
قم بامر بنی فلان یعنی کفایت کار نما ایشانرا و قایم از ما بمعنی قایم بر ساق است پس
بدرستی که جمع کرده ایم اسم را و جمع معنی نکرده ایم و اما اللطیف پس نیست بحدا
بحدا بمعنی قلت و قضافت و صغر نیست ولیکن بمعنی نفوذ در اشیا و امتناع از
انکه ادراک او توان کرد و مثل آنکه گویی لطف عنی هذا الامر و لطف فلان فی
مذهبه و باین قول ترا خبر داده که وی در و غموض عقل نموده و مطلب فوت شده
در رجوع بتعمق و تلطف نموده و وهم ادراک وی نکرده و پس همچنین خدا لطیفست از
انکه ادراک او توان کرد و بحدی از حدود یا حد توان قرار داد بوصفی از صفات
و لطافت از ما بمعنی قلت و صغر است پس تحقیق جمع کرده ایم اسم را و معنی مختلفست
و اما الخبیر پس اسم آنکس است که از وی چیزی غایب نباشد و علم بچیزی از وی فوت
نشود و این بتحصیل از و از روی تجربه نباشد و باعتبار اشیا حاصل نشود و پس در نزد
تجربه و اعتبار او علم حاصل میشود که اگر آنها نباشد علم بدرستی حاصل نخواهد شد و کسی
که چنین جاهل خواهد بود و حضرت بیچون همیشه خبیر است بآنچه خلق کرده است و خبیر از
خلق بمعنی مستخبر و متعلم است از جهلی که دارد و بدرستی که جمع کرده ایم اسم را و معنی
مختلفست و اما الظاهر پس از جهت آن نیست که بر اشیا علو دارد و در فوق اشیا
قعود و رکوب نموده و بذروه آنها بالا رفته است ولیکن بجهت قهر و غلبه وی
بر اشیا و قدرت وی بر آنها او را ظاهر نامند مثل قول کسی که گوید ظهرت علی

باشد

اعدائی وظهر بی الله علی خصمی باین قول خبر از ظفر و غلبه میدهد پس باین معنی است
ظهور خدای تعالی بر اشیا و وجه دیگر آنکه وی ظاهر است هر کسی را که اراده او
نماید و چیزی از وی مخفی نیست و بدرستی که او مدبر کل آنچیزهاست که خلق کرده است
پس کدام ظاهر اظهر و اوضح است از خدای تبارک و تعالی حیث آنکه ترا غنی گرداند
زیرا که تو بهر وجهی که توجه نمایی در روی او آثار صنع او را ظاهر و هویدا بینی
حیف آنکه ترا غنی کرد اند بیت در هر چه نگرم تو پدیدار بوده ای کم نموده رخ
تو چه بسیار بوده و قول حضرت امیر مومنان و سید عارفان صلوات الله
علیه و ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله ازین معنی خبر میدهد بلکه برای
اهل غفلت از غایت ظهور بر غافلان در خفاست مثل صور و روشنایی که نظر ناظر
در بادی النظر بدان میرسد و بواسطه آن اشیا را مشاهده مینماید لیکن آن نور
از غایت ظهور بر غافلان مستور است چنانچه اگر شخصی را گویی که نظر کن و از دیده
خود مرا خبر کن پس وی نگاه کرده از در و حجر و در و دیوار و انهار و اشجار
ترا آگاه میگرداند و اصلا از آنچه به بصر در مرتبه اول ادراک نموده آگاه نیست
با آنکه ابتداء نظرش بر روشنایی واقع شده بواسطه او ثانیا اشیاء مذکوره را
ملاحظه نموده است نعم قال من قال بیت بر صفحه هر ذره هو الله شهید است بنوشته ولی
بهر کسی نیست پدید تا خوب تامل نکنی نتوانی خواند خطی است سفید بر سر لوح سفید
و اما الباطن پس بمعنی استبطان در اشیا نیست بطریقی که در آنها غور نماید ولیکن

استبطان

استبطان وی در اشیا از روی علم و حفظ و تدبیر است مثل قول قایلی که گوید ابطنته
یعنی خبرته و علمت مکتوم سره و اما باطن از ما غایب و پوشیده و پنهان را گویند و بتحقیق
که جمع کرده ایم اسم را و مختلف است معنی و اما القاهر پس بمعنی فعل و علاج کردن
و تعب کشیدن و حیله نمودن و مدارا نمودن و مکر ورزیدن نیست چنانچه بندگان قهر
میکنند بعضی مر بعضی را و مقهور از ایشان قاهر میگردد و قاهر از ایشان مقهور میشود
ولیکن قهر از جانب حضرت بیچون عز اسمه بر جمیع آنچیزها که خلق کرده آنست که لباس
ذل و خواری برای فاعل همه را پوشانیده و از آنچه در باره ایشان اراده
نماید امتناع ندارند الا قلیل و از تحت فرمان ان یقول له کن فیکون
یک چشم زدن بیرون نیستند و قاهر از ما بطریقیست که ذکر کرده وصف کردیم پس
بدرستی که جمع کرده ایم اسم را و مختلف است معنی و برین قیاس است جمیع
اسماء و هر چند که همه را جمع نکرده باشیم و آنچه القاء توهم نموده تقریر کردیم برای
اعتبار ترا کافیست والله عوننا و عوننا فی ارشادنا و توفیقنا تمت و در کتاب
کافی در باب معانی الاسماء و اشتقاقها مذکور است مروی از ابی هاشم جعفری که گفت
در نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم پس وی از آنحضرت سوال کرده گفت که خبر ده
مرا از اسماء و صفات پروردگار عالمیان که در کتابش مذکور است که آیا
اسماء و صفات وی وی اند یا غیر وی اند پس امام علیه السلام فرمود که این کلام دو جهت
دارد اگر گویی که اسماء و صفات همان نفس نفیس اوست و باین معنی که وی جل جلاله

صاحب عدد و کثرت ذات تعالی الله عن ذلک و اگر گویی که این اسماء و صفات
همیشگی و ابدیت دایمی بودن اینها نیز محتمل و معینست پس اگر گویی که همیشه و نزد
او و علم او بودند و حضرت او مستحق اینها بود و فنعم این معنی حق و درست است
و اگر گویی که تصویر و هجا و تقطیع حروف اینها همیشه بود فمعاذ الله که حضرت
بیچون چیزی باشد بلکه ذات پاک او بود و هیچ مخلوق نبود پس از آن اسماء را خلق کرد
تا وسیله باشد میان وی و میان خلق وی تا تضرع و زاری بآنها بسوی وی نمایند
و بندگی او کنند و اسماء ذکر اوست و بود ذات مقدس او در وقتی که هیچ ذکری
نبود و مذکور بذکر ذات قدیم اوست جل جلاله که ازلیست و اسماء و صفات مخلوقند
و معانی نیز مخلوق اند و مقصود بآنها ذات احدیت است جلت عظمته که لایق نیست
بوی اختلاف و ائتلاف و جز این نیست که مختلف و مؤتلف میشود چیزی که متجزی باشد
پس گفته نمیشود که حضرت رب العزة مؤتلف و مرکبست و گفته میشود که وی سبحانه قلیل
و کثیر است و لیکن قدیمیت نه ذاته زیرا که ماسوای واحد متجزی میباشد و حضرت او
واحد است که اجزا ندارد و متوهم بقلت و کثرت نیست و هر متجزی یا متوهم بقلت
و کثرت مخلوقست که دلالت میکند بر خالق خود پس قول تو که میگویی که خدا قدیر است
خبر داده از اینکه او را چیزی عاجز نمیتواند کرد و پس نفی کرده باین کلمه از وی عجز را
و گردانیده سوای وی و همچنین است قول تو که گویی وی عالمست جز این نیست که باین
کلمه نفی کرده جهل را از وی و گردانیده جهل را سوای او و هر گاه که خدای تعالی اشیا را فانی

گرداند

جزئیها

گرداند فانی میشود صورت و هجا و تقطیع اشیا و زوال پذیر نخواهد بود کسی که
لم یزل عالمست پس آن مرد گفت که پس چگونه پروردگار خود را سمیع میگوییم
پس حضرت امام علیه السلم فرمود زیرا که مخفی نیست بر وی چیزی که درک میشود باسماع
و سمعی که معقول است در سر او را موصوف بینا نمیکنیم و همچنین او را مسمی
بصیر میگردانیم زیرا که مخفی نیست بوی چیزی که مدرک میشود بابصار از لون و شخص
و غیر ذلک و موصوف نمیگردانیم او را به بصری که لحظ عین است و همچنین نام برده ایم
او را بلطیف از جهت عالم بودن او بشیء اللطیف مثل پشه و چیزی که مخفی تر
و صغیر تر از آنست و موضع محل نشاة از آن و عقل وی و شهوت وی از برای
سفاد و تعلق و تعطف وی بر نسلش و قیام بعض آن بر حاجت بعض و نقل طعام
و شراب برای اولادش در جبال و قفار و مفاوز و انهار پس میدانیم که خالق
آن لطیفست بی کیفیت و چگونگی و جز این نیست که کیفیت مر صنعت مخلوق مکیف
و متغیرات و همچنین نام برده ایم او را قوی نه قوتی که بمعنی بطش معروفست از مخلوق
اگر قوت وی قوت بطش معروف از مخلوق باشد هر آینه واقع میشود تشبیه و هر آینه
احتمال زیاده خواهد داشت و هر آنچیزی که محتمل زیاده باشد محتمل نقصان نیز خواهد
بود و آنچه که ناقص باشد قدیم نخواهد بود و چیزی که قدیم نباشد عاجز می باشد پس
پروردگار ما تبارک و تعالی بی شبه و ضد و ند و مانند است و کیفیت و نهایت
ندارد و رؤیتش به بصر نیست و حرامست بر دلها اینکه او را متمثل گردانند و

اوهام انیکه برای اوحدی قرار دهند برضمایر انیکاو را مکون سازند جل
وعز عن ادات خلقه وسمات بریته وتعالی عن ذلك
علوا كبيرا **الغمض السابع** في الحديث الذي ورد في الكافي
في باب حدوث الاسماء بالاسناد المتصله عن ابي
عبد الله عليه السلام انه قال ان الله تبارك وتعالى
خلق اسما بالحروف غير متصوت وباللفظ غير منطق وبا
لشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير
مصبوغ منفي عنه الاقطار مبعد عنه الحدود محجوب عن
حس كل متوهم مستتر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة
اجزاء معا ليس منها واحد قبل الاخر فاظهر منها ثلثة
اسماء لفاقة الخلق اليها وحجب واحدا منها وهو الاسم
المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر
هو الله تبارك وتعالى وسخر سبحانه لكل اسم من
هذه الاسماء التي ظهرت اربعة اركان فذلك اثنى
عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا منسوبا
اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ
المصور الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم العليم الخبير

مجسّد

السميع

السميع البصير الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم
المقتدر القادر السلام المؤمن المهيمن البارئ المنشئ
البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث
الوارث فهذه الاسماء وما كان من الاسماء الحسنى
حتى يتم ثلثمائة وستين اسما فهي نسبة لهذه الاسماء
الثلثة اركان وحجب الاسم الواحد المكنون المخزون
بهذه الاسماء الثلثة وذلك قوله تعالى قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن اياما تدعوا فله الاسماء الحسنى تم الحديث
الشريف **الكشف** این خبر گویند که اعضال و اشکال این حدیث در میان علما محدثین
شهرت تمام دارد طایفه از متبحرین و محققین ازیشان در تحقیق آن القدر سعی
بتجیر وتعمق ~~نموده~~ نموده اند احسن اقوال نزد کمترین آن معنیست که فاضل معاصر
وکامل متبحر مولانا محسن احسن الله حاله في الدارين وايده لتحصيل مرضاته والنشاتين
در کتابش که مسمی بوافیست افاده نموده ولیس فرموده که اسم آنست که دلالت کند
بر ذاتی که موصوف بصفت معینه خواه اسم لفظ باشد وخواه حقیقی باشد از حقایق
موجوده در اعیان زیرا که دلالت چنانچه بالفاظ میباشد همچنین بذوات نیز
میباشد من غير فرق بينهما فيما يؤل الى المعنى بلکه هر موجودی از موجودات
بمنزله کلامیست که صادر شده باشد از حضرت او تعالی شانه دالست بر توحید وتمجید

او بلکه هر یک از لفظ و حقیقت نزد صاحبان بصیرت لسانیست ناطق بوحدانیت وی
و مسبّح است بحمد وی و تقدیس وی میکند از آنچه که بجناب احدیتش لایق نیست
چنانکه فرموده و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه هر یک از موجودات ذکر و تسبیح
اوست جل جلاله زیرا که از هر یک وحدانیت او و علم او و اتصاف او بسایر
صفات کمال و تقدس او از صفات نقص و زوال مفهومست قوله علیه السلم
مستتر بکبریائه غیر مستتر یعنی آن استتار واست بر آنکه خفا و عدم نیل وی فراخ نیست
که از جهت ضعف بصایر و ابصار است نه آنکه بر خود دستری قرار داده که هر جهت
او را پوشیده و پنهان کرده است و گویا که آن اسم موصوف بصفات مذکوره
اشاره باول ما خلق الله است چنانچه در باب عقل گذشت مراد م نور محمدی و روح
احمدی و عقل کلیست و اجزا اربعه آن اسم اشاره است بجهات ثلثه و عوالم
ثلثه که مشتمل است بر آن جهت مراد م عالم معقولات که مجرداتست از مواد و صور
و عالم خیالات که مجرداتست از مواد نه از صور و عالم اجسامست که مقارن مواد است
و بعبارت دیگر اشاره است بحس و خیال و عقل و سر و بعبارت ثلثه اشاره است
بشهادت و غیب و غیب الغیب و غیب الغیوب و بعبارت رابعه اشاره بملک
و ملکوت و جبروت و لاهوت و معیت اجزا عبارتست از لزوم هر یک از آنها
دیگر را و موقوف بودن آن بر این در تمامیت کلمه و جزء مکنون آن سر الهی و غیب
لاهوتیت قوله فهذه الاسماء التی ظهرت مبتدا و خبراست یعنی پس این اسما

کتابعیت

کتابعیت در میان خلق آنست که ظاهر شده است از اسما ثلثه قوله فالظاهر هم
هُوَ اللهُ یعنی آنکه ظاهر شده بسبب این سه اسم آن الله تبارک و تعالی است زیرا
که مسمّی باسم ظاهر میشود و بآن معروف میگردد و احتمال دارد که قوله فالظاهر خبر باشد
لقوله فهذه و قوله التی ظهرت صفت آن باشد یعنی پس ظاهر باین اسما الله است
و الارکان الاربعة حیات و موت و رزق و علم است که موکل شده باینها
چهار ملک که اسرافیل و عزرائیل و میکائیل و جبرئیل است بعد از آن الله ابتدا فعل
هر یک را از املاک اربعه ذکر نموده است و در باقی حدیث شریف تکلم نفرموده
موقوف داشته اند فنعم ما افاد سلمه الله تعالی فی اول الحدیث پس این
کمترین با قلت بضاعت و کثرت کسالت از آن استفاده و از حضرت ایشان
اقتباس نموده و توفیق یافتم یعنی که حقایق اسرار جبروتی و ملکوتی از منبع جود و جان
لاهوتی و ما دام بر دلهای طالبان معرفت و حقیقت فایض میگردانند و نتایج
و آثار آن فیض مدام بساکنان عالم شهادت و سایران راه سعادت میرسانند
گویند که میتوانند بود که مراد از اسم مذکور بصفات مذبوره نور احدی و روح
محمدی باشد صلوات الله علیه و آله و دلیل بر این معنی حدیثیست که در کتاب کافی
در باب تاریخ مولد النبی صلی الله علیه و آله وارد است مروی از جابر بن یزید
که گفت مرا و را امام محمد باقر علیه السلم که بدرستی حضرت عزت اول چیزی که خلق
کرد خلق کرد محمد و عترت او را صلوات الله علیهم که هادیان راه هدی بود و ایشان

میگردد
میرسد

و بی جسد بودند پس ایشان اشباح نور در مکان لامکانی در برابر حضرت سبحانی
بودند راوی گوید گفتم که و ما الاشباح یعنی چیست اشباح فرمود که ظل النور ابدان
نورانیة اشخاص نورند بدنهای نورانی و آنحضرت موید بود بروح واحده که
آن روح القدس است پس باعانت و یاری او آنحضرت و عترت وی عبادت
حضرت معبود میکردند و ازین جهت که ایشان از اعلا و علما و صلحا و اصفیا خلق
کرده شد بندگی خدا میکردند نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل نماز میکردند و حج
میگذاردند و روزه میگرفتند قوله قلت و ما الاشباح قال ظل النور
ابدان نورانیة تفسیر میکند قول امام علیه السلم را در حدیث که و بالشخص غیر مجسدات
و معنی باقی صفات ظاهر است پس درین مقام اطاله کلام روا نیست قوله
فجعل ذلک الاسم علی اربعة اجزاء معا لیس واحد قبل الاخر پس گردانید آن
اسم را بچهار جزو با هم نیست از آن اجزا یکی پیش از دیگری نسبت بان اسم
در خلقت و ولایت و محبت مساوی اند بود که مراد ازین اجزا الکسا باشند که خلقت
ایشان از نور واحد و طینت واحده است که گوشت ایشان گوشت او و خون
ایشان خون او ست مراد محمد علی و حسن و حسین و قایم ایشان صاحب الامر است
صلوات الله علیهم و ایشان با فضل ایمه اند و ان کان ابوهما خیرا منهما موید
این معنیست حدیثی که در باب مذکور مسطور است مروی از صادق آل محمد صلوات الله
علیهم که فرمود حضرت عزت جلت عظمته فرموده که یا محمد انی خلقتک و علیا

نوراً

نوراً یعنی روحا بلا بدن مدتی که من خلق کردم ترا و علی را یکنور یعنی یک روح
بی بدن پیش از آنکه آسمانها و زمین و عرش و بحر چون را پس همیشه آن نور تهلیل
و تمجید من میکرد پس از آن روح شما را جمع کرده یکی کردم پس بود آن روح
که تمجید و تقدیس و تهلیل من میکرد و بعد از آن آن روح را منقسم بر دو قسم
گردانیدم و آن دو قسم را نیز منقسم بر دو قسم ساختم پس شد چهار محمد یکی
و علی یکی دیگر حسن و حسین دو دیگر پس از آن خلق کرد فاطمه را از نور علیحده روح
بی بدن پس از آن مسح نمود ما را به یمین خود پس نورش در ما معنی گردید اگر گویی
درین حدیث جزو بودن صاحب الامر مذکور نیست پس شما چگونه مستند بدان
شده اید جواب گوییم که مراد ما اثبات اجزا بودن حضرات مر آنحضرت را
صلوات الله علیهم هر چند در حدیثی که بطریق تایید ذکر شد صاحب الامر علیه السلم
مذکور نیست اما در حدیثی که در صدد بیان آنیم مذکور است والحمد لله قوله
فاظهر منها ثلثة اسماء لفاقة الخلق الیها پس ظاهر گردانید از ان اسما
الله سه اسم از جهت احتیاج خلق بآنها در امور معاش و معاد شان و حجب
منها واحدا و هو الاسم المکنون المخزون محجوب و پنهان گردانید از آن
اسما یکی را و آن اسم مکنون و پنهانست چنان اسمی که غایب گردانید خدای تعالی
از ناس شخص او را و حرام کرده بر ایشان تسمیه او را با اسمش تا زمان ظهورش برای
مصلحتی که وی عالمست بران مراد ما از آن اسم ناموس عصر و صاحب امر است

خلق کنم

ظهورش

محتمل

صلوات الله علیه قوله فهذه الاسماء التی ظهرت احتمال دارد که مبتدا و خبر
باشد یعنی این اسماء ثلثه مذکوره آنست که شایع و ظاهر شده است در میان مردم
قوله فالظاهر هو الله تبارک و تعالی نیز مبتدا و خبر است پس بنابرین محتمل
دو امر است یکی آنکه الظاهر در اصل متعدی باشد حرف زاید از و حذف شده
باشد استشهاد برین دعوی قول خدای است وارسلنا الریاح لواقح یعنی
ملاقح پس حرف زاید آمده است و برین قانونست قول شاعر که گفته است ع
یخرجن من اجواز لیل غاذ مراد مغض است ازین عالم اشعار عرب بسیار است
پاره از آنها را در نسخه دیگر که عربیست ذکر نموده ایم پس بنابرین در اصل المظهر
بوده حرف زاید را که میم است ساقط کرده اند پس تقدیرش چنین میشود که
فالمظهر المحجوب الذی هو رابع الاربعة فی وقته و زمانه هو الله
تعالی یعنی ظاهر کننده صاحب الزمان که از دیدها پنهانست و چهارمین حضرات
مذکوره است خدای تبارک و تعالی خواهد بود که بر خواهد کرد زمین را از روی
عدل چنانچه پر شده باشد از روی ظلم دیگری آنکه برین تقدیر باشد که فالظاهر بهذه
الاسماء الثلثة هو الله تبارک و تعالی بنابر آنکه بای که در بهذه است با سببیت
یعنی بسبب ایشان خدای تعالی بر خلق ظاهر شده است دلیل برین معنی حدیثیست که از
طریق اهل بیت صلوات الله علیهم صحت ورود یافته که فرموده اند بنا عبد الله
و بنا عرف الله و بنا وحد الله تبارک و تعالی و در روایت دیگر و بعبادتنا

عبدالله

عبد الله و لولا نحن ما عبد الله بسبب ما عبادت کرده شد خدا و بسبب ما شناخته
شد خدا و بسبب ما توحید کرده شد خدای تبارک و تعالی و بسبب عبادت ما عبادت
خدا کرده شد و اگر نمیبودیم کسی عبادت خدا نمیکرد و حدیث کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف از همین خبر میدهد قوله و سخر سبحانه لکل اسم من
هذه الاسماء اربعة ارکان فذلک اثنا عشر رکنا و مسخر کرده
حضرت حق سبحانه و تعالی از برای هر اسمی ازین اسماء ثلثه چهار رکن پس مجموع
دوازده رکن میشود و مراد بارکان مذکوره دوازده امامانند که ایشان
دوازده امام اند صلوات الله علیهم و بر حضرت ایشان اسم ارکان روا است
از جمله در کتاب کافی در باب ان الائمة هم ارکان الارض از امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم مرویست که فرمود جعلهم الله ارکان
الارض ان تمید علی اهلها و حجته البالغة علی من فوق الارض و من
تحت الثری الحدیث گردانیده حضرت عزت اهل بیت طهارت را علیهم السلم
رکنهای زمین تا زمین اهل خود را بر نگرداند و سرنگون ننماید و نموده ایشان را
حجت رسا بر کسانی که بر روی زمین اند و بر کسانی که در تحت ثری اند و در
روایت دیگر از باقر علوم اولین و آخرین مرویست که جعلهم الله عز و جل
ارکان الارض ان تمید باهلها و عمد الاسلام و رابطة علی
سبیل هداه گردانیده ایشان را خدای تعالی ارکان ارض از آنکه بر نگرداند اهل

موذ را وستون اسلام وسرداران بایشوایان ورابط وبهندکان را ده اند تشیش

پس ایشان عماد واستمان وارکان دین ودنیا اند کسی بگوید که ازین معنی لازم اکر

کرارکان مذکوره با اسماء ثلثه بایر ده اسم باشند زیرا که خواهیم گفت که قول

حضرت امام علیه السلم که در حدیث شریف فرموده وهذه الاسماء الثلثه ادکا

نه برای رفع این توهم است یعنی این اسماء ثلثه نفس وعین ارکان مذکوره اند

پس ارکان داخل اسمات واسماء نفس ارکانست چنانچه اجزاء اربعه داخل در اسم

اولست وخلقت ایشان از یک نورات ذریه بعضهم من بعض صلوات الله

علیهم وچنانکه ارکان چهار داخل است در چهار ارکان وچهار نکرلست قوله

ثم خلق لکل رکن منها ثلثین اسما فعلا قوله اسما فعلا محتمل است که اشاره بشد

بانواع اسماء وی زیرا که اسماء الله بر سه قسم است بعضی از انها راجع میشود

بر صفات ذات مقدسش جل جلاله مثل عالم وقادر وحی واکه وقدیم وسمیع وبصیر وبعضی

صفات فعل حضرت اوست مثل خالق ورازق ومبدع ومحیی وممیت وبعضی

دیگر از انها افاده تنزیه او ونفی صفات نقص از وی میکند مثل غنی وواحد وقدوس

وماننداینها قوله منسوبا الیها یعنی خلق کرد از برای ذات پاک خود اسم چندی

وقرار داد وبرای هر امامی از ائمه علیهم السلم سی اسم از اسماء خود که نسبت بهر یکی از ایشان

دارد تا الش کیرند بانها وز دعای خود وتخصیص سی بجهته مناسبت است زیرا که

هراسمی را از اسماء الله مناسبت است بیکی از اولیاء الله قوله فهذه الاسماء

یعنی

یعنی این اسماء مذکوره از اسماء خدای تعالی وما کان من الاسماء الحسنی

یعنی آنچه ذکر شده در حدیث از اسماء ائمه صلوات الله علیهم زیرا که اسماء حسنی اسماء

ایشانست چنانکه در کافی در باب النوادر بعد باب جوامع التوحید از صادق

آل محمد علیهم السلم منقولست که در تفسیر قول خدای تبارک وتعالی ولله

الاسماء الحسنی فادعوه بها فرموده که مائیم بخدا قسم اسماء حسنی که قبول نمیکند

حضرت مجیب الدعوات از بندگان عملی را الا بمعرفت ما ودر نسخه دیگر نحن اسماء

الحسنی واز این اسما که خدای تعالی ما را مامور ساخته بدعا کردن بدانها تعبیر نموده

بکلمات در انجا که فرموده فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه واحادیث

درین باب بسیارات والعاقل یکفیه الاشاده قوله حتی تتم ثلثمائه وستین

اسما یعنی اسماء خدای تعالی با اسماء ائمه علیهم السلم تمام این عدد است پس رب العزه

مخلوط کرده اسماء ایشانرا با اسماء خود ونفسهاء ایشانرا با نفس خود جلت

عظمته در قدر ومرتبه چنانکه در باب مذکور از زراره مرویست که گفت

از امام محمد باقر علیه السلم از قول حضرت بیچون مسئلت نمودم که وما ظلمونا

ولکن کانوا انفسهم یظلمون فرمود بدرستی که خدا اعظم واجل وامنع است

از انکه ظلم کرده شود ولیکن ما را بنفس خود مخلوط کرده وگردانیده است ظلم ما را

ظلم حضرتش وولایت ما را ولایت خودش در انجا که فرموده است انما

ولیکم الله ورسوله والذین امنوا یعنی الایه تا پس از ان در موضع دیگر فرمود

کرد وما ظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون ثم ذکر شارح قوله فهی لنسبة
لهذه الاسماء الثلثة یعنی اسماء رب العزة و اسماء ائمه را مناسبت است
بدان اسماء ثلثه چنانکه ذکر کرده شد و دیگر آنکه اسماء ائمه صلوات الله
علیهم مشتق است از اسماء الله تعالی زیرا که محمد مشتق است از محمود و علی
از اعلی و حسن و حسین از محسن و فاطمه از فاطر السموات والارض تا آنکه ائمه
یا محمد یا علی علیهم السلم و یا مکنی بکنیة ابیت لنت و باقی الحدیث تمه تا حققناه
والله اعلم بالصواب و صلی الله علی محمد المختار و آله الاخیار رمز در عدد اسماء
خدای تعالی و معانی آنها و خاصیت آنهاست ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه روح الله
روحه در کتاب توحیدش از حضرت صادق جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی
از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب
صلوات الله علیهم روایت کرده که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که بدرستی که حق تبارک و تعالی را نود و نه اسم است صد اسم
الا یکی کسی که احصاء آنها نماید داخل جنت میشود و آن اسمها معظم اینست
الله الاله الواحد الاحد الصمد الاول الآخر
السمیع البصیر القدیر القاهر العلی الاعلی الباقی
البدیع الباری الاکرم الظاهر الباطن الحی الحکیم
العلیم الحلیم الحفیظ الحق الحسیب الحمید الحفی الرب

نمود که حضرت

الرحمن

الرحمن الرحیم الذاری الرازق الرقیب الرؤف الرائی السلام
المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر السید السبوح الشهید
الصادق الصانع الطاهر العدل العفو الغفور الغنی الغیاث
الفاطر الفرد الفتاح الفالق القدیم الملک القدوس
القوی القریب القیوم القابض الباسط قاضی الحاجات
المجید المولی المنان المحیط المبین المصور الکریم
الکبیر الکافی کاشف الضر الوتر النور الوهاب الناصر
الواسع الودود الهادی الوافی الوکیل الوارث البر الباعث
التواب الجلیل الجواد الخبیر الخالق خیر الناصرین
الدیان الشکور العظیم اللطیف الشافی و نیز از علی بن
موسی الرضا از پدرش از پدرانش از علی علیه السلم روایت کرده که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که خدای را عز و جل نود و نه اسم است کسی که حضرت مجیب
الدعوات را دعوت کند بآنها اجابت وی مینماید و کسی که احصای آنها نماید
داخل جنت میشود رمز مصنف کتاب مذکور طاب ثراه گفت که معنی قول
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود خدای را تبارک و تعالی نود و نه اسم است
کسی که احصای آنها نماید داخل جنت میشود احصاء آنها احاطه است بآنها و واقف
شدن است بر معانی آنها و معنی احصا شمردن آنها نیست و بالله التوفیق

بیان

الله الا اله کسی را گویند که مستحق عبادت باشد لایق و سزاوار نباشد عبادت
الا مر او را و میگویی که لم یزل الهاً یعنی محقق و سزاوار عبادتست و از اینجا بود
که چون مشرکان گمراه شدند گفتند که عبادت اصنام واجبست اصنام را مسمی
با له نمودند گفته اند که الله در اصل الاله بوده گفته میشود که اله الرجل یاله
الیها ای فزع الیه من امر نزل به و آلهه ای اجاره پس هرگاه که دو همزه
در کلمه جمع شود و آن کلمه کثیر الاستعمال باشد پس آنها را ثقیل دانسته
همزه اصلیه را می اندازند زیرا که همزه باقی دلالت میکند بر همزه ساقط
پس دو لام جمع آمد لام اول ساکن بود در لام دوم ادغام کرده شد لام مثقله
حاصل آمد پس شد الله الواحد الاحد معنیش آنکه واحدست در ذات
خود صاحب ابعاض و اجزا نیست اعضا ندارد و اعداد در وجایز نیست و اختلاف
بر وی روا نیست زیرا که اختلاف آیات وحدانیت اوست که دلیل النفس
نفیس خود کرده اید و گفته میشود که حضرت وی همیشه واحدست و معنی
دویم آنکه وی واحدست نظیر ندارد و مشارکت نمیتوانند کرد در معنی وحدانیت
با وی غیر وی و هر که او را امثال و اشباه باشد در حقیقت واحد نخواهد بود
و گفته میشود که فلانی واحدست در میان مردم یعنی در آن وصفی که بدان مخصوص است
و نظیر ندارد و خدای تعالی واحدست نه از روی عدد زیرا که حضرت وی در
سلک اجناس معدود نمیشود ولیکن واحدست یعنی نظیر ندارد و لبعضی کلا

در معنی

در معنی واحد و احد گفته که جز این نیست که گفته میشود واحد زیرا که حضرت وی متوحد
و اولیت که تمام با وی نیست پس از آن خلایق را خلق کرد که بعضی بر بعضی محتاج
باشند و واحد از عدد در حساب آنست که قبل از وی چیزی نباشد بلکه او قبل
از هر عددی باشد و واحد را بهر وجهی که اراده نمایی و ضرب و تجزیه فرمای چیزی
بر وی زاید و از آن چیزی ناقص نمیشود هر چند که گویی واحد واحد چیزی بر وی نمیفزاید
و لفظ واحد تغیر نمییابد پس همین معنی دلالت میکند بر اینکه چیزی قبل از حضرت
وی نیست و هرگاه دلیل باشد بر اینکه چیزی قبل از وی نیست دلالت دارد بر اینکه وی
محدث اشیاست و هرگاه که وی محدث اشیا باشد دلالت دارد بر اینکه هیچ شیئی
بعد از وی نخواهد بود پس هرگاه که قبل از وی و بعد از وی چیزی نباشد پس
ذات مقدس وی متوحد است بازلیت پس از اینجاست که اطلاق میشود بر وی
واحد و در احد خصوصیت است که در واحد نیست میگویی که لیس فی الدار واحد
جایز است که واحد از دواب و طیر با جنس با انس در دار نباشد و واحد شامل
انسان و غیر انسان هست و هرگاه که گویی لیس فی الدار احد پس مخصوص است
با آدمی نه بر غیر ایشان و احد ممتنع است که داخل باشد در ضرب و عدد و تشبیه
و در شیئی از حساب و او منفرد است باحدیت و واحد منقاد و مطیع عدد و قسمت
و غیر هماست هرگاه که داخل حساب شود میگویی واحد و اثنان و ثلثه پس این
عدد و قسمت است و واحد علت عدد و خارج از عدد است پس خود عدد

نیست ومیگویی واحدة اثنین وثلثة فما فوقها وتقول من القسمة واحد
واثنین وثلثة لکل من الاثنین واحد ونصف ومن الثلث ثلثا فهذ
القسمة واحد وبجمیع اینها ممتنع است گفته نمیشود واحدٌ واثنان ومیگویند که
آحد فی واحدٍ ونه واحدٌ فی احد ونه احدٌ بین اثنین واحد وواحد
وغیر اینها ازین الفاظ همه مشتق است از وحدت الصمد معنی صمد سیدیت که
مطاع باشد در قومش چنانکه بدون وی اجرای امری نکنند شاعر گوید علوته
بحام ثم قلت له خذها حذیف فانت السید الصمد ومعنی ثانی آنست که وی مصمود
الیه است وجمیع حوائج یقال صمدت صمد هذا الامر ای قصدت قصده
وکسی که این معنی گوید او را جایز نیست که گوید لم یزل صمدا زیرا که برین صورت
صمد از صفات فعل وی جل جلاله خواهد بود واین حقیر گوید که صمد معنی بسیار دارد
وانچه نقل شد از کتاب کافی در معنی آن کافی خواهد بود الاول والآخر
معنی آنکه حضرت بیچون اولیست بی ابتدا و آخر است بی انتها السمیع معنیش
آنکه هر گاه مسموعی یافت شود حضرت عزت پیش از ایجاد آن سامع آن بوده معنی
ثانی آنکه وی سمیع الدعاست یعنی مجیب الدعاست واما السامع پس آن تعدی
میکند بمسموع موجب وجود اوست بنابرین معنی لم یزل درو درست نیست وحضرت
باری عز اسمه لذاته سمیع است البصیر معنیش آنکه با هیئت بصیر بود بر تقدیر وجود مبصرات
وازینجاست که جایز است که گفته شود لم یزل بصیرا وجایز نیست که گویند لم یزل

بحام

مبصرا

مبصرا زیرا که آن تعدی میکند بر مبصر چرا که موجب وجود اوست والبصارت در
لغت مصدر البصیر است والبصیر صاحب البصارت را گویند وحضرت عزت بصیر است
لذاته ووصف کردن او را بتبارک وتعالی بانکه او سمیع والبصیر است تنزیل وصف
کردن ماست او را بانکه وی عالمست وپیشتر گذشت که سمیع والبصیر بمعنی مدرک واین
صفت صفت هر حی است که آفتی باو نباشد واین حقیر گوید که استیفا کلام درین
مقام کرده ایم اگر خواهند رجوع فرمایند وامد المستغان القدیر والقاهر این دو اسم
بر کسی اطلاق میشود که در انچه اراده نماید انفاذ امر خود در و نماید وکسی را طاقت
امتناع نباشد وهم گفته میشود قادر کسی را که صحیح باشد از وفعل هر گاه که وحکم
ممنوع نباشد قهر بمعنی غلبه است وقدرة مصدر قدیر قدرة است بمعنی ملک است
پس وی قادر ومقتدر است وقدرت وی بر انچه ایجاد نشده واقتدار وی
در انچه ایجاد شده پس آن قهر وملک است مر انها را وحضرت رب العزة فرمود
که مالک یوم الدین ویوم الدین هنوز بوجود نیامده بود وگفته میشود که حضرت عزت
قاهر لم یزل است معنیش آنکه در سستی که اشیا طاقت امتناع ندارند ازو واز انچه اراده
انفاذ حکم کند در انها مانعی نیست وهمیشه اقتدار وی بر اشیا بود وهنوز اشیا موجود
نشود چنانکه گفته میشود مالک یوم الدین ویوم الدین هنوز ایجاد نشده است
العلی معنی علی قاهر است فالله العلی ذو العلی والعلا والمتعالی یعنی ذو العلو
والقهر والاقتدار گفته میشود که علی الملک علوا وعلوا کل شیء اعلاه بوضع

قبل از نیز هم

العين وخفضها وفلان من علية الناس وهو اسم و معنی ارتفاع وصعود
از حضرت باری جل جلاله منفی است و معنی دوم آنکه علی و متعالی منزه است
از اشتباه و انداد و مثل و مانند و از آنچه فرو و دون و ساکن و جاهل و افکار
ضلال فهو علي متعالي عما يقول الظالمون علواً كبيراً و اما الاعلى فمعنا
العلي والقاهر و تایید این معنی میکند قول رب العزة موسی علیه السلم را که لا تخف
انك انت الاعلى اي الغالب و قوله عز وجل در تحریض مومنان بر قتال و لا
تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ان كنتم مومنين و قوله عز وجل
ان فرعون علا في الارض اي غلبهم و استولى عليهم قال الشاعر في
هذا المعنى فلما علونا واستوينا عليهم تركناهم صرعى لنسر و كاسر
الباقي معنیش کاین و حاصل است بی حدوث و فنا و تقاضه فنا است
گفته میشود که ما بقيت منهم باقية ولا وقتهم من الله واقية والدائم
در صفات حضرت او بمعنی باقیست که هلاک نگردد و فنا نشود البديع مبدع
مبدع البدايع و محدث اشیاست بی مونه و مثال این صیغه فعیل است بمعنی
مفعل مثل قول خدای تعالی عذاب اليم ای مولم و عرب میگوید که ضرب
وجيع و معنی موجع است و البديع التحريت که در هر کاری واقف تر باشد
و ازینجاست قول حضرت عزت که قل ما كنت بدعا من الرسل اي لست
باول مرسل یعنی اولین پیغمبران نیم بلکه خاتم ایشانم و وجه اسم آنحضرت که اختراع

كنند

كنند از این و عزه و گفته اند در مثال که لقد جئت بامر بديع اي مبتدع
عجيب البارئ معنی باری البرايا خالق الخلايق است برأهم يبرأهم
اي خلقهم يخلقهم والبرية الخليقة اکثر عرب همزه این صیغه را ترک میکنند
وهي فعيلة بمعنى مفعولة وقال بعضهم بل هي ماخوذة من بريت العود و منهم
من يزعم انه من البرى وهو التراب اي خلقهم من التراب و قالوا
لذلك لا يهمز الاكرم معنایش کریم ترست و گاهی افعل بمعنی فعیل می آید مثل قوله عز وجل
وهو اهون عليه اي هين عليه و مثل قوله عز وجل لا يصليها الا الا
شقي الذي و سيجنبها الاتقى مراد از اشقی و اتقی شقی و تقی است شاعر تر درین
معنی گفته ان الذي سمك السماء بنا لنا بيتا دعائمه اعز و اطول الظاهر
معنیش آنکه حضرت وی ظاهر است بسبب آیاتی که اظهار آنها نموده اند شواهد قدرت
و آثار حکمت و بینات حجتش چنانچه جمیع خلق از ابداع اصغر آنها و انشاء اکبر آنها حقیر
آنها عاجزاند چنانکه وی جل جلاله میفرماید که ان الذين يدعون من دون الله
لن يخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له کس چیزی از مخلوقات نیست الا آنکه شاهد است
بر وحدانیت وی از جمیع جهات و وی از وصف ذات پاک خود اعراض نمود و لیس حضرت
وی ظاهر است بآیات و محتجب است بذات این حقیر گوید که معنی ظاهر بهتر ازین قبل
ازین گذشت رجوع خواهند فرمود الباطن معناه انه قد بطن عن الاوهام لیس
حضرت عزت جلت عظمته باطن است پی احاطه محیطی بحضرت وی زیرا که اگر فکر تقدم نماید

پس از وی محفوظ میکرد و علوم سبقت کرد پس بحضرت او احاطه نمیتواند نمود
و فوت شد او هم پس بکنه حضرتش نتوان رسید و دیدها حیران گشت
پس ادراک حضرت وی نتوانست نمود پس او جل جلاله باطن و محتجب است باطن است
بالذات و ظاهر است بعلامات فهو الباطن بلا حجاب والظاهر بلا اقتراب
و معنی انکه وی باطن کل شی است یعنی بسر و علانیهٔ جمیع مخلوقات خبیر و بصیر است
حاصل انکه حضرتش عالم السر و الخفیات است عالم بسرایر بندگانست نه آنکه در باطن
شی است که آن شی او را پوشانیده و محجوب دارد الحی معنیش انکه وی جل
جلاله فعال و مدبر است و حضرت او لنفسه حی است که جایز نیست بر وی موت
و فنا و محتاج نیست بحیواتی که بسبب آن حی باشد الحکیم معنیش انکه حضرت وی جلت
عظمته عالمست و حکمت در لغت عرب بمعنی علمست و ازین جمله است قول خدای تعالی
که فرموده یُؤتِي الحِکمَةَ مَن یَشاءُ و معنی ثانی انکه او جل جلاله محکم میسازد افعال
خود را الحکمت مشتقه از رفاه یعنی اصلاح فساد را و در افعال وی خلل نیست و حکمة در لغت
لجام فرس را گویند وجه تسمیه آنکه منع میکند اسپ را از جری شدید و آن آنست که احاطه
کند بحنک فرس العلیم معنیش انکه حضرت وی علیم است لنفسه عالم است بسرایر
و مطلع است بر ضمایر مخفی نیست بر وی خافیه و غایب از وی نیست مثقال ذرهٔ عالمست
باشیا قبل از حدوث و بعد از حدوث آنها بسر و علانیه و ظاهر و باطن آنها و در علم
حضرتش باشیا برخلاف علم خلق و لیلیت بر بنگری تبارک و تعالی در جمیع معان خلق

متقنه

برخلاف اثبات حضرت وی لذاته عالمست و عالم کسی را که صحیح باشد از وی فعل محکم
و متقن پس گفته نمیشود که وی عالمست باشیا بسبب علم چنانکه ثابت نشده با حضرت
وی عزوجل قدیمی بل تعالی انه ذاتٌ عالمة وهکذا تعالی فی جمیع صفات
ذاته الحلیم معنیش انکه حلم مینماید و میگذراند از کسی که بر وی جانی شده و در
عقوبت بر وی تعجیل نمیکند الحفیظ بمعنی الحافظ است و این صیغه فعیل بمعنی فاعل است
یعنی محافظت اشیا میکند و بلا را از ایشان باز میدارد و موصوف بحفظی که بمعنی
علمست نمیشود زیرا که ما بالمجاز موصوف بحفظ قرآن و سایر علوم میشویم و مراد آنست
که هرگاه ما چیزی را دانسته باشیم علم آن از ما فوت نمیشود چنانچه هرگاه چیزی را محافظت
نمائیم آنچیز از ما ضایع و بر طرف نمیشود الحق بمعنی المحق است موصوف میشود باین صفت از
روی مجاز زیرا که آن مصدر است بمعنی اسم فاعل مثل غیاث المستغیثین که بمعنی
مغیث است معنی دویم انکه عبادت حضرت وی حق است و عبادت غیر او باطل
و مؤید این معنیست قوله عزوجل ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الحَقُّ وَأَنَّ مَا تَدعُونَ مِن دُونِهِ
هُوَ البَاطِلُ یعنی چیزی که پرستش آن کنند بجز از وی باطل و فانیست و برای احدی
مالک ثواب و عقاب نیست الحسیب معنیش انکه حضرت وی محصی هر چیزیست و هیچ چیز
بر وی مخفی نیست و معنی ثانی انکه حضرت وی محاسب عمل بندگانست جزا و مکافات
عمل ایشان میدهد و این صیغه فعیل است بمعنی مفاعل مثل جلیس و مجالس و معنی ثالث
انکه وی کافیست والله حسبی و حسبك یعنی کافیست ما را و احسبنی هذا الشیء ای

یادداشت

کفانی واحسبته ای اعطیته حتی قال حسبی و منه قول عزّ و جل جَزاءً
مِن رَبِّکَ عَطاءً حِساباً ای کافیاً الحَمید معناه المحمود ، ان صیغه فعیل است
بمعنی مفعول و حمد نقیض ذم است و گفته میشود که حمدتُ فلاناً یا هرگاه که از فعل وی
راضی باشی و در میان مردم آشکار نمایی الحفی معناه العالم و ازینجاست قول
خدای تعالی که فرمود یَسْئَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْها یعنی سوال میکنند ترا از قیامت
گویا که تو بوقت آمدن آن عالمی و معنی ثانی آنکه وی لطیف است و خاتم مصدر است
المحفی نیک کسی است که با تو بر و لطف نماید الرَّبُّ بمعنی مالک است و هر کسی که مالک
چیزی باشد پس رب اوست و ازین جمله است قول خدای تعالی که فرموده ارجعی
الی ربک یعنی رجوع کن بسوی سید و مالک خود و در روز حنین شخصی میگفت که هر آینه
اگر رب من شود مردی از قریش محبوب ترست بمن از آنکه رب من شود مردی از قبیله
هوازن یعنی مالک من شود و رب من گردد و الرب بالف لام مخصوص حضرت باری
تعالی است بر مخلوق اطلاق نمیشود زیرا که الف لام بر عموم دلالت میکند و از برای
مخلوق بی الف لام استعمال میشود و باضافه معروف میگردد و چنانچه گفته میشود که فلان
رب دار و رب دنیا راست زیرا که غیر آنرا مالک نیست پس نسبت میدهند
او را بملکش و الربانیون کسانی اند که منسوبند بتاله و عبادت بجهت رب و بمعنی
ربوبیت الربیون کسانی اند که با انبیا علیهم السلم صبر کرده اند الرَّحْمَنُ معنیش واسع الرحمة است
رزق و انعامش بر بنده کان شامل است این اسم مخصوص خدای تبارک و تعالی است بر دیگری

اطلاق نمیشود و میتوان گفت که فلان رحیم القلب است و نمیتوان گفت که رحمن است چرا
که رحمان بر کشف بلاها قادر است و رحیم از خلق بر آن قادر نیست و رحمن عام است
جمیع عالمیان را و رحیم خاص است بمومنان الرَّحیم معنیش آنکه حضرت عزت رحیم است
بمومنان مخصوص میکرد اندایشانرا برحمت خود و رعایت امور ایشان چنانچه فرموده
وَکانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً و الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و اسم اند از الرحمه بر وزن ندمان
و ندیم و معنی رحمت نعمت است و معنی راحم منعم است چنانچه رب العزة بحضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرموده که وَما أَرْسَلْناکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِینَ
یعنی نعمة علیهم و معنی رحمت نسبت بحضرت عزت رقت نیست زیرا که رقت از حضرت
وی منفیست و بجز این نیست که رقیق القلب از مردم رحیم مسمی میکرده از جهت آنکه
رحمت بسیار از وی بوجود می آید و یقال ما اقرب رحم فلان اذا کان ذا
رحمةٍ و برٍ و رحمت و مرحمت را معنی یکیست الذّاری معنی وی خالق است تعالی
ذرء الله الخلق و برأهم ای خلقهم و اکثر عرب همزه آنرا ترک کرده اند از جهت
کثرت استعمال چنانکه همزه بریه را ترک کرده اند الرَّزّاقُ معنیش آنکه
رزق حضرت وی عامست صالح و طالح بنده کانرا رزق میدهد الرَّقیبُ معناه الحافظ
و این صیغه فعیل است بمعنی فاعل و رقیب قوم حارس ایشانرا گویند الرَّؤُفُ
معنیش رحیم است رافت رحمت الرّائی معناه العالم و رویت علم است
معنی ثانی آنکه وی مبصر است و معنی رویت دیدنست و جایز است و معنی علم

لم یزل را بیاکنن و در معنی العبار جایز نیست السّلام معناه المسلم وان توسع است
زیرا که سلام مصدر است مراد انست که دریافت سلامت از قبل اوست
والسّلام والسّلامة مثل الرّضاع والرّضاعة واللّذاذ واللّذاذة است
معنی ثانی انکه حضرت وی موصوف باین صفت میشود از جهت سلامت بودن وی
از چیزهای که بخلایق میرسد از عیب و نقص و زوال و انتقال و فنا و موت قوله عز
وجل لهم دار السّلام عند ربّهم سلام حضرت اوست وارد وی جنت است
وجایز است که حضرت عزت جنت را مسمی بسلام کردانیده است زیرا که اهل شونده
بجنت سلامت میباشند در وی از آفتهایی که در دنیاست مثل مرض و ضعف و موت
و پیری و اشتباه اینها پس جنت دار سلامت است از آفات و عاهات و قوله عز و جل
فسلامٌ لک من اصحاب الیمین میفرماید که پس سلامت است مر ترا از اصحاب یمین
و سلام در لغت بمعنای صواب و سداد تیر آمده است و از نیجاست قول حضرت
عزت که میفرماید و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما ای سدادا و صوابا
و صواب را سلام نامیده اند زیرا که سلامت است از عیب و گناه المؤمن معناه
المصدق و ایمان بمعنی تصدیق است دلیل این معنی قول عز حضرت عزت است آنجا
که از اخوه یوسف علیه السلم حکایت میکند که گفتند وما انت بمؤمن لنا ولو کنّا
صادقین و بنده مومن است یعنی مصدق است بتوحید خدای تعالی و خدا مومن است
یعنی مصدق و محقق است مر آنچه را که وعده کرده است و معنی ثانی انکه حضرت وی محقق است

وتحقیق

وتحقیق وحدانیت خود با آیات خود نزد خلقش نموده و عارف کردانیده ایشان را
بحقیقت آنچه که ظاهر کرده از علامات ظاهره خود و بینات باهره و عجایب تدبیرات
و لطایف تقدیرات خودش و معنی ثالث انکه امان داده و ایمن کردانیده
ایشان را از ظلم و جور و حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده که حضرت باری عز
اسمه مسمی بمومن است زیرا که امان میدهد از عذاب کسی را که اطاعت وی کند و بنده را
مومن می نامند زیرا که وی امان میطلبد و خدای تعالی امان وی را قبول میکند و نیز
همین امام همام علیه السلم فرموده که مومن کسی است که امان دهد جار خود را از بوائق
خود و دیگر فرموده که مومن کسی است که ایمن دانند مسلمانان او را بر اموال و دماء و انفسهای
خودشان المهیمن معناه الشاهد مثل قول خدای تعالی که فرموده و مهیمنا علیه
ای شاهدا علیه و معنی ثانی انکه این اسم مثبت از امین و امین اسمیست از اسماء
خدای تعالی و اصل این اسم مؤیمن بوده پس قلب کرده اند همزه را بها چنانچه
ارقت و ایهات را قلب کرده اند هرقت و هیهات و امین اسمیست از اسماء خدا عز
اسمه و کسی که الف آنرا مد داده با امین کرده پس آنرا نازل منزله ازید کرفته

و گفته اند

که بمعنی یا زید است و گفته که المهیمن از اسماء خداست که در کتب مسطور است
العزیز معنیش انکه چیزی او را عاجز نتواند کرد و هر چه او را اراده کند روی
امتناع ندارد پس قاهر اشیاء و غالب غیر مغلوب است و در مثل هست که من
عزّ بزّ ای غلب سلب و قوله عز و جل حکایة عن الخصمین و عزّنی فی الخطاب

ای غلبنی فی محاورة الکلام و بمعنی ثانی آنکه وی ملک است ملک را عزیز گویند
چنانچه برادران یوسف مر یوسف علیه السلم گفتند یا ایها العزیز مراد پادشاه
الملک الجبار معنی آن قاهر است چنانکه کسی را بحضرت وی دست رس نیست
وله التجبر والجبروت ای التعظیم والعظمة و وارد است که لا جبر و لا
تفویض بل امر بین الامرین یعنی حضرت وی بندگان را بر معاصی مجبور نساخته و امر دین را
بر ایشان وانگذاشته تا در باره دین رایها و قیاس تکلم نمایند زیرا که حضرت
بیچون برای دین حدود و وظیفه مقرری و شرعی قرار داده و فرض کرده و راه آن را روشن
نموده و دین را برای ایشان کامل گردانیده است پس با تحدید و توظیف و تشریع
و فرض و سنت و اکمال دین تفویض نباشد المتکبر و معنیش ماخوذ است از کبریا و این
اسم از برای تکبر و تعظم است السید معناه الملک گفته میشود ملک قوم و عظیم
ایشان را سید و مر قیس بن عاصم را گفتند بچه چیز سید شدی قوم خود را گفت ببذل
مال و کف اذی و نصرت دوستان و مولی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت علی
علیه السلم سید عرب است پس عایشه گفت یا رسول الله آیا تو سید عرب نیستی فرمود که من
سید اولاد آدم و علی سید عرب است پس گفت یا رسول الله سید کرا گویند فرمود که سید
کسی را گویند که طاعت وی فرض باشد چنانکه طاعت من فرض است میتوان بود که معنی سید
درین حدیث ملک واجب الاطاعة باشد سبوح این اسمیست که مبنی است بر صیغه فعول
و در کلام عرب باین صیغه بغیر از سبوح و قدوس اسمی یافت نشده است و معنی این دو اسم

یکیست

یکیست سبحان الله یعنی تنزیه است مر ذات پاک او را از جمیع آنچیزهای که لایق نیست
که بدانها موصوف شود یعنی ذات مقدس وی منزه است از نقایص و سبحان
لازم الاضافه است و نصبش بر مصدریت است بمعنی سبحت تسبیحا لله
الشهید معنی وی آنست که حاضر است بکل مکان صانع و مدبر است بدین معنی که مکان
مکان صنعت و تدبیر اوست نه اینکه مکان مکان اوست زیرا که حضرت او بود
و هیچ مکان نبود الصادق معنیش اینکه حضرت وی صادق است و آنچه وعده
نموده و خبر داده است و ناقض نخواهد نمود از ثواب کسی که بعهد او وفا نماید
الصانع معناه انه صانع کل مصنوع یعنی خالق جمیع خلایق است پس مبدع جمیع
بدایع باشد و جمیع اینها دلیل است بر اینکه حضرت وی شبیه و مانند چیزی از مخلوق
نیست زیرا اگر ما هر چیزی را که مشاهده مینماییم فعلی از آنها نمییابیم که مشاهده فاعلش
باشد زیرا که ایشان اجسامند و افعالشان غیر اجسامست و حضرت بیچون منزه است
از اینکه شبیه افعالش باشد چرا که افعال وی لحم و عظم و شعر و دم و عصب و عروق
و اعضا و جوارح و اجزا و نور و ظلمت و ارض و سما و حجر و شجر و غیر اینها است از
اصناف خلق و جمیع مذکورات فعل و صنعت حضرت اوست جل جلاله و هر یک از اینها
دلیلیست بر وحدانیت وی و شاهد است بر فردانیت وی بر اینکه حضرت وی برخلاف خلق است
و بی شریک و همتاست الطاهر معنی وی آنکه حضرت او منزه است از اشباه و انداد
و اضداد و امثال و حدود و زوال و انتقال و معانی خلق از طول و عرض و اقطار و ثقل

وخفت ورقت وغلظ ودخول وخروج وملازقت ومباینت ورایحه وطعم ولون
وخشونت ولین وحرارت وبرودت وحرکت وسکون واجتماع وافتراق وتمکن
درمکان ودون مکان زیراکه جمیع اینها محدث ومخلوق وعاجز وضعیف اند از جمیع جهات
ودلیل اند بر وجود محدثی که احداث اینها نموده وصانعی که اینها را صنعت کرده ونیز
دلالت دارند براینکه محدث وصانع اینها قادر وقوی وطاهر است از جمیع معانی
اینها وچیزی از اینها مشابه او نیست العدل معناه الحکم بالعدل والحق وتسمیه
اسم از روی مجاز است زیراکه عدل مصدر است مراد ازو عادل است وعدل از
ناکسی است که قول وفعل وحکم وی مرضی باشد العفو این اسم مشتق است از العفو
بر وزن فعول وعفو در لغت بمعنی محو وذهاب واندراس است وعفوته
وقتی میگویی که آن چیز را محو کرده باشی وازینجاست قول خدای عزوجل که میفرماید عفا الله
عنك ای محا الله الغفور اسمیست که مشتق از مغفرت ومعنی غافر وغفار است
واصل آن در لغت بمعنی تغطیه وستر است میگویی غفرت الشیء هرگاه که آن را ستر
نموده وپوشیده باشی وکلاهخود را مغفر گویند زیراکه سر را می پوشاند وحضرت وی عفو را بپوشاند
یعنی عیوب بندگان را ساتر است برحمت خود الغنی معنیش اینکه بنفسه غنی است از غیر خود
ومستغنی است از استعانت آلات وغیرها وکل اشیا در صفت حاجت شبیه همند
وقیام می نماید از آنها بعضی الا بسبب بعض ومستغنی نیست بعضی از آنها از بعض
الغیاث معنی وی مغیث است زیراکه مصدر است بمعنی اسم فاعل وتسمیه

وی

وی باین اسم از روی مجاز است الفاطر معناه الخالق فطر الخلق ای خلقهم وابتدا
صنعة الاشیا وابتدعها پس حضرت وی فاطر اشیاست یعنی خالق ومبدع آنهاست
الفرد معنیش آنکه حضرت وی منفرد است بربوبیت وامر احدی را در ربوبیت وی دخل
نیست ومعنی ثانی آنکه حضرت وی موجودیست که هیچ موجودی با وی نیست الفتاح معناه
انه الحاکم شاهد این معنی است قول خدای تعالی وانت خیر الفاتحین یعنی تو بهترین
حکم کنندگانی ونیز فرموده وهو الفتاح العلیم یعنی حضرت وی نیک حکم کننده وداناست
الفالق این اسم مشتق است از فلق که در اصل لغت بمعنی شق وشکافت گفته میشود وگفته میشود
این را از فلق فلاق یعنی از دو هر دو وخلق الله تبارك وتعالی کل شیء فانفلق عن
جمیع ما خلق الارحام فانفلقت عن الحیوان وخلق الحبة والنوی فانفلقتا
عن النبات وفلق الارض فانفلقت عن کل ما اخرج منها هو کقوله عز وجل
والارض ذات الصدع صدعها فانصدعت وفلق الظلام فانفلق عن الاصباح
وفلق السماء فانفلقت عن القطر وفلق البحر لموسی فانفلق فکان کل فرق کالطود
العظیم القدیم معنیش آنکه بر جمیع اشیا تقدم دارد وهر آن چیزی که بر چیزی تقدم داشته
باشد قدیم می نامند هرگاه که مبالغه در وصف نمایند ولیکن حضرت وی لنفسه وذاته
قدیمست بی ابتدا وبی نهایت وسایر اشیا را ابتدا ونهایت هست واین اسم
بر اشیا در بدایت اینان اطلاق نشود ولیکن آنها از وجهی حادث اند وگفته اند معنی قدیم
موجود لم یزل است وهرگاه که حضرت وی را قدیم گویند این اطلاق مجاز خواهد بود

قدیم واز وجوه

زیرا که غیر حضرتش قدیم نیست بلکه حادث است المالک مالک الملک را گویند که مالک
کل شیء بود و الملکوت نیز ملک است مر او را گویند تا و واو زیاده شده چنانچه زیاده شده
در رهبوت و رحموت عرب گوید رهبوت خیر من رحموت یعنی هر آینه
اگر ترسان باشی بهتر است از آنکه ترحم نموده شوی القدوس معناه الطاهر
و تقدیس و تطهیر و تنزیه است و قول خدای تعالی که از ملایکه حکایت میکند که ایشان
گفتند و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک یعنی نسبت میدهیم ترا بطهارت و نسبحک
و نسبح لک یک معنی دارد و حظیرة القدس موضع مقدس است از آن نامیده و مقام
و او جایی که در دنیا میباشد و محل طهارت است القریب معنیش مجیب است
موید این معنیست قول عز و جل فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان پس
به درستی که من اجابت کننده ام اجابت میکنم دعای دعا کننده را هر گاه که طلب نماید مرا
معنی دویم اینست و آنکه حضرت وی عالم است بوساوس قلوب و در میان حضرت
وی و اولیاء بندگان حاجبی و مسافتی نیست تایید این معنی میکند قول حضرتش که
فرموده و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه
من حبل الورید پس حضرت بیچون قریبست بعزیمات و علامت باین دو قربت
از خلق بغیر طریق و مسافت و گفته اند که وی بر معارفست مر بندگان را و رحم لطف
و درجی لطفات مر ایشان را و رتبات و همچنین تقرب بندگان بخدا از جهت
طرق و مسافت نیست بجز این نیست که نزدیکی ایشان از جهت طاعت و حسن عبادت

القوی

القوی معناه معروف و حضرت وی قویست بمعانات و بی استعانت القیوم
و القیام و این دو اسم صیغه فیعول و فیعال اند میگویی قمت من شیء هر گاه که بنفس
خود تولیت آن نموده و بحفظ و اصلاح متولی امر وی شده باشی و درین لغت است
قول عرب که ما فیها من دیور و لا دیار القابض این اسم مشتق است از قبض
و قبض معنی بسیار دارد و از آنجمله معنی ملک آمده است گفته میشود فلان فی قبضی
و هذه الضیعة فی قبضی و کریمه والارض جمیعا قبضته یوم القیامة ازین
معنی خبر میدهد و این مثل قول خدای تعالی است که فرموده است و له الملک یوم
ینفخ فی الصور و آیه کریمه ثم جعلنا الشمس دلیلا ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا
مراد آنست که حضرت مالک الملک در روز قیامت مالک ارض و غیر آنست چنانکه
میفرماید لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و قبض که بمعنی اخذ به براجم و چنگ
دست باشد از حضرت وی منفیست زیرا که احتیاج وی بجوارح لازم می‌آید و قوله
عز و جل والله یقبض و یبسط و الیه ترجعون یعنی حضرت وی بسط نعمت و فضل خود میکند
هر کرا که خواهد و قبض ایادی و عطایای خود میکند از هر که خواهد و اگر قبض و بسطی که حضرت
عزت ذکر کرده از قبیل اخذ بید باشد جایز نخواهد بود که حضرت وی در وقت واحد
قابض و باسط باشد زیرا که این محال است پس وی جل عزه در هر ساعتی قابض
نفوس و باسط ارزاقست و مختار هر چه خواهد و یفعل ما یرید الباسط معناه
المنعم المفضل به درستی که بسط کرده فضل و احسان خود را بر بندگان و وافر کرده

برایشان نعمت خود را اقاضی الحاجات القاضی اسمیست که مشتق است از قضا و معنی
قضا نسبت بخدا بر سه وجه است وجهی بمعنای حکم و الزام است گفته میشود قضی
القاضی علی فلان بکذا یعنی حکم کرد برو و برو لازم آورد و ازینجاست قول حضرت
عزت که فرموده وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و حکم کرد پروردگار تو اینکه عبادت
نکنید الا او را وجه دیگر آنکه قضا بمعنی خبر است و ازینجاست قول خدای تعالی وقضینا
الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی ایشانرا خبر دادیم و وجه سیم آنکه قضا بمعنی اتمام است
و کریمهٔ فقضیهن سبع سموات فی یومین ازین معنی خبر میدهد و ازین جملهاست
قول الناس که قضی فلان حاجتی یعنی حاجتم را موافق مطلبم تمام کرد المجید بمعنی کریم
و عزیز است بدین معنیست در آیهٔ شریفه بل هو قرآن مجید ای کریم عزیز
و معنی ثانی آنکه حضرت وی مجید است بمجدی که تمجید وی میکنند خلق وی یعنی تعظیم
وی میکنند المولی معنیش ناصر است نصرت مؤمنان میکند و متولی نصرت ایشان
میشود بر اعدا ایشان و متولی ثواب و کرامت ایشان میکند و ولی طفل کسی را
گویند که متولی اصلاح شان او شود و خدا ولی مؤمنانست یعنی ناصر و معین
ایشانست وجه دیگر آنکه مولی بمعنی اولی است و ازین جملهاست قول حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه و این بر اثر کلامیست که آن
حضرت مقدم داشته و آن آنست که فرموده الست اولی بکم منکم بانفسکم قالوا بلی
یا رسول الله قال فمن کنت مولاه ای من کنت اولی به منه بنفسه المنان

یعنی

یعنی اعطی کننده نعمتهاست و ازینجاست قول خدای عز و جل که فرموده فامنن او امسک
بغیر حساب و دیگر فرموده و لا تمنن تستکثر المحیط یعنی آنکه عالم است بجمیع
اشیا و هر آنکسی که چیزی را باتمام احاطه نماید و فراگیرد باعلمش بکنه آن پس احاطه
وی نموده است و این استعمال بر سبیل توسع و مجاز است زیرا که احاطه جسم کبراست
جسم صغیر از چهار جانب مثل احاطه بیت با آنچه دروست و احاطهٔ بارو بمدینه
بجهت همین معنیست که حایط را حایط گویند و معنی ثانی آنکه بمعنی مستولی و مقتدر است
مثل کریمهٔ فظنوا انهم احیط بهم زیرا که قوم اگر احاطه بدشمن نمایند دشمن
بر تخلص از ایشان قادر نخواهد بود المبین بمعنی ظاهر و بین است حکمت وی
و خود اظهار آن مینماید و روشن میگرداند بینات و آثار قدرت خود را
المقیت معنیش حافظ و رقیب است و بمعنی قدیر نیز آمده است المصور این
مشتق است از تصویر مصور میگرداند صورتها را در ارحام چگونه که خواهد پس حضرت
وی مصور کل صورت و خالق کل مصور است در رحم و ذات پاکش بتصور جوارح
موصوف نیست و بحدود و ابعاض معروف نه ولیکن بآیات و علامات محقق
و برهان و دلالات متیقن است و بقدرت و عظمت و جلال و کبریا موصوفست
و شبیه و عدیل ندارد و الکریم بمعنی عزیز است گفته میشود که فلان اکرمت بر من
فلان یعنی اعز است از و و ازین جملهاست آیه انه لقرآن کریم و ذق انک
انت العزیز الکریم معنی دویم آنکه حضرت وی جواد و متفضل است گفته میشود

اکرمت بر منی از فلانی ع

که فلان مرد کریم است یعنی جواد است الکبیر معنیش سید است سید
قوم را کبیر ایشان میگویند و کبر یا اسم تکبر و تعظم است الکافی اسمیست که مشتق است
از کفایت و هر که بحضرت وی توکل نماید کفایت وی میکند و او را بدیگری وا نمیگذارد
کاشف الضر معناه المفرج و هرگاه که شخصی در حال اضطرار حضرت او را دعوت
نماید اجابت وی میکند و ضر وی را از وی کشف میگرداند و کشف در
لغت بر داشتن چیزیست از بالای چیزی که او را پوشانیده تغطیه نموده باشد
الوتر بمعنی فرد است و هر آنچیزی که فرد باشد او را وتر گویند النور معناه المنیر
یعنی نور دهنده و ازین جمله است کریمه الله نور السموات والارض یعنی منیر
و آورد و هادی ایشانست یعنی بنوی هدایت می یابند در مصالح دین و دنیا
چنانچه بضیا و نور هدایت می یابند و این استعمال از روی توسع و مجاز است
و اطلاق مصدر و اراده اسم فاعل در قاعده عربیت شایعست و الا نور که
بمعنی ضیا و روشنی باشد ذات مقدس آنحضرت از آن منزه و مبراست زیرا که انوار
حادثست و محدث و او تعالی قدیم و ازلیست و در مابین ایشان بون بعید است
و بر سبیل توسع قرآن را نیز نور گفته اند زیرا که بسبب آن مردم راه دین می یابند چنانکه
بضیا مساکن خود پی میبرند و معنی نور در تفسیر آیه شریفه کما حقه در مبحث امامت مذکور
خواهد شد انشاء الله تعالی تبارک و تعالی الوهاب معنی این اسم معروفست
و مشتق است از هبه یعنی میبخشد به بندگان خویش آنچه را که خواهد و منت می نهد بر ایشان

بهرکه خواهد

غناء

هدایتی

بهرکه خواهد چنانچه میفرماید یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور
الناصر و نصیر بیک معنیست و نصرت حسن معونت را گویند الواسع بمعنی
مغنیست و سعت غنا است گفته میشود که فلان یعطی من سعة ای من الوسع
جدة الرجل و قدرته ذات یده و یقال انفق علی قدره و سعتک الودود
صیغه فعول است بمعنی مفعول چنانکه رکوب بمعنی مرکوب است مراد آنست که حضرت
وی دوست و محبوب است و گفته اند که بمعنی فاعل است مثل غفور که بمعنی غافر است یعنی
بندگان صالح را دوست میدارد و با ایشان محبت دارد و ود و وداد مصدر
مودتست گفته میشود که فلان وددتک و وددتک ای احببتک و حببتک الهادی
معنیش آنکه حضرت وی هدایت خلق میکند و هدایت که از جانب خدا باشد
بر سه وجه است وجه اول آنکه بمعنی دلالتست و حضرت عزت جمیع خلق را بدین خود
دلالت کرده است دویم آنکه بمعنی ایمانست و ایمان نفس هدایتست از جانب
خدای عز و جل چنانچه نعمت از جانب اوست سیوم آنکه هدایت بمعنی نجاتست
و حضرت بیچون اظهار این نموده که مومنان را بعد از وفات ایشان هدایت خواهد کرد
چنانچه فرموده والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم
و یصلح بالهم پر ظاهر است که بعد از موت هدایت بمعنا نشد الا بثواب و نجات
و نیز میفرماید ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم و این
ضد ضلالت چنان ضلالتی که بمعنی عقوبت کافر است چنانچه فرموده و یضل الله

الظالمین یعنی ایشانرا هلاک کرده عقوبت مینماید و در جای دیگر میفرماید ضَلَّ
اعمالهم یعنی هلاک و باطل میکرداند اعمال ایشانرا بسبب کفر ایشان الوفی
معنیش آنکه وفا میکند بعهدی که با خلق کرده و خود نموده یقال ذلک جل وفی
وموف وقد وفیت بعهدک و اوفیت لغتان الوکیل بمعنی متولی است
یعنی قایمست بحفظ بندگان و همین معنی دارد کسی که وکیل باشد بر مال دیگری
معنی ثانی آنکه وکیل بمعنی معتمد و ملجا است و توکل بحضرت وی اعتماد بر وی و التجا
بسوی اوست الوارث معنیش آنکه هر آنکه حضرت عزت او را مالک چیزی
گردانیده باشد خواهد مرد و ملکش باقی خواهد ماند و مالک آن نخواهد شد
الا خدای تبارک و تعالی البرّ بمعنی صادقست یقال صدق فلان و برّ و یقال برّت
یمین فلان اذا صدقت و ابرها الله ای امضاها علی الصدق الباعث
یعنی حضرت وی مبعوث میکرداند و زنده میکند اهل قبور را و نشر ایشان میکند
از برای جزاء و بقا التواب یعنی حضرت وی هرگاه که بنده از گناه توبه کند
توبه او را می پذیرد و گناه او را عفو میکند یقال تاب العبد الی الله عز و جل
فهو تائب و تاب الله علیه ای قبل توبته فهو تواب علیه و یقال
اتاب فلان من کذا مهموزا اذا تنحی منه الجلیل معناه السید
تو مراجلیل است و عظیم الشان گویند یقال جل فلان فی عینی ای عظم و اجللته
ای اعظمته الجواد بمعنی محسن و منعم کثیر الاحسان و الانعام است و سخی از ناس

جواد

جواد گویند و اسم سخی بر حضرت باری تعالی اطلاق نشود زیرا که اصل سخا از لین
و نرمی است گفته میشود که ارض سخاویة و قرطاس سخاوی هرگاه که نرم باشد
و سخی را سخی بجهت آن گویند که اگر کسی حاجت خود را بوی برد ملایمت و نرمی میکند
الخبیر معنی عالمست خبرت بشیء علمته بان شیء تقول به خبر ای علم الخالق
معناه الخلاق خلق کرد خلایق را یعنی آفرید ایشانرا و خلیقه خلق را گویند جمع آن
خلایق است و خلق در لغت تقدیر شیء را گویند یقال فی المثل اذا خلقت فریت
لکن یخلق و لا یفری و از حضرت ائمه صلوات الله علیهم مرویست که فرموده اند
انّ افعال العباد مخلوقة خلق تقدیر لا خلق تکوین و خلق عیسی من الطین
کهیئة الطیر هو خلق تقدیر و مکوّن الطیر و خالقه فی الحقیقة هو الله
عز و جل خیر الناصرین و خیر الراحمین کسی را گویند که از و خیر بسیار بوجود آمده
باشد این اطلاق از روی توسع و مجاز است الدیّان یعنی باعمال بندگان
جزا و پاداشت عمل ایشان میدهد و دین بمعنی جزاست و این مصدر دان
یدین است و در مثل آمده که کما تدین تدان ای کما تعمل تجزی یعنی هر عمل کنی
مزد آنرا می یابی چنانچه شاعر گوید شعر کما یدین الفتی یوما یدان به من یزرع
الثوم لا یقلع ریحانا الشکور و الشاکر معنی این دو اسم آنست که حضرت وی
شکر بندگان میکوید بعمل ایشان و این اطلاق از روی مجاز است زیرا که شکر
در لغت عرب بمعنی احسانست و حضرت وی خود محسن است بر بندگان منعم است

برایشان لیکن چون حضرت حق جزا و پاداشت طاعت مطیعان مید بمجازات
خود را از روی مجاز شکر نامیده چنانچه مکافات منعم را شکر می نامند العظیم
معناه السید سید قوم عظیم و جلیل ایشان را گویند و معنی ثانی آنکه حضرت وی موصوف
بصفت عظمت از جهت غالب بودن وی بر اشیا و قادر بودنش بر آنها بجهت
همین معنی و اصف او را باین صفت معظم گویند و معنی ثالث آنکه حضرت وی عظیم است
زیرا که ماسوای او بپای او ذلیل و خاضع است پس وی عظیم السلطان و جلیل الشان است
و معنی رابع آنکه حضرت وی مجید است یقال عظم فلان فی المجد عظامة و عظم
مصدر عظیم است و عظمت از تکبرات است و عظیم بمعنی ضخیم و طویل و عریض و ثقیل نیست
زیرا که این معانی معانی و آیات وضع و حدوث اند و اینها از حضرت وی منفی است
و ذات مقدس او از این معانی منزه است و در خبر وارد است که آنحضرت مسمی
بعظیم است زیرا که خالق خلق عظیم و رب عرش عظیم است و خالق او ست

خلق

اللطیف معنیش آنکه حضرت وی لطیف و بار و منعم است به بندگانش و لطف
بمعنی بر و کرامت است یقال فلان لطیف بالناس ای بار بهم یبرهم و یلطفهم
الطافا معنی ثانی آنکه لطیف است در تدبیر و فعلش گفته میشود که فلان لطیف
العمل است و در روایت وارد است که معنی لطیف آنست که حضرت وی خالق
خلق لطیف است چنانکه آنحضرت مسمی بعظیم است زیرا که خالق خلق عظیم است
الشافی معناه معروف و این اسم مشتق است از شفا چنانچه از ابراهیم علیه السلم

حکایت

حکایت کرده میفرماید که و اذا مرضت فهو یشفین پس این بود جمله نود و نه
اسم باری عز اسمه که مذکور شد و اما تبارک پس از برکت است و خلقش
و تبارک و تعالی عن الولد و الشریک و عما یقول الظالمون علوا کبیرا و گفته اند
که معنی قول حضرت عزت که فرموده است تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده لیکون للعالمین نذیرا مراد آنست که بدرستی که آنخدای
که وامیت بقای او و باقیست نعمت او و برکت ذکرا و بر بندگان
مستدام است نعمت او در نزد ایشان آن خدائیست که نازل کرده فرقان را
تا آخر بدانکه معانی اسما و صفات هر یکی مستوفی گذشت والحمد لله رمز
فی معنی آه بیان روایت کرده صدوق طاب ثراه در کتاب توحید از جعفر
یحیی الخزاعی از پدرش که گفت در خدمت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم
بعیادت یکی از موالیان آنحضرت حاضر شدیم پس دیدیم آن مرد را که بکرار آه
میگفت پس گفتم مرا و را که ای برادر ذکر و یاد خدا کن و استغاثه بدو نمای
حضرت امام علیه السلم فرمود که بدرستی که آه اسمیست از اسماء خدای تعالی پس
پس کسی که آه گفته باشد استغاثه بحضرت وی نموده است رمز فی الحروف
الهجا بیان صدوق قمی قدس سره در کتاب مذکور باسناد خود از زید بن
حسن روایت کرده که گفت حدیث کرد ما بن موسی بن جعفر از پدرش جعفر
بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین بن علی علیهم السلم که فرمود

کرده آمد یهودی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمیز متوجه شده و در
نزد آنحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه حاضر بود پس گفت مر آنحضرت را
که فایده در حروف هجا چیست پس رسول صلی الله علیه و آله امیر متوجه شده
فرمود که جواب وی باز گوی بعد از آن بجهت آنحضرت دعا کرده فرمود که اللهم
وفقه وسدده پس حضرت علی صلی الله علیه فرمود که هیچ حرف از حروف نیست
الا که آن اسمیست از اسما الله عز اسمه پس از آن فرمود که اما الالف
فالله لا اله الا هو الحی القیوم و اما الباء پس یعنی باقیست بعد از فنا
خلق و اما تا پس حضرت وی تواب است قبول میکند توبه بندگان را و اما ثاء پس ثابت
و کاینست یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا الایه
و اما جیم پس جلیل است ثنا او و مقدس است اسما او و اما حاء پس حضرت اوحی
و حی و حلیم است و اما خاء پس خبیر است بعمل بندگان و اما دال پس دیان دین است
و اما ذال پس ذو الجلال و الاکرام است و اما راء پس رؤوف است به بندگانش و اما
زاء پس زینت معبود است و اما سین پس سمیع و بصیر است و اما شین پس شاکر است
از مومنان و اما صاد پس در وعده و وعید خود صادق است و اما ضاد پس ضار و نافع است
و اما طاء پس طاهر و مطهر است و اما ظاء پس ظاهر و مظهر آیات است و اما عین پس عالم است
به بندگانش و اما غین پس غیاث مستغیثین است از جمیع بندگانش و اما فاء پس
فالق حب و نوی است یعنی شکافنده دانه و استخوان است از دانه استخوان خرما یعنی

بحضرت و

العاقه الطاعه
یعنی زینت و خلاه
انبیا و اولیاست که
لازم الاطاعه اند

نباتات را

نباتات را میرویاند و اما قاف پس قادر است بر جمیع مخلوقات و اما کاف
پس کافیست الذی لم یکن له کفوا احد و اما لام پس مالک ملک است و اما نون
پس نور آسمانها از نور عرش اوست و اما واو پس واحد و احد و صمد است
لم یلد و لم یولد است و اما هاء پس هادی مر خلق خود را و اما لام الف پس معنیش
لا اله الا الله وحده لا شریک له است و اما یاء پس ید خود را باسط است بر خلقش
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این آن قولیست که حضرت عزت جلت
عظمته از جمیع خلق برای ذات پاک خود راضی شده رمز فی معنی الابجد بیان
محمد بن علی بن بابویه قدس سره در کتاب امالی باسناد خود از باقر علوم الاولین
و الآخرین صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون عیسی بن مریم
علیه السلم متولد شد نشو و نمای یکروزه آنحضرت مثل یکماهه دیگران بود پس چون
هفت ماه از عمر شریف او گذشت مادرش از دست او گرفته بمکتب برد و خواند
در برابر مودب قرار گرفت مودب گفت که بگو ابجد آنحضرت سر بالا کرده گفت
که آیا دانستی که ابجد چیست پس مودب تازیانه خود را بلند کرد تا او را بزند پس
پس آنحضرت فرمود که ای مودب مرا مزن چنانچه معنی ابجد را دانستی خوب است
و الا از من سوال کن تا من برای تو تفسیر نمایم گفت تفسیر نما پس عیسی علیه السلم فرمود
الف آلاء الله است و با بهجت الله است و جیم جمال الله است و دال دین الله است
و هاء هول جهنم است و واو ویل است از برای اهل نار و زاء زفیر و ناله جهنم است

حطی حطت الخطایا عن المستغفرین یعنی فرو گذاشته شده است گناهان استغفار کنندگان
کلمن کلام الله را کلماتش تبدیل نشاید سعفص پس صاد صاع بصاع والجزا بالجزا
یعنی هر عملی که کنند جزاء آن خواهند یافت قرشت قرشهم وحشرهم یعنی از هر طرف
و هر جا اوصال و اعضای مردگان را جمع کرده حشر خواهد نمود پس مروی است از معصوم
طاهر که گفت که ایتها المرأة از دست فرزندت گرفته با خود بر بدرستی که وی
عالمست و احتیاج بمودب ندارد و نیز از امیر نبات مرویست که گفت حضرت
امیر المومنین فرمود که عثمان بن عفان علیه ما علیه از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله
از تفسیر ابجد سوال کرد پس آن حضرت فرمود که تفسیر ابجد را بیاموزید بدرستی که
در وی عجایبات بسیار است پس اصحاب گفتند یا رسول الله تفسیر ابجد چیست آن حضرت
فرمود که اما الالف پس آلاء خداست و حرفیست از اسماء وی و اما با پس بهجت
و سرور خداست و اما جیم پس جنت و جلال و جمال خداست و اما دال پس دین خداست
اما هوز پس ها هاویه است و ویل برای کسی است که داخل آتش شود و اما
واو پس ویل است برای اهل نار و اما زا پس زاویه جهنم است نعوذ بالله از
زاویه از زوایای جهنم اما حطی پس حا حطوط و سقوط خطایات از مستغفرین
در شب قدر و آنچه ایست که جبرئیل او را نازل میسازد با ملائکه تا طلوع فجر و اما طا
طوبی از برای ایشانست و آن شجره ایست که حضرت بیچون آن را بید قدرت خود غرس
نموده و از روح خود در آن نفخ کرده است و بدرستی که شاخهای آن از ورای

حصار

حصار جنت نمایانست و حاصل آن حلی و حلل است یعنی زیورها و لباسهاست
و میوه های آن که از شاخها آویزانست بدهن اهل بهشت خود را میرسانند
و اما یا پس ید قدرت وی بر فوق و بالای ایشانست یعنی اشیاء در تحت سلطان
و عظمت و قوت و قدرت اوست سبحانه و تعالی عما یشرکون و اما
کلمن پس کاف کلام خداست که تبدیل نمیباشد کلمات الله را و لن تجد من دونه
ملتحدا و اما لام پس المام و التیام و الفت و انس اهل جنت بزیارت و تحیت
و سلام همدیگر است و تلاوم و ملامت اهل دوزخ است در مابین ایشان
و اما میم پس ملک الله است که زوال نمیپذیرد و دوام خداست که فنا نگردد و اما نون
پس ن والقلم و ما یسطرون است قلم قلمیست از نور و کتاب از نور است
فی لوح محفوظ یشهده المقربون و کفی بالله شهیدا و اما سعفص پس صاد
صاع بصاع و فص بفص یعنی الجزاء بالجزاء و کما تدین تدان ان الله
لا یرید ظلما للعباد و اما قرشت یعنی قرشهم فحشرهم و نشرهم الی یوم
القیمة فیقضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون الغمض الثامن در قول خدا عز
و جل است که کل شیء هالک الا وجهه و در کریمه کل من علیها فان و یبقی
وجه ربک و در آیه یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی
و در کریمه یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود و در زیارت خدای
تعالی است الکشف علی بن ابراهیم قدس سره در تفسیر کتاب عزیز باسناد خود

از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که انحضرت در کریمهٔ کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ
إِلَّا وَجْهَهُ از روی انکار فرمود که پس فنا میشود کل شیء باقی میماند وجه او یعنی
حضرت سبحان اعظم است از انکه او را وصف توان کرد ولیکن معنی آیه انست که همه
کل شیء هالک الا دین وی و مائیم آن وجهی که بسوی خدا توان رفت از آن جهت ما در میان
بندگانیم ما دامی که خدا را باتیشان روییت است پس اگر رؤیت نداشته باشد
ما را بسوی خود مرفوع میدارد و میکند با ما انچه دوست دارد گفتم قربانت شوم
رؤیت چیست فرمود که رؤیت حاجت و ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه طاب
ثراه در کتاب عیون باسناد خود از عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده
که گفت بعلی بن موسی الرضا علیه السلم گفتم یا بن رسول الله چه میفرمایی در حدیثی که
اصحاب حدیث روایت کرده اند که مؤمنان از منازلشان در جنت زیارت
پروردگار خود میکنند پس حضرت امام علیه السلم فرمود که ای ابا الصلت بدرستی
که حضرت عزت تعالی شانه فضیلت داد نبی خود محمد را صلی الله علیه و آله بر جمیع خلایق
از پیغمبران و ملایکه و گردانید طاعت انحضرت را طاعت حضرتش و متابعت
او را متابعت خود و زیارت او را در دنیا و آخرت زیارت خودش چنانچه
فرموده مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ و نیز فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا
يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که
زیارت من کند در زمان حیات یا بعد از ممات من پس بتحقیق که خدا را از [illegible]

کرده است

کرده است و درجهٔ انحضرت در بهشت ارفع درجاتست پس کسی که زیارت
انحضرت کند در درجهٔ وی در جنت از منزل خود پس بدرستی که زیارت کرده است
خدا را تبارک و تعالی راوی گوید گفتم یا بن رسول الله پس چه معنی دارد آن حدیثی که
روایت کرده اند که بدرستی ثواب لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نظر کردنست بوجه خدای تعالی
حضرت امام علیه السلم فرمود که یا ابا الصلت کسی که خدا را موصوف سازد بوجهی مثل وجوه
متعارف پس بدرستی که کافر شده و لیکن وجه الله انبیا و رسل و حجج او نید صلوات الله
علیهم ایشان چنان کسانی که بسبب ایشان متوجه بخدا و دین و معرفت او میشوند
قال الله تعالی كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ و قال عز و جل كُلُّ شَيْءٍ
هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ پس نظر بانبیا الله و رسل وی و حجتهای او صلوات الله
علیهم در درجاتشان ثواب عظیم است برای مومنان در روز قیامت
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که با اهل بیت و عترت من بغض کند
در روز قیامت مرا نخواهد دید و حضرت امام علیه السلم فرمود بدرستی که در میان شما
هم کسی هست که مرا بعد از مفارقت نخواهد دید ای ابو الصلت بدرستی که خدای تعالی
موصوف بمکان نیست و بالبصار [illegible] و او هام درک نمیشود تا آخر حدیث و صدوق
رحمه الله در کتاب توحید از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که انحضرت فرمود که
مائیم آن مثانی که اعطا کرده خدای تعالی آنرا به نبی ما صلی الله علیه و آله و مائیم وجه خدا
که میگردد در میان شما شناخته است ما را کسی که شناخته است و کسی که جاهل بوده پس

اند کارتش هر که خواهد بود مراد آنست که هر کسی جزای عمل خود را در عالم آخرت
خواهد یافت مصنف کتاب مذکور قدس سره فرموده که معنی قول حضرت که فرموده که
مائیم مثانی یعنی مائیم آنکه نبی که مقرون کردانید حضرت رسول صلی الله علیه وآله ما را
بقرآن و وصیت کرد امت را که تمسک نمایند بقرآن و بما و نیز از خیثمه منقولست
که گفت از صادق آل محمد علیهم السلام سؤال نمودم از آیه کریمه کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ
إِلَّا وَجْهَهُ فرموده وجه خدا دین اوست و بود رسول الله و امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما دین خدا و وجه خدا و عین خدا و زبان خدا که تنطق کنند بحق و مائیم
وجه خدا که بسوی وی از آن وجه آیند و ما همیشه در میان بندگان وییم مادامی
که خدا را در ایشان رویتی است گفتم که رویت چیست فرموده که حاجت
پس هرگاه که خدا را در ایشان حاجتی نباشد ما را رفع میکند بسوی خود میکند
با ما آنچه را که خواهد و هم در کتاب عیون باسناد او از محمد بن عبیده مرویست
که گفت از امام رضا علیه السلام سؤال نمودم از قول حضرت رب العزة مر ابلیس را
که فرموده مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ چه چیز مانع شد ترا از سجده
کردن مر آنچیزی را که خلق کرده ام بدو دست خود فرموده که یعنی بقدرت و قوت
خودم مراد آنست که ید در آیه شریفه بمعنی قوت و قدرتست مصنف کتاب
مذکور قدس سره فرموده که از بعض مشایخ شیعه شنیدم که میگفت که حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم بر کریمه مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ وقف

میمودند

میمودند بعد از آن ابتدا کرده تلاوت میمودند بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ
الْعَالِینَ و این مثل قول کسی است که گوید که بشمشیر من مقاتله میکنی و برمح من با من
مطاعنه مینمایی گویا که حضرت عزت با ابلیس خطاب کرده میفرماید بنعمت من بر تو
و احسان من بسوی تو قوت یافتی بر استکبار و عصیان و هم قدس سره در کتاب
توحید خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از امام محمد باقر علیه السلام سؤال
نمودم از قول خدای تعالی که فرموده که یا ابلیس مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ
بِیَدَیَّ پس آنحضرت فرمود که ید در کلام عرب بمعنی قوت و نعمت است چنانچه
میفرماید وَاذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَیْدِ و در جای دیگر میفرماید که وَالسَّمَاءَ
بَنَیْنَاهَا بِأَیْدٍ ای بقوة آسمانها را بنا نمودیم بقوة کامله خود و در جای دیگر میفرماید
وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ یعنی قوی کردانید ایشان را و گفته میشود که فلان را در نزد
من ایادی کثیره است یعنی فواضل و احسان بسیار است و او را نزد من ید بیضاست
یعنی نعمت است و هم در کتاب مذکور از عبید بن زراره منقولست که گفت
از صادق آل محمد صلوات الله علیهم سؤال نمودم از کریمه یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ
سَاقٍ پس آنحضرت کشف ازار خود از ساق مبارک نموده دست دیگر را بر سر
زانوی خود نهاده گفت سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ و گفت قول حضرت امام علیه السلام
که فرمود سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ منزه و مقدس است حضرت بیچون تعالی
شانه از آنکه او را ساقی باشد و در کتاب عیون از امام موسی کاظم علیه السلام مرویست

که در تفسیر آیه شریفه یوم یکشف عن ساق فرموده که منکشف میشود حجابی از نور
پس مومنان بسجده می افتند و اصلاب منافقان صلب و محکم میگردد و به طاقتی که
استطاعت سجده نمی یابند علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر یوم یکشف عن
ساق و یدعون الی السجود فرموده که در روز قیامت پرده از روی کارها
که مخفی بود برداشته میشود و از آنچه غصب کرده بودند حق آل محمد را صلوات الله
علیه و آله و دعوت میکنند ایشان را بسجود فرموده که کشف میشود برای حضرت امیر
صلوات الله علیه پس میگردد گردنهای ایشان مثل شاخهای گوزن پس استطاعت
نمی یابند که سجده توانند کرد و این از روی عقوبت است زیرا که در دار دنیا
اطاعت خدا نکردند در امر آنحضرت چنانچه میفرماید و قد کانوا یدعون الی السجود
وهم سالمون فرموده که دعوت کرده میشود بولایت آنحضرت در دار دنیا و حال آنکه
ایشان استطاعت داشتند **الغصن التاسع** فی قوله تعالی الله نور السموات والارض
الی آخر الآیه **الکشف** ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه رحمه الله در کتاب توحید باسناد
خود از عباس بن هلال روایت کرده که گفت از امام رضا علیه التحیة والثنا پرسیدم
از آیه و افی هدایته الله نور السموات والارض پس آنحضرت فرموده که هادی
اهل آسمانها و هادی اهل زمین است و در روایت برقی هدایت کرد کسی را
که در آسمانهاست و هدایت کرد کسی را که در زمین است مصنف کتاب قدس
سره گوید که بدرستی مشبهه تفسیر کرده اند که حضرت وی ضیاء آسمانها و زمینهاست

واگر

واگر چنان باشد که ایشان میگویند هر آینه جایز نخواهد بود که در شب و روز یا در
وقتی از اوقات زمین تاریک و ظلمانی شود زیرا که حضرت وی نور زمینهاست
و ضیای آنحضرت بنابر تأویل ایشان همیشه موجود و غیر معدوم است پس در اینکه
ما زمین را بشب ظلمانی و یافتیم و داخل زمین را بروز تاریک دلالت میکند
که تأویل آیه شریفه آنست که امام رضا علیه التحیة والثنا فرموده است نه آنکه مشبهه
تأویل کرده اند و از اینکه حضرت عزت هادی و رهنمای اهل سموات و ارض است بامور
و مصالح دین ایشان و بهدایت حضرت وی هدایت می یابند بنوری که خلق کرده است
برای ایشان در آسمانها و زمین در اصلاح دنیای ایشان از روی توسع و مجاز
فرموده که الله نور السموات والارض و بنابرین این اسم را برای نفس خود جاری
گردانید از روی مجاز زیرا که عقول دلالت میکند بر اینکه جایز نیست که حضرت
بچون نور و ضیا باشد یا از اجناس انوار و ضیاات باشد زیرا که حضرت وی
خالق انوار و خالق جمیع اجناس اشیاست و نیز برین معنی دلالت میکند قول حضرت عز شانه
که فرموده مثل نوره و این نور غیر ذات پاک اوست زیرا که تشبیه کرده آنرا بمصباح
چنانچه در آیه شریفه مذکور است و جایز نیست که حضرت بچون نفس خود را بمصباح
تشبیه کند زیرا که ذات مقدس او منزه است از تشبیه و نظیر پس صحت یافت
اینکه نوری که تشبیه کرده بمصباح غیر دلالت او هست اهل سموات والارض را
بمصالح دین و توحید پروردگار شان و بر حکمت و عدل او و بعد از آن بوضوح این

دلالت را بیان کرده و از حقیقتی که هدایت می یابند بسبب آن بندگانش بمصالح
دین شان مستمی منور گردانید پس فرمود که مثل آن مثل مشکوة است که آن روزنه
است که در و مصباح باشد که آن چراغ است و چراغ در میان زجاجه صافیه
باشد پس تشبیه کرده آنرا بکوکب دری و کوکب دری آن ستاره ایست که تشبیه
در باشد در لون و ضیا بعد و آیه را باتمام تفسیر فرمود پس از آنچه درین مقام
اثبات مطلب لبطال کلام نموده حاصل آنکه مشبه چون ترک نظر و استدلال از روی
جهل کرده اند از قبل نفس نحس خود بضلالت و گراهی افتاده اند و الا که دلالات
مبین و ظاهر و بینات مبرهن و باهر است و الله المستعان و از صادق آل محمد
صلوات الله علیهم مرویست که از آنحضرت از تفسیر آیه مذکوره مسئلت نمودند پس
آنحضرت فرمود که مثلیست که حضرت عزت آنرا برای ما زده است پس نبی
و ائمه صلوات الله علیهم از دلالات و آیات خدا اند که بسبب ایشان بتوحید و مصالح
دین و شرایع اسلام راه می یابند و بفرایض و سنن پی میبرند و لا قوة الا بالله
العلی العظیم بعد از آن قدس سره احادیثی که در تفسیر آیه شریفه وارد است
ذکر نموده و ما انشاالله بتوفیق الله ذکر خواهیم کرد **الغمض العاشر** فی قوله تعالی وجاء
ربک والملک صفا صفا و فی قوله عز وجل هل ینظرون الا ان یأتیهم الله
فی ظلل من الغمام والملائکة **کشف** محمد بن علی بن بابویه رحمه الله در کتاب
توحید باسناد خود از علی بن فضال روایت کرده که گفت از رضا علی بن موسی

و مشبهه در امامت هم مبحث

علیهماالسلم

علیهماالسلم مسئلت نمودم از کریمه وجاء ربک والملک صفا صفا پس فرمود که
بدرستی حضرت بیچون بآمدن و رفتن موصوف نمیشود و منزه است از انتقال و حرکت
میت که معنی آیه اینست وجاء امر ربک والملک صفا صفا آمد امر پروردگار
تو و ملایکه صف صف و نیز از آن حضرت پرسیدم از کریمه هل ینظرون الا ان
یأتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة حضرت امام علیه السلم فرمود که نزول
آیه شریفه چنین بوده است هل ینظرون الا ان یأتیهم الله بالملائکة فی ظلل
من الغمام **الغمض الحادی عشر** فی قوله عز وجل والارض جمیعا قبضته
یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه و فی قوله عز وجل وقالت الیهود
ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ظاهر این دو آیه دلالت دارد بر آنکه حضرت وی صاحب جوارح و اعضاست
کشف در کتاب توحید باسناد متصل از محمد بن عیسی بن عبید منقولست که گفت
از امام علی نقی صلوات الله علیه از آیه شریفه والارض جمیعا قبضته یوم
القیامة والسموات مطویات بیمینه سوال نمودم پس حضرت امام علیه السلم فرمود
که این تعبیر و سرزنش خداست بر کسی که حضرت وی را تشبیه بخلق نموده نمی بینی
میفرماید که وما قدروا الله حق قدره پس از آن منزه کرده اند نفس خود را از
قبضه و یمین پس فرمود که سبحان الله وتعالی عما یشرکون و نیز از سلیمان بن
مهران مرویست که گفت از صادق آل محمد علیه السلم پرسیدم از کریمه والارض

جمیعاً قبضته یوم القیمه پس فرمود که با حضرت وی احدی در آن روز مالک
ملک نخواهد بود یعنی روز قیامت ملک مخصوص وی خواهد بود چنانکه میفرماید
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و دیگر فرمود که قبض از جانب خدا در
موضعی بمعنی منع و بسط بمعنی اعطا و توسع است چنانچه میفرماید والله یقبض
ویبسط والیه ترجعون یعنی اعطا میکند و توسعه میدهد و منع میکند و تنگ میگیرد
و دیگر قبض از جانب آنحضرت بمعنی اخذ است و مراد از اخذ قبول است چنانکه
میفرماید ویأخذ الصدقات ای یقبلها من اهلها یعنی قبول میکند صدقات را
از اهل آن و ثواب میدهد بر آن گفتم پس قول حضرت عزت والسموات مطویات
بیمینه چه معنی دارد فرمود که یمین بمعنی ید است و ید بمعنی قدرت و قوت تقدیرش
اکر والسموات مطویات بقدرته وقوته سبحانه وتعالی عما یشرکون و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت که در کریمه وقالت الیهود ید الله مغلولة
که مراد ایشان آن نیست که حضرت وی چنین است ولیکن گفتند که از کار خلق
کردن فارغ شد پس در ملکش زیاده و نقصان نمیشود حضرت بیچون در تکذیب
قول ایشان فرمود که غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان
ینفق کیف یشاء ای نشنیده کریمه یمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب
و از شریف عبدالله بن قیس منقولست که گفت از امام رضا علیه السلم شنیدم که
میفرمود که بل یداه مبسوطتان پس گفتم مراد او را دو دست است همچنین

واشاره

واشاره کردم بدستهای خود بهر دو دست آنحضرت پس فرمود چنین نیست که اگر
چنین میشد هر آینه لازم میشد که مخلوق باشد **الفصل الثانی عشر** در معنی
جنب الله و عین الله و اذن و حجزه الله است و در معنی رضا و سخط است در کریمه
نسوا الله فنسیهم و ایه سخر الله منهم و قول الله یستهزئ بهم و کریمه ومکروا
ومکر الله والله خیر الماکرین و در این آیه شریفه است که نفخت فیه
من روحی **الکشف** صدوق قمی رحمه الله در توحید خود از ابی عبدالله جعفر بن
محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه میفرمود که من علم الله ام و من قلب الله الواعی ام و زبان ناطق خدایم و عین الله
وجنب الله ام و من ید الله ام پس مصنف رحمه الله گفت که قول حضرت که فرمود
که انا قلب الله الواعی یعنی من آن قلبی ام که گردانیده است خدای تعالی آنرا
وعاء و ظرف علم خود و گردانیده است او را مشغول طاعت خود و حضرت وی قلب
مخلوق خداست عز و جل چنانکه وی عبد الله است پس گفته میشود قلب الله چنانکه
گفته میشود عبد الله و بیت الله و جنت الله و نار الله و اما قول آنحضرت که
فرمود و عین الله یعنی حضرت وی حافظ دین خداست چنانچه رب العزة فرموده
جل جلاله تجری باعیننا ای بحفظنا یعنی کشتی در دریا جاری میشود بمحافظت
ما و مثل اینست قول عز و جل ولتصنع علی عینی معناه علی حفظی و هم از امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که در خطبه از خطبهای خود فرمود که من هادی و من

مهدی ام و من بدر تیا ما و مساکین جشو هرز نان بیوه ام و من پناه هر ضعیف و من
هر خایفم و من کشتنده موسنانم بسوی جنت و من حبل متین خدایم و عروه وثقی
محکم اویم و من کلمه تقوی ام و من چشم خدام و لسان صادق ویم و ید اویم
و من جنب خدام چنانچه میفرماید ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی
جنب الله و من ید خدام که برحمت و مغفرت بسط کرده بر بندگانش و من باب
حطام کسی که مرا و حق مرا شناسد پس بتحقیق که پروردگار خود را شناخته است
زیرا که من وصی نبی ویم در زمین و حجت اویم بر جمیع خلق منکر این نمیشود الا کسی که امر
خدا و رسول بر وی را رد نماید مصنف کتاب مذکور قدس سره فرموده که جنب الله
در لغت عرب بمعنی طاعت آمده است گفته میشود که هذا اصغر فی جنب الله
ای فی طاعة الله و پس معنی قول حضرت امیر المومنین و امام المتقین علیه السلم که
فرمود انا جنب الله یعنی منم آنکسی که ولایت من طاعت خداست قال الله عز و جل ان
تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله ای فی طاعة الله عز و جل
این حقیر کوید لایق آنست که آیه شریفه استشهاد آورده شود بر آنکه جنب الله علی
بن ابی طالب صلوات الله علیه است چنانکه علی بن ابراهیم رحمه الله مستدل شده است
باین در تفسیر و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم تابع شوید نیکوترین آنچه را
که نازل کرده شده است بشما از جانب پروردگار شما یعنی از قرآن و از ولایت
امیر المومنین و ائمه صلوات الله علیهم و فرموده که دلیل برین قول خدای تعالی است که

فرمود ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله الایه یعنی فی الامام
زیرا که صادق علیه السلم فرمود که نحن جنب الله ایم بنا برین معنی چنین میشود که
علی ما فرطت فی علی و الائمه صلوات الله علیهم و نیز از محمد بن مسلم
مرویست که گفت از صادق آل محمد علیهم السلم شنیدم که میگفت که بدرستی
خدای تعالی را خلقیست که خلق کرده ایشانرا از نور و رحمت خود پس ایشان
چشم ناظره خدایند و اذن سامعه و لسان ناطق ویند در میان خلق و امینان
اویند بر آنچه نازل کرده از عذر و نذر و حجت اویند پس بسبب ایشان حضرت
عزت محو سیئات و دفع ظلمات میکند و بسبب ایشان زنده میکند مرده کانرا
و میمیراند زندگانرا و بسبب ایشان مبتلی میکرداند خلق را و بسبب ایشان جاری میکرداند
در خلق قضیه خود را گفتم قربانت شوم ایشان کیانند فرمود که ایشان اوصیایند
و هم از محمد بن بشیر همدانی منقولست که گفت از محمد بن الحنفیه شنیدم که میفرمود
که حدیث کرد با من امیر المومنین علیه السلم که بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در روز قیامت اخذ خواهد نمود از حجزه خدا و حجزه کمربند را کویند و ما اخذ
حجزه پیغمبر خود را و شیعه ما اخذ نمایند بحجزه ما گفتم یا امیر المومنین حجزه چیست فرمود که حضرت
بیچون اعظم است از آنکه موصوف بحجزه و غیر آن شود ولیکن رسول الله صلی الله علیه
و آله اخذ امر خداست و ما که آل محمدیم فرا میگیریم امر پیغمبر خود را و شیعه ما فرا میگیرند
امر ما را و همچنین حدیث را متفاوت اند که امام رضا علیه السلم از رسول الله صلی الله

جنب الله

علیه و آله روایت کرده و لیکن در آخر حدیث شریف فرموده که الحجرة النور حجره
نورات و در حدیث صادق علیه السلم تفسیر بدین نهج شده است و نیز از همین
امام همام مرویست که نماز از جمله حجره است زیرا که نماز گذارنده را حاجز و مانع
میشود از معاصی و ادای که در نماز است چنانکه حضرت عزت میفرماید انّ الصّلوة
تنهی عن الفحشاء و المنکر و هم در آن کتاب مذکور است مروی از حمزة بن الربیع
که وی از شخصی روایت کرده که گفت در مجلس امام محمد باقر علیه السلم حاضر بودم که در آن
اثنا عمرو بن عبید داخل شده گفت مرا او را که قربانت شوم حضرت رب العزة میفرماید
که وَمَن یحلل علیه غضبی فقد هوی مراد ازین غضب چیست پس حضرت امام
علیه السلم فرمود که غضب الهی عقاب اوست ای عمرو کسی را که زعمش آن باشد
که حضرت بیچون از چیزی بچیزی زایل میشود و از حالی بحالی انتقال میکند پس بدرستی که
او را موصوف ساخته بصفت مخلوق بدرستی که خدای تعالی را چیزی از حالی بحالی تغییر
نمیدهد و نیز صادق آل محمد صلوات الله علیهم در تفسیر کریمه فلمّا آسفونا انتقمنا
منهم فرموده بدرستی که حضرت بیچون محزون نمیشود مثل محزون شدن ما و لیکن خدا را
اولیاست که ایشان را برای نفس خود خلق کرده که ایشان را اسف و رضا میباشد
و حال آنکه ایشان مخلوق و مربوبند پس رضای ایشان را رضای نفس خود کردانیده اند
و سخط ایشان را بمنزله سخط نفس خود قرار داده چرا که ایشان را داعیان بسوی
حضرتش و دلیلان بر وحدتش کردانیده پس از جهت همین ایشان چنین شده اند و چنانچه

که این

که این احوال بر ذات پاکش رسد چنانچه بر خلقش میرسد و نیز فرموده که کسی اهانت
و خواری کند با ولی از اولیای من تحقیق که با من مبارزت بمحاربت نموده و مرا
بمحاربت خود دعوت کرده و نیز فرموده مَن یطع الرّسول فقد اطاع الله
و همچنین گفته که انّ الذین یبایعونک انّما یبایعون الله پس کل اینها و شبه اینها
چنانست که ذکر کردم برای تو و همچنین است رضا و غضب و غیر اینها از اشیای
مشاکل همه و اگر بر حضرتش که مکوّن اشیاست اسف و ضجری که خود احداث و انشا
کرده است رسد هر آینه جایز خواهد بود قایلی را که گوید روا است که روزی از
روزها مکوّن هلاک شود زیرا که هرگاه ضجر و غضب و تعب بر او روا باشد تغیر پذیر
خواهد شد و هرگاه که داخل وی شود تغیر ایمن نمیتوان شد بر او از هلاکت و هرگاه
اینچنین باشد مکوّن از مکوَّن و قادر از مقدور و خالق از مخلوق معلوم و ممتاز نمیشود
تعالی الله عن ذلک علوًّا کبیرًا بلکه حضرت وی خالق اشیاست نه از احتیاج پس
هرگاه که احتیاج نباشند حدّ و کیف بر او محالست فافهم ان شاء الله و هم در کتاب
توحید کافی تفاوت اندک از هشام بن الحکم مرویست که گفت بدرستی مردی
از امام جعفر صادق علیه السلم سوال نمود که آیا حضرت عزت را رضا و سخط میباشد
فرمود که بلی و لیکن با آن معنی نیست که در مخلوقات یافت میشود زیرا که رضا و غضب
نظر بمخلوق حالتیست که داخل او میشود پس او را از حالی بحالی نقل میکند زیرا که مخلوق
اجوف و مجوّف و مرکبست مر اشیا را در او مدخل است و خالق ما را مدخلی نیست زیرا

اشیا زیرا که حضرت وی واحد است و احدی الذات و احدی الصفات پس خدای
او ثواب او است و سخط وی عقاب او است پس آنکه چیزی بوی تداخل نماید پس او را
هیجان او رد و از حالی بحالی انتقال نماید زیرا که این از صفت مخلوقات است که عاجز
و محتاج باشند و حضرت عزت جلت عظمته قوی و عزیز است که حاجت بمخلوقات ندارد
و جمیع خلق محتاج اند بوی جز این نیست که حضرت وی بی حاجتی و سببی اشیا را خلق
و ابتداع و اختراع نموده است و نیز از عبد العزیز بن مسلم منقولست که گفت
از امام رضا علیه التحیة والثنا سؤال نمودم از کریمه نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُم پس فرمود
که بدرستی نسیان و فراموشی و سهو بحضرت وی راه ندارد و جز این نیست که نسیان
و سهو میکند مخلوق محدث آیا نشنیده کریمه وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا را و جز این
نیست کسی که ارزد زیرا فراموش کند ترک میفرماید نفسهای ایشانرا چنانچه میفرماید
لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّهَ فَانْسَيهُم لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا یعنی ترک میکنیم ایشانرا
چنانکه ایشان ترک کردند استعداد او را از برای روز قیامت مصنف کتاب بدکور
رحمه الله گفت قول حضرت که فرمود ترک میکنیم ایشانرا یعنی برای ایشان قرار
نمیدهیم ثواب کسی که امید لقاء روز قیامت داشته باشند زیرا که ترک بر خدا
جایز نیست و اما قول حضرت که فرمود وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ یعنی
در عقوبت ایشان تعجیل نکرد بلکه مهلت داد ایشانرا تا شاید که توبه کنند این حقیر
گوید که اولی و انسب آنست که گفته شود که مهلت داد ایشانرا از روی استدراج

ونخلیه

ونخلیه زیرا که سوق کلام و صیغه لَا يُبْصِرُونَ دلالت میکند برین معنی و هم از علی بن فضال
منقولست که گفت از علی بن موسی الرضا علیه السلم سؤال نمودم از کریمه
سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ و اَللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و تركه و مَكَرُوا وَمَكَرَ اللّهُ و قول
يُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ پس حضرت امام علیه السلم فرمود که حضرت
امام علیه السلم فرمود که حضرت سبحان تعالی شانه تمسخر و استهزا و مکر و مخادعه
و مخادعه نمیکند ولیکن چون صاحبان این افعال را جزا و پاداش بمقتضای عملشان میدهد
بنابر علیه مجاز است درست تَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا
و نیز از محمد بن مسلم مرویست که گفت از امام محمد باقر علیه السلم سؤال کردم
از قول خدای تعالی که فرموده وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي آنحضرت فرمود که آن
روحیست که حضرت عزت اختیار کرده و اختیار کرده و خلق نموده و اضافه
بنفس مقدس خود کرده و آنرا بر جمیع ارواح فضیلت داده است پس امر
خدا از جمله آن روح در آدم نفخ شده و نیز از زراره منقولست که وی از
امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود
که الله تبارک و تعالی احد و صمد است و حضرت وی را جوف نمیباشد و جز این
نیست که روح خلقیست از مخلوقات وی و نصرت و تایید و قوتیست که
خدای آنرا در دلهای پیغمبران و مومنان قرار داده است و از محمد بن مسلم
مرویست که گفت از امام محمد باقر علیه السلم سؤال نمودم از کریمه ونفخت

فیه من روحی که چگونه بود این نفخ پس فرمود که بدرستی که روح متحرکست مثل
ریح و هواست که مسمی بروح شده است زیرا که مشتقست از ریح و مجانس
اوست و چرا اضافه بنفس خود کرد زیرا که آنرا برگزید بر سایر ارواح
چنانچه خانه را از خانها برگزید پس گفت خانه من و پیغمبری را از پیغمبران گفت
خلیل من و امثال اینها و همه اینها مخلوق و مصنوع و حادثست و مربوب و مدبرات
و در کتاب کافی از محمد بن مسلم منقولست که گفت از امام محمد باقر علیه السلم سؤال
نمودم از آنچه روایت میکنند که ان الله خلق آدم علی صورته بدرستی
که خدا آفرید آدم را بر صورت خودش پس حضرت امام علیه السلم فرمود که این
صورتیست که حادث و مخلوقست برگزید خدای تعالی آنرا و اختیار نمود بر
سایر صور مختلفه پس اضافه نمود و نسبت داد آنرا بنفس خود چنانچه نسبت
داد کعبه و روح را بنفس خود و گفت بیتی و نفخت فیه من روحی
دوم آیه چندیست از کتاب عزیز که در افعال و صفات حضرت متعالی
نازل شده که از ظاهر آن جاهل غیر ماهر تعارض و تنافی میفهمید و آنرا از خلاف
هم می پندارد بیان صدوق قمی طاب ثراه در توحید خود از ابی معمر السعدانی
روایت کرده که گفت بدرستی مردی بخدمت امیر المومنین علی علیه السلم آمد پس گفت
مرا درآکر یا امیر المومنین بدرستی که من شک کرده ام در کتاب منزل حضرت
امیر صلوات الله علیه فرمود که مادرت بمرگت نشیند چگونه شک کرده در کتاب

منزل

منزل گفت زیرا که من چنین می یابم که بعضی کتاب بعض را تکذیب میکند پس چگونه
شک نکنم در آن پس حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلم فرمود که بدرستی
کتاب خدا بعض بعضی را تصدیق میکند و بعض بعضی را تکذیب نمیکند و چنان می یابم
دانم که عقلی که بدان منتفع شوی روزی نشده پس آنچه در او از کتاب الله شک
کرده بیان نمای گفت بدرستی چنان یافته ام در کتابش که میفرماید فالیوم
ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و نیز میفرماید که نسوا الله فنسیهم و جای
دیگر فرموده که ما کان ربک نسیا پس یکمرتبه خبر میدهد که فراموش میکند و یکمرتبه
دیگر میفرماید که فراموش نمیکند پس این چگونه است یا امیر المومنین حضرت فرمود
که دیگر بیار آنچه را که در او شک کرده گفت چنین می یابم که میفرماید که یوم
یقوم الروح والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن
وقال صوابا دیگر فرموده که واستنطقوا فقالوا والله ربنا ما کنا مشرکین
و نیز فرموده که وقال یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضا
دیگر فرمود که ذلک لحق تخاصم اهل النار و نیز فرموده که لا تختصموا لدی
وقد قدمت الیکم بالوعید و فرموده الیوم نختم علی افواههم علی
وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون پس یکمرتبه خبر
میدهد که ایشان تکلم نمیکنند و مرتبه دیگر خبر میدهد که تکلم میکنند کسی که اذن دهد او را
رحمن و گفته باشد ثواب را و دیگر خبر میدهد که تنطق نمیکنند و از مقالات ایشان خبر

داده میفرماید والله ما کنا مشرکین در مرتبه دیگر خبر میدهد که ایشان مخاصمت میکنند
پس چگونه است این یا امیر المومنین و چگونه شک نکنم در آنچه می‌شنوی فرموده
و یک دیگر بیار آنچه را که در او شک کرده گفت می‌یابم خدا را که میفرماید وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و میفرماید لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و هو اللطیف الخبیر و میفرماید و لقد رآه نزلة اخری عند
سدرة المنتهی و میفرماید که یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له
الرحمن و رضی له قولا یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون
به علما و کسی را که او را کنه ابصار پس تحقیق که احاطه کرده است باو علم
پس چگونه است یا امیر المومنین و چگونه شک نکنم در آنچه شنیدی فرموده و یک
دیگر بیار آنچه شک داری در او گفت می‌یابم خدای تبارک و تعالی که میفرماید
و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب او یرسل
رسولا فیوحی باذنه ما یشاء و فرموده که کلم الله موسی تکلیما و فرموده که
و ناداهما ربهما و فرموده یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و فرموده
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک پس چگونه است این یا امیر المومنین
و چگونه شک نکنم در آنچه می‌شنوی فرموده که بیار و یک آنچه را که شک کرده‌ای
گفت می‌یابم خدا را جل ثناؤه که میفرماید هل تعلم له سمیا پس چگونه است
این یا امیر المومنین و چگونه شک نکنم در آنچه شنیدی فرموده که دیگر بیار و یک

ازا

و حال آنکه از انسان [illegible] سمیع و بصیر و ملک و
دست [illegible] خبر میدهد که
[illegible] اسما کثیره مشترکه
دست و بار دیگر میفرماید که
هل تعلم له سمیا صح

ازآنکه شک داری در او گفت می‌یابم خدا را تبارک و تعالی که میفرماید و ما
یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض و لا فی السماء و میفرماید و لا ینظر
الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و میفرماید کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون
پس چگونه نظر میکند بایشان کسی که محجوب باشند از او پس چگونه است این یا امیر المومنین
و چون شک نکنم در آنچه می‌شنوی فرموده دیگر بیار و یک آنچه را که در او شک داری گفت
می‌یابم خدا را عز و جل که میفرماید ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض
فاذا هی تمور فرموده الرحمن علی العرش استوی و فرموده و هو فی السموات
و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم دیگر فرموده انه هو الظاهر و الباطن فرموده
و هو معکم اینما کنتم و فرموده و نحن اقرب الیه من حبل الورید پس چگونه است
این یا امیر المومنین و چگونه شک نکنم در آنچه استماع فرمودی حضرت فرموده که و یک
دیگر بیار شکوک خود را نمود که می‌یابم حضرت پروردگار جل ثناؤه که میفرماید و جاء
ربک و الملک صفا صفا و فرموده و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة و فرموده هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام
و الملائکة و فرموده که هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی ربک
او یاتی بعض آیات ربک یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع
نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا
پس چگونه است این یا امیر المومنین و چون شک نکنم در آنچه شنیدی فرموده که بیار

یومئذ

و یکی آنچه را که شک کرده در آن گفت می‌دانم که حضرت عزت جل جلاله میفرماید
بل هم بلقاء ربهم کافرون و ذکر مؤمنان کرده و فرموده که الذین یظنون
انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون تحیتهم یوم یلقونه سلام
و فرموده که فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ثم به خبر میدهد
که ایشان ملاقات او میکنند و مرتبه دیگر میفرماید که لا تدرکه الابصار و هو یدرک
الابصار و بار دیگر میفرماید که و لا یحیطون به علما پس چگونه است یا امیر المؤمنین
و چون شک نکنم در آنچه مسموع حضرت شد فرمود و یکی دیگر یاد کن و شک کرده‌ای فیه که در آن گفت
می‌دانم رب العزة را تبارک و تعالی که میفرماید که و رای المجرمون النار فظنوا انهم
مواقعوها و فرموده یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله
هو الحق المبین و فرموده یظنون بالله الظنونا پس یکبار خبر میدهد که ایشان
ظن مینمایند و بار دیگر میفرماید انهم یعلمون ایشان میدانند و ظن جو شک است
پس چگونه است این یا امیر المؤمنین چگونه شک نکنم در آنچه استماع فرمودی
حضرت فرمود که و یکی دیگر یاد آنچه را که شک داری در او گفت پس میدانم خدا را
تعالی ذکره میفرماید قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون
و فرموده الله یتوفی الانفس حین موتها و قال توفته رسلنا و هم
لا یفرطون و فرموده الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم پس چگونه است
این یا امیر المؤمنین و چون شک نکنم در آنچه که می‌شنوی و تحقیق که هلاک میشوم اگر رحم بکار

من نکنی

من نکنی و سینه ام را منشرح نسازی در چیزی که نزد یکیست که جاری شدن آن
و بر دست تو باشد یعنی میتواند بود که گره کار من بر دست تو گشاده شود پس اگر
پروردگار عالمیان حق باشد و کتاب آسمانی حق باشد و پیغمبران حق باشند
پس به درستی که من هلاک گشته خاسر و زیان کارم و اگر پیغمبران باطل باشند پس
بر من حرجی نخواهد بود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود قدوس
ربنا قدوس و تعالی علوا کبیرا شهادت میدهم که حضرت وی دایم است
که زوال پذیر نیست و ما شک نمیکنیم و مثل او چیزی نیست و وی سمیع و بصیر است
و به درستی کتاب خدا حق است و پیغمبران حق‌اند و ثواب و عقاب حق است پس
اگر مرزوق شوی ایمان را باید را با محروم از آن شوی پس آن توفیق و تایید و تخلیه
و خذلان خداست و لکن اعلام تو میکنم آن آیاتی را که در آنها شک کرده و لا قوة
الا بالله پس اگر خدا را در تو اراده خیر باشد اعلامت بعلمش نموده تا ثابت
قدم خواهد گردانید و اگر شر باشد گمراه و هلاک خواهی شد یعنی اگر کسب خود مستحق
هدایت یا ضلالت شده باشی بنتیجه خواهی رسید اما قوله تعالی نسوا الله فنسیهم یعنی
(فعل خود ۳)
ایشان فراموش کردند خدا را در دار دنیا عمل بطاعت وی نکردند پس خدای
نیز ایشان را در دار آخرت فراموش کرد پس خدای نیز ایشان را از ثواب آخرت منسی
گشتند و همچنین است تفسیر که به فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا
پس در روز قیامت فراموش میکنم ایشان را چنانکه ایشان لقاء این روز را فراموش
(کرده اند ۴)

مراد از نسیان حضرت وی آنست که ایشانرا از درجهٔ اعتبار ساقط کرده از ثواب
محروم میکند چنانکه اولیا خود را نساب میکرداند چنانچه اولیایی که در دار دنیا
ذاکر و مطیع وی بوده از آن روزی که لوای پیغمبران وی بیان اورده در خلوت
و پنهانی از مخالف ترسان بودند و اما قوله تعالی وما کان ربک نسیا
پس پروردگار تبارک و تعالی علوا کبیرا چنان نیست که فراموش کند
و غافل شود بلکه حضرت وی حفیظ و حلیم است و عرب در باب نسیان میگوید که
فلانی ما را فراموش کرد که هیچ ما را بخاطر نمیرساند یعنی خبر خود را از ما دریغ میدارد
و ایصال خبر بما نمیکند ایا نفهمیدی این را که حضرت عزت در باب نسیان ذکر فرموده است
گفت آری فرجت عنی فرج الله عنک مشکل را حل نمودی که خدای تعالی اجر را
عظیم کرده اند و دیگر حضرت امام علیه السلم فرمود که و اما قوله یوم یقوم الروح
والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا وقوله
والله ربنا ما كنا مشركين وقوله يوم القيمة يكفر بعضكم ببعض ويلعن
بعضكم بعضا وقوله ان ذلك لحق تخاصم اهل النار وقوله لا تختصموا
لدي وقد قدمت اليكم بالوعيد وقوله اليوم نختم على افواههم
وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون پس بدرستی که
مضامین آیات مذکورات در مواطن متعدده غیر واحده صورت خواهد بست
در آن روزی که مقدار او پنجاه هزار سالست جمع خواهد کرد خدای تعالی جمیع

خلایق را

خلایق را در آن روز در مواطن متفرقه و تکلم خواهد کرد بعضی از ایشان با بعضی
و استغفار خواهد نمود بعضی برای بعضی آنان ایشان جمعی اند از رؤسا و اتباع که در
دار دنیا اطاعت کرده اند و اهل معصیت همدیگر را لعنت خواهند کرد آنانکه
که در دار دنیا از ایشان بعضها بظهور آمده و تعاون بر ظلم و عدوان کرده اند
و متکبران و مستضعفان کافر میشوند بعضی ببعضی و لعنت میکنند بعضی بعضی را و کفر درین
آیه بمعنی بیزاری شدن و تبرا نمودنست پس معنی یکفر بعضهم من بعض یتبرئ و بعضهم
من بعض است یعنی تبرا و بیزاری مینمایند بعضی از بعض و نظیر این در سوره ابراهیم
~~یعنی تبرا و بیزاری مینمایند بعضی از بعض و نظیر این در سوره ابراهیم~~ قول شیطانست
کافی کفرت بما اشرکتمونی من قبل و قول ابراهیم خلیل الرحمن است که فرموده کفرنا
بکم یعنی تبرا نمائیم لکم پس از آن اجتماع میکنند در موطن دیگر و میگریند در آن مکان که اگر
ظاهر شود اصوات ایشان بر اهل دنیا هر اینه از حوزه دنیا رمیده باز میمانند
و دلهای ایشان شکافته میشود مگر کسی را که خدا خواهد پس همیشه خون میگریند بعد از آن
جمعیت میکنند در مکان دیگر پس ایشانرا در آن موطن بتکلم می آرند پس ایشان میگویند
والله ربنا ما كنا مشركين بخدا قسم که پروردگار ما نبوده ایم مشرک پس ختم
میکند خدای تعالی دهنهای ایشانرا و بنطق می آرد دستها و پایها و جلود ایشانرا از این
جوارح و اعضا و شهادت میدهند بهر معصیتی که از ایشان صادر شده است پس
از آن مهر از دهنهای ایشان برمیدارند پس میگویند بر جلود خود که چرا شهادت

برحمت ما داده ایشان خواهند گفت که ما را بنطق آورد خدای که بنطق می آرد
کل شیئی را بعد از آن اجتماع میکنند در موطن دیگر پس طلب نطق از ایشان میکنند پس
زار مینمایند از همدیگر چنانچه حضرت وی میفرماید که یوم یفر المرء من اخیه
و بنیه پس اینست زار مینماید که تکلم نمیکنند مگر کسی که او را اذن داده باشد
رحمن و گفته باشد صواب پس از آن قیام خواهند نمود پیغمبران صلوات الله علیهم
و ادای شهادت در آن موطن خواهند کرد چنانکه میفرماید و کیف اذا جئنا
من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا پس حکم خواهد بود و آن
وقتی که بیاریم از هر طایفه شاهدی و بیاریم ترا بر آن طایفه شاهد بعد اجتماع
میکنند در موطن دیگر در آن مکان خواهد بود محمد صلی الله علیه و آله و آن مقام
محمود است پس خواهد ثنا گفت بر خدای تبارک و تعالی بطریقی که احدی قبل از وی
چنان ثنا بحضرت وی نگفته باشد انگاه بر جمیع ملائکه ثناگوی خواهد شد و هیچ ملکی باقی
نخواهد ماند الا که آنحضرت ثناخوان وی خواهد بود پس از ملائکه بر پیغمبران درود خواهد
فرستادن ثنایی که احدی قبل از آن نگفته باشد بعد از پیغمبران ثناخوان هر مؤمن
و مؤمنه خواهد شد ابتدا بالصدیقان و شهدا کرده و بعد از آن بصلحا درود خواهد
فرستادن و چون آنحضرت از ثنای جمیع مذکور فارغ شود اهل سموات و اهل ارض حمد حضرت
وی خواهند گفت که کریمه عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا از این معنی خبر میدهد
پس طوبی برای کسی است که او را در آن مقام خطی و نصیبی باشد و ویل کسی راست

واقعه ابیه وصاحبته م

نماید لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن وقال صوابا پس تکلم م

که در آن مقام

که در آن مقام خطی و نصیبی نداشته باشد پس از آن در موطن دیگر جمعیت میکنند پس بعضی
با بعضی مخاصمت مینمایند این قبل از حساب است پس هر گاه که در حساب شروع کنند
هر انسانی مشغول نفس خود میشود و بحال خود در میماند نسأل الله برکة ذلک الیوم
آن مرد گفت فرجت عنی فرج الله عنک یا امیر المؤمنین حل مشکل نمودی که
خدای تعالی اجر ترا عظیم گرداند انگاه حضرت امام علیه السلم فرمود و اما قوله عز و جل
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة وقوله لا تدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار وقوله ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی
وقوله یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضی له
قولا یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون به علما اما
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة پس راستی که این در موضعی خواهد بود
که منتهی میشوند در بهشت در آن موضع اولیاء الله بعد از آن که فارغ شده باشند
از حساب بنهری که آن را نهر حیوان گویند پس در آن غسل کرده و از آن خواهند آشامید
پس رویهای ایشان سفید و مشرق خواهد گشت و از ایشان هر قذارتی و کثافت
و تعب و محنت که باشد زایل میشود و بعد به دخول جنت مامور میگردند پس از آن
مقام بپروردگار خود نظر میکنند که ببینند چگونه بایشان ثواب میدهد
و از آن مقام داخل جنت میشوند و این از روی قول خدای تعالی است و تسلیم
ملائکه با ایشان وسلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین پس در آن حال دخول جنت را

میتفش میکردند و نظر بوعدهای که پروردگار ایشان برای ایشان کرده بود میکنند
اینست معنی قول خدای تعالی که الی ربها ناظرة و جز این نیست که نظر بحضرت وی نظر
بثواب اوست تبارک و تعالی و اما قول خدا عزوجل که فرموده لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار پس آنچنانست که حضرت وی فرموده است که او را که
وی نمیکنند ابصار و احاطه بوی نمی نمایند اوهام و جناب وی مدرک ابصار و محیط اوهام است
وهو اللطیف الخبیر پس مدحیست که پروردگار ما ذات پاک خود را باین مدح
نموده است تبارک و تعالی علوا کبیرا و بدرستی که موسی علیه السلم را بر
زبانش جاری گشت و گفت رب ارنی انظر الیک ای پروردگار من
بنمای بمن خود را تا نظر کنم بسوی تو پس حضرت عزت شانه فرمود که بدیده ابصار
در دنیا مرا نمیتوانی دید تا اگر بمیری دید بدیده بصیرت در آخرت مرا بینی و لیکن
اگر اراده دیدن من در دنیا داشته باشی باین کوه نظر کن پس اگر در مکان خود
برقرار ماند پس دیدن من ترا میسر خواهد شد پس حضرت بیچون بعضی از آیات
خود را بر کوه تجلی فرمود پس کوه قطعه قطعه گشته رمیم گردید و موسی افتاده مصعوق
گشت بعد از آن خدای تعالی او را زنده گردانیده مبعوث کرد موسی علیه السلم
گفت سبحانک انی تبت الیک و انا اول المؤمنین یعنی اول مومنانم از این
امت بر اینکه ترا نمیتوان دید و اما قوله و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة
المنتهی یعنی حضرت رسول صل الله علیه و آله بمکانی رسید که از آن مکان احدی

مسئلت وی امر عظیم و سوال وی از جسیم بود از جانب وی معاقب شد پس ۳

ازخلق

از خلق خدا آنجا در نگذشته است و آنجا ایستاده بود از آنجا آنحضرت دیده است
صریح جبرئیل را چنانکه میفرماید ما زاغ البصر و ما طغی لقد رای من آیات
ربه الکبری آنحضرت جبرئیل علیه السلم را در صورت اصلی او دو مرتبه
دید این مرتبه و مرتبه دیگر زیراکه خلقت جبرئیل بغایت عظیم است و او
و او از روحانین است که او را که خلقت و صفت ایشان نمیتوانند کرد
الا پروردگار عالمیان و اما قوله یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن
له الرحمن و رضی له قولا یعلم ما بین ایدیهم و ما و لا یحیطون به
علما احاطه نمیتوانند کرد جمیع خلایق بحضرت وی از روی علم زیراکه حضرت
عزت تعالی شانه بر ابصار قلوب غطا و ستر قرار داده که پیرامون
حضرت وی نمیتوانند گشت پس هیچ فهمی بکیفیت آنحضرت پی نمیتوانند برد و هیچ
قلبی بحد و منتهی بجناب قدس وی نمیتوانند شد و ما وصف نمیکنیم او را الا
بوصفی که خود را بدان موصوف ساخته فرموده است که لیس کمثله شیء
وهو السمیع الاول و الآخر الظاهر و الباطن الخالق و الباری المصور
خلق الاشیاء فلیس من الاشیاء شیء مثله تبارک و تعالی پس آن مرد
گفت فرجت عنی فرج الله عنک که گرهی از کار من گشادی پس خدای
تعالی اجر ترا عظیم گرداند یا امیر المؤمنین دیگر حضرت امیر صلوات الله علیه
فرمود و اما قوله و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء

خلفهم ۳

البصیر ۳

حِجَابٍ اَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِاِذْنِهِ مَا یَشَاءُ وقوله وَکَلَّمَ اللّٰهُ
مُوسَیٰ تَکْلِیمًا وقوله وَنَادٰیهُمَا رَبُّهُمَا وقوله یَا آدَمُ اسْکُنْ اَنْتَ
وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ واَمّا مَا کَانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحْیًا

قوله

اَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یعنی بشر سزاوار آن نیست که با خدا تکلم نماید الا از روی
وحی و وحی حاصل میشود الا از وراء حجاب یا با رسال رسل پس او وحی میکند
باذن خدا هرچه را چنین فرموده است حضرت بیچون تعالی شانه بدرستی که بود

کرخواهد

حضرت رسول که وحی میگیر ولوی رسول آسمان پس رسولان سماوی برسولان
زمین میرسانند وگاهی میباشد کلام در ما بین رسول اهل ارض خدا ای وساطت
رسول آسمانی و بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه وآله بجبرئیل علیه السلم
گفت که آیا دیده باشی جبرئیل گفت که پروردگار من دیده نمیشود حضرت فرموده
که پس وحی را از کجا اخذ میکنی فرمود که از اسرافیل آنحضرت فرمود که اسرافیل
از کجا فرا میگیرد گفت از ملکی که مرتبه او بالاتر از مرتبه اسرافیل است و آن
ملک از روحانیین است رسول الله فرمود پس آن ملک از کجا فرا میگیرد
گفت حضرت عزت در دلش می اندازد و انداختنی پس این را وحی گویند و این
کلام خدا است تبارک و تعالی که مانند کلام احدی نیست از مخلوقات از جمله
وحی آنست که رب العزة با پیغمبران تکلم نموده و بعضی از آن آنست که در دل
ایشان می اندازد و برخی آنست که در خواب بایشان مینماید و از جمله

تنزیل

تنزیل است که تلاوت و قرائت کرده میشود و پس آن کلام الله است بطریقی
که برای تو وصف کردم از کلام حضرت عزت که مانند کلام احدی نیست پس
بدرستی از جمله آن بود که رسولان آسمان برسولان زمینی تبلیغ میکنند آن مرد گفت
فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللّٰهُ عَنْکَ وَحَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللّٰهُ اَجْرَکَ
یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که واما قوله تعالی هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا پس
بدرستی تاویلش آنست که هل تعلم احدًا اسمه الله غیر الله تبارک و تعالی
آیا میدانی احدی را که اسم او الله باشد بغیر از حضرت وی جل جلاله پس بر تو
باد که حذر نمائی از اینکه قرآن را برای خود تفسیر کنی تا آنکه فقه آن را از علمای قرآن بدانی
پس رب اتنزیلی که شبیه کلام بشر باشد و حال آنکه آن کلام خدا است و تاویلش
شبیه کلام بشر نباشد چنانچه چیزی از خلق وی شبیه حضرت وی نیست همچنین
فعل جناب وی شبیه افعال بشر نیست و شیئی از کلام آنحضرت نیز شبیه
افعال کلام بشر نیست پس کلام خدای تبارک و تعالی صفت اوست و کلام بشر
افعال ایشان است پس تشبیه مکن کلام الله بکلام بشر که هلاک و گمراه میشوی آن

واما قوله

مرد گفت فَرَّجْتَ عَنِّی فَرَّجَ اللّٰهُ عَنْکَ وَحَلَلْتَ عَنِّی عُقْدَةً فَعَظَّمَ اللّٰهُ
اَجْرَکَ یا امیر المؤمنین دیگر حضرت امام علیه السلم فرمود که وَمَا یَعْزُبُ عَنْ
رَبِّکَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ همچنین است پروردگار
ما چیزی از وغایب نیست و چگونه میتواند بود و کسی که خلق اشیا کرده باشد

مخلوق خود راند اند و هو الخلاق العليم و اما قوله لا ينظر اليهم يوم
القيمة يعني ايشان را خيري نرسانند و عتب بكويند و الله ما ينظر الينا
فلان مراد ايشان آنست كه از وي خيري بايشان نرسد پس اين نظري كه از جانب
خداي تبارك و تعالى است نسبت بخلقش نظر رحمت است مثل كفت فرج
عني فرج الله عنك وحللت عني عقده فعظم الله اجرك و نحو و اما قوله
كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون يعني در روز قيامت از ثواب
پروردكار خود محجوب خواهند بود و اما قوله ءامنتم من في السماء ان
يخسف بكم الارض فاذا هي تمور و قوله وهو الله في السموات و في
الارض و قوله الرحمن على العرش استوى و قوله وهو معكم اينما كنتم
ونحن اقرب من حبل الوريد پس چنين است حضرت باري تعالى جلت عظمته
منزه و مقدس است از اينكه جدا و نشو و از وي چيزي كه از مخلوقات جدا ميشود يا جاري
شود بحضرت وي چيزي كه بخلايق جاري ميشود و حضرت وي لطيف است اجل و اكبر
از اينكه بجناب قدس وي نازل و عارض شود چيزي كه بخلق وي عارض و نازل
ميشود و وي شاهد بر سر و نجوي است و بر جميع اشيا وكيل و حفيظ است
و مرجع همه اشياست و مدبر كل امورات و منزه است از اينكه در عرش باشد
تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا و اما قوله وجاء ربك
والملك صفا صفا و قوله ولقد جئتمونا فرادى كما

خلقناكم

خلقناكم اول مرة و قوله وهل ينظرون الا ان يأتيهم
الله في ظلل من الغمام والملائكة و قوله وهل ينظرون
الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي ربك او يأتي بعض آيات
ربك پس بدرستي جميع اينها حق است چنانچه فرموده است و حضرت وي را
امدن نمي‌باشد مثل آمدن خلق و بدرستي كه اعلام تو كردم كه بسياري از كتاب خداي
تعالى كه تأويلش غير تنزيل اوست و مشابه بكلام بشر نيست و عنقريب طرفي از آن
انبا و اخبار تو نمايم كه ترا كفايت باشد ان شاء الله تعالى و از جمله قول ابراهيم
عليه السلم كه اني ذاهب الى ربي سيهدين پس رفتن او بسوي پروردكارش
توجه اوست بسوي آنحضرت از روي عبادت و اجتهاد و قربت آيا نمي‌بيني
كه بدرستي تاويلش غير تنزيلش است و قوله هل ينظرون الا ان
تأتيهم الملائكة خبر ميدهد محمد صلى الله عليه و آله از حال مشركان و منافقان
كه اجابت خدا و رسول او نكردند پس فرمود كه آيا انتظار ميكشند يعني انتظار نميكشند
الا آمدن ملائكه را از حيثيتي كه اجابت خدا و رسول وي نكردند او يأتي ربك
او يأتي بعض آيات ربك مراد از اين آيتان عذابست در دار دنيا
چنانكه عذاب كرد قرون اولي را پس اين خبريست كه خبر ميدهد بنبي الله صلى الله
عليه و آله از حال ايشان پس از آن فرمود كه يوم يأتي بعض آيات ربك
لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها

وعلامات

خبیرا روزی که بیاید بعض آیات و علامات پروردگار تو نفع نخواهد داد نفس را ایمانش که ایمان نیاورده باشد پیش از آن یا کسب نکرده باشد در ایمانش چیزی یعنی پس از آنکه این آیت بیاید و این آیت طلوع آفتاب است از مغربش و جز این نیست که اکتفا میکنند اولوا الالباب و الحجی و اولوا النهی و صاحبان عقل بدانستن وقتی که پرده از پیش برخیزد و آنچه موعود و خلق باشد در رسد و در آیه دیگر فرموده که فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا یعنی برایشان عذاب فرستاد و همچنین است معنی کریمه فاتی الله بنیانهم من القواعد پس آمدن حضرت وی بناهای ایشان را از اساس ارسال عذابست و همچنین است آنچه که حضرت عزت از امر آخرت وصف کرده است و جاری خواهد شد امور وی در آن روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال باشد چنانچه جاری میشود امور وی در آخرت در کتاب خدا ملاحظه بکن و باز در رو ندگان در رو فرو مرو پس اکتفا کن با آنچه وصف کردم برای تو از آن چیزهای که بخاطرت خطور میکند از چنان چیزی که رب العزة در کتابش وصف نموده است و کلام خدا را مثل کلام بشر مکردان که حضرت وی اعظم و اجل و اکرم و اعز است از آنکه واصفان پیرامون وصف وی توانند گشت مگر وصفی که ذات پاک خود را بدان موصوف نموده است فرموده که لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم آن مرد گفت فرجت عنی یا امیر المؤمنین فرج الله عنك و حللت عنی عقدة دیگر فرمود که و اما قوله بل هم

بلقاء ربهم کافرون و قوله کفرهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و قوله فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا فاما قوله بل هم بلقاء ربهم کافرون مراد از لقا بعث و نشور است که خدای تعالی لقا نامیده و همچنین ذکر مومنان نموده و فرموده است که الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم

حساب ۳

یعنی ایشان یقین میدانند که محشور و مبعوث خواهند شد و بپای حاضر بجزای خود از ثواب و عقاب خواهند رسید و ظن در اینجا بمعنی یقین است و همچنین قول حضرت وی که فرموده فمن کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت کسی که ایمان داشته باشد بانکه مبعوث خواهد شد پس بدرستی وعده خدای تعالی هر آینه آینده است از ثواب و عقاب یعنی هر کسی بپاداش عمل خود خواهد رسید از مومن و کافر ثواب و عقاب پس لقا در اینجا بمعنی رویت نیست بلکه بمعنی بعث و حشر است پس بفهم جمیع آنچه که در کتاب خدا از لقا آمده است معنی آن بعث است و کذلک قوله تحیتهم یوم یلقونه سلام یعنی بدرستی روزی که مبعوث میشوند ایمان از دلهای ایشان زایل نمیشود قال فرجت عنی یا امیر المؤمنین فرج الله عنك فقد حللت عقدة دیگر فرمود و اما قوله و رای المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها یعنی یقین میدانند که ایشان داخل آتش میشوند و اما قوله انی ظننت انی ملاق حسابیه و قوله یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین و قوله للمنافقین و تظنون بالله الظنونا پس بدرستی کریمه

إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ میگوید بدرستی که من یقین داشتم در دنیا که مبعوث
شده و حساب شوم و قوله للمنافقین و یظنون بالله الظنونا پس این ظن ظن
شک است و ظن یقین نیست و ظن بر دو قسم است ظن شک و ظن یقین پس هر ظنی
که در امر معاد باشد آن ظن یقین است و هر ظنی که از امر دنیا باشد آن ظن شک است
پس فهم و غور نما آنچه را که برای تو تفسیر کردیم قال فرجت عنی یا امیر المؤمنین
فرج الله عنک حضرت فرمود که و اما قوله تبارک و تعالی و نضع الموازین
القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا پس آن میزان عدالت که خلایق بآن مواخذه
میشوند در روز قیامت جزا خواهد داد خدای تبارک و تعالی خلق را بعضی ایشان را
از بعض بموازین یعنی بعدل او مظلوم را از ظالم خواهد گرفت و در غیر این حدیث
مراد از موازین انبیا و اوصیاء علیهم السلم و قوله عز و جل فلا نقیم لهم یوم القیمة
وزنا پس این در خصوص تقدیری و بی اعتباری آن شخص است و اما قوله فاولئک
یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که قال الله عز و جل بدرستی که حق و ثنا بتاست کرامت من برایشان و مودت من برای کسانی
که مراقبت و محافظت رضای من نماید و بجلال و عظمت من محبت کنند بدرستی که
روبهای ایشان از نور خواهد بود گفتند یا رسول الله ایشان کیستند فرمود که ایشان
و بر منبرهای از نور خواهند بود و بر ایشان لباسهای سبز نیکو خواهد بود
قومی اند که انبیا و شهدا ایشان نیستند و لیکن بجلال خدا دوستی کرده اند حق تعالی ایشان را
بیحساب داخل جنت خواهد کرد و از حضرت وی مسئلت مینماییم که برحمت بی منتهای خویش
ما را از آن

ما را از آن جماعت گرداند و اما قوله فمن ثقلت موازینه و من خفت موازینه
یعنی در روز حساب حسنات و سیئات را بوزن خواهند آورد حسنات میزان را
ثقیل میگرداند و سیئات آن را خفیف مینماید و اما قوله قل یتوفیکم ملک الموت
الذی وکل بکم و قوله الله یتوفی الانفس حین موتها و قوله توفته رسلنا
و هم لا یفرطون و قوله الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم و قوله
الذین تتوفیهم الملائکة یقولون سلام علیکم بدرستی که الله تبارک و تعالی
تدبیر امور میکند چگونه که خواهد و موکل میکند از خلقش هر کرا که خواهد بهر چیزی که
خواهد اما ملک الموت پس بدرستی که حضرت عزت عز شانه موکل میگرداند او را در
خصوص کسی که خواهد از خلقش و موکل میگرداند از رسل خود کسی را که خواهد در خصوص
کسی که خواهد از خلقش و آن ملایکه رب العزة ایشان از امر وی موکل گردانید ایشان را
در خصوص کسی که مشیت وی تعلق گرفته از خلقش پس حضرت وی مدبر جمیع امور است
و چنان نیست که هر عالمی اگر خواهد که تفسیر علم نماید استطاعت آن دارد که برای خلق
تفسیر نماید زیرا که بعضی از ایشان قوی و بعضی دیگر ضعیف اند و دیگر آنکه بعضی از علم
چنان است که طاقت حمل آن دارند و بعضی دیگر طاقت حمل ندارند مگر آنکسی که حق سبحانه
و تعالی حمل آن را برای وی سهل و آسان گردانیده و او را بمدد و اعانت نماید از خاصان
و اولیای خود و همین ترا کافیست که بدانی که حضرت بیچون محیی و ممیت است و وی وفات
میفرماید نفسها را و در دست کسی که خواهد از خلقش از ملایکه و غیر ملایکه آن مرد گفت

فرحت عني يا امير المؤمنين فرّج الله عن المسلمين بك پس حضرت علی علیه السلام مرآن مرد را
گفت که هر آینه اگر چنان شی که حق تعالی سینهٔ ترا منشرح ساخته باشد با آن چیزی که برای
تو بیان کردم پس تو بخی انکسی که خلق جبر و خلق تشبیه کرده است حقا که از مومنان پس آن
مرد گفت که یا امیر المؤمنین به درستی من چگونه توانم دانست که از مومنانم حضرت
امام علیه السلام فرمود که نمیدانند این را الا کسی که حضرت بر لسان پیغمبر خود صلی الله
علیه وآله تعلیم او کرده باشد و حضرت رسول صلی الله علیه وآله به دخول جنت برای
وی شهادت داده باشد یا از جهت دانستن کتب سماوی انشراح صدر وی نموده
باشد گفت که یا امیر المؤمنین که را طاقت آنست فرمود کسی که حضرت عزت شرح
سینه وی کرده او را توفیق داده باشد پس بر تو باد که در سر و علانیه برای خدا
عمل نمایی که هیچ چیزی با عمل برابری نمیتواند کرد این حقیر گوید که چون بر صفات ذات
حضرت سبحان عارف گشتی پس آنچه از صفات افعال وی مذکور خواهد شد مستمع باش
اگر چه بعضی از آنها ضمنا و تقریبا گذشت فقیه غموض و رموز **الفصل الاول** فی المشیة
والارادة من الخصال السبع ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی قدس سره در کتاب کافی
باسناد خود از صادق آل محمد علیهم السلام روایت کرده که گفت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله فرمود که کسی را که زعمش آن باشد که خدای تعالی بسوء و فحشاء امر میکند
پس تحقیق که بر خدا دروغ بسته باشد و کسی که زعمش آن باشد که به درستی خیر و شر
بغیر مشیت خداست پس به درستی که حضرت او را از سلطنتش اخراج نموده است و اگر

زعم نماید که معاصی بغیر قوت خداست پس تحقیق که بر حضرت وی دروغ بسته است
و کسی که بر خدا دروغ بندد داخل میگرداند او را به آتش و در کتاب مذکور در باب
مشیت و ارادات از ابی بصیر مرویست که گفت گفتم با امام جعفر صادق علیه السلام
شاء واراد وقدّر وقضی قال نعم قلت واحبّ قال لا قلت وکیف شاء
واراد وقدّر وقضی ولم یحبّ قال هکذا اخرج الینا خواست و اراده
نمود و تقدیر کرد و قضی فرمود گفتم دوست داشت فرمود که نه گفتم چگونه مشیت
وارادت و قدر و قضاء وی تعلق گرفته و محبتش تعلق نگرفته است فرمود که همچنین
بیرون آمده برای ما و ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قدس سره در کتاب توحید در
باب مشیت باسناد خود از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که حضرت عزت جلت عظمته بداود علیه السلام وحی کرد که یا داود
ترید و ارید ولا یکون الا ما ارید فان اسلمت لما ارید اعطیتک ما ترید
وان لم تسلم لما ارید اتعبتک فیما ترید ثم لا یکون الا ما ارید تو اراده میکنی تو
و اراده میکنم من و نمی باشد الا آنچیزی که اراده مینمایم من پس اگر تسلیم شوی آنچیز را
که اراده میکنم میدهم ترا چیزی را که اراده کرده تست و اگر تسلیم نشوی اراده مرا عذاب
خواهم کرد ترا در باره آنچه تو اراده میکنی بعد از آن نمیباشد الا چیزی که من اراده
میکنم و نیز در آن کتاب از امام جعفر صادق و از پدرش علیهما السلام منقولست که
فرمود مر علی صلوات الله علیه را گفتند که مردی در مشیت الهی تکلم میکند فرمود که او را

طلب نمایید پس او را طلبیدند حضرت امام متوجه او شده و گفت که یا عبدالله خدای تعالی
ترا خلق کرد موافق مشیت خودش یا مشیت تو موافق مشیت خودش فرمود پس بعض
میکند ترا هر گاه خودش خواهد یا هر وقتی که تو خواسته باشی گفت هر گاه او خواسته
باشد فرمود که شفا میدهد ترا هر گاه که مشیت او تعلق گرفته باشد یا مشیت تو
تعلق گیرد گفت هر گاه وی خواسته باشد فرمود پس داخل مینماید ترا بهر جایی که
او میخواهد یا جایی که تو میخواهی گفت هر جایی که او میخواهد پس حضرت امام علیه السلام
فرمود که اگر غیر این میگفتی گردنت را میزدم و نیز مذکور است که مردی خواست
که نزد امام جعفر صادق یا امام محمد باقر علیهما السلم داخل شود و آن مرد از
اتباع بنی امیه بود پس ما آن حضرت را شنیدیم و گفتیم کاشکی از این مرد پنهان میشدی
و ما میگفتیم که او در پنهان میشدی حضرت امام علیه السلم فرمود که چنین مکنید بلکه او را رخصت
دهید تا داخل شود چرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت پیغمبران
نزد زبان هر قابلیت و دست هر باسطیت پس این قایل استطاعت که گفتن ندارد
مگر بمشیت الهی جل جلاله و این باسط استطاعت بسط ندارد مگر بمشیت الهی جل جلاله
پس آن شخص بخدمت حضرت داخل شده از چیز چندی مسئلت نمود با آنها ایمان آورده
بیرون رفت بدانکه غرض این اخبار ظاهر است زیرا که ظاهر آنها دلالت دارد
بر آنکه هیچ شیئی از اشیا نباشد و هیچ فعلی از افعال صورت نمی بندد الا
بمشیت و اراده خدای تعالی مشیت و اراده بنده را دخلی نیست بلکه وی

ور افعال

در افعال و اقوال خود مجبور و بی اختیار است و حال آنکه اینچنین نیست چرا که حضرت
عزت تکلیف کرده از روی تخییر و نهی فرموده از روی تحذیر و اعطی کرده بر قلیل
بر قلیل کثیر و کسی بحضرت وی عاصی نشده از روی غلبه و مطیع وی نشده از روی
اکراه و اراده کفر و عصیان از بندگان نکرده تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
الکشف مصنف این کتاب وفقه الله لمرضاته گوید که مشیت و اراده
خدای تعالی بر دو نوع است اول آنکه بطریق الجا و اجبار و اضطرار باشد
ثانی آنکه بر سبیل اختیار و اختیار باشد و دلالت دارد باین معنی آن حدیثی که
ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب کافی در باب مشیت و ارادت از
امام موسی کاظم علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرموده است که ان لله
ارادتین و مشیتین ارادة حتم و ارادة عزم بدرستی که خدا را دو ارادت
و دو مشیت است یکی ارادتی که بطریق لزوم و وجوب است و یکی دیگر ارادتی
که بر سبیل عزم و اختیار است ینهی وهو یشاء و یأمر وهو لا یشاء و نهی کننده
و حال آنکه وی میخواهد و امر میکند و حال آنکه وی نمیخواهد اوما رایت انه نهی
آدم و زوجته ان یاکلا من الشجرة و شاء ذلک آیا نمی بینی که حضرت وی نهی
کرد آدم و زوجه وی حوا را از خوردن از درخت گندم و خواست اکل ایشان را
ولو لم یشاء ان یاکلا لما غلبت مشیتهما مشیة الله و اگر نمیخواست اکل نمودن

ایشان را هر آینه غالب نمی‌شد خواست ایشان خواست خدا را و امر ابراهیم
ان یذبح اسحق و لم یشاء ان یذبحه و امر فرمود ابراهیم را بذبح کردن
اسحق و نخواست اینکه او را ذبح نماید و لو شاء لما غلب مشیة ابراهیم
مشیة الله و اگر خواسته بودی هر آینه غالب نمی‌شد خواست ابراهیم خواست
خدا را قوله ادا و ما رایت انه نهیهما الخ یعنی تعلق گرفته بود مشیت
خدای تعالی بخوردن آدم و حوا از آن شجره باین طریق که ایشان در خوردن
مختار باشند و در عدم اکل مضطر و مجبور نباشند پس اگر ایشان را در عدم اکل
آن مجبور و مضطر و بی اختیار می‌نمود هر آینه غالب نمی‌شد مشیت ایشان
مشیت خدا را و قوله و امر ابراهیم ان یذبح اسحق الخ یعنی امر فرمود آنحضرت را
بذبح فرزندش از روی اختیار و ابتلا و امتحان و مشیت الهی چنان نبود که او را
ذبح نماید از روی اضطرار و بی اختیار یعنی آنحضرت را در عدم ذبح فرزندش
مجبور و بی اختیار نمود و او را قدرت ذبح نداد و اگر خواست خدا ذبح وی
می‌شد از روی اضطرار باین طریق که او را ذبح نماید وی ذبح می‌نمود هر آینه غالب
نمی‌آمد مشیت ابراهیم در عدم ذبح وی مشیت ~~ابراهیم در عدم~~ خدا را
در ذبحش اول حدیث شریف و سوق کلام بدین معنی تمام دارد والحمد لله

دلالت هم

و نیز دلیلست برین معنی حدیثی که صدوق قمی قدس سره در کتاب توحید از ثبت

مشیت

مشیت باسناد خود از ابی الصلت عبد السلم بن صالح الهروی روایت کرده که گفت
روزی مأمون از علی بن موسی علیه التحیة والثنا مسالت نمود و گفت یا بن رسول الله
چه معنی دارد کریمه وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ
تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
پس حضرت امام علیه السلم فرمود که حدیث کرد با من پدرم موسی بن جعفر از پدرش
جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن
علی بن ابی طالب علیهم السلم که بدرستی مسلمانان مر حضرت رسول را صلی الله علیه و آله گفتند
که یا رسول الله اگر اکراه میکردی بر اسلام کسی را که قدرت بر وی داشتی هر آینه عدد ما
کثیر می‌شد و بر دشمن قوت می‌یافتیم پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من چنان
که با خدا ببدعت ملاقات کنم در آنچیزی که با من در باره آن حدیث نکرده باشد
و من از متکلفان نیستم پس حضرت حق سبحانه و تعالی نازل نمود که یا محمد اگر خواست
پروردگار تو باشد جمیع آن کسان که در روی زمین اند هر آینه ایمان خواهند
آورد بر سبیل الجا و اضطرار در دار دنیا چنانچه نزد معاینه و رؤیت بأس در دار
آخرت ایمان خواهند آورد و اگر با ایشان چنین کنم از جانب من مستحق ثواب
و مدح نخواهند شد و لیکن اراده من از ایشان آنست که ایمان از روی
اختیار نه اجبار ایمان آرند تا مستحق تقرب و کرامت من گردند و دوام
خلود در جنت خلد میسر ایشان گردد افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین

پس اما تو اگر امسکینی مرد ما را نما اگر باشند ایمان آرند کافر و اما قوله
عز وجل وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله و نباشد مر نفسی را اینکه
ایمان آرد الا باذن خدا پس این رسیدن جبر ایشان با یمان نیست و لیکن معنی
آن است که نباشد هیچ نفس را اینکه ایمان آرد الا باذن الله و اذن حضرت
وی امر اوست مر نفس را با یمان چنان نیست که نفس بتکلف عبادت و ممنوع
باشد مراد آنست که هر کسی را او را امور شرعی بعقل او و آنکه دانسته اند بلکه
او را امر و نهی نموده و با طاعت شارع مأمور ساخته اند و مضطر بودن کسان
با یمان در وقت زوال التکلیف خواهد بود پس چون گفت فرجت عنی یا ابا الحسن
فرج الله عنك و در کتاب کافی در باب استطاعت در آخر حدیثی از صادق
آل محمد علیهم السلم روایت که فرمود ان الله لم یجبر احدا علی معصیة بدرستی
خدای تعالی جبر نکرده است احدی را بر گناه و لا اراد ارادة حتم الکفر
من احد و اراده نکرده است اراده بطریق وجوب کفر را از احدی و لکن
حین کفر کان فی ارادة الله و فی علمه ان لا یصیر الی شیء من الخیر
و لیکن در وقتی که کافر شده بود در ارادت و در علم خدای تعالی اینکه باز نگردد
بچیزی از خیر قلت اراد منهم ان یکفروا قال لیس هکذا اقول و لکنی
اقول علم انهم سیکفرون فاراد منهم الکفر لعلمه فیهم و لیست ارادة
حتم انما هی ارادة اختیار راوی گوید گفتم اراده کرده است از ایشان اینکه

کافر شوند

کافر شوند فرمود که چنین نمی گویم و لیکن میگویم که دانست که ایشان کافر خواهند شد
پس اراده کرد از ایشان کفر را از جهت علمش در ایشان و این اراده حتم نیست
و جز این نیست که اراده اختیار است قول حضرت که فرمود فاراد منهم الکفر تا آخر
معنی اش آنست که ارادت نمود این را که ایشان مختار باشند در اختیار کفر
و این را که مضطر نباشند در اختیار ایمان و این معنی از متن حدیث ظاهر است
از برای متأمل الحمد لله چون این را دانستی بدانکه متعلق مشیت و ارادت
الهی از افعال بندگان نیز بر دو قسم است اول آنکه ایشان را در بعضی افعال ایشان
اصلا اختیار نیست بلکه آنچه مشیت و ارادت آنحضرت در باره بندگانش
تعلق می پذیرد همان صورت پذیر خواهند شد از باب صحت و سقم و فرح و غم
و راحت و الم و خواب و بیداری و توسعه رزق و تنگی آن و غیر آنها از انواع
بلایا پس جبر بدین معنی اطلاق میشود و آنچه گذشت از قول حضرت رسول صلی الله علیه
در حدیث اول که فرمود من زعم ان الخیر والشر بغیر مشیة الله فقد اخرج
الله من سلطانه الحدیث و قول حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در حدیث
سیم حکایة عن داود علیه السلام فیما اوحی الله الیه یا داود تریدو ارید
ولا یکون الا ما ارید الی آخر و قول آنحضرت علیه السلام در حدیث چهارم که فرمود
یا عبد الله خلقك الله لما شاء او لما شئت الحدیث وهذا المقام
ینبغی ان تحقیق هکذا قسم دویم آنکه کار بندگان و اختیار با ایشانست در افعال

ام از اگر طاعت باشد یا معصیت فاما مشیت خدا و ارادت وی در طاعات
عباد و عبادت ایشان ظاهر است احتیاج به بیان ندارد و اما در عصیان
و طغیان ایشان پس دو وجه در توجیه آن گفته میشود وجه اول آنکه مشیت
و ارادت آنحضرت در کفر و معصیت علم اوست بآنها دلالت میکند برین وجه
حدیثی که ثقة الاسلام در کتاب کافی در باب مشیت و ارادت باسناد خود از
فضیل بن یسار روایت کرده که گفت از صادق علیه السلم شنیدم که میگفت شاء
و اراد و لم یحب و لم یرض خواست و اراده نمود و دوست نداشت و راضی نشد
شاء ان لا یکون شیء الا بعلمه و اراد مثل ذلک و لم یحب ان یقال ثالث
ثلثة و لم یرض لعباده الکفر خواست این را که هیچ چیزی نباشد الا بعلم
او و اراده نمود مثل آنرا و دوست نداشت که گفته شود ثالث ثلثة چنانچه
نصاری گفتند و راضی نشد برای بندگانش کفر را و نیز برین معنی دلالت دارد
حضرت در حدیث گذشته که فرمود و لیس هکذا اقول و لکنی اقول علم انهم
سیکفرون فاراد منهم الکفر لعلمه فیهم و وجه دوم آنکه مراد از مشیت و ارادت
حضرت عزت در کفر و معصیت بندگان نهی اوست از آنها چنانکه صدوق قدس
روحه در کتاب عیون از معویة شامی روایت کرده که گفت به شهر مرو بخدمت علی
بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا داخل شدم پس با او گفتم یا بن رسول الله از امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم بما رسیده که آنحضرت فرموده که لا جبر

ثالث

ولا

ولا تفویض و لکن امر بین امرین پس معنی این حدیث شریف چیست حضرت امام
علیه السلم فرمود که کسی را که زعمش آن باشد که خدای تعالی میکند افعال ما را
بعد از آن عذاب میکند ما را برای آن افعال ~~ما را بعد از آن برای افعالی~~
که خود کرده است پس بدرستی آن شخص قایل شده بجبر و کسی را که زعمش آن باشد
که حضرت بیچون تفویض کرده و وا گذاشته کار خلق و امر رزق را به حجتهای
خود علیهم السلم پس بتحقیق که قایل بتفویض مشرک است گفتم یا بن رسول الله پس
امر بین الامرین چیست فرمود که وجود سبیل به اتیان آنچه مامور بدان شده اند
و ترک آنچه که از آن منهی گشته اند گفتم مر آنحضرت را که آیا خدا اراده را مشیتی
و اراده هست پس فرمود که اما الطاعات فارادة الله و مشیته فیها
الامر بها و الرضا لها و المعاونة علیها اما در طاعت پس ارادت خدا
و مشیت وی امر اوست بدانها و رضای اوست مر آنها را و معاونت و یاری
اوست مر آنها را معاونت بر کردن آنها و مشیته فی المعاصی النهی
عنها و السخط لها و الخذلان علیها و ارادت آنحضرت و مشیت وی در
معصیت عباد نهی و منع اوست ایشان را از آنها و سخط و غضب اوست از
آنها و خذلان و فرو گذاشتن اوست بر کردن آنها قلت فلله عز و جل فیها
القضا گفتم پس خدا را عز و جل بر افعال بندگان قضا هست قال نعم ما من
فعل یفعله العباد من خیر و شر الا و لله فیه القضاء فرمود بلی هیچ فعلی

شده به تفویض قایل بجبر کافر است و قایل به

و ارادته

از خیر و شر نیست که بندگان آنرا کنند الا آنکه خدا را در آن قضاست قلت
ما معنی القضاء قال الحکم علیهم بما یستحقونه علی افعالهم من الثواب
والعقاب فی الدنیا والآخرة گفتم معنی این قضا چیست فرمود که حکم کردنست بر ایشان
بآنچه مستحق آن میشوند بر افعالشان از ثواب و عقاب در دنیا و آخرت بدان
وفقک الله لمعارف الایمان وهداک الی مراتب الایقان والعرفان
که حدیث شریف قانونست از برای فهم محلات ابواب مذکوره از جبر و تفویض
و امر بین الامرین و مشیت و ارادت و قضا پس اگر نباشد در دهر تو
الا همین حدیث کافیست ترا از روی بیان والحمد لله علی نعمائه ظاهراً و باطناً

الغمض الثانی فی القضاء والقدر وسایر الخصال السبع در کتاب توحید
صدوق قدس سره از رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که حق سبحانه
و تعالی تقدیر مقادیر کرد پیش از آنکه خلق سموات و ارض کند به پنجاه هزار سال
و باسناد خود از علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده که فرمود که حدیث کرد
با ما پدرم موسی بن جعفر و وی فرمود که حدیث کرد با ما پدرم جعفر بن محمد و او نیز
فرمود که حدیث نمود با ما پدرم محمد بن علی و آنحضرت فرمود که حدیث کرد با ما پدرم
علی بن الحسین و او نیز فرمود که حدیث کرد با ما پدرم حسین بن علی علیهم السلام که گفت
شنیدم از پدرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که فرمود که اعمال بر سه حالت
که آن فرایض و فضایل و معاصی است فاما فرایض پس بامر خداست عز و جل و برضای

او

او و قضای او و قدر او و مشیت او و علم اوست و اما فضایل پس بامر حضرت وی نیست
ولیکن برضا و قضا و قدر او و تقدیر و مشیت و علم اوست و اما معصیتها پس نیست
بامر خدا ولیکن بقضا و تقدیر و مشیت و علم خداست بعد از آن بر کردن معاصی
عذاب خواهد نمود در کتاب کافی در باب انه لا یکون فی السماء والارض
شیء الا بسبعة از صادق آل محمد علیهم السلام روایت که آنحضرت فرمود که نمی باشد
چیزی در زمین و نه در آسمان الا باین خصال سبعه که مشیت و ارادت
و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل است پس کسی را اگر زعم آن باشد که بر
نقض یکی از آن قادر است پس تحقیق که آن شخص کافر است **الکشف**
ثقة الاسلام قدس سره در کتاب کافی در باب البداء از حسین بن محمد از معلی
بن محمد روایت کرده که از عالم یعنی از امام موسی علیه السلام مسئلت نمودند که
کیف علم الله چگونه دانست خدای تعالی فرمود علم و شاء و اراد و قدر
و قضی و امضی دانست و خواست و اراده نمود
و تقدیر کرد و قضا فرمود و امضا نمود فامضی ما قضی و قضا ما قدر صح
و قدر ما اراد پس امضی
کرد آنچه را که قضا فرمود و قضا کرد چیزی را که تقدیر نمود و تقدیر کرد آنچه را
که اراده فرمود پس بعلم صورت می بندد مشیت و بمشیت او می باشد
ارادت و بارادت وی میشود تقدیر و بتقدیر او می باشد قضا و بقضا
او حاصل میشود امضا و علم مذکور مقدمست بر مشیت و مشیت ثانیست و اراده
ثالث است و تقدیر واقعست بر قضای بامضا فلله تبارک و تعالی

البداء فيما علم متى شائه وفيما اراد لتقدير الاشيا پس مر خدا راست تغير
در آنچه دانسته که ام زمان خواسته و در آنچه اراده نموده است از جهت تقدیر
اشيا فاذا وقع القضا بالامضا فلا بداء پس هرگاه که واقع شود قضا
بامضا پس تغیر پذیر نخواهد بود فالعلم بالمعلوم قبل كونه والمشية فى المنشاء
قبل عينه والارادة فى المراد قبل قيامه والتقدير لهذه المعلومات
قبل تفصيلها وتوصيلها عيانا ووقتا پس علم بمعلوم پیش از بودن وجود آنست
و مشیت در منشا پیش از عین اوست و اراده در مراد پیش از قیام اوست
و تقدیر از برای این معلومات قبل از تفصیل و توصیل آنهاست عیانا و وقتا والقضا
بالامضى هو المبرم من المفعولات ذوات الاجسام المدركات بالحواس
من ذي لون وريح وقضا بامضا همان مبرم است از مفعولات که صاحب اجسام
و مدرک بحواس اند از چیزی که صاحب رنگ و بو باشد و وزن و کیل باشد و آنچه
حرکت کند و جنبد از انس و جن و طیر و سباع و غیر اینها از چیزهای که مدرک بحواس
شود پس حضرت عزت را در آن بدا است از آنچیزی که عین او صورت پذیر
نشده باشد پس هرگاه که عین آن شیئی که مفهوم و مدرک است صورت
پذیر شد پس بدا و تغیر نخواهد بود والله يفعل ما يشاء پس بعلم دانسته است
اشیا را پیش از اظهار آنهاست و باراده تمیز نموده نفسها و الوان و صفات
آنها را و بتقدیر مقدر کرده اوقات آنها را و دانسته اول آنها و آخر

کون و وجود آن و بحیثیت
دانسته صفات و حدود آنها را
و انشا انها پیش از ...

انها را

آنها را و بقضا ظاهر نموده برای مردم اماکن آنها را و دلالت کرده است از
برآنها و با مضا شرح نموده علل و سبب آنها را و ظاهر و روشن کرده امر
و فعل آنها را ذلك تقدير العزيز الحكيم پس نظر کن ایها اللبیب الادیب
درین حدیث شریف که چگونه و بچه مرتبه حضرت امام علیه السلم بیان و شرح
کرده و توضیح و تفسیر و تفصیل نموده و ترتیب داده از اول تا آخر و رجوع
کرده از آخر تا اول حاصل مذکورات را مکررات تا تو در غفلت مانده بیهات
نیفتی والحمد لله وصلى الله على محمد وآله اجمعين و نیز در کتاب مذکور در باب
الجبر والقدر مرویست که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از
انکه از واقعه صفین مراجعت نموده بود در مجلس بهشت آیین تمکین
داشت که در آن حال شیخی اقبال نموده بزانوی ادب در آمد پس متوجه
شده گفت یا امیر المؤمنین خبر ده ما را از رفتن ما بسوی اهل شام که آیا
بقضا و قدر خدا بود پس امیر المؤمنین علیه السلم فرمود بلی ای شیخ بخدا که
هیچ بلندی را بالا نرفتید و هیچ بطن وادی و پستی را هبوط نکردید الا
بقضا خدای تعالی و قدر وی پس گفت آیا رنج و تعب من نزد
حضرت وی اجری و مزدی داشته باشد پس حضرت او را زجر کرده
فرمود که چنین مگو ای شیخ بخدا قسم که خدای تعالی اجر شما را عظیم
گردانیده در رفتن شما در حالت استسیار بودید و اقامه شما در حالت

که مقیم بودید و در انظار شما در حالتی که مراجعت نمودید و در هیچ یک ازین حالات
مجبور و مضطر و مکره نبودید پس آن شیخ مر آنحضرت را گفت که چگونه ما در سیر و منقلب
و منصرف خود مضطر و مکره نشدیم و حال آنکه اینها بقضا و قدر خداست پس حضرت امام
علیه السلم فرمود که گمان تو قضاء واجب و قدر لازم است اگر چنان باشد
هر آینه باطل خواهد بود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر از جانب خدا و ساقط
خواهد شد معنی وعده و وعید و مذنب مستحق ملامت نخواهد بود و محسن
استحقاق حمد نخواهد داشت و هر آینه مذنب اولی خواهد بود باحسان از محسن
و هر آینه محسن اولی خواهد بود بعقوبت از مذنب این مقاله عابدان اوثان
و خصمای رحمن و لشکر شیطان و قدریه و مجوس این امت است بدرستی که خدای
تعالی تکلیف نموده از روی تخییر و نهی کرده از روی تحذیر و اعطا کرده بر عمل
قلیل ثواب کثیر و کسی عاصی نشده بر او از روی غلبه و اطاعت وی نکرده از
روی اکراه و تفویض امر بر بندگان نکرده و سموات و ارض و آنچه در آنهاست
باطل نیافریده و پیغمبران که مبشر و منذر بند بعبث نفرستاده ذلک ظن الذین
کفروا فویل للذین کفروا من النار پس آن شیخ انشا نموده میگفت * انت
الامام الذی نرجوا بطاعته * یوم النجاة من الرحمن غفرانا * اوضحت
من امرنا ما کان ملتبسا * جزاک ربک بالاحسان احسانا * صدوق قمی رحمه الله در کتاب
احسانا
توحید حدیث شیخ را بطرق مختلفه روایت کرده است و از ابن عباس نیز همین

حدیث را

حدیث را روایت کرده لیکن تفاوت اکثر در روایت ابن عباس این چند کلمه زیادت
و کلمات زایده آنست که شیخ گفت یا امیر المومنین فما القضاء والقدر اللذان
ساقانا وما هبطنا وادیا ولا علونا تلعة الا بهما ای امیر المومنین پس
کدام است و چه معنی دارد آن قضا و قدری که رانده است ما را و هیچ پستی را
هبوط نکرده ایم و هیچ بلندی را بالا نرفته ایم الا بسبب آنها فقال امیر المومنین
علیه السلم الامر من الله والحکم پس امیر مومنان صلوات الله علیه فرمود که قضا
و قدر بمعنی امر و حکم الهی است بعد از آن حضرت امام علیه السلم تلاوت فرمود که
وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا یعنی حکم کرده پروردگار
تو این را که عبادت و بندگی نکنید الا او را و به پدر و مادر احسان نمایید بدانکه
ازین حدیث شریف معلوم شد که قضا و قدر بمعنی امر الهی و حکم اوست چنانکه ازین
حدیث امام رضا علیه التحیة والثنا منقول از کتاب عیون ظاهر گردید که در آخر آن
حدیث آنحضرت فرمود که ما من فعل یفعله العباد من خیر و شر الا ولله فیه
قضاء یعنی هیچ فعلی نیست که کنند آنرا بندگان از خیر و شر الا آنکه مر خدا راست در آن
فعل قضا قلت ما معنی هذا القضاء گفتم که چیست معنی این قضا قال الحکم علیهم بما
یستحقونه علی افعالهم من الثواب والعقاب فی الدنیا والآخرة فرمود که حکم
کردن برایشان بآنچه مستحق آن میشوند بر فعلهای خودشان از ثواب و عقاب
در دنیا و آخرت و معنی هر یک از قضا و قدر بتفصیل بهترین مذکور خواهد شد ان شاء الله

تبارک و تعالی دوم محمد بن علی بن بابویه رحمه الله در کتاب توحید باسناد خود از
اصبغ بن نباته روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
در قدر که الا ان القدر سرٌّ من سرّ الله وسترٌ من ستر الله وحرزٌ من
حرز الله مرفوع فی حجاب الله مطوی عن خلق الله مختوم بخاتم الله سابق
فی علم الله وضع الله العباد فی علمه ورفعه فوق شهاداتهم ومبلغ
عقولهم لانهم لا ینالونه بحقیقة الربانیة ولا بقوة الصمدانیة
ولا بعزة الوحدانیة لانه بحر زاخر عمقه ما بین السماء والارض
عرضه ما بین المشرق والمغرب اسود کاللیل الدامس کثیر الحیات
والحیتان یعلو مرة ویسفل اخری فی قعرها شمس تضیء لا ینبغی
ان یطلع علیها الا الله الواحد الفرد فمن تطلع علیها فقد ضاد
الله عز وجل فی حکمه ونازعه فی سلطانه وکشف عن سره وستره
وباء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصیر ظاهر این حدیث
شریف دلالت دارد بر آنکه تحقیق قدر بحریست عمیق که قعر آن را احدی پدیدار نیست
و بادیه‌ایست خونخوار که رهروان فکر در تیه آن سرگردان است و دریاییست
زخّار که غواص وهم در تلاطم امواج آن حایر و نابراست و ظلمتیست تاریک
که ذوالقرنین خیال از طلب زلال وصال آن مأیوس از حیات گردیده
و راهیست باریک که سالکان با کثرت تکاپو آنرا هنوز ندیده با این همه با خدا در حکم

هرگز

وضدیت

وی ضدیت کرده و در سلطان وی منازعه نموده و مرجع وی غضب الهی و مأوای
وی آتش جهنم نامتناهیست بیان مصنف این کتاب ایده الله گوید که این
حدیث غرّا رد است بر ارباب عقول و اصحاب آرا و ایشان جمعی اند
که از سفینه نجات تخلف کرده در بحار جهالات و غشوات ضلالات غرق
گشته اند زیرا که بمقتضای آرا و عقول خود در معنی قضا و قدر اقوال کرده اند
فاضلوا کثیرا من الناس وضلوا عن سواء السبیل و آنچه از قضا و قدر
در کلام ائمه اثنا عشر علیهم السلم مبرهن و مفسر است قوله لا ینبغی ان یطلع علیها
الا الله ای الا الله وخلفائه ومن نعلم منهم وما یعلم تأویله الا الله و
الراسخون فی العلم وهذا الظاهر کما هو ظاهر والحمد لله رئیس المحدثین محمد
بن بابویه رحمه الله در کتاب توحید فرموده که جمیع اعمال عباد و آنچه در عالم میشود از خیر
و شر بقضا و قدر خداست پس قضا بمعنی اعلام آمده است چنانچه حضرت عزت جلاله
فرموده است که وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی ایشان را اعلام کردیم پس ممکن
هیچ اشتباهی نیست که جمیع اعمال عباد از خیر و شر بقضای خالق جن و بشر باشند زیرا
که حضرت وی بر جمیع آنها عالم است و صحیح است که ایشان را از آنها اعلام و اخبار کند
و قدر نیز بمعنی کتاب و اخبار آمده چنانکه فرموده الا امرأته قدرنا انها من
الغابرین یعنی کتبنا و اخبرنا و شعر عجاج را نیز برای استشهاد آورده و اعلم بان الله
خالق الجلال قد قدر فی الصحف الاولی التی کان سطر پس قدر بمعنی کتابت است

و گاهی قضا بمعنی حکم و الزام آمده قال الله عز و جل وقضی ربک الا تعبدوا الا
ایاه و بالوالدین احسانا تا مراد آنست که حضرت وی خلق را به بندگی خود حکم کرده
و عبادت خود را برایشان لازم نموده بنا برین جایز است که گفته شود که اعمال بندگان
یعنی فرایض نه غیر آن بقضای خداست باین معنی که کردن فرایض را برایشان
حکم کرده و ادای آنها را برایشان لازم نموده است و گاهی جایز است که
گویم اعمال عباد بتقدیر خداست باین معنی که مقادیر افعال ایشان و احوال
آنها را از حسن و قبح و فرض و نافله و غیر ذلک برای ایشان بیان کند
و با دله و براهین مبین سازد و لیکن در حقیقت مقدار آنها خداست و تقدیر
حضرت وی آنها را بجهت آن نیست که خود بمقدار آنها عارف گردد و لیکن
بجهت آنست که برای کسانی که عارف بمقدار آنها نیستند بیان کند و ظهور این
معنی بمرتبه ایست که خفا ندارد و محتاج استشهاد نیست نمی بینی که با اهل هر صنعتی
در تقدیر صنایع ایشان رجوع نمایی که برای تو بیان نمایند علم ایشان بمقدار
آنها مانع ایشان نمیشود از آنکه تقدیر آنها نمایند تا مقدار آنها را برای
تو بیان کنند و جز این نیست که ما منکر اینیم که خدای تعالی حکم کند عباد را بر
کردن اعمال و منع کند ایشان را از انصراف از آنها یعنی ایشان را از اختیار
مجبور نماید و تکوین و فعل آنها را خود کند فاما آنکه خلق کند آنها را خلق تقدیر
پس منکر آن نیستیم بعد از آن فرمود که از بعضی اهل علم شنیدم که میگفت که

بدرستی

بدرستی قضا بر ده وجه است وجه اول آنکه بمعنی علم است چنانچه حضرت عزت میفرماید
الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها یعنی دانست آنرا وجه ثانی بمعنی اعلام است
چنانکه میفرماید وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب و در جای دیگر میفرماید وقضینا
الیه ذلک الامر ای علمناه یعنی اعلام ایشان کردیم وجه سیم بمعنی حکم است
و هو قوله عز و جل یقضی الحق یعنی یحکم بالحق چهارم بمعنی قول است و هو قوله عز و جل
والله یقضی بالحق ای یقول بالحق پنجم بمعنی حتم و وجوب است چنانچه میفرماید
فلما قضینا علیه الموت یعنی حتم و واجب گردانیدیم بر وی مرگ را پس قضا در اینجا
بمعنی حتم است ششم بمعنی امر است چنانکه میفرماید که وقضی ربک الا تعبدوا
الا ایاه یعنی پروردگار تو امر فرمود که بندگی مکنید الا او را هفتم بمعنی خلق
کردن و آفریدن است چنانچه میفرماید فقضیهن سبع سموات فی یومین یعنی خلق کرد
خلق آنها را هشتم بمعنی فعل است و هو قوله عز و جل فاقض ما انت قاض ای
افعل ما انت فاعل یعنی بجا آر که تو فاعل آنی نهم بمعنی اتمام است چنانچه حضرت
عزت از موسی علیه السلم حکایت کرده میفرماید که ایما الاجلین قضیت فلا
عدوان علی والله علی ما نقول وکیل کدام یک از این دو مدت را که باتمام رسانم
پس تعدی بر من نخواهد بود دهم بمعنی فراغ از شیء است و هو قوله عز و جل قضی الامر
الذی فیه تستفتیان یعنی یوسف علیه السلم گفت بآن دو کس که از تعبیر خواب خود
از آن حضرت استفسار نمودند فراغ پذیرفته شد برای شما از کاری که در آن استفتا

نمايند و قول القايل قد قضيت لك حاجتك يعني فرغ لك منها
پس جايز است که گفته شود که کل اشيا بقضا و قدر خداست جل جلاله باين معني
که حضرت وي بجميع آنها عالم است و مقادير همه را ميداند و مراد و اجل جلاله
در جميع اشيا از خير و شر حکم است پس هر آنچه که داخل تحت خيرات قضا
خدا در ان امر اوست و واجب خلق کرده اند در آنچه از است و علم آنحضرت
بمبلغ و مقدار آن و هر آنچه که شر باشد پس بامر و رضاي وي نيست وليکن
بقضا و قدر آنحضرت است باين معني که بمبلغ و مقدار آن عالم است و حکم خود را در آن
جاري ميگرداند و خواجه نصير قدس سره در کتاب تجريد گفته که والقضاء والقدر ان
اريد بهما خلق الفعل لزم المحال او الالزام صح في الواجب خاصة
او الاعلام صح مطلقا يعني اگر مراد از قضا و قدر خلق کردن خدا باشد
فعل بنده را پس محال لازم مي آيد و اگر الزام مراد باشد در واجبات صحيح است
و شارح کتاب مذکور گفته که در ميان اهل ملل شهرت تمام دارد که جميع حوادث
بقضا و قدر خداست جل جلاله و اين شامل فعل بنده است پس اگر مراد از
قضا و قدر خلق کردن باشد چنانچه ميفرمايد فقضيهن سبع سموات اي خلقهن
و فرموده که و قدر فيها اقواتها اي خلقها محال لازم مي آيد يعني مخلوق خدا
بودن افعال بنده کان محال و باطل است و اگر مراد از قضا و قدر ايجاب و الزام
باشد چنانچه حضرت وي ميفرمايد و قضي ربك ان لا تعبدوا الا اياه و ميفرمايد

نحن

نحن قدرنا بينكم الموت پس همين واجبات بقضا و قدر خداست نه چيزهاي ديگر و اين است
معني قول خواجه که صح في الواجب خاصة و اگر مراد از آنها اعلام و تبيين باشد
كقوله عز و جل وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض
الاية و قوله عز و جل الا امرأته قدرناها من الغابرين يعني اعلام کرديم
بدان و نوشتيم در لوح محفوظ پس بنابرين جميع افعال بقضا و قدر است و آنکه
مراد ما بود که شقوق و معاني آنست که دانسته شود که قضا و قدر معاني کثيره دارد
پس واجب است که در هر جا بما يناسب آن اطلاق کنند مع هذا هر يک از آنها در
کلام اهل الذکر عليهم السلم مفسر است چنانکه اکثر آنها مفصلا گذشت الحمد لله اولا
و آخرا و باطنا و ظاهرا و از جمله احاديثي که در تفسير خصال سبعه وارد است حديثيست
که ثقة الاسلام قدس سره در کتاب کافي در باب المشية والارادة باسناد خود از
علي بن ابراهيم روايت کرده که گفت از ابي الحسن موسي بن جعفر عليهما السلم شنيدم که
ميفرمود لا يكون شيء الا ما شاء الله واراد وقدر
وقضي قلت ما معنى شاء قال ابتداء الفعل قلت ما معنى قدر قال
تقدير الشيء من طوله وعرضه قلت ما معنى قضى قال اذا قضى امضاه
فذلك الذي لا مرد له راوي گويد گفتم که معني شاء چيست فرمود که ابتدا فعل گفتم
معني قدر چيست فرمود که تقدير هر چيزي از طول و عرض آن گفتم معني قضا چيست فرمود
که هر گاه قضا کند امضا ميکند پس امضا که رسد تغيير پذير نخواهد بود و نيز در آخر

حدیثی مذکور است که حضرت رضا علیه التحیة والثنا به یونس بن عبد الرحمن گفت
یا یونس تعلم ما المشیة قلت لا قال هی الذکر الاول میدانی که مشیت چیست
گفتم که نمیدانم فرمود که آن ذکر اولست فتعلم ما الارادة قلت لا قال العزیمة
علی ما یشاء فرمود که پس میدانی که اراده چیست گفتم نمیدانم فرمود که عزیمت
بر آنچه مشیتش تعلق میگیرد فرمود که میدانی قدر چیست گفتم نه فرمود که هی الهندسة
و وضع الحدود من البقاء والفناء و آن هندسه یعنی اندازه اشیاء و قرار
دادن حدهاست از بقا و فنا پس از آن فرمود که قضا ابرام و اقامه عین است
راوی گوید پس رخصت حاصل نموده سر مبارک آنحضرت را تقبیل نمودم و گفتم که فتح
نمودی برای من چیزی را که از آن در غفلت بودم و فاضل متبحر محمد امین استرابادی
قدس الله روحه در رساله دانشنامه از کتاب محاسن که مصنف آن عمده
محدثین احمد بن ابی عبد الله برقی است نقل نموده که وی از امام موسی کاظم
علیه السلام روایت کرده که مر یونس را که مولای علی بن یقطین بود گفت یا یونس
لا تتکلم فی القدر گفت و گو مکن در قدر گفت یدرستی که من در قدر تکلم نکنیم
ولیکن میگویم که لا یکون الا ما اراد الله وشاء وقضی وقدر
حضرت فرمود که من چنین نمیگویم ولیکن میگویم لا یکون الا ما شاء الله
واراده و قدر و قضی فرق در تقدیم مشیت است بر ارادت و قدرت
بر قضا پس از آن فرمود که اتدری ما المشیة فقال لا قال همه بالشیء

آیا میدانی که چیست ارادت گفت نه فرمود که اتمامه علی المشیة تمام کردن
اوست ارادت را بر مشیت یعنی قصدی که در کردن چیزی ونهت ارادت
شده وجه در آنست چنانچه گذشت که ارادت ابتدا ار فعل است و در حدیث
دیگر مشیت ذکر اولست و ارادت عزم در آنست دیگر حضرت امام علیه السلام
فرمود که آیا تدری ما القدر قال لا آیا میدانی که قدر چیست گفت نه فرمود
که هو الهندسة من الطول والعرض والبقا قدر هندسات یعنی اندازه است
از طول و عرض و بقا بعد از آن فرمود که اذا شاء شیئا اراده که اذا اراده
قدره واذا قدره قضاه واذا قضاه امضاه یعنی خصال مذکوره بترتیب
صورت می بندد چنانکه مذکور شد حاصل آنکه هر گاه که از برای فهام و تفهیم تعبیر از
از نفس خود نمایی شیئی از اشیایی که معلوم تست فعل آن بخاطرت خطور کند
و قصدت بکردن آن تعلق گیرد و قصد چیزی را ذکر اول و ابتدا و فعل گویی هر گاه
که قصد ایجاد آن شیئی کنی پس آنرا عزیمت گویی که مشیت بفعل آن تعلق گرفته
بود که عبارتست از ارادت و هر گاه مقدار نمایی برای آن شیئی قرار دهی
از طول و عرض و عمق و اول و آخر و بقا و فنا و غیره ذلک پس آنرا قدر خواهی
گفت و هر گاه که حکم بکون و وجود آن شیئی کنی با تعیینی که مصلحت در آنست
که موجود شود پس آنرا قضا گویی و هر گاه که فعل آنرا جزم نمایی و آنرا عمل
آری پس آن امضاست و هر یک از مذکورات محتاج باست الا امضا

مشیت یونس گفت نمیدانم فرمود هم و
قصد کردن او حضرت اوست چیزی را
دیگر فرمود آو تدری ما الارادة آیا
میدانی که چیست هم

فاذا وقع القضاء بالامضاء فلا بداء و همچنین در بارهٔ حضرت بیچون
گفته میشود که هرگاه علم وی بایجاد شیئی از اشیا تعلق گیرد آنرا ذکر اول و ابتدا
فعل گویند این معنی مشیت و هرگاه که فعل آن شیئی را عزم نماید پس آنرا
بنیت نامند که عبارتست از ارادت و هر یک از اینها قابل بدا و تغیرات
و تحقیق کل خصال ستة از این خواهد آمد انشاء الله تعالی پس این معانی مذکوره
والله اعلم مراد صادق آل محمد است صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین در
حدیث حضرتش که فرموده است لا یکون شیئ فی الارض ولا فی السماء
الا بهذه الخصال السبع بمشیة وارادة وقدر
وقضاء واذن وکتاب واجل فمن زعم انه
یقدر علی نقض واحدة منها فقد کفر یعنی چیزی در زمین
و آسمان نمی باشد الا بمجموع خصال مذکوره نه بکل واحد از آنها چنانچه زعم بعض
معاصرین است بلکه کل واحد از این اشیا محتمل بدا و تغیرات پس هرگاه که مجموع
حاصل گردد بدا و تغیر نخواهد بود و کفر کسی که زعمش آن باشد که قادر است
بر نقض یکی از خصال ظاهر است احتیاج به بیان ندارد لیکن مضرت
بمذهب ما نمیرساند زیرا که ادعای ما آنست که اینها جمیع افعال خداوند
جل جلاله پس ناقض آنها خدا خواهد بود نه بنده و نیز ظاهر است که هر فعلی
حادث و هر حادثی محل تغیر است پس هر یک از مشیت و ارادت از

خصال

از خصال و غیر ذلک که محل بدا و تغیر باشند و لفظ حدوث صریحا در کلام ائمهٔ معصومین
علیهم السلام وارد است چنانکه در کتاب توحید از صدوق قدس الله
روحه منقول است مروی از امام رضا علیه التحیة والثنا که فرمود که مشیت
از صفات افعال است پس کسی را که زعمش آن باشد که بدرستی خدا لم یزل
مرید و شائی است پس اینکس موحد نیست و نیز از صادق آل محمد علیهم السلم
مرویست که فرمود المشیة محدثة و از جمله احادیث معتبره حدیثیست
که در کتاب مذکور منقول است مروی از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلم که فرمود که بدرستی که حضرت عزت جلت عظمته خلق را خلق کرد
پس دانست که چیست مصیر و مرجع ایشان پس ایشانرا امر کرد و نهی نمود
پس آنچه که ایشانرا بدان امر فرمود قوت و قدرت فرا گرفتن آن چیز
بدیشان داد و آنچه که ایشانرا از آن نهی و منع نمود قدرت و سبیل
ترک آن بدیشان کرامت کرد پس خلایق اخذ و تارک نیستند الا باذن
خدا یعنی بعلم وی بدانکه آنچه از احادیث اهل ذکر صلوات الله علیهم مستفاد
میشود آنست که گاهی اذن بمعنی علم می آید چنانکه درین حدیث و گاهی بمعنی
امر می آید چنانکه در حدیث امام رضا علیه التحیة والثنا که در تفسیر کریمه
وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله پس حضرت امام علیه السلم فرمود
و اما قوله عز و جل وما کان لنفس الا ان تؤمن الا باذن الله

این بر سبیل جبر و اضطرار بندگان را بایمان نیست ولیکن معنی این آنست که هیچ نفسی
ایمان نمی آرد الا باذن خدا و اذن وی امر است جل جلاله تا آخر حدیث و گاهی
اذن بمعنی تخلیه میباشد چنانچه ابن بابویه رضی الله عنه در کتاب مذکور در باب
المشیة والارادة از صادق آل محمد علیهم السلام روایت کرده که فرمود
مر علی علیه السلام را غلامی بود که اسم وی قنبر بود و بغایت آنحضرت را دوست
میداشت پس هر زمان که حضرت امام از منزل شریف بیرون میرفت وی نیز
باشمشیر از اثر آنحضرت خروج مینمود پس شبی او را دیده گفت ای قنبر تراچه
میشود گفت آمده ام تا بر اثر تو گردم و ترا از چشم نگاه دارم و بدرستی حال مردم
روزگار چنان است که میدانی یا امیر المومنین پس بر تو ترسیدم حضرت
فرمود که ویحک آیا از اهل آسمان محارست من میکنی یا از اهل زمین قنبر
گفت نه از اهل زمین حضرت فرمود که اهل زمین استطاعت شیئی ندارند الا
باذن الله عز و جل پس باز گرد و قنبر بازگشت پس ظاهر است که مراد ازین اذن
تخلیه است چنانچه صاحب فواید طاب ثراه در رساله انتشار ما بعد از نقل
احادیثی که درین باب وارد است و بعد از تحقیق حصال فرموده که اذن
وامضا در کلام ائمه هدی صلوات الله علیهم بمعنی نفس الایجاد و نفس ایجاد و رجا
آمده است و معنی کتاب داخل وقت و مدت است و اما اذن پس آنچه
که از احادیث ایشان علیهم السلام مستفاد میشود آنست که اذن مقارن میشود

مرقوم فعل را در خارج و جزء اخیر است مر اسباب فعل را و در سالف زمان
بخاطر این معنی خطور میکرد که چنانکه اجسام و مجردات در حدوث خود محتاج اند
بایجاد خدای تعالی همچنین در ایجاد و بقاء خود و بقاء اوضاع و احوال خود که
بر آن مخلوق شده اند از حرکت و سکون و غیر ذلک نیز محتاج اند بحفظ خدای
عز و جل پس حضرت رب العزة حافظ جمیع است بحیثیتی که احدی قادر نیست
که تغیر وضعی از اوضاع یا حالی از احوال آنها دهد و معلوم است که هر چه تغیر
میشود از افعال عباد و امر لیث از آن امور پس آن امر در تغیر خود محتاج است
بترک حفظ رب العزة پس مصداق اذن ترک کردن حضرت اوست حفظ
سابق خود را و حدیثی که از امیر المومنین صلوات الله وسلامه علیه نقل کردم
که انه لیس احد من الناس الا ومعه ملائکة یحفظونه
من ان یتردی فی بئر او یقع علیه حائط او یصیبه سوء
فاذا حان اجله خلوا بینه و بین ما یصیبه الحدیث دلالت
بر آن معنی میکند و در زمان قدیم در تحقیق مصداق اذن خدای تبارک
و تعالی متفکر بودم تا آنکه از جانب حضرت وی باین معنی ملهم شدم
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
حاصل کلام آن فاضل با تمام رسیده و این حقیر در مصداق اذن خدای
تبارک و تعالی باین معنی از جانب وی جل جلاله ملهم شده برای هر یک از

احادیث اهل ذکر صلوات الله وسلامه علیهم مستند یافت والله الموفق المعین والمستعان ومنه الفیض والاحسان **الغصن الثالث** فی المعنی البداء بدانکه ایمان آوردن به بدا از افضل عبادات است و هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر ماخوذ است بخصلت چندی که از آن جمله بداست چنانچه ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی قدس سره در کتاب کلینی در باب البداء باسناد خود روایت از یکی از آن دو معصوم صلوات الله علیهما کرده که ما عبد الله بشیء مثل البداء بندگی کرده نمیشود خدا بچیزی که مثل بدا باشد و نیز از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم مرویست که فرموده ما عظم الله بمثل البداء تعظیم کرده نمیشود خدای بمثل بدا و هم از مالک جهنی مرویست که گفت از صادق آل محمد علیهم السلم شنیدم که میگفت لو علم الناس ما فی القول بالبداء من الاجر ما فتروا عن الکلام فیه اگر مردم بدانند که چه مقدار اجر دارند در اعتقاد بدا او مباحثه و گفتگوی دران سستی نمیکنند صدوق قمی رحمه الله در کتاب توحید در باب مذکور از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت کرده که فرمود ما بعث الله عز وجل نبیا حتی یاخذ علیه ثلث خصال الاقرار بالعبودیة وخلع الانداد وان الله یقدم ما یشاء ویؤخر ما یشاء حضرت عزت هیچ پیغمبری را بنبوت ارسال ننمود تا انکه او را بسه خصلت مواخذه کرد بعبودیت و خلع انداد

یعنی نفی شریک و بانیکه حضرت وی مقدم میدارد هر آنچه را که مشیت او تعلق گیرد و موخر میدارد هرچه را که خواست او باشد و هم از مروان بن حکیم مرویست که گفت از حضرت وی شنیدم که میفرمود که هیچ نبی هرگز بنبوت مبعوث نشد تا انکه بر پنج خصلت مقرر نشد به بدا و مشیت و سجود و عبودیت و طاعت و نیز دران کتاب از ریان بن الصلت مرویست که از امام رضا علیه التحیة والثنا شنیدم که میفرمود که خدای تعالی هیچ پیغمبر را ارسال نکرد الا بتحریم خمر و بانیکه مقر شود برای حضرت وی بندا چون فضیلت بدا را دانستی بدانکه منکر بدا یافت الا یهود و جمعی که موافقت ایشان کرده اند از مخالفین چنانکه حضرت حق تعالی جل جلاله از مقاله ایشان خبر داده میفرماید که قالت الیهود ید الله مغلولة مراد ایشان انکه حضرت وی از کارها فارغ شده و دیگر احداث چیزی نمیکند پس رد مقاله ایشان فرموده غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا فاما مومنان پس ایشان به بدا ایمان آورده اند و انکار دران ندارند و در نزد ایشان مخفی که هست در معنی بداست لغة و شرعا اما الکشف قال فی القاموس بدا بدوا ظهر وبدا له فی الامر نشا له فیه رای و فی الدستور بدا له تراش بر دمید و در شرع تعبیر شده از بدا به علم و عرف و ظهر و قدم و اخر و محی و اثبت و خلق و ابتدع و احدث و بدل و غیر و غیر ذلک پس تعبیر میشود از الفاظ مختلفه متفرقه هرچند که مآل همه یکیست و ذکر الفاظ با امثله در رساله علیحده

کرد تحقیق خصال سبعه و بدا و وضع شده نموده ایم و درین مقام بسط کلام داده پس
بر تو باد مطالعه آن رساله ولیکن بانچه درین کتاب ذکر کرده میشود کفایت خواهد
بود انشا الله تعالی ابو جعفر بن علی بن بابویه قدس سره در کتاب عیون
باسناد خود از حسن بن محمد نوفلی روایت کرده که گفت سلیمان مروزی متکلم
خراسان نزد مامون آمد پس مامون تکریم و تعظیم او بجا آورده با وی صلت
نمود انگه گفت که ابن عم علی بن موسی از حجاز آمده است و وی علم کلام و اصحاب
کلام را دوست میدارد لیس بر تو باکی نیست اگر در روز ترویه بجهت مناظره
و مباحثه وی نزد ما ایی پس سلیمان بمامون گفت که یا امیر المومنین نخواهم که در مجلس
تو در میان جماعت بنی هاشم از مثل وی مرد عزیز و شریفی سوال نمایم
و مسئله پرسم تا او خجلت زده شود و در نزد قوم نقصی بمرتبه وی رسد هرگاه
که با من تکلم نماید مامون گفت که چون بقوت تو عارف بودم بجهت همین بطلب
تو کس فرستادم پس بغیر از ین مطلبی ندارم که او را هر چند در یک مسئله و یک دلیل
ملزم و منقطع سازی سلیمان گفت حسبک یا امیر المومنین یعنی مطلب مفهوم گشت
پس در میان من و او جمع کن و مرا با وی واگذار و در مکان خود ثابت بوده تماشا
کن پس بطلب رضا علیه السلم کسی ارسال نموده گفت که مردی از اهل مرو از اصحاب
کلام آمده که در خراسان بی نظیر است پس اگر بر خاطر شریف گران نباید
و از آمدن مستوحش نباشی تشریف شریف ارزانی خواهی داشت پس حضرت

امام

امام بعد از استماع پیام قیام نموده وضو تازه کرد و ما را فرمود که پیش بشتابید
و عمران صابی نیز با ما بود چون بدر سرای مامون رسیدیم یاسر و خالد از دست
من گرفته داخل مجلس نمودند چون بوی سلام کردم گفت برادرم ابو الحسن و تعالی اعلم
تعالی کجاست گفتم او را در لباس پوشیدن واگذاشتیم و ما را تبقدیم مامور ساخت
انگه گفتم یا امیر المومنین مولای تو عمران در سرا واقف است گفت عمران
کیست گفتم آن صابی که در دست تو مسلمان شد گفت داخل شود وی
داخل شد مامون او را مرحبا گفت پس گفت عمر دی تا داخل بنی هاشم شدی عمران
گفت حمد آن خدا را که مرا بسبب شما تشریف کردانید یا امیر المومنین پس مامون
گفت یا عمران این سلیمان مروزیست متکلم خراسان عمران گفت یا امیر المومنین ع
وی آنست که واحد خراسانست در نظر و مباحثه حال آنکه منکر بدا است مامون
گفت پس چرا با وی مناظره نمیکنی عمران گفت آن با تست پس در آن حال رضا
علیه التحیه و الثنا داخل شده گفت در چه مباحثه بودید عمران گفت یا ابن رسول الله
این سلیمان مروزیست سلیمان گفتا یا در باب بدا القول رضا راضی میشوی عمران
گفت بقول وی راضیم بشرطی که برای ما من حجتی آرد که بدان بر اهل نظر حجت توانم
تمام کرد مامون گفت یا ابا الحسن در آنچه ایشان مشاجره دارند چه میفرمایی حضرت فرمود
که منکر بدا نیستم ای سلیمان حضرت عزت جلت عظمته میفرماید که اولم یذکر الانسان
انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا و دیگر فرموده و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده

ومیفرماید بدیع السموات والارض ونیز فرموده یزید فی الخلق ما
یشاء وایضاً میفرماید وبدء الخلق الانسان من طین ونیز میفرماید واخرون
مرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب علیهم دیگر میفرماید وما یعمر من معمر
ولا ینقص من عمره الا فی کتاب مراد حضرت از تعداد آیات آنست
که مراد از خلق و ابداع و ابتدا و تقدیم و تاخیر و زیاده و نقصان که در آیات
مذکوره مزبورات کنایه از بدا است چنانچه گذشت سلیمان گفت که آیا
از آبای تو در باب بدا روایتی بتو رسیده است حضرت فرمود که بلی از امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده فرمود ان لله علمین علما
مخزونا مکنونا لا یعلمه الا هو من ذلک یکون البداء بدرستی خدا را دو
علم است یکی علم مکنون و مخزونست که نمیداند آنرا الا ذات مقدس وی بدا
از آنجاست دیگری علمیست که بملایکه و رسل تعلیم آن کرده است پس علماء از
اهل بیت پیغمبر تو آنرا میدانند سلیمان گفت که میخواهم این را از کتاب خدای
من نزع نموده برای حضرت فرمود که رب العزة جل جلاله پیغمبر خود را فرمود
که فتول عنهم فما انت بملوم اراده هلاک ایشان نمود ثم بدا لله فقال
فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین یعنی بعد از آن خدا را بدا شد پس هلاکت
ایشان را مبدل کرد سلیمان گفت زدنی جعلنی الله فداک زیاده بیان
کن حضرت رضا علیه التحیة والثنا فرمود که خبر داد مرا پدرم از پدرانش از

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت حق جل و عز وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران
خود که بفلان پادشاه خبر ده که بدرستی من او را تا فلان وقت و فلان
زمان وفات خواهم فرمود پس آن نبی بنزد آن ملک آمده پیام الهی رسانیده او را
از واقعه خبردار گردانید آن ملک متوجه درگاه الهی شده چندان دعا و تضرع
نمود که از سریر سلطنت ساقط گردید و گفت پروردگارا چندان مرا
مهلت ده که طفلم بکمال رسد و خود متقضی المرام گردم پس حضرت مجیب الدعوات
دعوت او را باجابت مقرون گردانیده بدان پیغمبر وحی کرد که بنزد آن ملک رفته
او را اعلام کن که بدرستی که اجل او را تاخیر انداختم و پانزده سال دیگر بر عمر او
افزودم پس آن پیغمبر خدا گفت پروردگارا بدرستی که تو عالمی که من هرگز دروغ
نگفته ام پس حق جل و عز به وحی کرد که بجز این نیست که تو بنده مأموری پس آنچه
بتو وحی شده به وی برسان و خدا از آنچه کند مسئول نشود یعنی کسی را در کار خدا
چون و چرا نمیرسد آنگاه التفات بسلیمان کرده گفت که چنان میدانم که در این باب
با یهود مشابهت و موافقت کرده سلیمان گفت اعوذ بالله من ذلک یهود چه گفته
حضرت فرمود که ایشان گفته اند که یدالله مغلولة مراد ایشان آنکه حضرت وی از امر
فارغ شده و من بعد احداث چیزی نکند پس رب العزة در رد ایشان فرمود که غلت
ایدیهم ولعنوا بما قالوا و بدرستی از قومی شنیدم که از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام
از بدا مسئلت نمودند آنحضرت فرمود که باعث انکار ناس از بدا چیست و حال آنکه خدا

موقوف میدارد قومی را و تاخیر میکند ایشانرا از برای امر و کار خود سلیمان گفت
که آیا امر شنیده که انا انزلناه فی لیلة القدر در باره چه چیز نازل شده حضرت
(حضرت قدر بر تقدیر)
امام علیه السلام فرمود که ای سلیمان در شب قدر تقدیر میکند آنچه را که خواهد شد از این
سال تا به سال آینده از زندگی یا مرگ و خیر یا شر یا رزق پس هر آنچه وی تقدیر کند
در آن شب پس آنچیز محتوم میشود سلیمان گفت قد فهمت جعلت فداک زیاده
بیان کن فرمود که ای سلیمان از امور کار چندیست که در نزد خدای تبارک و تعالی
موقوفست مقدم میدارد از آن اشیا هر کدام را که میخواهد و موخر میدارد
هر کدام را که میخواهد ای سلیمان بدرستی علی علیه السلام میفرمود که علم بر دو قسم است
قسمی آنست که خدای تعالی تعلیم ملایکه و رسل نموده است پس آنچه که تعلیم ملایکه
(و ملایکه و رسل)
و پیغمبران خود نموده البته آن صورت می بندد و تکذیب نفس خود نمیکند قسمی دیگر علمیست
که در نزد وی مخزونست مطلع نکرده اینده بر آن احدی را از خلقش مقدم میدارد از آن
هر چه که خواهد و موخر میدارد آنرا که خواسته باشد و محو میکند آنرا که نخواسته باشد و
تعلق گیرد و ثابت میکند آنرا که وی خواسته باشد سلیمان مأمون گفت یا امیر المومنین
بعد از امروز انکار بدا نکرده و تکذیب آن نکنیم انشاء الله حدیث شریف طویل بود
موضع حاجت را از آن اخذ نمودیم و در کتاب صوم کتاب کافی در باب لیلة القدر
باسناد از اسحق بن عمار روایتست که گفت از حضرت امام علیه السلام شنیدم که میفرمود در وقتی
که مردم از وی مسئلت مینمودند و میگفتند که ارزاق بندگان در نصف از شعبان تقسیم

میشود حضرت فرمود که لا و الله نمیباشد این الا در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان
(بیست سیم)
و بیست و یکم و بیست و سیم پس بدرستی که در شب نوزدهم التقای جمعان میشود و در شب بیست و یکم
فرق میشود هر امر حکیم و در شب بیست و سیم امضا میکند خدای تعالی آنچه را که اراده نموده
بدان تعلق گرفته باشد و آن شب قدر است که بهتر است از هزار ماه گفتم یلتقی
الجمعان چه معنی دارد فرمود که حضرت عزت جمع میکند در آن شب هر آنچیز را که اراده
تقدیم و تاخیر و قضای آن داشته باشد گفتم یمضیه فی ثلث و عشرین چه معنی دارد
فرمود که هر گاه که شب بیست و یکم شود تفریق و تفصیل میکند آنچه را که امضای وی بدان
تعلق خواهد گرفت و حضرت وی را در آن بدا است یعنی ممکن است که آنچه را
که در لیالی گذشته جمع و تفصیل کرده و مستعد امضا نموده باشد موقوف دارد و بفعل
نیارد پس هر گاه که شب بیست و سیم شود امضا میکند آنرا که در لیالی مذکوره جمع
و تفریق و مستعد امضا کرده بود پس در این صورت از جمله واجبات میشود که خدای
تبارک و تعالی را در آن بدا نمیباشد یعنی دیگر تغیر پذیر نخواهد بود وصل بدان
وفقک الله تعالی لمرضاته که بعضی از اصحاب ایده الله تعالی با این حقیر منازعه کرده و میگفت
که ما مسلم داشتیم این را که خلق اشیا و تکالیف متفرعه و نسخ شرایع از جمله بدا است
فاما بدا در ایجاد اشیا و اعدام آنها است پس هر گاه که خصلتی از خصال سبع بایجاد
شیئی از اشیا تعلق گیرد و جمیع خصال مذکوره تعلق میگیرد پس آن شیء موجود میشود
این را مسلم نمیداریم که هر گاه خصلتی از خصال بایجاد شیئی تعلق گیرد خدا را در آن

و در آن بدا شود و پیش از تعلق گرفتن خصلت دیگر علی الترتیب مثلاً هرگاه تعلق گیرد
مشیت خدای تعالی بایجاد چیزی یا اعدام آن تعلق بگیرد و ارادت و قدر
و قضای وی تا آخر خصال پس از آن خدا را است بدا یعنی اگر خصال بایجاد شیئی
تعلق گرفته باشد و آن شیئی موجود نشده باشد اگر معدوم میسازد و اگر باعدام
آن تعلق گرفته باشد و آن شیئی معدوم نشده باشد خدا را است که آن شیئی را
موجود نماید و چنان نیست که هرگاه مشیت تعلق گیرد بچیزی بدا نشود خدا را پیش
از تعلق ارادت یا ارادت وی تعلق گیرد بچیزی بدا نشود حضرت او را
پیش از تعلق گرفتن قدر تا همچنین تا آخر خصال آنکه اعتراض کرده فرموده اند
که اگر چنانچه عاقلی تدبیر کاری کند پس از آن تدبیر خود را نقض نماید عقلاً
بر او اعتراض کرده خواهند گفت که اگر مصلحت در خلاف آن تدبیر بود پس
چرا تدبیر آن نمودی و الا که نبود پس چرا نقض آن کردی پس وی در دفع اعتراض
از نفس خود محتاج این میشود که گوید من بدرستی و لا تصور مصلحت امری و در آن امر
کرده بودم بعد از آن خلاف آن ظن و تصور بر من ظاهر شده و اینکه مصلحت
در آن نبوده است پس نقض آن نمودم تعالی عن ذلک علواً کبیراً بیان
بدان ای عزیز اولاً که اعتقاد این حقیر آنست که خدا را بدا از روی جهالت و ندامت
نمیباشد چنانکه ثقة الاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی در باب
البداء باسناد خود از صادق آل محمد علیهم السلام روایت کرده که فرموده ما بدا لله

فی شیء

فی شیء الا کان فی علمه قبل ان یبدو له و نیز از امام مذکور مرویست که فرمود
ان الله لم یبد له من جهل و در کتاب کافی از منصور بن حازم مرویست
که گفت از صادق آل محمد علیهم السلام سوال کردم که آیا امروز چیزی میباشد که در روز
گذشته در علم خدا نباشد فرمود که نه هرکس که چنین گوید خدای تعالی او را فرد کناد
گفتم چه میفرمایی هر آنچه بوده و هر آنچه خواهد بود تا روز قیامت آیا در علم خدا نبوده
فرمود که بلی در علم وی بوده است پیش از آنکه خلق را خلق کند تا بدا اگر مر خدا را
در هر خصلتی از خصال مذکوره بدا است بشرط طاعت یا معصیت یا بر یا عقوق
یا صله یا قطعیه یا دعا یا صدقه یا غیر ذلک من المصالح بر این معنی دلیلست آنچه
که از قول رضا علیه السلام در تفسیر کریمه فتول عنهم فما انت بملوم مذکور شد
که حضرت عزت اراده هلاکت ایشان نمود پس از آن حضرت وی را بدا شد
پس فرمود فذکر فان الذکری تنفع المومنین و قول آنحضرت که حضرت بیچون
بر پیغمبری از پیغمبران خود وحی کرد که فلان ملک خبر ده که من وی را تا فلان زمان
وفات خواهم فرمود تا آخر حدیث و قول علیه السلام در حدیث شب قدر فرموده که
وی تفرقه میکند در شب بیست و یکم امضای آنرا در میباشد حضرت او را در آن
بدا پس هرگاه که شب بیست و سیم شود امضا میکند آنرا پس میباشد از جمله
محتوم که وی را در آن بدا نمیباشد و آنچه روایت کرده در کتاب کافی فی باب
نادر بعد باب تفسیر الذنوب باسناد از ابن ابی یعفور که گفت از صادق

علیه السلم شنیدم که میفرمود که حضرت عزت جلت عظمته فرموده که ان العبد من عبدی
المومنین لیذنب الذنب العظیم مما یستوجب عقوبتی فی الدنیا والاخرة
بدرستی که بنده از بندگان مومن هر اینه گناه عظیم میکند چنان گناهی که بسبب آن
مستوجب عقوبت من میشود در دنیا و اخرت فانظر له فی ما فیه صلاحه
فی اخرته پس نظر میکنم از برای وی در انچه در دست صلاح اخرت وی فاعجل
له العقوبة علیه فی الدنیا لاجازیه بذلک الذنب پس تعجیل میکنم برای
وی عقوبت ان گناه را در دنیا تا جزا و پاداشت ان گناه را بدو رسانم
واقدر عقوبة ذلک الذنب واقضیه واترکه علیه موقوفا غیر ممضی
و تقدیر میکنم عقوبت ان گناه را و قضا میکنم و وامیگذارم او را بر وی
موقوف بی امضا یعنی با انکه تقدیر عذاب ان گناه و قضای ان کرده ام مضای
انرا موقوف میدارم ولی فی امضائه المشیة وما یعلم عبدی به و مراد
امضای ان مشیت است یعنی بدا است و نمیداند بنده من انرا فاتردد فی
ذلک مرارا علی امضائه پس مکرر بر امضای ان تردید میکنم ثم امسک
عنه فلا امضیه کراهیة لمسائته وحیدا من ادخال المکروه علیه
پس از وا امساک کرده امضا نمیکنم انرا از برای کراهت دارم در مساءت و رنجش
وی و رحالی که مایل در رو کردانم از رسانیدن مکروه برا و فاتطول علیه
بالعفو عنه والصفح پس تطول میکنم و منت میگذارم بر و بعفو کردن از
ازد

از و محبة لمکافاته لکثیر نوافله التی یتقرب بها الی فی لیله ونهاره
از روی خواهان بودن مر مکافات او را از جهت کثیر نوافل وی که تقرب
میجوید بانها بسوی من در لیل خود و نهار خود فاصرف ذلک البلاء عنه
پس معروف میکردانم و باز میدارم ان بلا را از وی وقد قدرته وقضیته
وترکته موقوفا ولی فی امضائه المشیة حال انکه تقدیر ان بلا نموده قضا کرده
بودم انرا و مرا در امضای ان مشیت یعنی بدا بود ثم اکتب له عظیم اجر
بزوال ذلک البلاء پس از آن فرض و ثابت میکردانم برای وی اجر با
داشت عظیم که زایل کردانیدن ان بلا با و ادخره واوفره له اجره
ولم یشعر به ولم یصل الیه اذاه وانا الکریم الرءوف الرحیم و ذخیره
میکنم ان ثواب را و وافر میکردانم برای وی اجر او را و حال انکه بنده من شعور
و علم بدان ندارد و ایذای ان بلا بوی نرسیده و من کریم و روف و رحیم
پس اگر ای عزیز درین حدیث شریف از روی انصاف تامل نمایی ستر نقض
بدا قدر و قضا معلوم میکردد و خواهی دانست که چرا تدبیر نمود و چرا نقض
فرمود والحمد لله الذی هو ملهم الصواب و از جمله ادله بر بدا حدیثی که ابن
طاوس قدس سره در کتاب مهج الدعوات از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه
الصلوات والتسلیمات روایت کرده از جمله مواضع حاجت نوشته میشود که آن
حضرت فرمود که بی حدیث کرد با من پدرم از جدم رسول الله صلی الله علیه واله

آنرا

بجهت زایل کردانیدن آن بلا

مرد بازی که در جوار وی مرد عاقی بود بجالت احتضار افتاد پس حضرت علیم
هر چند که علامت بر اسرار هر ملک الموت را گفت که چه مقدار از عمر عاق باقیست
گفت سی سال فرمود که آن مقدار را تحویل این مرد نما و حدیثیست که ثقة الاسلام
در کافی در باب الذنوب باسناد خود از ابی حمزه روایت کرده که گفت از امام
محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود که سالی نیست که باران آن کمتر باشد از سال
دیگر ولیکن رب العزة وضع مینماید آنرا هر جا که خواهد بدرستی که هر گاه که قومی
عمل معاصی نمایند حضرت عزت جل جلاله هر باران که در آن سال برای ایشان مقدر
نموده بسوی غیر ایشان مصروف میکرداند بسوی صحرا و دریا و جبال باز میراند و بدرستی
که رب العزة جعل را در سوراخ وی حبس مطر از آن زمینی که وی در آن قرار دارد
بسبب گناهان اهل آن محل عذاب میکند بتحقیق خدای تعالی برای آن جعل سبیلی و مسلکی
و بدر روی از محل اهل معاصی قرار داده یعنی هجرت از محل اهل معاصی و جهت حتی انکه
خدای تعالی جعل را در ترک هجرت که برو واجب کردانیده عذاب میکند پس آن
حضرت امام علیه السلام فرمود که فاعتبروا یا اولی الابصار پس بدان ای عزیز
که هر خصلتی از خصال فعلیت از افعال حضرت عزت و خلقیت از مخلوقات وی
جل جلاله پس او را میرسد اعدام خلق که او را خلق کرده چنانکه مر او راست ایجاد هر
آنچه اراده نماید مثل نطفه که در رحم قرار گیرد پس بدرستی که او را چند مرتبهاست
از نطفه و علقه و مضغه و عظام و لحم تا بوقتی که روح وارد و ولوج نماید پس در هر

مرتبه از این مراتب ممکن است که خدای تعالی را بدا شود پس او را ساقط و زایل
کرداند پیش از انکه بمرتبه دیگر رساند پس هیچکس را نمیرسد که گوید که چرا الحال
کرد و مرا معدوم نمود بل هو کل یوم فی شان یفعل فی ملکه ما یشاء و
یختار ما یرید از برای مصلحتی که وی بر آن عالم است و خفا مصلحت
بر تفتیش دلالت نمیکند و الله ملهم الصواب **الغصن الرابع** فی الجبر و التفویض
و الامر بین الامرین محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب کافی در باب
الجبر و القدر و الامر بین الامرین باسناد خود از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام
روایت کرده که آن دو معصوم فرمودند که حضرت ارحم الراحمین رحیم تر است بر
بندگان خود از این که ایشان را بر معاصی جبر نماید انگاه ایشان را بجهت آنها
عذاب کند و حضرت وی اعز است از آنکه اراده امری نماید پس آن امر
صورت نبندد و راوی میگوید که پس از آن دو امام علیهما السلام مسئلت نمودند
که آیا در میان جبر و قدر شقی ثالثی هست فرمودند که بلی وسیع تر از ما بین
آسمان و زمین و نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از آن
حضرت پرسیدند از تحقیق جبر و قدر پس فرمود که لا جبر و لا قدر و لکن منزلة
بینهما فیها الحق التی لا یعلمها الا العالم او من علمها ایاه
العالم جبر نیست و قدر نیست ولیکن منزلتی است در میان آنها که نمیدانند
آنرا الا عالم یا کسی که عالم او را تعلیم کرده باشد **الکشف** بدان وفقک الله

که اصحاب آراء در افعال اختیاریه عباد اختلاف کرده اند که آیا آنها بقدرت
عباد واقع است یا بقدرت خدا با آنکه اتفاق کرده اند در آنکه آنها افعال
ایشانست نه افعال خدا زیرا که قایم و قاعد و آکل و شارب و غیر ذلک ایشانند
هر چند که فعل مخلوق خداست زیرا که فعل را نسبت میدهند که یکی قیام آن مرد است
نه کسی که آنرا ایجاد کرده است پس ابو الحسن اشعری و تابعان او
که جمیع افعال واقع است بقدرت خدای تعالی و اصلا بنده را فعلی نمیباشد
و بعضی اشاعره گفته اند که ذات فعل از جانب خداست و کسب آن
از آن بنده و تفسیر کسب بطاعت بودن فعل و معصیت بودن فعل کرده اند و بعضی
دیگر از ایشان گفته اند که معنی کسب آنست که هرگاه بنده تصمیم عزم نماید
در عقب آن خلق فعل میکند و دیگری گفته که مراد کسب بنده فعل مقارن بودن
آن فعل است بقدرت و اراده خدای آنکه درینی از جانب بنده تاثیری
~~و اراده وی آنکه درینی از جانب بنده تاثیری باشد~~ و مذهب حکما و معتزله
و امامیه آنست که افعال واقعست بقدرت بنده و کسبی که ذکر کرده اند همه
بقدرت و اختیار وی صادر میشود و بنده در فعل خود مجبور نیست بلی
در کردن و نکردن مختار است و خواجه نصیر الملة والدین و علامه حلی طاب ثراهما
اختیار این مذهب کرده اند بلکه بمذهب اول احدی از علمای شیعه نرفته مگر
قلیل ارباب جدل از اغبیاء این زمان اند و با ایشان

بکسی

حتی

حتی مناظره کردم پس بعضی از ایشان بنود که از ائمه ما علیهم السلام صحت ورود پذیرفته
که فرموده اند لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین و معنی الامر بین الامرین آنست
که افعال عباد واقع باشند بقدرت خدا و کسب آن صادر باشد از بندگان
در جواب وی گفته شد که اگر چنین باشد حضرت وی با بنده در ایجاد فعل شریک خواهد بود
گفت البته گفتم هیچ شکی نیست که خدای تعالی شریکی مغلوب ضعیف است پس مواخذه
کردن شریک قوی ضعیف را در فعلی که خود در ایقاع آن شریک قوی بوده قبیح و ظلم
صریحست پس از آن قصه ابی حنیفه را علیه ما علیه با ابی الحسن موسی الکاظم علیه السلام حکایت
کردم و قصه چنان بود که روزی ابو حنیفه خواست که بخدمت امام ناطق جعفر بن
محمد الصادق صلوات الله علیه داخل شود و موسی کاظم علیه السلام در صحن سرای آن
بود و آنحضرت در آنوقت صغیر السن بود پس بخاطر آن لعین خطور نمود که اهل این
بیت میگویند که علم ما من عند الله است و بکسب نیست هر آینه من وی را امتحان میکنم
اگر رعایت ادب نانموده گفت یا غلام ممن المعصیة ای [illegible] گناه از جانب کیست
پس آن امام همام چون بغضب تمام بوی نظر کرد آن ملعون دانست که بی ادبی
نموده است پس عذر پیش آورده گفت یا مولای ممن المعصیة حضرت امام علیه السلام
فرمود که از سه حال خالی نیست یا از خداست یا از بنده است یا بهر دو در ایقاع آن فعل
شریکند شق اول جایز و لایق نیست زیرا که از برای فعلی نفس خود دیگری را مواخذه
کردن ظلم صریح و قبح ظاهر است چنانکه خفائی ندارد و باهم چنین چیز نسبت داد و سزاوار نیست

قوی و غالب است و بنده و شریکی

شریک

آن

چرا که عذاب و عقاب بنده یک قوی تر یک ضعیف را برای فعلی که خود در صدد آن
سرکشی قوی بوده ظلم ظاهر است چنانکه ظاهر است هیچ باقی نماند الا انکه معصیت
از بنده واست و بس و چون درین مقام کلام باتمام رسید اهل جبل را مجال جدل
نمانده ساکت شدند پس ازین حدیث ظاهر تو کردید که حضرت عزت را در معصیت
عبد سوای زجر و نهی وی از آن دخلی نیست و عبد را در ایقاع معصیت مختار است
فاما حدیثی که اهل جبل درین باب بدان تمسک نموده که آن حدیث لا جبر و لا
تفویض و لکن امر بین الامرین است درین تمسک لا انت تمامست بر عدم
تتبع و قلت حذاقت وی در حدیث زیرا اگر تتبع و تصفح همین باب میکرد
هرآینه بحقیقت آن امر بی تغییری بیان می یافت پس از جمله احادیث معتبره حدیثست
که محمد بن یعقوب قدس سره از ابن یحیی از احمد بن محمد بن الحسن از ابی طالب
قمی از رجلی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت گفتم مر آنحضرت را که آیا (مردی)
جبر نموده خدای تعالی بندگان را بر معاصی فرمود که نی گفتم مر اپس تفویض نموده
امور را با ایشان فرمود که لا گفتم پس چگونه است فرمود که در مابین جبر و تفویض
لطف پروردگارست یعنی امر بین الامرین لطفست و هم در کتاب توحید
از صادق آل محمد علیهم السلام مرویست که مردی بان حضرت گفت که قربانت شوم
آیا خدای تعالی مجبور ساخته بندگان را بر معاصی فرمود که حضرت وی اعدل است
از انکه مجبور سازد عباد را بر معاصی پس از آن ایشان را بر آن معصیت

عذاب نماید گفتم جعلت فداک پس تفویض کرده بایشان فرمود که اگر تفویض میکرد
ایشان را با امر و نهی وا نمیداشت پس گفتم قربانت شوم در مابین جبر و تفویض منزلت
فرمود که بلی وسیع تر از مابین آسمان و زمین پس ازین دو حدیث شریف ظاهر تو
تو گردید که امر بین الامرین لطف الله و تکالیف شرعیه است از اوامر و نواهی
کسی که مذهب آن قوم است بکلام ایشان از آن تخلف و تعمق ممنوع و در دعوای
علم و معرفت آن کاذبند چنانچه از حدیث صادق صلوات الله علیه معلوم گشت
که سایل از جبر و قدر از حضرت وی مسئلت نمود پس امام علیه السلام فرمود که جبر نیست
و قدر نیست ولیکن منزلتیست درمیان این هر دو که نمیدانند آنرا الا عالم
یا کسی که عالم آنرا تعلیم وی نموده باشد یعنی که چگونه علم را منحصر نموده بحضرت ایشان
و بمتعلمین ایشان صلوات الله علیهم و صدوق قمی رحمه الله در کتاب توحید از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که حضرت عزت جل و علا خلق را
خلق کرد و مصیر و مرجع ایشان دانست و ایشانرا امر و نهی نمود پس هر آنچه که
ایشانرا بدان امر نمود ساخت سبیل اخذ بدان قرار داد و هر آنچیزی که ایشانرا
از آن نهی نمود سبیل ترک آن برای ایشان میسر فرمود و نمیباشند ایشان آخذ
و تارک الا باذن خدا یعنی با مردی و هم در کتاب توحید از همین امام علیه السلام
مرویست که فرمود که بدرستی که مردم در باب قدر بر سه وجه اند اول مردیست
که زعمش آنست که بدرستی حضرت بیچون بنده را بر معاصی مجبور کرده این بنده تحقیق

که این مرد آن حضرت را در حکم وی ظالم گردانیده و حکم بظلم وی کرده پس او
او کافر است و دیگری مرویست که زعم وی آنست که خدای تعالی تفویض کرده امر
بندگان را تکلیف بنفوس ایشان پس این شخص ضعیف دست گردانیده حضرت
وی را در سلطنتش پس او کافر است و مرد سیم را زعم آنست که خدای تعالی بندگان را
تکلیف نموده بآنچیزی که طاقت آن دارند و بآنچه طاقت آن ندارند مکلف
نساخته و هرگاه که فعل حسن و کار نیکو کند حمد میگوید خدا را و هرگاه که
فعل قبیح و کار بد از وی سر زند استغفار میکند پس این مرد مسلمان کامل است
و نیز در کتاب مزبور از امام مذکور مرویست که فرمود که لا جبر و لا تفویض
و لکن امر بین الامرین جبر نیست و تفویض نیست ولیکن امریست میان این
دو امر راوی گوید گفتم مابین این دو امر کدامست فرمود که مثل این مثل مردیست
که او را در معصیت دیده و نهی و منع نمای پس منتهی و ممنوع نشود و آن معصیت را
بفعل آرد پس هرگاه که از تو قبول نکرده باشد و تو ترک وی کرده باشی چنان
نیست که او را بمعصیت امر کرده و بدان واداشته باشی پس آنکه معنی جبر آنست
که بنده را در فعل خود اختیاری نباشد مثل آتش در سوزانیدن و آب در تر
کردن که اصلا آنها را اختیاری در سوزانیدن و تر کردن نیست و معنی امر
بین الامرین تکالیف شرعیه است چنانچه مذکور شد و معنی تفویض آنست که
بنده را بسر خود واگذاشته او را مستقل بفعل خود نموده باشند و مکلف بتکالیف

شرعیه

شرعیه نکرده باشند و معنی دیگر جهت تفویض از کلام اصحاب وحی صلوات الله
علیهم مستفاد میشود چنانچه محمد بن بابویه طاب ثراه در کتاب عیون باسناد خود
از معمر بن شامی روایت کرده که گفت بخدمت علی بن موسی الرضا علیه التحیة
والثنا در شهر مرو داخل شدم پس گفتم مر او را که یا ابن رسول الله بما از صادق جعفر
بن محمد علیه السلم روایت رسیده که آنحضرت فرموده است که لا جبر و لا تفویض
و لکن امر بین الامرین پس معنی این حدیث چیست حضرت فرمود که کسی را اگر زعمش
آن باشد که خدای تعالی میکند افعال ما را بعد از آن ما را عذاب میکند بجهت
آن پس آن کس قایل شده بجبر و کسی را که زعمش آن باشد که خدای تعالی امر خلق
و رزق را بحجتهای خود یعنی بامامان تفویض کرده و واگذاشته پس آن کس
قایل شده بتفویض و قایل بجبر کافر و قایل بتفویض مشرکست گفتم یابن رسول الله
پس امر بین الامرین چیست فرمود وجود سبیل بکردن آنچیزی که بدان مأمور اند و از
ترک آن که از کردن آن منهی و ممنوع شده اند الحدیث بدان ای عزیز که این دو
حدیث شریف صریح الدلالة اند بر مدعا و اگر هیچ نباشد در ما نحن فیه من الابواب
الا همین دو حدیث شریف هر آینه کافی و وافیست والحمد لله ملهم الصواب
الفصل الخامس في الهداية والضلالة ثقة الاسلام رضی الله عنه در کتاب کافی
در باب الهداية انها من الله عز و جل باسناد خود از ثابت بن سعید از امام ناطق
جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که یا ثابت شما را

چکار است با مخالفین دوست از ایشان بدارید و احدی را بر امر تشیع دعوت
مکنید بخدا قسم که اگر اهل آسمانها و زمینها اجتماع نمایند بر هدایت بنده که خدای
تعالی اراده ضلالت او کرده باشد استطاعت آن ندارند که او را هدایت
توانند کرد و اگر اهل سموات و اهل ارضین اجتماع کنند بر ضلالت بنده که
خدای تعالی اراده هدایت او کرده باشد استطاعت ضلالت او ندارند
بازدارید خود را از مخالفین و نگوید احدی از شما که فلان عم من یا برادر من یا
عم من یا جار و همسایه منست زیرا که حضرت عزت هرگاه که اراده خیر کند به بنده
طیب و پاکیزه میگرداند روح او را پس نمیشنود معروفی را الا آنکه میداند آنرا
و نه منکری را الا اینکه انکار آن میکند پس از آن در دل وی کلمه می اندازد
که بسبب آن امر وی جمع میشود و نیز از فضیل بن یسار مرویست که گفت
مر صادق آل محمد را علیهم السلام گفتم که مخالفین را بامر تشیع دعوت بکنیم فرمود که
یا فضیل نه زیرا که رب العزة هرگاه که به بنده اراده خیر نماید ملکی را میفرماید که گردن او را
وی گرفته داخل این امر میگرداند خواه طایع باشد و خواه کاره و هم از سلیمان
بن خالد منقولست مروی از ابی عبد الله علیه السلام که فرمود بدرستی که رب العزة
هرگاه که به بنده اراده خیر نماید نکته سفیدی در دل وی از نور و مسامع او را میگشاید
و موکل میگرداند بوی ملکی را تا آنکه او را تسدید و بر صواب بدارد و هرگاه که اراده
داشته باشد به بنده مساوات بدی را نکته میکند در دل و نکته سوداء و سیاه و مسدود

میگرداند

میگرداند مسامع قلب او را و موکل میگرداند بوی شیطانی که او را اغوا میگرداند
بعد از آن تلاوت نمود کریمه فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره
للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد
فی السماء پس این احادیث ظاهر الدلالات بر آنکه هدایت و ضلالت بارادهٔ
خداست و بر آنکه بنده در رشد و غی خویش مجبور است و ما خود ثابت کردیم که چنین
نیست بلکه بنده مختار است نه مجبور بدرستی که خدای تعالی امر کرده از
روی تخییر و نهی فرموده از روی تحذیر و اعطی کرده بر عمل قلیل ثواب کثیر **الکشف**
این حقیر گوید بدانکه اضلال بر سه معنی اطلاق میشود اول اشاره کردن و دلالت
نمودن بر خلاف حق دوم فعل ضلالت و گمراهی سیم هلاک کردن و هدایت در
مقابل ضلالت است پس اطلاق میشود در مقابل معانی ثلثه مذکوره اشارت
و دلالت بسوی حق و فعل هدایت و عدم اهلاک و اضلال بمعنی اول بر خدا روا نیست
و از حضرت وی مستغنی است زیرا که قبیح است و ذات مقدس وی از فعل قبیح
و اراده آن منزه است و اما هدایت پس بهر سه معنی جایز است که بحضرت
اقدس نسبت داده شود و آنچه که در آیات قرآنی از نسبت اضلال بحضرت وی
سمت ورود پذیرفته بمعنی ثالث است یعنی اهلاک و تعذیب کقوله تعالی ومن یضلل
فاولئک هم الخاسرون وقوله تعالی یضل به کثیرا و غیر ذلک این
معنی را نصیر الملة والدین در تجرید خود افاده نموده یا آنکه مراد از اضلال اضلال

اهل ضلالت است در آخرت از طریق جنت بسبب اعمال قبیحه که در دار دنیا
از ایشان صادر شده و چنانچه رئیس المحدثین قدس سره در کتاب توحید در باب
الهدی و الضلالة باسناد خود از حمدان بن سلیمان النیسابوری روایت کرده
گفت از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلم از کریمه فمن یرد الله ان
یهدیه یشرح صدره للاسلام پرسیدم فرمود که هر آنکسی را که حضرت عزت
بسبب ایمانش در دار دنیا اراده هدایت وی نماید در دار آخرت بسوی جنت
و دار کرامتش و منشرح میسازد صدر وی را از برای تسلیم امر خدا و ثقه و اعتماد
بحضرت وی و سکون بآنچه وعده کرده و از ثوابش تا آنکه اطمینان بجهت وی حاصل
میشود و هر آنکسی که حضرت عزت بسبب کفر و عصیان وی اراده ضلالت
او نماید از طریق جنت و دار کرامتش در دار آخرت سینه او را ضیق
و تنگ میگرداند تا آنکه در کفرش شک میکند و در اعتقاد دلش مضطرب میشود
حتی یصیر کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین
لا یؤمنون بدانکه مفسرین را در معنی یصعد اقوال است و ذکر آنها مناسب این
مقام نیست در تفسیر علی بن ابراهیم آورده که این تمثیلیست که خدای تعالی برای
قلب اهل ضلال زده است و دل او را تشبیه کرده بشجره که در اطراف آن
جنت بسیار بهم رسیده و درخت قادر نباشد که شاخ و برگ خود را از نهایت
تنگی بجانب راست و چپ بسط تواند کرد و میلش بطرف بالا باشد و منتهت تمام

خواهد

خواهد که خود را بطرف بالا کشاند و هم از عبد الله بن فضل الهاشمی مرویست
که گفت از ابی عبد الله جعفر بن محمد علیه السلم مسألت نمودم از کریمه فرمود که من
یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا پس بدرستی الله تبارک و تعالی

مرشدا پس فرمود که م

ضال و گمراه میگرداند ظالمان را از دار کرامتش و هدایت میکند و راه مینماید اهل ایمان
و صاحب عمل صالح را بدار خلد و بهشتش چنانکه رب العزة فرموده که و یضل الله الظالمین
و یفعل ما یشاء و نیز حضرت وی فرموده که ان الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
یهدیهم ربهم بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم
الحدیث یا آنکه مراد از اراده اضلال مخالفین در دو حدیث اول و از اراده
سوء زده بدی لعبد مذنب در حدیث سیم تخلیه حضرت عزت است ایشان را بانفس
پر تلبیس شیاطین و ابلیس بعد از عدم التفات ایشان بلطف حضرت لطیف و بهدایات
و توفیق و ارشاد حضرت وی بر سبیل رشاد و این تشبیه سبب است باسم سبب
مجازا و مراد و نکته سواد از نتیجه ذنوب ایشانست و دلالت دارد برین معنی حدیثی
که در کافی در باب الذنوب از ابی بصیر مرویست که گفت از صادق آل محمد
صلوات الله علیهم که میفرمود که هر گاه مردی گناه کند در دل وی نکته سوداء پدید

شنیدم

می آید پس اگر توبه کند آن نکته محو میشود و اگر زیاده کند گناه را آن نکته زیاده
میشود تا آنکه بر دلش غالب آمده سراپای دل او را فرا میگیرد پس آن
هرگز فلاح و رستگاری نخواهد یافت و حدیثی که در کتاب مذکور از زراره مرویست

که وی از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که هیچ بنده
نیست الا آنکه در دل وی نکته بیضا و سفیدی هست پس هرگاه که گناه کند
در نکته بیضا نکته سودای و سیاهی بیرون می آید پس اگر توبه کند آن سواد
میرود و زایل میشود و اگر در آن گناه ثابت بماند رفته رفته نکته سیاه زیاده
میشود تا آنکه نکته بیاض را میپوشاند پس هرگاه که بیاض پوشیده میشود هرگز
بخیر رجوع نخواهد کرد و کریمه بل ران علی قلوبهم بما کانوا یکسبون
ازین معنی خبر میدهد الرین الطبع والدنس یقال ران ذنبه علی قلبه
ریناً غلب و کلما غلبک رانک و ازین جمله است کریمه ختم الله علی
قلوبهم و علی سمعهم الایة و وجه چندی که طبرسی طاب ثراه در معنی ختم
و طبع و رین ذکر نموده در اصل نقل کرده ایم و دیگر حدیثیست که در باب ان للقلب
اذنین ینفث فیهما الملک والشیطان از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلم مرویست که فرمود که هیچ دلی نیست الا آنکه او را دو گوش است
بر یکی از آنها ملک مرشد است و بر دیگری شیطان مفتن این امر میکند و آن زجر
مینماید شیطان امر میکند بمعاصی و ملک زجر مینماید از آنها و این از روی قول
خدای تعالی است که فرموده عن الیمین و عن الشمال قعید ما یلفظ من قول
الا لدیه رقیب عتید و از جمله حدیثیست در همین کتاب از همان امام همام
منقولست که فرموده بدرستی که قلب را دو گوش پس هرگاه که بنده میل گناه

در کافی

کند

کند روح ایمان بوی میگوید که مکن و هرگاه که بر بالای بطن زن زانیه باشد
روح ایمان از وی نزع میشود یعنی هرگاه که بزجر ملک التفات ننماید مطیع
شیطان شود او را با نفس نحس وا میگذارد پس باختیار خود بمعصیت
واقع میشود و از جمله ادله بر تخلیه حدیثیست که از حضرت صادق علیه السلم مذکور شد
که فرمود که مثل این مثل مردیست که او را بمعصیت دیده و یرا از آن منع
و نهی کرده باشی و وی ممنوع نشده باشد پس ترک او نموده او را بخود
واگذاشته باشی پس هرگاه که وی از تو قبول ننموده تو ترک او کرده خیال
نیست که تو وی را بمعصیت امر کرده بدانکه آنچه از اخبار فرخنده آثار ذکر
کرده اند دلالت تمام دارد بر اختیار و استقلال عباد بر فعل معاصی بعد از عدم
نهی انبیا و ایشان بنهی خدا و زجر ملک و تایید روح والحمد لله الذی هو
ملهم الصواب و صلی الله علی النبی و آله اولی الالباب رمز فی الفتنه
والتوفیق والخذلان بیان صدوق قمی رحمه الله در کتاب توحید فرموده که
فتنه بر دو وجه آمده است اول بمعنی ضلالت دوم امتحان چنانچه حضرت عزت میفرماید
که و فتناک فتونا یعنی امتحان و اختبار کردیم ترا امتحان کردنی و میفرماید که
الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون یعنی
لا یختبرون سیم بمعنی حجت و دلیل است و هو قوله عز و جل ثم لم تکن فتنتهم
الا ان قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین چهارم شرکت چنانچه حضرت عزت

انبیا و ایشان بنهی

میفرماید والفتنة اشد من القتل بنجم بمعنی کفر است چنانچه میفرماید الا فی الفتنة سقطوا یعنی فی الکفر ششم بمعنی احراق و سوزانیدن باتش است و هو قوله عز و جل ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات الایه یعنی احرقوا هفتم بمعنی عذاب است و این از روی قول خدای تعالی است که فرموده است یوم هم علی النار یفتنون یعنی یعذبون و در جای دیگر میفرماید که ذوقوا فتنتکم هذا یعنی عذابکم دیگر فرموده و من یرد الله فتنته یعنی عذابه فلن تملک له من الله شیئا هشتم قتل است و هو قوله عز و جل ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا یعنی بترسیده باشید از اینکه شما را بکشند آنانی که کافر شدند و در جای دیگر میفرماید که فما آمن لموسی الا ذریة من قومه علی خوف من فرعون و ملائهم ان یفتنهم یعنی یقتلهم نهم صد و منع است چنانچه فرموده و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک یعنی یصدونک دهم بمعنی شدت محنت است چنانچه حضرت وی میفرماید ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین ای محنة ایشان باین مفتون گشته در دل خود میگویند که ما ایشان را نمیکشیم الا بجهة اینکه دین ایشان باطل و دین ما حق است پس این معنی ایشان زاده خواهد بود باتش جهنم و بر کفر و ظلمی که برانند و علی بن ابراهیم بن هاشم برین وجوه عشره وجه دیگر افزوده پس گفته که از جمله وجوه فتنه آنست که بمعنی محبت باشد که بمعنی چنانکه حضرت عزت فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنة ای محبة و اینکه

در نزد ما است آنست که فتنه از وجوه عشره زاید نیست و فتنه که در آیه مذکوره است آن نیز بمعنی محنت است بنون نه بمعنی محبت است که به با باشد انتهی کلامه اعلی مقامه و هم در کتاب مذکور در باب الحمد والصلاة در اواخر حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که راوی گفت که بحضرت وی گفتم که کریمه و ما توفیقی الا بالله و شریفه ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده چه معنی دارد پس حضرت امام علیه السلام فرمود که هرگاه بنده بانچه که مامور شده از جانب خدا از طاعت بعمل آرد و فعل وی موافق امر خدا خواهد بود بسبب این بنده را موفق خواهند گفت و هرگاه که بنده اراده معصیت نماید پس حضرت سبحان حایل شود در میان وی و فعل آن معصیت و وی ترک آن عمل نماید پس ترک او از آن بتوفیق خدا خواهد بود و هر زمان که تخلیه کند و واگذارد او را با اراده او در فعل معصیت پس حایل نشود میان او و فعل معصیت تا آنکه مرتکب آن عمل شود پس هر آینه که وی را مخذول کرده و نصرت نداده و موفق نگردانیده است و هم از جابر بن یزید جعفی مرویست که از امام محمد باقر علیه السلام از معنی لا حول و لا قوة الا بالله سؤال نمودم پس امام علیه السلام فرمود که معنیش آنست که حول و انصراف نیست ما را از معصیت خدا الا بعون و یاری خدا و قوت و طاقتی نیست ما را در طاعت الهی الا بتوفیق وی الفص السادس فی السعادة والشقاوة روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من شقی فی بطن امه الشقی والسعید

الشقی م

من سعد فی بطن امه و در کتاب کافی در باب السعادة والشقاوة از امام
جعفر صادق علیه السلم مرویست که فرمود بدرستی که حضرت خالق خلق سعادت
وشقاوت نمود پیش از آنکه خلایق را خلق نماید پس کسی را که سعید خلق کرده باشد
هرگز او را مبغوض نخواهد گردانید واگر عمل بد کند عملش مبغوض خواهد
بود نه خود او واگر شقی باشد هرگز او را دوست نخواهد داشت واگر عمل
صالح کند عملش محبوب وخود او مبغوض حضرت وی خواهد بود زیرا که عالم بمصیر ومرجع
اوست پس هرگاه که چیزی محبوب خدا باشد ابدا مبغوض وی نخواهد شد وهرگاه
که مبغوض وی باشد ابدا محبوب وی نخواهد گردید الکشف صدوق قدس روحه
در کتاب توحید در باب سعادت وشقاوت باسناد خود از محمد بن
ابی روایت کرده که گفت از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلم از معنی قول حضرت
رسول صلی الله علیه وآله که فرموده الشقی من شقی فی بطن امه والسعید
من سعد فی بطن امه سئلت نمودم حضرت امام علیه السلم فرمود که شقی کسیست
که خدای تعالی دانسته باشد که وی عمل اشقیا خواهد کرد در حالتی که در شکم
مادرش باشد وسعید کسیست که خدای تعالی دانسته باشد که وی عمل سعدا خواهد
کرد در حالتی که وی در شکم مادرش باشد گفتم مر آنحضرت را پس چه معنی دارد
قول حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرموده اعملوا فکل میسر لما خلق له پس فرمود
که بدرستی که حضرت عزت جلت عظمته جن وانس را خلق کرد تا آنکه عبادت

حضرت

حضرت وی کنند وخلق نکرده است که عصیان او کنند چنانچه میفرماید که وما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون پس هر یک بسوی آنچه مخلوق شده میسر
خواهد شد فالوایل لمن انتخب العمی علی الهدی وتقة الاسلام رضی الله عنه
در کتاب کافی از ابی بصیر روایت کرده که بمجالست صادق آل محمد علیه السلم
مشرف بودم که در آن حال سائلی از حضرت وی سوال کرده گفت قربانت شوم
یا ابن رسول الله شقاوت از کجا لاحق اهل معصیت شده تا آنکه در علم خدا بعذاب
ایشان بجهت عملشان حکم شد پس حضرت امام علیه السلام فرمود که ایها السائل
احدی از خلق بحکم خدا آگاه و حقه قیام نمیتواند نمود پس چون حضرت وی بدان حکم
کرد باهل محبتش قوت بمعرفتش اعطا نمود وازیشان ثقل عمل آنرا وضع فرمود
زیرا که بحقیقت اهل وسزاوار آن بودند واهل معصیت را بر کردن معصیت قوت
داده بجهت سبقت گرفتن علمش درباره ایشان ومنع کرد ایشان را از طاقت
قبول از حضرت وی پس بعمل آوردند آنچه را که در علم وی برای ایشان سبقت
گرفته بود وقادر نبودند بر اتیان حالتی که ایشان را از عذاب خدا نجات
دهد زیرا که علم اولیت بحقیقت تصدیق اثبت معنی شاء ما شاء وهو سره پس
اگر کسی گوید که مسلم داشتیم که خدای تعالی عالمست بسعادت وشقاوت بنده پیش
از آنکه بنده را خلق کند ولیکن بقول امام علیه السلم که فرمود که پس واقع آوردند آنچه را که
در علم وی برای ایشان سبقت گرفته بود وقادر نبودند بر اتیان حالتی که ایشان را

از عذاب وی نجات دهد زیرا که علم وی اولی است بحقیقت لتصدیق دلالت
دارد بر اینکه بنده را در ایقاع معصیت اختیاری نیست بلکه وی در افعال
خود مجبور است در جواب وی گفته میشود که علم تابع معلوم است پس علت آن نمیشود
چنانچه ظاهر است مثل کسی که به تجربه یا به نحوی دانسته باشد که حال غلامش
در فساد بکجا خواهد منجر شد پس بنا بر آن نظر مرحمت خود را از وی دریغ دارد
پس الشتن او حال وی را باعث فساد وی نمیشود رمز فی الخیر والشر
ثقة الاسلام محمد بن یعقوب قدس سره در کتاب کافی در همین باب
باسناد خود از معویة بن وهب روایت کرده که گفت از صادق آل محمد
صلوات الله علیهم شنیدم که میگفت که بدرستی از جمله چیزهای که رب العزة
بموسی علیه السلم وحی کرده و نازل کرد بر وی در توراة این بود که فرمود
انی انا الله لا اله الا انا بدرستی که من خدایم که بجز از من خدائی نیست
خلقت الخلق وخلقت الخیر واجریته علی یدی من احب فطوبی
لمن اجریته علی یدیه خلق کردم خلق را و خلق کردم خیر را و جاری گردانیدم
او را بر دو دست کسی که او را دوست میدارم وطوبی برای کسیست که جاری
گردانیدم خیر را در دو دست وی و انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق
وخلقت الشر واجریته علی یدی من اریده فویل لمن اجریته
علی یدیه من خدایم که نیست خدای بغیر از من خلق کردم خلق را وافریدم

شر را

شر را و جاری گردانیدم آن را بر دو دست کسی که اراده وی میکنیم پس
ویل مر کسی راست که جاری گردانیده ام شر را بر دستهای وی بیان بدانکه بعضی
از محققین اصحاب رحمهم الله تعالی فرموده اند که میتواند بود که مراد از خلق خیر
و شر خلق اسباب آنها باشد یا مراد اقدار خلق باشد بر آنها و این از قبیل
تسمیه مسبب باسم سبب از روی مجاز با آنکه مراد از جاری گردانیدن
خیر در دست کسی که دوست داشته باشد او را توفیق حضرت اوست بعد از
اقدار بطریقی که اسباب را موافق مطلوب گردانیده باشند و مراد از اجرای
شر بر دست کسی که دوست نداشته باشد او را خذلان آن حضرت
وی را بعد از اقدار و تخلیه اوست وی را با نفس اش این حقیر گوید که بر تحقیق
این محقق طاب ثراه دلالت تمام دارد آنچه گذشت از احادیث ابواب
ضلال و جبر و تفویض و هدایت و ضلالت و ختم قلوب و نکته سودا و تخلیه
و دیده آنکه آیات و احادیثی که دلالت میکنند بحسب ظاهر بر اینکه کل کائنات بتقدیر
خدا و مشیت و اراده حضرت اوست جمیع آنها متاول است و تاویل
آنها را علما رضوان الله علیهم در مطولات ذکر نموده اند و از برای اهتمام آنها
در ذیل حاشیت اکتفا ببیان میشود و آن آنست که جایز است که اسناد و نسبت
~~حاشیت اقتصار ببیان میشود و آن است~~ داده شود فعل بکسی که در اصول
آن فی الجمله دخلی داشته و هیچ شک نیست که حضرت مبدع مبدأ جمیع ممکنات است

وانتهای کل مخلوقات بسوی حضرت اوست پس بنا بر این اسناد افعال عباد بحضرت
وی جایز است و اما جبر افعال بحضرت وی چنانچه از بعضی آیات مفهوم میشود
بجبر اعتقاد است زیرا که چون اقدار و تمکین و تیسیر اسباب از جانب اوست
جل جلاله پس گویا فاعل هم حضرت اوست لا غیر فهذا اوجه ولکن تمام
در تحقیق هر باب بر احادیث مذکوره است چنانچه هر یک مستوفی مذکور [illegible]
هرگاه که حضرت منان بر بنده خود بانزال کتب و ارسال رسل و ایضاح
سبل منت نهد و بر این وجه راه او برای وی مبین سازد و وی را توفیق
داده و هدایت کرده ارشاد نماید و از ملایکه موکل وی گرداند تا او را
از معاصی زجر و منع نماید پس بنده بهیچ یک از اینها التفات نکرده بلکه طاغی
و باغی و عاصی و قاسی القلب شده شقاوت نفس آرد در این وقت وی را با
نفس خبیثش و شیطانش تخلیه خواهد شد و او را بخود خواهند گذاشت پس وی
در ایقاع معاصی و مناهی مستقل خواهد گردید و تخلیه خدا او را با شیطان و نفسش
بل استدراج است من حیث لا یعلم چنانکه در کتاب کافی در باب استدراج از [illegible]
آل محمد علیهم السلام روایت است که فرمود بدرستی که هرگاه که رب العزة به بنده اراده
خیر نماید پس آن بنده گناهی کند حضرت عزت او را ببلای مبتلی میگرداند تا
شاید که وی استغفار نماید و هرگاه که به بنده اراده شر کند پس وی گناهی
نماید نعمتی از آثار آن بوی برساند تا استغفار را فراموش کند و در گمراهی تمادی

وستم

وستم باشند و این از روی قول خدای تعالی است که فرموده سنستدرجهم من حیث
لا یعلمون بالنعم المعاصی و از جمله ادله رد ما زیاده بر آنچه مذکور شد حدیثیست
که ثقة الاسلام در کتاب کافی در باب استطاعت از علی بن اسباط روایت کرده
که گفت از امام رضا علیه التحیة و الثنا از معنی استطاعت سئوال نمودم فرمود که
بنده مستطیع میشود بعد از چهار خصلت یکی آنکه مخلی السرب باشد یعنی از کردن
فعل او را مانعی نباشد دویم آنکه صحیح الجسم باشد سیم آنکه سلیم الجوارح باشد
چهارم آنکه مر او را سببی وارد باشد از جانب خدا گفتم قربانت شوم تفسیر
نما فرمود که میشود که بنده مخلی السرب صحیح الجسم سلیم الجوارح باشد اراده زنا
نماید پس زنی نیابد بعد از آن یابد پس یا عاصم نفس خود بوده امتناع خواهد
نمود چنانکه یوسف علیه السلم امتناع فرمود یا آنکه تخلیه خواهد شد در میان وی
و اراده اش پس زنا خواهد کرد و مسمی بزانی خواهد شد پس وی اطاعت خدا
نکرده از روی اکراه و نه وی عاصی نشده از روی غلبه و این ظاهر است چنانکه
ظاهر است والحمد لله رمز ذکر عظمة الله جل جلاله بیان ابوجعفر محمد بن
یعقوب کلینی رحمه الله در روضه کافی باسناد خود از امام ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که زینب عطاره بخدمت
زنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عادتش آن بود که با زنان
عطر میفروخت پس در آن حال رسول صلی الله علیه و آله داخل شده و در زینب را

مستطیع

گفت که هرگاه که نزد ما آیی خانهای ما معطر میشود زینب گفت یا رسول الله
بوی تو بوی تو معطر است حضرت فرمود که هرگاه که بیع نمایی احسان کن و غش
مکن زیرا که آن اتقی و ابقی است از برای مال زینب گفت برای عمل بیع را
چیزی نیاورده ام ولیکن آمده ام که از حضرت شما از عظمت خدا سؤالت
نمایم پس حضرت فرمود که جل جلال الله از بعضی از آن با تو حدیث نمایم پس فرمود
که بدرستی این زمین با چیزهای که در دست و بر بالای اوست مثل حلقه ایست
که در بیابان خالی و بی علف افتاده باشد نسبت بزمین دوم و این دو زمین
با چیزهای که در میان اوست و بر روی اوست و بر روی اوست در نزد آن
زمینی که در تحت آنهاست مثل حلقه ایست که در بیابان خالی افتاده باشد
و همچنین زمین سیم را ذکر نمود تا آنکه بزمین هفتم منتهی شد پس از آن کریمه
خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن را تلاوت نمود و مجموع این
هفت زمین با چیزهای که در دست و بر دست بر ظهر خروس مثل حلقه ایست
که بر فلات معلقات باشد و خروس را دو بال است که یکی در مشرق و دیگری
مغربست و پاهای او در نجوم یعنی در اصل زمین است و هفت زمین و دیک
و آنچه در دست و بر دست بر بالای صخره مثل حلقه ایست که در بیابان هموار
خالی افتاده باشد و هفت زمین مذکور و خروس و صخره با چیزهای که
در آنها و بر آنهاست بر پشت حوت مثل حلقه ایست که در بیابان خالی هموار

و خروس

افتاده

افتاده باشد و هفت زمین مذکور و دیک و صخره و حوت با آنچه در آنها و بر آنهاست
بر بالای ظلمات مثل حلقه ایست که در صحرای خالی و بی علف باشد و این هفت
زمین و خروس و صخره و حوت و بحر مظلم بر روی هوا مثل حلقه ایست که در فلات
خالی ملقات باشد و هفت مذکور و دیک و صخره و ماهی و بحر ظلمانی و هوا بر
بالای ثری مثل حلقه ایست که در بیابان خالی افتاده باشد پس از آن آیه شریفه
له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری را
تلاوت فرمود پس در نزد ثری خبر را قطع نموده فرمود که هفت زمین مذکور
و دیک و صخره و حوت و بحر مظلم و هوا و ثری با آنچه در آنها و بر آنهاست نزد
آسمان اول مثل حلقه ایست که در بیابان خالی افتاده باشد و جمیع مذکورات
و آسمان دنیا و آنچه در آنها و بر آنهاست در نزد آسمان که در فوق آنست
مثل حلقه ایست که در بیابان مذکور واقع باشد و این دو آسمان با آنچه در آنها
و بر آنهاست در نزد آسمان که در فوق آنهاست مثل حلقه ایست که در صحرای
هموار خالی افتاده باشد و این مذکورات با آسمان سیم و آنچه در آنها و
بر آنهاست در نزد آسمان چهارم مثل حلقه مذکورست در صحرای مذکور و بر ترتیب
ذکر آسمانها نمود تا آنکه منتهی شد با آسمان هفتم و فرمود که این سموات سبع
با چیزهای که در آنها و بر آنهاست در نزد بحر مکفوف از اهل ارض یعنی دریایی
که از اهل زمین آنرا باز داشته اند که بر ایشان نریزد و ایشان را هلاک نکند

مثل حلقه ایست که در بیابان مذکور واقع باشد و این هفت آسمان و بحر مکفوف در نزد
جبال برد مثل حلقه ایست که در فلات باشد در فلات مذکور پس کریمه وینزّل من السماء من جبال
فیها من برد تلاوت فرمود و این هفت و بحر مکفوف و کوه تگرگ در نزد هوای که حیران میشود
در وهلها مثل حلقه مذکوره در بیابانهای مذکوره است و بحر مکفوف و جبال تگرگ
و هوا در نزد حجب نور مثل حلقه ایست که در بیابان هوا رخالی واقع شود و آن هفت آسمان
و دریای مکفوف و جبال برد و هوا و حجابهای نور در نزد کرسی مثل حلقه ایست که در
بیابان مذکور واقع باشند بعد از آن قرائت نمود آیه شریفه وسع کرسیّه
السّموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلیّ العظیم و این هفت و بحر مکفوف
و کوه تگرگ و هوا و حجب نور و کرسی در نزد عرش مثل حلقه ایست که در صحرای هموار خالی
افتاده باشد پس از آن این آیه کریمه را تلاوت فرمود که الرحمن علی العرش استوی و در
روایت حسن حجب پیش از هوای که حیران میشود در آن قلوب مذکور است و صدوق
قمی طاب ثراه در کتاب توحید باسناد خود از جابر بن یزید روایت کرده که گفت از امام
محمد باقر علیه السلام از کریمه افعیینا بالخلق الاوّل بل هم فی لبس من خلق جدید سؤال نمودم
فرمود که ای جابر تاویل این آنست که بدرستی هرگاه که حضرت عزت جلت عظمته این خلق و این
عالم را فنا کند و اهل جنت بجنت و اهل آتش در آتش ساکن شوند قادر علی الاطلاق عالمی
بغیر از این خلق بی زن و مرد و ایجاد خواهد کرد که عبادت او کنند و توحید او نمایند و برای
ایشان زمینی غیر این زمین خلق خواهد کرد که حامل ایشان باشند و آسمان غیر این

آسمان و هوا

و هفت آسمان هوا

آسمان

آسمان خواهد آفرید که بر ایشان سایه اندازد و شنیده اند بود که تصور تو آن باشد که خدای
تعالی همین یک عالم خلق نموده و میپنداری که بغیر از شما بشری نیافریده است بخدا
قسم که خالق بیچون هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق کرده که تو آخر آن عالم
و آدمیانی و هم از زید بن وهب مرویست که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و آله از قدرت حضرت قادر جل جلاله سؤال نمودند پس آنحضرت
قیام فرمود و خطبه انشا نمود و حمد و ثنای الهی بجا آورد پس از آن فرمود که بدرستی
خدای تبارک و تعالی ملائکه است که اگر یکی از ایشان بر زمین هبوط نماید بجهت عظم خلقت
و کثرت اجنحه او زمین را وسعت آن نیست و از جمله ملائکه ملکیست که اگر جن و انس مکلف
شوند بر اینکه وصف او کنند قادر بر آن نیستند از جهت بعد ما بین مفاصل او و حسن
ترکیب صورت او و از جمله ملائکه ملکیست که از میان دوش او تا نرمه گوش او هفتصد
ساله راهست و بعضی از ایشان ملکیست که یک جناح از اجنحه او از عظمت عرض
افق را مسدود میکرده اند و بعضی از ایشان ملکیست که آسمانها تا کمربند اوست و بعضی از
ایشان ملکیست که قدم وی در هوای اسفل قراری ندارد و هفت زمین تا زانوی
اوست و بعضی از ایشان ملکیست که اگر جمیع آبهای دنیا را در چاله انگشت مهین وی
القا کنند همه آبها را بگنجاند و از جمله ایشان ملکیست که اگر کشتیها را بدموع چشم وی
اندازند ابد الدهر جاری خواهند گردید فتبارک الله احسن الخالقین و هم از حضرت امیر
صلوات الله علیه از حجابها سؤال نمودند پس فرمود اول حجابها هفت است غلظت

نباشند

مابین هر حجابی تا حجاب دیگر پانصد ساله راه است

هر حجابی پانصد ساله راهست و حجاب ثانی هفتاد حجابست میان هر دو حجابی پانصد ساله راهست ما بین و طول هر حجابی هفتاد و هزار ملک اند و قوت هر ملکی از ایشان مثل قوت جن و انس است بعضی از آن حجابهای ظلمت است و بعضی نور و بعضی نار و بعضی برق و بعضی باران و بعضی رعد و بعضی ضوا و بعضی ریگ و بعضی جبل و بعضی عجاج و بعضی آب و بعضی انهار و آنها حجابهای مختلف اند و غلظت هر حجابی هفتاد هزار ساله راهست و سرادقات جلال هفتاد هزار سرادق است و در هر سرادقی هفتاد هزار ملکست ما بین سرادقی و سرادقی دیگر پانصد ساله راهست پس سرادق عزاست دیگر سرادق کبریا است بعد سرادق عظمت پس از آن سرادق قدس است بعد از آن سرادق جبروت پس سرادق فخر است بعد از آن سرادق نور ابیض است پس از آن سرادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار ساله راه است و هفتاد هزار ساله پس حجاب اعلی است پس آنحضرت کلام در نظام خود را قطع کرده ساکت شد عمر گفت باقی نمانم روزی که ترا در آن نه بینم یا ابا الحسن و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که بدرستی خدای تبارک و تعالی را ملکیست از ملایکه نصف جسد اعلای وی آتش است و نصف اسفل وی برفست پس نه آتش برف را میگدازد و نه برف آتش را خاموش میکند و وی همیشه قایم است و باواز بلند ندا کرده میگوید سبحان الله الذی کف حر هذه النار فلا تذیب هذا الثلج و کف برد هذا الثلج فلا یطفی حر هذه النار اللهم یا مولف بین الثلج

والنار

والنّار والف بین قلوب عبادک المومنین علی طاعتک منزهست خدای که باز داشته است گرمی این آتش را پس میگدازد این برف را و باز داشته سردی این برف را پس فرو نمی نشاند گرمی این آتش را خداوندا چنانکه الفت داده در میان برف و آتش با الفت ده در میان دلهای بندگانت که مومنانند بر طاعت تو و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که بدرستی مر خدا را تبارک و تعالی ملایکه است که نیست جزئی از اطباق سماوات ایشان الا آنکه تسبیح میگویند حضرت عزت را جلت عظمته پس حمد وی میگویند و با حضرت وی مناجات میکنند باصوات مختلفه و بر نمیدارند سرهای خود را بطرف بالا و خفض نمیکنند بطرف قدام خود نمینمایند از بکا و خشیت برای خدای عز و جل و نیز از ابی ذر غفاری رحمه الله مرویست که گفت از دست مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله گرفته بودم و با هم رفتار مینمودیم و بافتاب نظر میکردم تا آنکه غایب شد پس گفتم یا رسول الله آفتاب بکجا غایب میشود فرمود که در آسمان پس از آسمان باسمان بلند میشود تا آنکه مرتفع میشود باسمان هفتم علیا تا آنکه خود را بتحت عرش میرساند و بسجده می افتد و سجده میکنند با وی ملایکه موکلند با وی پس میگوید پروردگارا از کجا امر میکنی که طلوع کنم از مغرب یا از مطلع و این از روی قول خدای تعالی است که میفرماید والشمس تجری لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم و مراد از این صنعت پروردگار عزیز است در ملک با خلقش فرمود که پس روان حال جبرئیل حلقه میشود از نور عرش بجهت وی بمقدار دور

ساعات نهار و در طول آن در تابستان و در قصر آن در زمستان و مابین ذلک در
خریف و ربیع پس آفتاب آن حله را میپوشد چنانچه احدی از شما لباس خود را میپوشد
پس از آن در جو سما روانه میشود تا آنکه از مطلع خود طلوع میکند حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله فرمود که گویا من بوی میکنم که بمقدار سه شب محبوس شده پس لباس مشعشع پوشانیده
نشده مامور میشود که از مغربش طلوع کند و قوله عز و جل اذا الشمس کورت و اذا
النجوم انکدرت از این معنی خبر میدهد و همچنین قمر از مطلع خود و مجرای خود جاری میشود و
از آسمان باسمان بلند میگردد تا آنکه باسمان هفتم منتهی میشود و در تحت عرش
بسجده می افتد پس از آن جبرئیل برای وی حله از نور کرسی می آورد پس این
معنی را و میدهد که یجعل الشمس ضیاء و القمر نورا ابوذر رحمه الله گفت
که بعد از آن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کناره گرفته نماز مغرب گذاردیم
و هم در آن کتاب از جمیل بن دراج مرویست که گفت از امام ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام پرسیدم که آیا در سما دریا هست فرمود که بلی خبر داد مرا پدرم
از پدرش از جدش که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بدرستی در سموات
سبع دریاهاست که عمق احد آنها پانصد ساله راهست در آنها ملایکه هستند که
از آن روزی که خدای تعالی ایشان را خلق کرده الا آنکه وی را هزار و چهارصد
جناح است در هر جناحی چهارصد وجه است و در هر وجهی چهار دهانست و در هر دهن
چهار زبانست و در ایشان هیچ یک از جناح و روی و زبان و دهن نیست الا آنکه

تسبیح

بر سر پا ایستاده اند و آب تا بزانوی ایشانست و هیچ ملکی از ایشان نیست صح

تسبیح میکنند خدا را عز و جل بتسبیحی که هیچ نوعی از آنها شبیه دیگری نیست و در کتاب روضه
کلینی از ابی حمزه مرویست که گفت شبی در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم پس
باسمان نظر کرده مرا گفت که یا ابا حمزه این قبه پدر ما آدم علیه السلام است و
بدرستی حضرت عزت را جلت عظمته سوای این قبه سی و نه قبه است و خدا را
در آنها بندگانست که یک چشم زدن بحضرت وی عاصی نشده اند و هم در روضه
کلینی از عجلان بن صالح مرویست که گفت داخل شد مردی بخدمت ابی عبدالله
علیه السلام پس گفت مر او را که قربانت شوم این قبه آدم علیه السلام است فرمود
بلی خدا را قباب کثیره است آگاه باش که بدرستی در پس این مغرب شما سی و نه
مغرب است و ارض بیضاست که پر از خلق است روشنی ایشان از اوست یک چشم
زدن عصیان خدا نکرده اند و نمیدانند که آدم مخلوق شده یا نشده و تبرا میکنند
از فلان و فلان یعنی ابی بکر و عمر لعنت میکنند و نیز از صادق آل محمد علیهم السلام
مرویست که فرمود بدرستی حضرت بیچون را جل جلاله ملکیست که ما بین نرمه گوشش
تا دوشش او پانصد ساله راه طیران است و هم از محمد بن مفضل مرویست
که گفت امام محمد باقر علیه السلام ~~بودم پس باسمان نظر کرده~~ فرمود که بدرستی
خدا را عز و جل خروسیست که پاهای وی در زمین هفتم و گردن وی در تحت عرش
ثابت است و دو بال وی در هواست هرگاه که نصف شب یا ثلث
ثانی از آخر شب شود دو بال خود را بهم زده صیحه میکند و در صیاح خود میگوید

که سبوح قدوس ربنا الله الملک الحق المبین فلا اله غیره رب الملائکة والروح

پس خود بسها بالهای خود برسم ر ده و تسبیح میکنند و نیز در همین کتاب از بصائر علوم

اولین و آخرین علیه السلم منقولست که فرمود بدرستی در جنت نهریست که جبرئیل علیه السلم

هر صبح بآن نهر فرو میرود و بر آمده خود را میافشاند پس خالق عالم جل جلاله

از هر قطره که از وی میچکد ملکی خلق میکند و در کتاب مشارق انوار الیقین از ابی حمزه

ثمالی مرویست که گفت از علی بن الحسین علیه السلم شنیدم که میفرمود که بدرستی رب العزة

محمد و علی و طیبین را از نور عظمت خود خلق نمود و ایشانرا اقامت فرمود در عالمی

که اشباح بودند پیش از مخلوقات اکه فرمود که مگر ظن تو چنانست که خالق عالم سوای

شما خلق خلق نکرده است بلی والله بتحقیق که هزار هزار عالم و هزار هزار

ادم خلق نموده است و تو بخدا قسم که در اخر انها مخلوق شده و هم در کتاب

مشارق از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم مرویست که فرمود که بدرستی

الله تبارک و تعالی این نطاق را از زبرجد خضرا افرید پس حضار مجلس گفتند که نطاق چیست

فرمود که حجابست و خدا را پس این هفتاد هزار عالمست که اکثر انها از جن

و انس و جمیع ایشان بمحبت اهل البیت دینداری میکنند و لعنت میکنند

فلان و فلانرا یعنی ابابکر و عمر را و نیز از جابر بن عبد الله مرویست و وی از امام

محمد باقر علیه السلم روایت کرده که انحضرت فرمود که بدرستی در ورای این افتاب

شما چهل افتابست و از افتابی تا افتابی دیگر چهل ساله راهست در ان عوالم

خلقت کرده اند که خدای تعالی ادم و ابلیس را خلق کرده بدرستی در هر وقتی از

اوقات بحب ما و بغض اعدای ما ملهم میشوند و در همین کتاب از ابن عباس روایت

کرده که در تفسیر کریمه رب العالمین گفت که بدرستی خدای تعالی سیصد و ده و چیزی

عالم خلق کرده که هر عالمی از ایشان از ادم و از انچه از ادم متولد شده بخدا

سی زیاده اند و این است معنی کریمه رب العالمین و هم در کتاب مشارق

از کتاب واحدی منقولست مرویست از صادق آل محمد علیهم السلم که فرمود که بدرستی

خدا را دو مدینه است یکی در طرف مغرب و دیگری در طرف مشرق یکی را جا

بلقا و دیگری را جابرصا گویند طول هر یک ده هزار فرسخ است در هر دروازه

ان شهرها دریست و از هر در هر روزی هفتاد هزار کس داخل میشوند

و مثل ان از انها بیرون میروند و عود نمیکنند تا روز قیامت و از خلقت

ادم و ابلیس و شمس و قمر خبردار ند بخدا قسم که اطاعت ایشان برای ما زیاده از

از شما است بجهت ما انواع میوها در غیر وقتش میاورند و لعنت فرعون و هامان

و قارون میکنند یعنی لعین ابی بکر و عمر و عثمان مامورند و نیز قدس سره فرموده

که در تفسیر وارد است که بدرستی خدای تعالی هفت زمین را از تحت عرش

ابلیس را در زمین چهارم قرار داده و در انجاست مسکن وی و مسکن لشکر وی

بعد از انکه خازن جنت بود و اسمان چهارم در تحت تصرف وی بود و ان لعین

ابن الجان است و ابن الجان انکسانند که برای اهل جنت زیور و حلی میسازند

و ذکری میکردند و این هفت زمین بر ملکی قایم است که او را ربابیل
کویند مابین انکشت مهین او و کف دست او چهل ساله راه است و وی در
صورت ثور است و وی را چهل هزار قایمه است و هفتصد هزار شاخ
تا عرش و وی بر صخره از زمرد سبز رنک قایم است و صخره بر دو خاج حوت
و حوت در بحر است که او را عیوس کویند عمق آن دریا مثل عمق سموات
و ارض است و بحر بر ثری است و ثری بر ریح است و ریح بر هوا است
و هوا بر ظلمت است و ظلمت بر جهنم است و جهنم بر طمطام است و طمطام
در تحت حوت است و ماورای ورا نمیداند الا خدا جل جلاله و فرمود که در
بر شهر ده هزار عالم است کویا که خدای تعالی در سموات و ارض عالمی غیر از
خلق نکرده است از جهت کثرتی که دارند و در پس دریای اعظم قومی هست
که ایشان را حاییون کویند در زمینی که از نقره سفید است و آن زمین را
آفتاب قطع نمیتواند کرد الا در هر چهل روزی و هم قدس الله روحه فرمود که از
در کتاب که مسمی بمفاتیح الغیبات از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
روایت کرده که فرمود در آن شبی که مرا بسیر آسمان برده بودند در آسمان
هفتم صحرای وسیع دیدم مثل صحراهای این زمین تماشا و انواع از ملایکه مشاهده
نمودم که طیران میکردند و توقف نمیکردند تا برای اینها و نمی ایستادند آنها
برای آنها جبرئیل را کفتم که اینها کیانند کفت نمیدانم کفتم از ایشان بپرس کفت

قدرت

قدرت ندارم ولیکن یا حبیب الله تو سوال کن حضرت فرمود که متوجه ملکی از آن
ملایکه شدم و کفتم اسم تو چیست کفت کیکائیل کفتم از کجا می آیی کفت نمیدانم کفتم
بکجا میروی کفت نمیدانم کفتم که چند وقت است که در سیری کفت یا حبیب الله
بغیر از این نمیدانم که خدای تعالی در هر سالی ستاره خلق میکند و من در حال سیر شش
هزار ستاره دیده ام و علی بن ابراهیم بن هاشم در تفسیر قول خدای تعالی لو کان
فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا
از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بیاد بردوا آنحضرت نیز بمحل نظر جبرئیل نکاه کرد پس چیزی را متوجه دید که مابین مشرق
و مغرب را پر کرده تا آنکه بمقدار از زمین شد و بحضرت کفت یا محمد بدرستی
که من رسول خدایم بسوی تو اختیرک ان تکون ملکا احب الیک او تکون
عبدا رسولا یعنی حضرت سبحان ترا اختیار داده در اینکه اکر خواهی پادشاهی
دنیا ترا باشد و اکر خواهی عبد و رسول باشی پس رسول الله صلی الله علیه و آله
بجبرئیل التفات نموده دید که رنک رویش بجای خود باز آمده پس جبرئیل کفت
بل کن عبدا رسولا یعنی اختیار بندکی و پیغمبری کن حضرت فرمود بل اکون
عبدا رسولا یعنی اختیار عبودیت و رسالت کردم پس آن ملک پای راست
خود را برداشته بر آسمان اول کذاشت و پای دیکر را برداشته بر آسمان دویم
وضع نموده پس پای راست را بر آسمان دیکر و همچنین تا باسمان هفتم منتهی شد

روایت کرده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در مجلس بهشت آیینی تمکین داشت که ناکاه
جبرئیل علیه السلام بطرف آسمان نظر کرده
رنکش متغیر شده مثل زعفران کردید
پس از رسول الله صلی الله علیه و آله

وهر آسمانی را یک گام طی مینمود اما چندانی که مرتفع میشد کوچک میگردید تا آنکه
در آخر مثل طیر صرد گشت پس رسول الله صلی الله علیه و آله بجبرئیل التفات نموده فرمود
که بدرستی ترا ترسان و هراسان مشاهده کردم و هیچ چیزی مرا چنین بفزع نیاورده
بود که تغییر رنگ تو آورد پس جبرئیل گفت ای نبی الله مرا ملامت مکن مگر نمیدانی که
وی کیست فرمود که نمیدانم جبرئیل گفت که وی اسرافیل است که صاحب ارب است
و از آن روزی که آسمان و زمین مخلوق شده هرگز بزمین هبوط ننموده پس چون
اورا در حال انحطاط دیدم گمان بردم که وی بقیام قیامت آمده است لیکن از آن
جهت رنگم متغیر شد و چون دیدم که حضرت بیچون ترا برگزید رنگم بجای خود بازگشت
اما آنچه دیدی که چندانکه بالا رفت کوچکتر شد بواسطه آنست که هیچ چیزی نیست
که نزدیک پروردگار شود الا آنکه صغیر میشود از جهت عظمت پروردگار و عرش
بدرستی این صاحب پروردگار است و اقرب خلق است بحضرت وی و لوحی که از پای عرش
همراست در پیش وی موضوع است پس هر زمان که حضرت عزت بوحی تکلم نماید در لوح
نقش می بندد پس اسرافیل در لوح نظر میکند بعد از آن القا میکند بسوی ما پس ما آنرا
از آسمان بسوی زمین می آوریم زیرا که من نزدیک ترین خلق رحمانم بوی و در میان
او و حضرت وی هفتاد حجابست از نور که دیده ها از رؤیت آنها منقطع میشود
چندانکه تعداد و توصیف آنها ممکن نیست و من اقرب خلایقم بوی و درمیان من
و وی نهصد سال راه است و مراد از قرب حضرت وی قرب منزلت و مرتبت است

نه قرب

نه قرب مسافت تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا **الغصن السابع** فی حدوث العالم
و قدمه بدان که بدرستی که اختلاف کرده اند در بعضی قوم اختلاف شدیدی و ما اختلاف
ایشان را در موضع آخرش ذکر خواهیم نمود ان شاء الله تعالی و مراد ما درینجا بیان حقیقت است
الکشف صدوق قمی طاب ثراه در کتاب توحید باسناد خود از علی بن منصور روایت
کرده که گفت از هشام بن الحکم شنیدم که میگفت که ابوشاکر دیصانی بخدمت امام جعفر
صادق علیه السلم داخل شده با آنحضرت گفت که بدرستی تو احد نجوم زواهر و ستاره
درخشنده و آبای تو بدور بره و ماهای تابنده بودند عنصر تو از اکرم عناصر است
و هرگاه علما مذکور شوند مشار الیه تو خواهی بود پس خبر ده مرا ای بحر
الزاخر که دلیل حدوث عالم چیست پس امام علیه السلم فرمود که استدلال آورده
میشود بدان با قرب اشیا ابوشاکر گفت آن کدام است پس حضرت بیضه طلبید
طلبیده بکف مبارک خود وضع نمود آنگاه فرمود که این جهتیست که التیام تمام دارد
و داخل آن پرده ایست رقیق و تنک و در تحت آن از بابت نقره سایله و طلای
مایعه و که داخته است پس مثل طاوس چیزها از آن بر میآید آیا شیئی داخل آن شده است
گفت نه فرمود که پس این است دلیل حدوث عالم ابوشاکر گفت که خبر دادی
پس اختصار نمودی و گفتی پس احسان فرمودی و تحقیق دانسته که ما قبول نمیکنیم
الا آنچه را که بدیده مشاهده کرده باشیم یا بگوش شنیده باشیم یا بشامه بوئیده
باشیم یا بقوت ذایقه چشیده باشیم یا بدست خود ملامست نموده باشیم حضرت

فرموده که ذکر حواس خمسه نمودی حال انکه انها بی دلیل نفع ندارد چنانکه قطع ظلمت
بغیر چراغ میسر نیست و نیز از حسین بن خالد مرویست که گفت مردی بخدمت
علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا داخل شده گفت یا بن رسول الله دلیل
بر حدوث عالم چیست فرمود که تو معدوم بودی پس موجود گشتی و تحقیق
دانسته که تکوین نفس خود نکرده و کسی که مثل تو باشد نیز تکوین نکرده است
یعنی عالم که ما سوی الله است همه در انچه خود محتاج واجب الوجودند برظاهر است
که هرچه در ایجاد خود محتاج دیگری باشد نبوده و ثانیا حال حادث و موجود
شده است در کتاب کافی در باب حدوث عالم و اثبات محدث از محمد بن محسن
میثمی مرویست که گفت در نزد ابی منصور متطبب بودم پس گفت مردی از اصحاب
مرا خبر داده گفت که من و ابن ابی العوجا و عبد الله بن المقفع در مسجد الحرام بودیم
پس ابن المقفع اشاره بمطاف کرده گفت این خلق را که می بیند احدی از ایشان
نیست که اسم انسانیت بر او اطلاق کنم الا این شیخ که جالس است یعنی امام جعفر
صادق علیه السلام و دیگران بهایم و بی حاصل و بهایمند ابن ابی العوجا او را گفت
که چگونه است که اسم انسانیت برای وی لازم کرده نه از برای ایشان گفت زیرا
که در نزد او دیدم انچیزی که در نزد ایشان ندیدم ابن ابی العوجا گفت که چاره
ناچار است از اختبار و امتحان انچه درباره او گفتی ابن المقفع گفت مکن زیرا
که من میترسم از مذهبی که در دست داری بفساد رود وی گفت مطلب تو این نیست

ولیکن

ولیکن چون توصفی عظیم او را موصوف کردی و اجلال نمودی میترسی که رایت در نزد من ضعیف کرده
ابن المقفع گفت که هرگاه بر من چنین توهم کردی پس قیام نموده بنزد وی رو و چند انکه استطاعت
داری خود را محافظت نما که پای اعتقادت نلغزد و مهار او را دست کم گیر و معرفت خود را
ملاحظه کن و خود را ضبط نما پس ابن ابی العوجا قیام نموده روانه شد و ما نشستیم و چون باز
گشت گفت وای بر تو یا ابن المقفع این شخص بشر نیست و اگر در دنیا روحانی باشد که هرگاه
خواهد ظاهر گردد و مجسد شود و هرگاه که خواهد که باطن و غایب گردد روحانی شود این
مرد است گفت چگونه واقع شد گفت رفتم و در خدمتش بودم چون نزد وی
بغیر از من کسی باقی نماند پس متوجه شده گفت که اگر امر و کار چنان باشد که این
یعنی طواف میگویند و حال انکه حق انست که ایشان میگویند پس رستگاری ایشان
سلامت و شما هلاک خواهید شد و اگر امر کار چنان باشد که شما میگویید و حال انکه چنان
نیست که شما میگویید پس رستگی که شما و ایشان مساوی خواهید بود پس گفتم مر او را
که بر حمک الله ما چه میگوییم و ایشان چه میگویند نیست قول ما و قول ایشان الا یکی
یعنی ما و ایشان هم قولیم و مذهب ما و ایشان یکیست پس فرمود که چگونه قول
تو و قول ایشان یکیست و حال انکه ایشان را اعتقاد انست که معاد و ثواب
و عقاب حق است و دین ایشان انکه اسمان را الهی و خالق هست و انکه
و زعم شما انکه اسمان خرابست و در ان احدی نیست پس گفتم در این وقت غنیمت
دانسته گفتم که اگر امر و کار چنان باشد که ایشان میگویند پس چه چیز مانع میشود

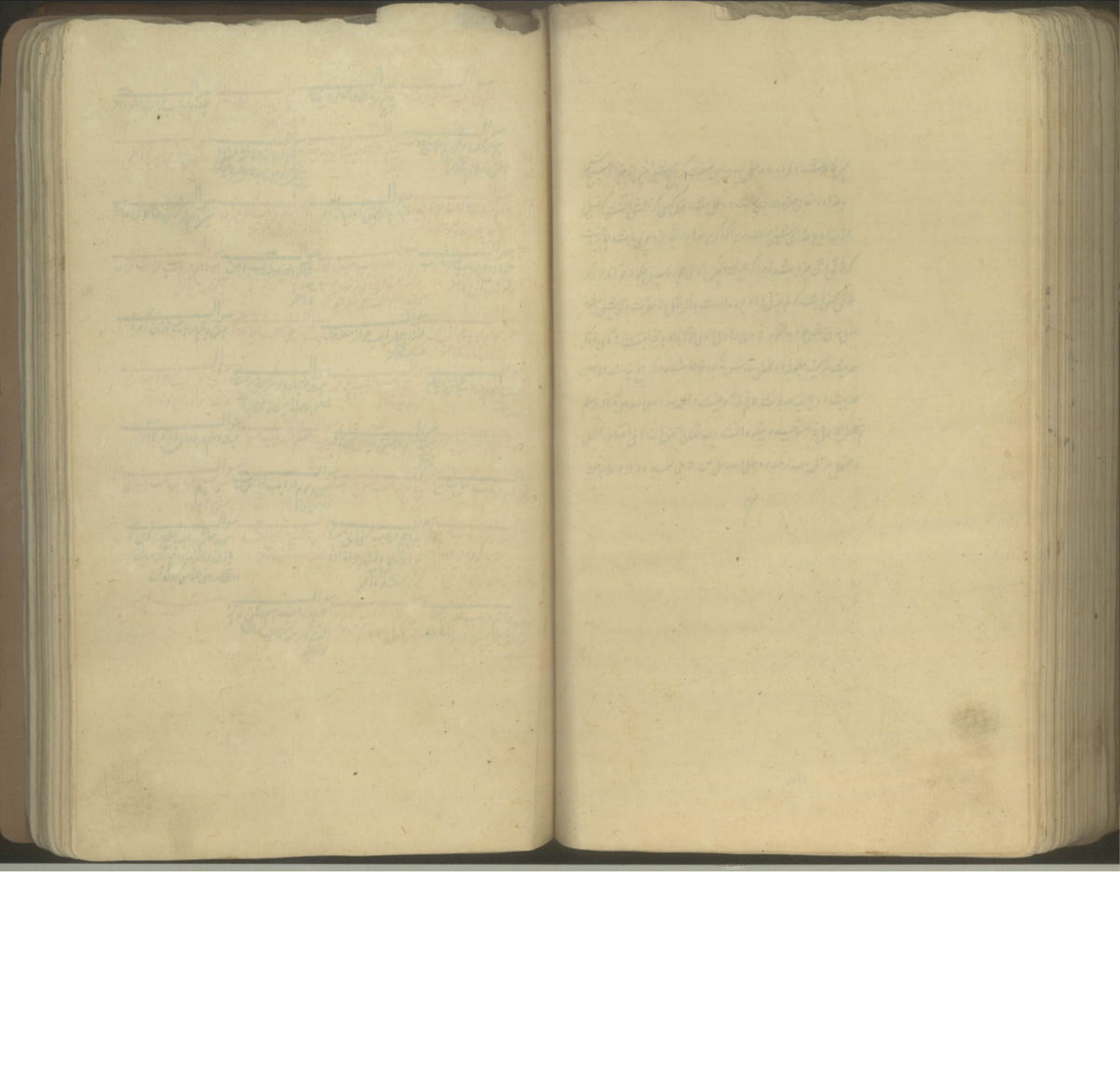
او را از نیکه خود را بر خلق ظاهر سازد و ایشان را بر عبادت خود دعوت کند تا انکه
دو کس از ایشان بهم اختلاف نکنند و چرا است که خود را از ایشان محجوب و پنهان نمود و
ارسال رسل کرده است که اگر بنفس خود مباشرت ایشان میکرد با یمان نزدیکتر میشدند
پس گفت مرا که وای بر تو چگونه محجوب است از تو کسی که در نفس تو قدرت خود را
نمود از جمله ایجاد تو بعد از عدم تو و کبر تو بعد از صغر تو و قوت تو بعد از ضعف
تو و ضعف تو بعد از قوت تو و سقم تو بعد از صحت تو و صحت تو بعد از سقم تو و رضای
تو بعد از غضب تو و غضب تو بعد از رضای تو و حزن تو بعد از فرح تو و فرح تو بعد از
حزن تو و حب تو بعد از بغض تو و بغض تو بعد از حب تو و عزم تو بعد از اثبات تو و اثبات
تو بعد از عزم تو و خواهش تو بعد از اکراه تو و کراهیت تو بعد از شهوت تو و رغبت
تو بعد از رهبت تو و رهبت تو بعد از رغبت تو و رجاء تو بعد از یاس تو و یاس تو
بعد از رجاء تو و خاطر تو بچیزی که در وهم تو نبوده و غایب شدن از ذهنت
آنچه که تو معتقد آن بودی و مدام تعداد مینمود بر من قدرت حضرت عزت را که در نفس
منست که هیچ یک را از خود دفع نمیتوانم کرد تا انکه ظن آن شد که حضرت وی ظاهر
خواهد شد در ما بین جانب تخواهد ماند و محمد بن علی بن بابویه رحمه الله در توحید
خود باسناد خود از جعفر بن علی از پدرش علی بن الحسین بن علی علیهم السلام روایت کرده
گفت که امیر المومنین علیه السلام که بدرستی احسام را ششش حالت صحت و مرض و موت
و حیات و خواب و بیداری و همچنین است روح پس حیات او علم اوست و موت او جهل او

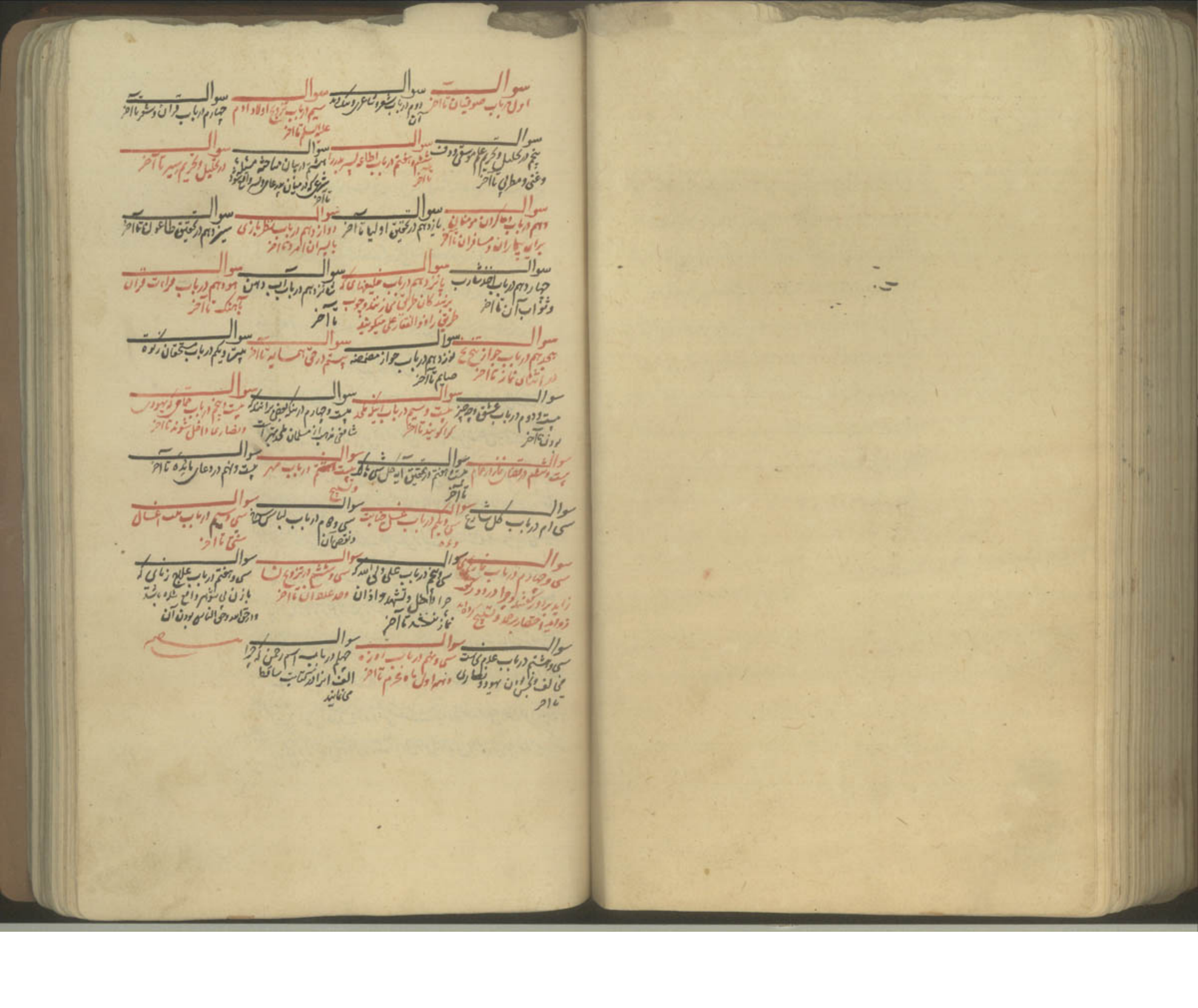
واثبات
فی الصیغی

و مرض وی شک وی است و خواب او غفلت اوست و بیداری او حفظ اوست
مراد آنست که این حالاتی که عارض جسم و روح میشوند حادث اند و همچنین هرچه
محل حوادث شود اعم از انکه جسم باشد یا مجرد مثل روح آن نیز حادث خواهد
بود و حدوث هریک از حال و محل در موضع خود مقرر و ظاهر است که احتیاج
به بیان ندارد و احادیث در باب حدوث عالم بسیار وارد است که برخی از آنها
در اصل نوشته شده است و استدلال حضرات بر حدوث عالم دلالت دارد بر انکه
هرچه سوای ذات باری تعالی جل جلاله باشد حادث است زیرا که اطلاق عالم بر
سوای ذات آنحضرت میشود اعم از آنکه جسم یا عرض یا مجرد باشد نظر بمذهب اصحاب
ارتی و تایید این معنی میکند قول حکما که گفته اند ما ثبت قدمه امتنع عدمه
هرچیزی که ثابت شده باشد قدم او ممتنع و محال است عدم او پس اگر در عالم قدیمی
باشد هر اینه عدم وی محال خواهد بود بلکه مثل ذات باری جلت عظمته ازلی و ابدی
خواهد بود چنانچه در کتاب کافی در بابی که بعد از باب معانی الاسماء و اشتقاقها
از ابی الحسن الرضا علیه السلام مرویست که زمود اعلم علمک الله الخیر ان الله
تبارک و تعالی قدیم بدان خدا ترا تعلیم خیر کند بدرستی خدای تبارک و تعالی
قدیم است والقدم صفة التی دلت العاقل علی انه لا شیء قبله و لا شیء
معه فی دیمومیته و قدم صفت حضرت اوست که دلالت میکند عاقل را بر نیکه هیچ
شیئی قبل از انحضرت و هیچ چیزی با حضرت وی در دایمی و ابدی بودن نیست

پس ظاهر شد باقرار عامه معجز بودن این صفت که هیچ شیئی پیش از خدا و هیچ شیئی
با خدا در تعالی حضرت وی نیست و باطل شد قول کسی که زعمش آنست که قبل
از خدا یا با خدای شیئی هست زیرا اگر با خدا در تعالی وی چیزی باشد جایز نیست
که خالق آن چیز باشد زیرا که همیشه آنچیز با وی بوده پس چگونه تواند بود که
خالق کسی باشد که لم یزل با او بوده است و اگر قبل از حضرت وی شیئی باشد
اول همان شیئی خواهد بود نه وی و اول اوی خواهد بود نه خالق ثبت تمامی ذکر
حدیث شریف بطول ادعیه شاه یس مذکور خواهد شده و اگر هیچ نباشد الا همین
حدیث در باب حدوث عالم ترا کافیست والحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و سلم
تم الفن الاول فی التوحید و یتلوه ان شاء الله تعالی الفن الثانی فی اختلاف الملل
والنحل والحمد لله وحده و صلی الله علی من لا نبی بعده و آله الطاهرین

تم تم





سوال اول در باب صوفیان تا آخر

سوال دوم در باب شعر و شاعری و [illegible] آن

سوال سیم در باب تزویج اولاد آدم علیه السلام تا آخر

سوال چهارم در باب قرآن و شعر تا آخر

سوال پنجم در تحلیل و تحریم علم موسیقی و دف و غنی و مطرب تا آخر

سوال ششم و هفتم در باب اطاعت پدر و مادر تا آخر

سوال هشتم در بیان مصاحبه [illegible] که در میان [illegible] تا آخر

سوال [illegible] در تحلیل و تحریم [illegible] تا آخر

سوال دهم در باب [illegible] مومنان [illegible] برای یاران و مسافران تا آخر

سوال یازدهم در تحقیق اولیا تا آخر

سوال دوازدهم در باب نظربازی با پسران امرد تا آخر

سوال سیزدهم در تحقیق طاعون تا آخر

سوال چهاردهم در باب [illegible] و ثواب آن تا آخر

سوال پانزدهم در باب [illegible] که [illegible] نماز [illegible] و چوب طریق را ذوالفقار علی میگویند

سوال شانزدهم در باب آب دهن [illegible] تا آخر

سوال هفدهم در باب قرات قرآن با آهنگ تا آخر

سوال هجدهم در باب جواز [illegible] در اثنای نماز تا آخر

سوال نوزدهم در باب جواز مضمضه صایم تا آخر

سوال بستم در حق همسایه تا آخر

سوال بیست و یکم در باب مستحقان زکوه

سوال بیست و دوم در باب عشق [illegible] بودن تا آخر

سوال بیست و سیم در باب [illegible] که گویند تا آخر

سوال بیست و چهارم در [illegible] شافعی مذهب از مسلمان [illegible] بهتر است

سوال بیست و پنجم در باب [illegible] و انصار [illegible] داخل شوند تا آخر

سوال بیست و ششم در [illegible]

سوال بیست و هفتم در تحقیق آیه هل اتی [illegible] تا آخر

سوال بیست و هشتم در باب مهر و تسبیح

سوال بیست و نهم در دعای مائده تا آخر

سوال سی ام در باب [illegible]

سوال سی و یکم در باب غسل جنابت [illegible]

سوال سی و دوم در باب لباس [illegible] و نقصان آن

سوال سی و سیم در باب [illegible] اغسال سنتی تا آخر

سوال سی و چهارم در باب [illegible]

سوال سی و پنجم در باب علی ولی الله که چرا اهل [illegible] و تشهد و اذان [illegible] نماز نخواند تا آخر

سوال سی و ششم در تزویج [illegible] تا آخر

سوال سی و هفتم در باب علاج زنانی که با زن بی شوهر واقع شده باشد [illegible] آن

سوال سی و هشتم در باب علامت [illegible] یهود و نصاری تا آخر

سوال سی و نهم در باب [illegible] اول ماه محرم تا آخر

سوال چهلم در باب اسم رحمن که چرا الف از آن در کتابت ساقط می نمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی العظمة والجلال والمنّ والنوال والجود والافضال وعصمنا من الغفوة والجدال
وعن التعسف فی المقال الذی جعل داء الغی السؤال وصلی الله علی نبیه وحبیبه شمس الضحی
وبدر الدجی الرسول المجتبی حبیب الله محمد المصطفی ثم الصلوة والسلم علی الائمة النجبی
واعلام الهدی ومنار التقی وحجج الله علی اهل الارض والسماء ما دام وجوده تعالی
اما بعد بدان ایدک الله وفقک علی حسن توفیقه که استفسار مسئله چندی که از این
بنده کمترین محمد یوسف بن اقا بیک دهخوارقانی در هر باب نموده بودند
جواب آنرا با تراکم اشغال و تشویش بال الطریق اختصار بتوفیق الله وحسن تایید
ادا نموده مسمی بچهل سوال ساخت سوال اول در باب صوفیان صوفیان متشرعین که حلقه
شده ذکر میکنند و در حالت ذکر وجدی بهم میرسانند تا اخر الجواب بدان ایدک الله
که جمعی که دعوای تصوف و درویشی میکنند بر دو نوعند نوعی مقبول و عمل ایشان پسندیده
و نوع دیگر نامقبول و رد کرده شده اما آن نوعی که مقبولند ایشان جمعی اندکه همیشه بذکر

یعنی

یعنی یاد خدا در سر و علانیه مشغولند پس اگر این جماعت باهم مجالست نموده بذکر خدا
یعنی تلاوت قران که بهترین ذکرهاست زیرا که حضرت حق سبحانه وتعالی اکثر در
کلام مجید ذکر گفته قران خواسته مثل آنکه وانه لذکر لک ولقومک یا باوراد
دیگر مثل کلمه طیبه لا اله الا الله مشغول شوند در صواب بوده مثاب خواهند بود
چنانکه ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله علیه در کتاب کافی بسند
متصل از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم روایت میکند که آنحضرت
فرمود که هیچ چیزی نیست الا آنکه او را حدی هست که میتوان رسید بدان الا ذکر
خدا پس منتهی مر او را حدی که توان رسید بدان فرض کرد خدای تعالی فرایض را
پس هر که ادای آن کرد آن او را کردن حد آنست مثل روزه داشتن ماه رمضان
پس هر که روزه داشت او را پس آن حد اوست و حج گذاردن پس کسی که حج گذارد پس
همان حد اوست الا ذکر خدا پس بتحقیق که الله عز وجل راضی نشده بقلیل و نگردانیده است
او را حدی که توان رسید بدان بعد از آن خواند آیه یا ایها الذین آمنوا اذکروا
الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة واصیلا پس نگفت حضرت که نگردانیده است
خدای عز وجل از برای ذکر حدی که منتهی توان شد بران و فرمود که بود پدرم علیه السلم کثیر
الذکر بتحقیق که براه میرفتم با او و بدرستی که او ذکر خدا میکرد و میخوردیم با او طعام را
و او ذکر میکرد خدای را و بتحقیق که حدیث میکرد با قوم و مشغول نمیگردانید آن تکلم
او را از ذکر خدا میدیدم زبان او را چسبیده بحنک او در حالتی که میگفت لا اله

الا الله بود که جمع میکرد ما را پس امر میکرد بذکر خدا تا طلوع آفتاب و امر میکرد بقراءت قرآن آنکسی را که قراءت میدانست از ما و کسی که قراءت نمیکرد از ما امر میکرد بذکر خدای عز و جل و خانه که قراءت کرده شود در و قرآن و ذکر کرده شود در و خدای عز و جل بسیار میشود برکت او و حاضر آن خانه میشوند ملایکه و دور میکنند از آن خانه شیاطین و روشنی میدهد آن خانه مر اهل آسمان را آنچنانکه ستارگان روشنی میدهند مر اهل زمین را و آن خانه که تلاوت کرده نمیشود در و قرآن و ذکر کرده نشود در و خدا پس قلیل میشود برکت او و دور میکنند از آن خانه ملایکه و حاضر آن خانه میشوند شیاطین و گفت رسول صلی الله علیه و آله آیا خبر ندهم شما را به بهترین عملهای شما و رفیع‌ترین آنها در درجات شما و پاکیزه‌ترین عملها در نزد پادشاه و صاحب شما و بهتر باشد برای شما از دینار و درهم و بهتر باشند برای شما از اینکه ملاقات کنید دشمن خود را پس بکشید ایشان را و ایشان بکشند شما را یعنی در جهاد گفتند بلی یا رسول الله ذکر الله عز و جل کثیرا العبد ایشان گفت که آمد مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت کیست بهترین اهل این مسجد پس حضرت رسول فرمود که بیشترین ایشان مر خدا را از روی ذکر فرمود رسول صلی الله علیه و آله کسی که داده شود زبان ذکر کننده پس بتحقیق که داده شده است خیر دنیا و آخرت را و گفت در تفسیر قول خدای تعالی و لا تمنن تستکثر بسیار مشمر و مدان آنچیزی را که عمل کرده از خیر مر خدا را این بود ترجمه حدیث صادق علیه السلام و صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورده

شما از برای شما و رفیع‌ترین علماء

که انحضرت

که انحضرت فرمود مبادرت کنید بسوی ریاض جنت گفتند یا رسول الله ریاض جنت چه فرمود که حلقه ذکر است و هم اکثر بعد از کلمه توحید سایر دعوات و تسبیحات و اخص ذکر هم چنانچه در کتاب کافی از صادق آل محمد علیهم السلام مرویست که فرمود تسبیح فاطمه زهرا از ذکر کثیر است که خدای عز و جل فرمود اذکروا الله ذکرا کثیرا باید دانست که کلمه طیبه لا اله الا الله فضیلت بسیار است چنانکه در کتاب مذکور بسند متصل از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود نیست چیزی که عظیم‌تر و بزرگتر باشد از روی ثواب از شهادت لا اله الا الله عز و جل برابری نمیکند مراد را چیزی و شریک نمیتواند بود او را و او را امور راحدی و در همین کتاب مرویست از همان حضرت که گفت هر کسی که گفته باشد لا اله الا الله کاشته شده است از برای او درختی در جنت از یاقوت سرخ که منبت آن شجره در مشک ابیض باشد شیرین‌تر باشد از عسل و سفیدتر باشد از برف و خوشبوتر باشد از مشک در آن درخت امثال پستانهای بکر باشد که بلند شده باشد از زیر هفتاد حله و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که بهترین عبادت گفتن لا اله الا الله است و فرمود بهترین عبادت استغفار است این بمقتضای کریمه فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر الله لذنبک است اما غنا که غیر مقبول لذاته است جمعی اند که کلمه توحید را بطریق تکرار ادا میکنند و تکرار آن باشد که صوت را بلند رانند بروشی که از یک حرف یا بیشتر زاییده شود و الصوت جنبد بطریق غنا غلطها میکنند و بر سر پا خواسته بچرخ در آمده نعره ها میزنند و الحان نشیبان میکنند پس وجدی که باین طریق بود باطل گا

بمقتضای

شیطان خواهد بود والا اگر بر وفق سنت و گرمی دل و اشک چشم باشد ممدوح و پسندیده است
چنانکه در کتاب کافی مذکور است که جابر از امام محمد باقر علیه السلم روایت میکند
که گفتم بدرستی که قومی هستند که هرگاه ذکر کنند چیزی از قرآن یا ذکر کرده شوند بان
یکی از آن میان فریاد زده بیهوش میشود بحدی که تصور آن میکنی که اگر بریده شود
دستها یا پاهای او اصلا خبردار نخواهد بود پس حضرت امام فرمود که سبحان الله
این عمل شیطانست باین منعوت و ممدوح نیستند خبر این نیست که حالت ممدوح گرمی دل
دل در وقت آن و اشک چشم و ترسان بودن است حضرت ایزد تعالی این حالت را
بر جمیع طالبان حق روزی کرده اند باید دانست که مراد از مذمتی که در حدیث وارد است
از برای اظهار غشیان و بیهوشیست والا وجد و نعره که از روی بی اختیاری باشد مذموم
نیست چنانکه در کتاب کافی مذکور است که در وقت قرائت امام زین العابدین
صلوات الله علیه رهگذری که بر و گذر میکرد از حسن صوت آن حضرت نعره میزد
و حدیث حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در وصف مومن و صیحه همام و مردن او
نیز برین معنی ناطق است و همچنین از گرمی و بی آرامی و تپش الغ اللجلا اضطرابی که در بدن
مومن از استماع ذکر الهی بهم میرسد ممدوح است چنانچه در کتاب مذکور منقولست که روزی
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نماز صبح را گذارده بود و را و مشغول شده از موضع خود
حرکت نکرد تا اینکه آفتاب بمقدار قد یک نیزه بلند شد پس از آن بوجه ایشان متوجه قوم شده
فرمود که بدرستی جمعی را ادراک کرده دریافته بودم که شبها را از برای پروردگار خود

بسجود

بسجود و قیام بسر می بردند و در میان پیشانیها و زانوهای خود مخالفت مینمودند گویا
که زفیر و صدای آتش دوزخ بگوشهای خود میشنیدند هرگاه که ذکر کرده میشد خدای
تعالی در نزد ایشان بحرکت در می آمدند چنانکه مایل و متحرک میشود شجر گویا که قوم
همه در خواب غفلت بودند بیدار شدند فرمود پس آنحضرت از آن مجلس قیام نمود
دیگر او را کسی خندان ندید بدان ارشدک الله که سلوک نیز بر دو قسم است قسمی
بدعت و خلاف شرع است و قسمی دیگر مقبول و موافق اما آن قسمی که بدعت است آنست که جمعی
نیت ده یا اربعین کرده در خلوت می نشینند و بعیادت مریض یا نماز جنازه حاضر نمیشوند
میگویند که ما نیت کرده ایم و در قضای حاجت مومن خود را معذور میدارند حال
آنکه طواف واجبی را هم برای اینها قطع نمودن جایز است و از اعتکاف واجبی که
در یکی از چهار مکان مشرفه معتکف را بودن شرط است و بیرون نیامدن او از آنجا
لازم او ستا فضل بیرون آمدنست چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه مرویست از میمون
بن مهران که گفت نشسته بودم در نزد حسن بن علی علیهما السلم پس آمد بخدمت آن حضرت
مردی و گفت مر او را که یا بن رسول الله بدرستی که فلانی را در ذمت من مالیست و اراده
آن دارد که مرا حبس نماید پس حضرت فرمود که بخدا قسم که نزد من مالی نیست که قضا کنی
تو کنم آنرا گفت پس با قرضخواه من در تخفیف یا مهلت گفتگوی کن با وی
حضرت کفش خود را پوشیده متوجه شد گفتم یا بن رسول الله مگر فراموش کردی اعتکاف
خود را فرمود که فراموش نکرده ام و لیکن شنیده ام از پدرم علیه السلم که حدیثی میفرمود

کفش

از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که سعی کند در حاجت برادر مسلمان
پس گویا که عبادت کرده است خدای عز و جل را نه هزار سال که در آن مدت صایم
النهار و قایم اللیل بوده است پس اهل بدعت که در مدت این چهل روز از روی
جهالت نفس را از عبادت داشته در خلوت نشسته حیوانی نمیخورند بلکه احتراز از خوردن
آنرا بر خود واجب میدانند حال آنکه در کتاب معتبر از صادق آل محمد علیهم السلام منقول است
که کسی که چهل روز گوشت نخورد بدخو شود و خلق او و کسی که بدخو شود خلق او پس اذان بگویید
در گوش او پس از این اخبار معلوم میشود که حق چیست و گمراه کیست پس نفس چهل روز را
عبادت شمردن در آن خبث سنت یا واجب کردن و حیوان نخوردن و خود را
ریاضت دادن تا بحدی که از قوت عبادت ناقص شود بدعت و خلاف شرع است آنچه سلوک که
پسندیده و موافق است آن جهاد اکبر است که عبارت از مجاهده نفس است در مطیع شرع انور
بودن و اجتناب از محرمات نمودن و فعل را از افعال واجبات ترک کردن و متابعت سنن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شدن و از مکروهات پرهیز کردن و تابع نفس و شیطان نشدن
و بمزخرفات دنیا فریب نخوردن و از صفات مذمومه مثل بغض و حسد و کینه و عداوت
و بخل و غیبت و نمامی و بهتان و غیره که گناه دوری نمودن و همیشه در فکر مرگ و آخرت بودن
و احوال و اهوال آخرت را از بابت سکرات موت و فشار قبر که در حدیث آمده
که قبر کسی را چنان می‌فشرد که مغز سر از میان ناخنها بیرون می‌آید و سوال و عذاب
عالم برزخ و معاد روز قیامت از تطایر کتب و میزان و حساب که در کتاب کافی و دیگر

حدیث

حدیث طوبی مذکور است منقول از صادق آل محمد علیهم السلام که فرمود که پس محاسبه
نفس خود کنید پیش از آنکه حساب کرده شوید بر آن پس تحقیق که قیامت را پنجاه
موقف است که هر موقفی بمقدار هزار سال است بعد از آن این آیه را تلاوت نمود
که فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مما تعدون و دوزخ و الیم
آن و بهشت و نعیم آن را در نظر جلوه دادن بلکه معاینه دیدن چنانکه در اصول کلینی
مذکور است مروی از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بدرستی که گذارد رسول الله
صلی الله علیه و آله با جماعت نماز صبح را بعد از آن نظر کرد یک جوانی در مسجد در
حالتی که آن جوان را از کثرت بیداری شب و فتش بینایش میخورد و سرش
فرو می‌آمد یعنی با خواب در جنگ بود و رنگش زرد شده و جسمش نحیف گشته و چشمهای
او در سرش فرو رفته پس گفت مر او را رسول الله صلی الله علیه و آله که چگونه
صباح کردی ای فلان آن جوان گفت که یا رسول الله صلی الله علیه و آله صباح کردم در حالتی
که صاحب یقین بودم پس رسول الله صلی الله علیه و آله از قول او تعجب کرده گفت مر او را
بدرستی که از برای هر یقینی حقیقت پس چیست حقیقت یقین تو آن جوان گفت تحقیق
که یقین من یا رسول الله که محزون و غمگین گردانیده مرا و تشنه گردانیده است بیان
روزهای گرم مرا و ترز بوده دوری کرده است نفس من از دنیا و از آنچه در دست
و گویا که من نظر میکنم بعرش پروردگارم و گویا که نصب حساب میزان شده و خلایق
شده است برای حساب پس من در میان ایشانم و گویا نظر میکنم باهل بهشت که تنعم میکنند

دوم ... ایشان در ۴

در آن وهم دیگر را می شناسند و بر راههای خود تکیه کنندگان اند و گویا که من
می بینم اهل دوزخ معذب بناله و فریاد کنندگان اند و گویا که من الحال می شنوم زفیر
و ناله آتش را که دور میکنند در مسامع من پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
مر اصحاب خود را که این مرد بنده ایست که نورانی کرده است خدای تعالی
دل او را با ایمان بعد از آن گفت مر آن جوان را که ملازم این حال باش پس گفت آن جوان
که یا رسول الله دعا کن و از خدا درخواه برای من این را که قسمت کند روزی من گرداند
شهادت را در خدمت تو پس دعا کرد برای او رسول الله صلی الله علیه و آله و تمام نشد
اندکی الا آنکه بیرون رفت در بعضی از غزوات با نبی صلی الله علیه و آله و شربت شهادت
نوشید بعد از نه نفر که او دهمین بود پس ای عزیز من اگر دوری نمودن ممکن باشد
از خلق زمانه که آشنایی ایشان سم قاتل است چه بهتر از آن چنانکه از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که فرمود که اگر منصب امامت نمیبود هر اینه دوست میداشتم
که مثل شیر غضبناک از سر کوهی بسر کوهی و از سنگی بر سنگی نشستمی و روی این
خلق نمیدیدم و در حدیث دیگر در روضه کلینی از صادق آل محمد علیهم السلام مرویست
که آن حضرت فرمود که اگر قدرت آن داشته باشید که شناخته نشوید یعنی کسی شما را
نشناسد چنان کنید مضرتی ندارد که اگر خلق مدح و ثنای شما نگویند و بر تو مضرتی نیست
اگر مذموم باشی نزد کسان هرگاه که محمود باشی در نزد خدای تبارک و تعالی بدرستی که امیر
المومنین علیه السلام میگفت که خیر و خوبی نیست در دنیا الا برای دو مرد مردی که زیاده

کند

کند هر روز در دنیا احسان را بر احسان و مردی دیگر آنکه تدارک کند مرگ خود را بتوبه و کجا
توبه از برای او دست دهد پس بخدا قسم که اگر سجده کند تا آنکه منقطع شود گردنش قبول نمیکند خدای
عز و جل از وی عملی را الا بولایت ما اهل البیت آگاه و خبردار باش کسی که شناسد حق
ما را او امیدوار ثواب باشد بسبب ما و راضی شود بقوت نصف مد در هر روزی و راضی شود
در پوشیدن بستر عورتش و در مسکن بجایی که خود را در او تواند گنجانید و این جماعت با این
حال بخدا قسم که خایف و ترسانند و دوست میدارند که همین باشد از دنیا نصیب ایشان
و همچنین وصف کرده است ایشان را خدای عز و جل در آنجا که فرموده است الذین
یؤتون ما آتوا و قلوبهم وجلة و آن چیزهاست که داده شده اند و ادا
شده اند و اند طاعت را با محبت و ولایت و حال آنکه ایشان با این حال خایف اند که
مبادا مقبول نشود از ایشان و نیست بخدا قسم خوف ایشان از روی شک و ریب
در دین و لیکن ایشان ترسانند از مقصر بودن در محبت ما و اطاعت ما بعد از آن
فرمود که اگر قادر باشی بر آنکه بیرون نروی از خانه خود چنان کن زیرا که
اگر بر تو لازمست در بیرون رفتن که غیبت نکنی و دروغ نگویی و حسد نکنی
و ریا ننمایی و مداهنه و مسامحه ننمایی پس فرمود که خوب صومعه ایست مرد مسلمان را
خانه اش که نگاه میدارد در آن چشم خود را و زبان خود را و نفس و فرج خود را
حدیث طویل بود موضع حاجت را از آن اخذ نمودیم ارشاد باید دانست که اگر
کسی را اعتزال از خلق میسر نشود بلکه مباح داند عدد چهل روز را از صحبت خلق

ان خیر بسیار نماید ثواب خواهد بود چنانکه در کتاب کافی از امام محمد باقر علیه السلم منقول است که
فرمود که خالص نگردانید بنده ایمان بخدا را چهل روز یا گفت نیکو نگردانید بنده ذکر خدای
تعالی را چهل روز الا آنکه زاهد گردانید خدای تعالی او را در دنیا و بینا گردانید او را درد دنیا
و دوای آنرا و ثابت گردانید حکمت را در دل او و ناطق گردانید بحکمت زبان او را
بعد از آن خواند این آیه را اِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَکَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ پس نمی بینی صاحب بدعت را الا ذلیل و افترا کننده
بر خدا و رسول و اهل بیت او صلوات الله علیهم و مراد آنست که اگر چه پرستش بنی اسرائیل
گوساله سامری را چهل روز بود ولیکن آن از روی بدعت بود و نقل حال جمعی که قبل از این مذکور
شد بر آن از عکس است که عزلت بطریق مذکور مقبولست الا از سه کس اول عالمی که خلق از او منتفع
شوند در امور دین و دنیا و تتبع احادیث اهل بیت علیهم السلم کرده بر شیعیان تواند رسانید
اینچنین عالمی را عزلت جایز نیست دویم جاهلی که حلال از حرام و واجب از مندوب و مکروه
از مباح فرق نکرده باشد و او را دوری از خلق محض ضلالتست و بدعت خواهد شد
چنانکه گذشت سیم کسی که مال نداشته باشد که بر اخراجات او وفا کند در بروی خود بسته
عیال و اطفال را ضایع گذارد و گوید که من عبادت خدا میکنم او رزق را میرساند خدای تعالی
دعای او را مستجاب نکرده و میفرماید که من بر تو طریق کسب تعلیم کرده ام کسب کرده خود و عیال
خود را ضایع مگذار پس او یکی از آن چهار کس خواهد بود که خدای تعالی دعای ایشان را مستجاب
نمیکند که ذکر آنها مذکور خواهد شد جعلنا الله و ایاکم من المجاهدین فی طلب مرضاته و وفقنا و ایاکم

بارتقاه

بارتقاه و رجاته و عصمنا و ایاکم من البدع و زلاته بحق محمد و ذریاته صواحب آیاته و بیناته
علیهم صلوات الله و تحیاته سوال دوم در باب شعر و شاعری و نیک و بد آن تا آخر
الجواب بدان وفقک الله که شعر بر دو قسم است ممدوح و مذموم اما ممدوح شعریست که
در توحید الهی یا در صفات او یا در مناجات با حضرتش گفته شده باشد یا مسئله حقی را
بنظم آورده باشند یا در منقبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مدح حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گفته باشند اشعاری که درین ابواب باشد گفتن
و شنیدن آن بغایت مستحبست و حضرات علیهم السلم خود چنین شعر کرده و شاعر
آن را جایزه و صله داده اند بلکه خود در گفته دو خل در قصیده شاعر کرده الحاق آن فرموده اند
چنانکه در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه مذکور است باسناد متصل منقول از عبد السلم
بن صالح الهروی که گفت شنیدم از دعبل بن علی الخزاعی که میگفت انشا کردم بر مولای خود
رضا علی بن موسی علیهما السلم قصیده که اول آن اینست مدارس آیات خلت من تلاوة
و منزل وحی مقفر العرصات بعد از آن باین بیت رسیدم که خروج امام لا محالة خارج
یقوم علی اسم الله و البرکات یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النقمات گریه
کرد رضا علیه السلام گریه کردن سختی بعد از آن سر بسوی من برداشته گفت یا خزاعی نطق
کرده روح القدس بزبان تو بدین دو بیت آیا میدانی که کیست این امام و چه وقت قیام
خواهد نمود پس گفتم نمیدانم ای مولای من الا اینکه شنیده ام که خروج خواهد کرد امامی از شما
و طاهر خواهد کرد زمین را از فساد و پر خواهد ساخت آنرا از عدل پس فرمود که یا دعبل

امام بعد از من محمد است پسر من و بعد از محمد پسر او علی است و بعد از علی پسر او حسن
و بعد از او پسر اوست الحجة القایم یعنی صاحب الزمان که منتظر است در غیبتش
و مطاع خواهد بود در ظهورش و اگر باقی نماند از دنیا الا یک روز هر آینه البته
دراز میگرداند خدای تعالی آن روز را تا آنکه بیرون آید و پر کند زمین را از عدالت
چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و اما وقت خروج آنحضرت پس بتحقیق که حدیث
کرده است پدرم از پدرش از پدران خود علیهم السلم که بدرستی که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را گفته شد که یا رسول الله چه زمان خروج میکند قایم علیه السلم از ذریت تو فرمود که
مثل او مثل ساعت است یعنی قیامت که نمی آید او را الا خدا و نمی آید شما را الا ناگهان
و از برای دعبل بن علی الخزاعی رحمه الله حدیث دیگر در کتاب مذکور منقولست از عبد السلم
الهروی که گفت داخل شد دعبل بن علی الخزاعی رحمه الله بخدمت ابا الحسن علی بن موسی الرضا
علیهما السلم در شهر مرو پس گفت آن حضرت را که یا ابن رسول الله در شان شما قصیده
گفته ام بر خود لازم کرده ام که پیش از تو بر کسی نخوانم حضرت علیه السلام فرمود که بیاور آن قصیده را
پس انشا قصیده کرده خواند که ؛ مدارس آیات خلت من تلاوة ؛ و منزل الوحی مقفر
العرصات ؛ پس چون باین بیت رسید که ؛ اری فیئهم فی غیرهم متقسما ؛ و ایدیهم من فیئهم صفرات
گریه کرد ابو الحسن الرضا علیه السلم و فرمود که راست گفتی ای خزاعی پس چون باین بیت رسید
که ؛ اذا وتروا مدوا الی واتریهم ؛ اکفا عن الاوتار منقبضات ؛ پس حضرت امام رضا علیه السلم
کف مبارک خود را میگردانید و میگفت آری والله چنین است پس چون باین بیت رسید ؛ لقد خفت

فی الدنیا

فی الدنیا و ایام سعیها ؛ و انی لارجوا الامن بعد وفات ؛ گفت مر او را امام رضا علیه السلام
که ایمن گرداند ترا خدای تعالی از فزع یوم اکبر پس چون رسید باین بیت که ؛
و قبر ببغداد لنفس زکیة ؛ تضمنها الرحمن فی الغرفات ؛ فرمود رضا علیه السلام که
آیا الحاق نکنم برای تو درین موضع دو بیتی که تمام قصیده تو باشد دعبل گفت
بلی یا ابن رسول الله پس فرمود ؛ و قبر بطوس یا لها من مصیبة ؛ توقد فی الاحشا بالحرقات ؛
الی الحشر حتی یبعث الله قائما ؛ یفرج عنا الهم و الکربات ؛ پس گفت دعبل یا ابن
رسول الله قبر که در طوس است قبر کیست پس آن حضرت فرمود که آن قبر من است و نمیگذرد
ایام و لیالی تا آنکه میگردد طوس آمد شد شیعیان و زایران من آگاه باش یعنی
بدان ای دعبل که هر که بیاید بزیارت در غربت من بطوس خواهد بود با من در درجه
من روز قیامت و مغفور خواهد بود و بعد از آن برخواست امام رضا علیه السلام
پس از فارغ شدن دعبل از انشاد قصیده و فرمود که باش ای دعبل و داخل منزل
شده بعد از ساعتی خادم آن مخدوم علیه السلام بیرون آمد و صد دینار رضوی از برای دعبل
آورده گفت میگوید مر ترا مولای من که این مبلغ را نفقه خود ساز پس دعبل گفت الله
که من نه از برای این شاید و قصیده را از برای طمع نگفته بودم پس همیان زر را رد کرده و لباسی از لباس
حضرت از برای برکت و شرافت طلب نمود پس امام علیه السلم جبه خزی با همیان زر بخادم
داده گفت بگو بدعبل که این همیان زر را بگیر که عنقریب محتاج آن خواهی شد در دو گرفت پس
گرفت دعبل آن صره را و جبه را و با قافله همراه شده از مرو مراجعت نمود و وقتی که بقوهان

رسیدند حرامیان بر قافله ریختند قافله را غارت کردند اهل قافله را با اتمام دستها بر بستند
و دعبل را نیز دست بسته شروع در تقسیم اموال نمودند در آن اثنا مردی از حرامیان تمثل
به بیتی از قصیده دعبل شده خواند که اری فیئهم فی غیرهم متقسما و ایدیهم من فیئهم صفرات پس
دعبل آن بیت را شنیده گفت که این بیت از آن کیست آن مرد گفت این بیت از آن
مردیست از قبیله خزاعه که او را دعبل گویند پس گفت گوینده این قصیده دعبل منم
آن مرد از جا جسته نزد رئیس دزدان رفت در حالتی که او در سر تلی نماز میکرد
و او از محبان اهل بیت علیهم السلم بود و حکایت را بعرض رسانید پس او برخواسته بر سر
دعبل آمده پرسید که دعبل تو یی گفت آری گفت قصیده که گفته بر خوان دعبل انشاد قصیده نمود
چون معلوم دزدان شد که دعبل است دست او را و دستهای جمیع اهل قافله را گشودند
مالهای ایشان را بدیشان دادند از جهت عزت دعبل و دعبل روانه شد تا بقم رسید
و اهل قم انشاد قصیده را از دعبل التماس نمودند و دعبل امر نمود که بمسجد جامع حاضر
شدند و بر بالای منبر رفته قصیده را برایشان خواند و مردم بجایزه اموال و خلعتهای
بسیار دادند و خبر جبه بایشان رسیده بود و از او التماس نمودند که جبه حضرت را بهزار دینار
زر سرخ بیع نماید دعبل امتناع نمود پس گفتند جزوی از آن جبه را بهزار دینار بفروش
دعبل قبول نکرده روان شد چون از شهر بیرون رفت جوانان عرب از پی او رفته
جبه را از او گرفتند و دعبل مراجعت نموده جبه را خواست از ایشان آن جوانان ابا نمودند
و بزرگان جوانان را نصیحت کردند فایده نبخشید آخر الامر بدعبل گفتند علاج غیر از

دینار

دینار را بستان دعبل قبول کرد حاصل آنکه بعد از یاس تمام جزوی از آن جبه بهزار دینار
گرفته بسوی وطن روانه شد و بمنزل رسید دزدان همه اموال او را برده بودند آن صد دینار را
که حضرت با و صله کرده بود هر دیناری را بصد درهم بشیعیان فروخت پس حاصل شد
در دست او ده هزار درهم پس بخاطرش رسید قول امام رضا علیه السلام که فرموده بود
باشد که محتاج شوی بدین دنانیر و دعبل کنیزی داشت که بغایت او را دوست میداشت
پس درد عظیمی عارض او شده اطبا را از جهت معالجه آن جاریه حاضر ساخت بعد از ملاحظه
نمودن گفتند که چشم راستش علاج پذیر نیست اما چشم چپش را معالجه کرده سعی تمام می نمایم
و امید آن داریم که شفا یابد پس از این معنی دعبل بغایت غمگین شد و جزع عظیمی از برای او
می نمود در آن اثنا بخاطرش از فضیلت جبه حضرت که با او بود رسید پس آن جبه را
بر چشم جاریه مسح نموده از اول شب بر چشمان او بست و چون صباح کرد هر دو چشم
او صحیح تر از اول یافت به برکت جبه مبارک آنحضرت علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام
نیز در وقت منع از فدک از آن ده بر سر قبر پدر رفته انشاد قصیده نموده است و حکایت
آن قضیه بر نهجیست که علی بن ابراهیم در تفسیر آیه وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن
السبیل باسناد متصل از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون
بیعت کرده شد ابی بکر و مستقیم شد امر خلافت او بر جمیع مهاجر و انصار کسی بملک فدک فرستاده
وکیل فاطمه علیها السلم را اخراج نمود و حضرت فاطمه علیها السلم نزد ابی بکر آمده فرمود که
ای ابا بکر منع کرده مرا از میراث که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمن رسیده و اخراج

نموده وکیل مرا از فدک و حال آنکه حضرت رسول بامر خدا او را ملک من کردانیده بود ابو
بکر از دست پدرطلبید حضرت فاطمه علیها السلم ام ایمن را برای شهادت حاضر ساخت
وام ایمن گفت شهادت نمیدهم تا بر تو حجت نکیرم ای ابا بکر بآنچه گفت رسول الله صلی الله علیه
واله بعد از آن فرمود بخدا قسم میدهم ترا که آیا نمیدانی که رسول الله صلی الله علیه
واله فرمود بدرستی که ام ایمن زنیست از اهل جنت گفت بلی شنیده ام پس گفت که
شهادت میدهم بدرستی که خدای تعالی وحی کرد بر رسول الله صلی الله علیه واله
که وآتِ ذا القربی حقه و حضرت فدک را ملک فاطمه کرد بامر خدا و حضرت علی علیه السلم
همین شهادت را ادا نمود پس ابو بکر سندی بملکیت فدک نوشته تسلیم فاطمه نمود
پس درین وقت عمر داخل شده گفت این چه کتابت است ابو بکر گفت که فاطمه دعوای فدک
نموده ام ایمن و علی برای او شهادت داده اند پس من هم نوشتم که فدک حق و مال اوست
پس عمر کتاب را از دست فاطمه گرفته جابید و گفت این غنیمت و مال مسلمانانست
داوس بن الحدثان و عایشه و حفصه شهادت میدهند که رسول الله فرمود انّا
مَعَاشِرَ الْاَنْبِیاءِ لَا نُوَرِّثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةً ما معاشر پیغمبران میراث وا
نمی گذاریم آنچه از ما می ماند صدقه است بدرستی که علی شوهر اوست جر نفع از برای خود
میکند وام ایمن زن صالحه است اگر با او دیگری هم شهادت دهد ملاحظه خواهیم کرد پس
بیرون رفت حضرت فاطمه علیها السلم از نزد ایشان در حالتی که گریان و حزین بود
بعد از منقضی شدن این مجلس حضرت علی علیه السلم بمجلس ابی بکر آمد در حالتی که در مسجد

بود مهاجر و انصار در حوالی او حاضر بودند فرمود که ای ابا بکر چرا منع کردی فاطمه را از میراث
که از رسول خدا باو رسیده بود بتحقیق که مالک و متصرف آن بود در زمان حیات آن
حضرت پس گفت ابو بکر که فدک فی مسلمانان است پس اگر فاطمه اقامه شهود نماید که حضرت
رسول فدک را باو داده بوده است خوب والا او را حقی در فدک نیست پس حضرت
امیر المومنین علیه السلم گفت ای ابا بکر حکم میکنی در باره ما بخلاف حکم خدای تعالی در باره
مسلمانان ابو بکر گفت نی آن حضرت فرمود که اگر در دست و تصرف مسلمانان چیزی
باشد و من دعوی کنم در آن چیز از کی بینه درخواهی طلبید ابو بکر گفت از تو طلب
بینه خواهم کرد پس حضرت امیر فرمود که هرگاه در دست من چیزی باشد و مسلمانان
در آن دعوی کنند از من طلب بینه میکنی بر آن چیزی که در دست و تصرف منست
که مالک و متصرف آن شده ام در زمان حیوة حضرت رسول و بعد از وفاتش هم
در تصرف منست و از مسلمانان طلب شهود نمیکنی برای چیزی که ایشان دعوی کنند آنچنان
که در صورت اول از من طلب شهود کردی حاصل آنکه فدک در تصرف ماست شاهد از
مدعی باید طلب کرد از ما چرا طلب مینمایی ابو بکر ملزم شده ساکت گشت بعد از آن عمر
گفت یا علی ما را واگذار که ما حریف حجتهای تو نیستیم پس اگر شهود عدول حاضر میسازی
خوب والا که فدک فی مسلمانانست ترا و فاطمه را در وی حقی نیست پس حضرت امیر بعدو
التفات نکرده گفت ای ابا بکر کتاب خدا را خوانده گفت بلی فرمود که خبر ده مرا
از قول خدای تعالی که اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُم

تعظیم او در شان کی نازل شده است آیه در شان ایشان نازل شده در شان غیر ما ابو بکر گفت
بلکه در شان شما پس فرمود که اگر شاهد شهادت دهد بفاحشه گری فاطمه چه حکم خواهی
کرد گفت بر فاطمه اقامه حد می نمایم انچنان که اقامه حد میکنیم بر سایر مسلمانان حضرت
فرمود که درین صورت در نزد خدای تعالی از جمله کافران گشتی ابو بکر گفت چرا گفت
بواسطه انکه رد کردی شهادت خدای تعالی را بطهارت فاطمه و قبول کردی شهادت
خلق را بفاحشه گری او انچنان که رد کردی حکم خدا و رسول او را در باب فدک و انکه
او گردانیده بود و در زمان حیوة حضرت رسول صلی الله علیه و آله در قبض
و تصرف او بود بعد از آن قبول کردی شهادت اعرابی را و گرفتی از و فدک را
و زعم کردی که فی مسلمانانست و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که
البینة علی من ادعی والیمین علی من ادعی علیه شاهد بر دعوی کننده است و قسم
برکسی که دعوی بر و میکنند صادق علیه السلم فرمود که این سخن بمردم
گریه میکردند و بعضی از ایشان میگفتند صدق الله علی این گفت حضرت امیر بمنزل خود
فرمود صادق علیه السلم که حضرت فاطمه بمسجد داخل شد و طواف میکرد بقبر پدرش رسول الله
صلی الله علیه و آله در حالتی که گریه میکرد و میگفت ∴ انا فقدناك فقد الارض وابلها
واختل قومك فاشهدهم ولا تغب ∴ قد کان بعدك انباء وهنبثة ∴
لو کنت شاهدها لم تكثر الخطب ∴ قد کان جبریل بالآیات یونسنا
فغاب عنا وكل الخير محتجب ∴ وكنت بدرا منيرا يستضاء به ∴

علیك

عليك تنزل من ذي العزة الكتب ∴ فقمصتنا الرجال واستخف بنا ∴
اذ غبت عنا فنحن اليوم نغتصب ∴ فكل اهل له قرب ومنزلة ∴
عند الاله على الادنين يقترب ∴ ابدت رجال لنا نجوى صدورهم ∴
لما مضيت وحالت دونك الكتب ∴ فقد رزينا بما لم يرزه احد ∴
من البرية لا عجم ولا عرب ∴ فقد رزينا به محضا خليقته ∴
صافي الضرائب والاعراق ∴ والنسب فانت خير عباد الله كلهم ∴
واصدق الناس حين الصدق والكذب ∴ فليس يزكى ما عشنا وما بقيت ∴
منا العيون بهمال وهي تنسكب ∴ سيعلم المتولي ظلم حامتنا ∴ يوم
القيامة كيف ينقلب ∴ فرمود حضرت صادق علیه السلم که ابو بکر تیز رجوع
بمنزل خود نمود و کسی بطلب عمر فرستاده او را حاضر ساخت بعد از آن گفت
ندیدی مجادلت علی را امروز با ما بخدا قسم که اگر بار دیگر چنین مجادلت نماید کار ما بفساد
می انجامد فکر و اندیشه چیست درین باب عمر گفت رای اینست که بقتل او امر نمائی
ابو بکر گفت کی میکشد او را عمر گفت خالد بن ولید پس کس فرستاده او را حاضر کردند
و گفتند اراده آن داریم که ترا بامر عظیمی وا داریم گفت بفرمائید هر چه خواهید هر چند که
کشتن علی بن ابی طالب باشد گفتند مراد همین است خالد گفت چه وقت بکشم او را
ابو بکر گفت وقتی که حاضر مسجد میشود در پهلوی او بایست در نماز پس هرگاه که من
سلام دهم تو بر جسته گردن او را بزن خالد گفت چنین باشد پس اسماء بنت

عمیس که زن ابوبکر بود این حکایت را شنید و جاریه خود را گفت برو بمنزل علی و فاطمه
و سلام من با ایشان برسان و بعلی بگو ان الملاء یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج
انی لک من الناصحین بدرستی که قوم مشورت دارند که ترا بکشند پس بیرون رو
بدرستی که من ترا از نصیحت کنندگانم و مخلصانم آن جاریه بخدمت ایشان آمده حقیقت
حال بعرض رسانید پس حضرت امیر علیه السلام بعرض رسانید فرمود که بگو باسما که بدرستی
که خدای تعالی مانع و حایل خواهد شد میانه ایشان و آن چیزی که اراده کرده اند
بعد از ان برخواسته از برای نماز مهیا شده حاضر مسجد شده بنماز مشغول گشت
و خالد بن ولید و در جنب آن حضرت ایستاده و شمشیر با او بود پس چون ابوبکر نشست
در تشهد پشیمان شد بر آنچه گفته بود و از فتنه و شدت و باس علی علیه السلام
ترسید و همچنین متفکر مانده جرات بر سلام ننمود تا اینکه گمان بردند خلق که مکرر او
نماز سهو کرده است بعد از آن التفات کرده بخالد گفت که یا خالد لا تفعل ما امرتک
بالسلام علیکم و رحمة الله و برکاته پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که ای خالد بچه
چیز امر کرده بود ترا گفت امر کرده بود بزدن گردن تو حضرت فرمود دیگری غیر گفت
ای والله اگر نمیگفت لا تفعل هر آینه کشته بودم ترا بعد از سلام پس حضرت امیر او را
گرفته بر زمین زد و خلق جمع آمدند عمر میگفت یقتله و رب الکعبه میکشد او را بپروردگار (قسم)
کعبه و مردم زاری نمودند که یا ابا الحسن الله الله بصاحب هذا القبر و قسم دادند بقبر حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله میداده اند پس گذاشت او را و فرمود که بعد از آن التفات بعمر

الصهاک

از گریبان او گرفته گفت یا ابن الصهاک اگر نبود عهدی که رسول الله صلی الله علیه و آله
با من کرده بود و کتابی از جانب خدا سبقت نمیگرفت هر آینه میدانستی که کدام یک
از ما اضعف ناصراً و اقل عدداً بود و بعد از آن داخل منزل مبارکش شد حکایت دستور
العمل و کتابی که از جانب خدا بحضرت ائمه معصومین علیهم السلام رسیده که بعضی مامور
بمدارا و تقیه و بعضی باظهار حق و بعضی بجهاد و کشته شدن بودند باعث تطویل
این مختصر میشد و ذکر انها وضع کتاب علیحده میخواست انشاء الله عما قریب حاضرین تحریر
فایده بدان ایدک الله که مخالفین اعتراض میکنند که علی علیه السلام شیر خدا و صاحب
ذو الفقار بود و ابابکر و عمر را کی طاقت و قوت آن بود که حق او را غصب کنند
پس او خود میدانست که خلیفه اول و دوم ایشانند بنا بر آن ساکت و خاموش گشت
و اگر نه بایستی شمشیر کشیده ایشانرا دفع کند و همین اعتراض را دوست و دشمن بکرات

حلال

بر آنحضرت کرده اند و بر هر کدام جواب کافی از آن مشکلات و لایت صدور یافته
و از ذکر آنها اختصار بحدیثی که از و در عدم ظهور صاحب الامر علیه السلام نیز معلوم (مشهود)
میشود در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه صدوق علیه الرحمه بسند متصل از ابراهیم کرخی
روایت کرده که گفت گفتم مر ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام را که اصلحک الله
آیا نبود علی علیه السلام قوی در دین خدا عز و جل فرمود که بلی گفتم پس چگونه بود که قوم
برو غالب آمده زیادتی نمودند و چگونه بود که ایشانرا دفع نکرد و چه چیز مانع شد او را ازین یعنی چه که علی علیه السلام قوی و قادر بود چه مانع شد
که ابابکر و عمر را دفع کرده بر امامت و خلافت خود متمکن شود فرمود که آیه من کتاب الله

عزّوجل لو تزیّلوا لعذّبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً ترجمه آیه اینکه اگر زایل شوند ایشان
هر آینه معذّب خواهیم کرد آنکسانی را که کافر شده اند عذابی دردناک پس بدرستی
که بوده مر خدای عزّوجل را ودایع و امانات مؤمنان در اصلاب کافران و منافقان
پس نمیکشت علی علیه السلم پدرهارا تا بیرون آمدن امانتها از اصلاب ایشان
و بعد از بیرون آمدن امانتها غالب آمد و مقاتله نمود با ایشان و همچنین است قایم
ما اهل البیت یعنی صاحب الزمان علیه السلم البته ظهور نمیکند ابداً تا آنکه ظاهر شود
و بهم رسد امانت خدای عزّوجل پس غالب خواهد شد بر آنکه غالب میشود
و خواهد او را حاصل آنکه مؤمنان در صلب کافران و منافقان بودند پس اگر
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ابابکر و عمر و سایر منافقان را میکشت مؤمنان
در صلبهای ایشان ضایع میشدند پس چندی صبر کرد تا مؤمنان از صلبها
ایشان زایل شدند بعد از آن کرد آنچه کرد و حال حضرت صاحب الامر نیز
بر این قیاس است جعلنا الله و ایاکم من انصاره و اعوانه و شیعته بحق محمد و آله
اما دوم شعر گفتن است و آن در اصول و فروع بر خلاف شرع است نموده
باشند و آیه کریمه الشعراء یتبعهم الغاوون بنا بر تفسیر بعضی از مفسرین که مناسب این مقام است
از آن خبر میدهد که ایشان شاعرانی اند که هر گاه غضبناک شوند دشنام میدهند
و هر گاه که گفتند گفته ایشان دروغ بود و جرأت میکرد در ایشان غالب نمی گمراهی تا
اگر غالبست بر ایشان فسق پس چه رستی که شاعر صادر میسازد کلام خود را به غزل گفتن

بعد از آن

بعد از آن مدح میکند از برای صله و هجو میکنند بر جهت جاهلیت پس دامید ازو این گل
او را بر دروغ گفتن و وصف میکنند آنرا بر آن وصفی که در ذمت آن فضایل
و رذایل و شعر باختیار این کس است از کثرت مواظبت و مداومت طبیعت
موزون گشته هر گاه باشد فکر شعری مینماید و گاهی در شعر گفتن بمعنیهای نازک و لطیف
ملهم میشود سوال سیم در باب تزویج اولاد آدم علیه السلام تا آخر الجواب بدان که
که در هیچ شرعی نکاح محارم جایز نبوده و آنچه در تواریخ و بعضی از کتب بها یافت
میشود که فرزند بطنی را از اولاد آدم بفرزند بطنی دیگر تزویج میکردند موافق مذهب
مخالفانست و مذهب حق آنست که از برای بعضی از اولاد آدم حوری و از برای
بعضی دیگر از جن خطابت نموده تزویج کرده چنانکه در کتاب من لایحضره الفقیه
صدوق علیه الرحمه از زراره از امام جعفر علیه السلام روایت میکند که بدرستی
که آدم علیه السلام را متولد شد از برای او شیث و تحقیق که اسم او هبة الله
بود و او اول وصی بود که وصیت کرد بسوی او از آدمیین در روی زمین بعد از آن
متولد شد از برای او یافث پس چون بلوغ رسیدند اراده کرد خدای تعالی
که ابتدا کند بنسل چنانکه می بینید و آن چیزی را که جاری شده بود قلم بود و از تحریم
آنچه حرام کرده بود خدای عزّوجل خواهران را بر برادران نازل کرد اینک در وقت
عصر روز پنجشنبه حوری را از بهشت که اسم او نزله بود پس امر کرد خدای عزّوجل
آدم را که تزویج کند او را بشیث پس آدم علیه السلم او را بنکاح شیث در آورد

و نازل کرد صباح از د نعبلا از عصر حور الا از بهشت که اسم او منزله بود پس امر کرد خدای
تعالی آدم را که تزویج کند او را بیافث پس نکاح او در او آورد و بعد از آن متولد
شد از برای شیث پسری و از برای یافث دختری پس امر کرد خدای تعالی
آدم علیه السلام را در زمانی که ایشان ببلوغیت رسیدند این را که تزویج کند دختر
یافث را به پسر شیث پس آدم چنان کرد پس اولاد صفوت از پیغمبران و مرسلین
از نسل ایشان شد و معاذ الله از اینکه چنان باشد که مخالفان میگویند از امر
خواهر و برادران و نیز در همین کتاب روایت کرده است از امام محمد باقر
علیه السلم که گفت به درستی که الله تبارک و تعالی نازل گردانید بر آدم حوری از جنت
پس تزویج کرد او را بر یکی از پسرهایش و بنکاح پسر دیگرش در آورد دختری از جان
جان پس آنچه هست در مردم از جمال کثیر و حسن خلق پس آن از جانب حورا است
و آنچه در مردم از بدخلقی هست پس آن از جانب دختر الجان است فایده
باید دانست که آنچه در میان مردم از مخلوق شدن حوا از جانب چپ آدم علیه السلم
شهرتی دارد غلطست چنانکه در کتاب مذکور منقول است از زراره بن اعین که
گفت پرسیده شد از ابی عبد الله علیه السلم از مخلوق شدن حوا و گفتند او را به درستی که
جمعی در نزد ما میگویند به تحقیق که خدای تبارک و تعالی خلق کرد حوا را از ضلع آخرین از جانب
چپ آدم پس حضرت فرمود که سبحان الله تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا از ذات پاکش
ازین معنی منزه است که میگویند این را که به درستی که خدای تبارک و تعالی را قدرت

آن بود

آن نبود که خلق کند از برای آدم زوجه از غیر ضلع او و بگرداند از برای متکلم از
اهل تشنیع سبیل و راه گفتگو درین باب که آدم نکاح کرده باشد بعض او بعض او را
هرگاه که حوا ضلع او باشد حاصل اینکه هرگاه چنین باشد لازم می آید که بعضی از
اعضای آدم عضو دیگر او را بنکاح در آورده باشد زیرا که حوا درین صورت عضوی
از اعضای آدم خواهد بود و فرمود که چه برین میدارد این جماعت را یعنی مخالفان را
خدا حکم کند میان ما و ایشان بعد از آن فرمود علیه السلام که به درستی که الله تبارک
و تعالی وقتی که خلق کرد آدم را از طین و امر کرد ملایکه را بسجده او پس سجده کردند او را
انداخت و گماشت خواب را بر آدم بعد از آن آفرید از برای او حوا را پس گذاشت
حوا را در موضع حالی که در مابین دو ورک آدم بود و چرا چنین کرد بواسطه اینکه زن تابع
مرد باشد پس حوا متحرک شده و آدم بیدار گشت از حرکت او پس ندا کرده شد که دور
شو از او پس چون حوا ایشان را ایستاد آدم نظر کرد به سوی او و نظر کرد بسوی خلقی نیکو
افتاد که شبیه صورت خودش بود و غیر اینکه انثی بود و تکلم کرد آدم با او و او نیز
بلغت آدم با او تکلم کرد پس گفت او را که تو کیستی حوا گفت که من مخلوقی ام که خلق
کرده خدای عز و جل مرا چنانکه می بینی پس گفت آدم علیه السلام درین حال که ای پروردگار
من چیست این مخلوقی که نیکو است نزد من اقرب او و نظر کردن در رو پس فرمود الله تبارک
و تعالی که ای آدم این کنیز من حوا است آیا دوست میداری که باشد با تو و انس دهد
و به ترا و تکلم کند با تو و تابع امر تو باشد پس آدم گفت بلی ای پروردگار من

و از برای من است این نعمت که حمد و شکر تو گویم چندانکه زنده باشم پس گفت
مرا او را خدای عز و جل که خطابت و خواستگاری کن مرا او را از من که او کنیز منست
و بتحقیق که صلاحیت این هم دارد که زن و جفت تو باشد از برای شهوت و الفت کرد
برادشهوترا بدرستی که تعلیم کرده بود او را پیش ازین معرفت بکل اشیا پس آدم گفت
ای پروردگار من خطابت میکنم حوا را از تو پس چیست رضای تو از برای این
خطابت یعنی بچه مهر و صداق راضی میشوی پس فرمود خدای تعالی که رضای من آنست
که تعلیم او کنی معالم دین مرا پس گفت قبول این معنی میکنم اگر تو خواهش آن داشته باشی
از برای من ای پروردگار من حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود که بدرستی که خواستم
آنرا و بتحقیق که تزویج تو کردانیدم او را پس ضم کردان او را بسوی خود پس گفت
آدم حوا را اگر بلکه تو بسوی من اقبال فرما پس امر کرد خدای عز و جل آدم را اگر برخیز
بسوی او رود و حضرت علیه السلم فرمود که اگر چنین نمیشد هر آینه زنان بسوی دامان
میرفتند تا اگر مرد از انفس خود خطابت میکردند پس این بود قصه حوا علیهما السلم

اقبال بسوی من کن پس گفت حوا آدم را کم

و اما قول خدای عز و جل که یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق
منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء پس بدرستی که روایت کرده شده است
که خدای عز و جل خلق کرد از طینت نفس آدم حوا را و بث کرد از آن مردان
بسیار و زنان را و حدیثی که روایت کرده شده است بدرستی که حوا آفریده شده است
از ضلع چپ آدم صحیح است و معنیش آنست که خلقت حوا از طینتی بود که از ضلع

چپ

چپ آدم فاضل او زیاده شده بود پس ازین جهت گردیده اضلاع رجال از اضلاع زنان
ناقص تر یک ضلع تمام شد حدیث صادق علیه السلم آنست که از آنجا که تمام
هیکل آدم علیه السلم بدان صورت بایستی بست مقدار سهم یک ضلع از اضلاع چپ آن
بزرگوار صانع مختار از برای خلقت حوا اختیار فرمود سوال چهارم در باب

توضیح قول امام ناطق ابو عبد الله جعفر الصادق علیه السلام

قران و خواندن شعر و درین که جمعی شعر را بر قران اختیار میکنند بقصد اگر
ما قران نمی فهمیم تا آخر الجواب بدان وفقک الله که احادیثی که در ثواب فضیلت
قران واقع شده مطلقست اعم از آنکه معنی آنرا فهمند یا نفهمند بلکه در ثواب
قرائت کسی که از فهم معنی عاری باشد تصریح شده چنانکه در کتاب کافی بسند
متصل از امام زین العابدین علیه السلم منقولست و همین حدیث را از امام جعفر
علیه السلم نیز روایت کرده که فرموده که هر کس گوش کند حرفی از کتاب خدای اگر قرائت
کند مینویسد خدای تعالی از برای او باین گوش کردن حسنه و محو میکند از او سیئه
و رفیع میگرداند برای او درجه و کسی که بخواند از روی نظر کردن در غیر نماز
مینویسد خدای عز و جل از برای او در برابر هر حرفی حسنه و محو میکند از او
بدی را و بلند میکند برای او درجه و کسی که بیاموزد از قران حرف ظاهری را یعنی
معنی آنرا نفهمد مینویسد الله تعالی برای او ده حسنه و محو میکند از او ده سیئه و بلند
میگرداند از برای او ده درجه و فرمود که نمیگویم بهر آیه ولیکن میگویم بهر حرفی
مثل با و تا و مانند آن و کسی که قرائت کند حرفی را در حالتی که نشسته باشد در نماز

نشسته

مینویسد خدای تعالی مر او را بهر حرفی پنجاه حسنه و محو میسازد از و پنجاه سیئه و رفیع
میگرداند برای او پنجاه درجه و کسی که تلاوت کند حرفی را در حالتی که در نماز ایستاده
باشد در نمازش مینویسد خدای تعالی برای او صد حسنه و محو میگرداند از و صد بدی را
و رفیع میگرداند از برای او صد درجه و کسی که ختم کند قرآن را میباشد مر او را دعوت
مستجابه خواه موخر باشد و خواه متعجل یعنی نظر به دنیا و آخرت راوی گوید که گفتم قربانت
تو شوم ختم کند کل قرآن را فرمود که ختم کند کل قرآن را و در همین کتاب بسند متصل
مرویست از امام محمد باقر علیه السلم که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله کسی که
که قرائت کند ده آیه در یک شبی نوشته نمیشود از غافلان و کسی که قرات کند پنجاه
آیه نوشته میشود از ذاکران و کسی که قرائت کند صد آیه نوشته میشود از قنوت
کنندگان و کسی که تلاوت کند دویست آیه مینویسند او را از خاشعان و کسی که تلاوت
کند سیصد آیه نوشته میشود از رستگاران و کسی که بخواند پانصد آیه مینویسند
او را از مجتهدین و کسی که قرائت کند هزار آیه نوشته میشود از برای او قنطاری از
ابریز و تبر طلا و نقره را گویند و قنطار پانزده هزار مثقال است از طلا و هر مثقالی
چهار و بیست قیراطست که واحد باشد و بزرگترین آنها به بزرگی میان آسمان و زمین

قیراط باشد که کوچکترین آن مثل احد

و در همین کتاب مذکور است منقول از رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که نور ا[ر]سانی
کنید خانهای خود را بتلاوت قرآن و فرا مگیرید آنها را قبور از بابت یهود و نصاری
که نماز میکردند در کنیسه و بیع و معطل میگذاشتند خانهای خود را پس بدرستی که خانه

بسیار

که بسیار شود در و تلاوت قرآن بسیار میشود خیر او و وسیع میشود در بابش و درخشش
میدهد مر اهل آسمانها را آنچنان که درخشش میدهد آسمان اهل زمین را بدانکه همین ثواب
برای کسی که سواد قرائت تمام قرآن نداشته باشد لیکن آنچه از قرآن داند تلاوت
نماید میسراست چنانکه در کتاب کلینی از بشر بن غالب اسدی روایت میکند که گفت
حسین بن علی علیهما السلم که کسی که بخواند آیه از کتاب خدا عز و جل در نماز خود در حال قیام
نوشته میشود برای او بهر حرفی صد حسنه پس اگر قراءت نماید در غیر نمازش مینویسد
خدای عز و جل از برای او بهر حرفی ده حسنه و اگر استماع قرآن نماید مینویسد خدای
تعالی بهر حرفی حسنه و اگر شب ختم قرآن کند صلوات میفرستند بر و حفظه تا صباح
و اگر روز ختم کند قرآن را صلوات میفرستند بر و ملایکه تا شب و میباشد او را دعوت
مستجابه و بهتر خواهد بود از برای او از مابین آسمان تا زمین راوی گوید که گفتم
این ثواب برای کسیست که تلاوت قرآن نماید پس از برای کسی که قدرت بر قرائت
نداشته باشد چه خواهد بود فرمود که یا اخی بنی اسد بدرستی که خدای تعالی جواد و ماجد
و کریم است هر گاه که قرائت کند آنچه را که داند از قرآن خدای تعالی همین ثواب را
بر او عطا میکند بلی اگر چنانچه با قرائت معنی نیز جمع شود لوز علی نور خواهد بود و این
ظاهر است و احتیاج بسند ندارد فایده پس اگر شخص را اختیار تلاوة قرآن نکند
و از کثرت قرائت قرآن سید ملاحظه شده ملالی بهم رسانند آنرا و اگذاشته از برای
ترتیب دماغ بخوانند مضرتی نداشته خواهد بود زیرا که روایت واقع شده

که کسی اوراد را در اثنای اوراد یا تلاوت قرآن افسردگی دهید یا غیر ردی یا بهتر که کار دن
دو اگذاشتن آن اولی است چرا که فیض یا شوق و حضور خاطرات و لذت و جمعیت
دل و صفای باطن است سوال چیست در تحلیل و تحریم علم موسیقی و دف و غنا و مطربی و غیر آن
الجواب بدان وفقک که دانستن علم موسیقی حرام نیست بواسطه اگر هیچ صوتی نیست که خارج
از آهنگی باشد حتی تکلم نمودن بهر حرفی که باشد داخل مقامات خواهد بود و سند عدم
تحریم آهنگ در باب قرائت قرآن خواهد آمد اما عمل آوردن بطریق غنا و مطربی حرامست
چنانکه در کتاب کافی بسند متصل مذکور است منقول از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از معنی قول خدای عز و جل فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور فرمود که غناست یعنی مراد از قول زور که خدای تعالی
باجتناب از آن امر فرموده صوت طرب آورنده است و در همین کتاب روایت میکند
محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم که شنیدم از و که میفرمود که غنا از آن چیزهاست که وعده کرده
خدای تعالی برای او آتش جهنم را و تلاوت نمود این آیه را که ومن الناس من یشتری
لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم
عذاب مهین و بدین مضمون احادیث بسیار واقع شده و دف و سایر سازها از هر قسمی
که باشد حرام است چنانکه در کتاب مذکور منقول است از ابی عبد الله علیه السلم که گفت فرمود
رسول الله صلی الله علیه و آله که نهی میکنم شما را از زدن دف و نی بازی کردن و رقصیدن را
کوبنده و از مزمار که بمعنی عبارت از نی است و از کوبات که جمع کوبت است یعنی که ذرد

وشطرنج

وشطرنج و طبل صغیر و بربط را کویند و از کبرات و کبر طبل بزرگ را کویند مثل
دایره و در همین کتاب از صادق آل محمد علیهم السلم منقولست که فرمود که چون
وفات کرد آدم علی نبینا و علیه السلم شماتت نمودند بوفات او ابلیس و قابیل بهم
رسانیده و قرار دادند در روی زمین عود و طنبور و مانند آنها از برای شماتت
بر آدم علیه السلم پس هر چیزی که در روی زمین ازین قبیل باشد که لذت کنند
با و مردم از آن قبیل باشد ~~که لذت~~ یعنی کسی که ازین سازها لذت کند (خواهد بود)
جز این نیست که بر وفات پیغمبر خدا لذت کرده است و در همین کتاب از سعد بن
بن نجیا روایت میکند که گفت بودم نزد ابی عبد الله علیه السلم پس گفت او را مردی که
پدر و مادرم فدای تو باد بدرستی که من داخل خلا میشوم و مرا همسایه ایست
که ایشانرا کنیزان مغنیه هستند که غنا کرده عود مینوازند و می آرند پس و بعضی
اوقات جلوس را طول داده استماع از من واقع میشود بصوت ایشان پس آن
حضرت فرمود که مکن آن مرد گفت بخدا قسم که بقصد شنیدن نمیروم بجز این نیست
سماعیست که بگوش خود میشنوم آنرا پس فرمود که مگر نشنیده قول خدای عز و جل را
که میفرماید ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا
بدرستی که گوش و چشم و دل همه اینها مسئول خواهند بود پس آن مرد گفت بلی
والله گویا که این آیه را نشنیده بودم نه از عربی و نه از عجمی لاجرم من دیگر عود نخواهم
نمود انشاء الله تعالی و استغفار میکنم بدرگاه الهی پس فرمود او را که برخیز و غسل نما

نواکره
نمیکنده

کن و نماز کذار چندانکه خواهی پس تحقیق که تو مقیم گناه عظیمی بوده چه پدر
وضایع بوده حال انکه بهترین حال می مردی الحال حمد خدا کوی و مسئلت توبه نما
از آن و از کل آنچیزهای که خدای تعالی مکروه داشته است پس بدرستی که اکراه او
الا از کل قبیح و قبیح را واکذار بر اهلش فان لکل اهلا ششم و هفتم از باب
اطاعت پسر با پدر در امور غیر مشروع و جدا کردن منزل خود را از علت
نا اهلی اهل خانه تا آخر الجواب بدان ایدک الله که حق سبحانه و تعالی اطاعت عاصی را
برین کس واجب نکردانیده پس پدری که امر نامشروع نماید رضاجویی او کردن
لازم و جایز نیست و در جدا کردن خانه اکر چنانچه صبر ممکن باشد بهتر و الا اختیار
با این کس است لیکن سعی تمام باید نمود که بحرف درشت و روی ترش پدر را از
خود نرنجاند و اکر آن پدر تقصیر این کس بخودی خود بر بخشد برین کس کرفتی نخواهد بود
غایتش همیشه عذرخواه باید بود چنانکه در حدیث آمده که اگر پدر کافر باشد در
باطن با او بد بود و در ظاهر خود را مشفق و مهربان باید نمود و در اصول کلینی
بسند متصل از صادق آل محمد علیهم السلام روایت میکند که اگر ادنی تر از قول اف
چیزی میشد هر آینه نهی میکرد خدای تعالی از آن و قول اف ادنی عاق شدن است
و از جمله عقوق است از روی تندی نظر کردن مرد بسوی پدر و مادر خود و در همین
کتاب بسند متصل منقولست از ابی ولاد الحناط که گفت پرسیدیم از امام جعفر
صادق علیه السلام از قول خدای عزوجل که و بالوالدین احسانا مراد ازین احسان

چیست

چیست پس کفت احسان آنست که صحبت ایشانرا نیکو رعایت کنی و آنکه نگذاری
که از تو سوال چیزی نمایند از چیزهای که احتیاج آن دارند هر چند که غنی باشند یعنی
پیش از آن که از تو خواهش نمایند پیش دستی نموده وصل ایشان سازی مگر نه
خدای عزوجل که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون کفت بعد از آن فرمود حضرت
صادق علیه السلام که اما قول الله عزوجل اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا
تقل لهما اف و لا تنهرهما فرمود که اگر زجر کنند ترا والدین تو اف مکو بروی ایشان
و اگر بزنند ترا بانک بر ایشان مزن و فرمود و قل لهما قولا کریما فرمود که اگر بزنند
ترا پس بکو ایشانرا که غفر الله لکما خدا شما را بیامرزد پس این قول از جانب تو
قول کریم است و فرمود که واخفض لهما جناح الذل من الرحمة فرمود که تیز مکن نظر
خود را بسوی ایشان الا از روی رحمت و رافت و بلند مکن صوت خود را از
صوت ایشان و دست خود را بالای دست ایشان و در راه رفتن پیش
ایشان مرو و مثل این در باب والده بیشتر واقع شده چنانکه در کتاب مذکور از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که شخصی نزد آن حضرت آمده کفت یا رسول الله
با که بر کنم یعنی با که نیکویی و احسان کنم فرمود با مادرت کفت بعد از و با که کفت با
پدرت و در همین کتاب بسند متصل از زکریا بن ابراهیم منقولست که گفت من مرد
نصرانی بودم مسلمان شدم و کفتم بدرستی که من در دین نصرانیه بودم و الحال مسلمان شدم ام
حضرت کفت چه دیدی در دین اسلام که مسلمان شدی گفتم قول خدا عزوجل ما کنت

بعد ازان با که فرمود با مادرت کفت
بعد از و فرمود با مادرت کفت ع
شد حج گزاردم پس داخل خدمت حضرت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ع

تدری ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء پس سه مرتبه حضرت
فرمود که خدا ترا هدایت کرده است بپرس از هر چه خواهی ای پیرزن پس گفتم بدرستی
که پدر و مادر و اهل بیت من بر ملت نصرانیه اند آیا با ایشان باشم از ظرف ایشان
طعام بخورم پس فرمود که گوشت خنزیر میخورند گفتم نه دست بر او نمی زنند پس فرمود که
و تعهد مادر را و پس نظر بر حال مادرت کرده خیر و احسان با او کن و بعد از ان که بمیرد
در کارسازی او قیام نموده او را بکسی واگذار و بر احدی خبر مده که پیش من
آمده تا آنکه در منی بمن برسی ان شاء الله گفت بعد از ان در منی بخدمت او رسیدم
در حالتی که خلق از او سوال میکردند مانند اطفال که از معلم سوال کنند پس از ان چون
بکوفه رسیدم التفات بمادر کرده اطعامش مینمودم و شپش جوی سر و رختش نموده
خدمتش میکردم پس بمن گفت ای فرزند در ان وقت که بر دین و ملت من بودی این الفت
و مهربانی و خدمت که الحال که داخل این حنفیه شده ملاحظه مینمایم از تو صادر نمیشود پس
گفتم که مردی از اولاد پیغمبر ما مرا امر نموده است که نسبت بتو این خدمت بجای آورم
پس مادرم گفت این مرد پیغمبر است گفتم نه پیغمبر نیست و لیکن پسر پیغمبر است گفت
ای فرزند او پیغمبر است و این وصیت که ترا کرده است از وصیتهای پیغمبران است
پس گفتم ای مادر بعد از پیغمبر ما پیغمبری نباشد و لیکن او فرزند پیغمبر است پس گفت
ای پسر دین تو بهترین دینهاست بر من عرض کن پس بر او عرض کردم داخل دین اسلام
شد و تعلیم کردم او را پس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا گذارد و بعد از ان که وقتی

در همان شب عارض او شد پس گفت ای فرزند آنچه تعلیم کردی بار دیگر اعاده
آن نما پس از اعتقادات و احکام دین برای او باز گفتم و تکرار نمودم و او اقرار نمود
و در همان شب وفات کرد پس چون صبح شد مسلمانان حاضر شده او را غسل
دادند و من بر او نماز کردم و در قبرش نازل شده دفنش نمودم باید دانست که
بسا کسی که در زمان حیات بوالدین خود بار بوده میشود که بعد از وفات
ایشان عاق شود یا در زمان حیات ایشان عاق بوده میتواند بود که
بعد از وفات ایشان بار شود چنانکه در کتاب مذکور بسند متصل از محمد بن مسلم
مرویست که امام محمد باقر علیه السلم فرمود که بدرستی که بنده میتواند بود که بر والدین
در زمان حیات ایشان بجا آورده باشد بعد از وفات ایشان ادای دین ایشان
نکرده از برای ایشان استغفار ننماید پس او را خدای تعالی عاق الوالدین بنویسد
یا اگر در زمان حیات بر ایشان عاق شده هیچ بر والدین بجا نیاورده باشد پس
بعد از وفات ایشان قضای دین ایشان کرده برای ایشان طلب آمرزش
نماید پس خدای تعالی او را بار الوالدین بنویسد سؤال هشتم در بیان مباحث مسئله
شرعی که در ما بین پدر عامی و پسر واقع شده او رنجش پدر منجر شود تا آخر الجواب
باید دانست که رعایت خاطر پدر منوعیست که پیش از این گذشت پس اگر کسی
مسئله حقی را بطریق نرمی و ملایمت و خوشی خاطرنشین او تواند کرد خوب والا ترک
مجادله نموده سکوت اختیار باید کرد پس ای عزیز من ترک مجادله نمودن نه تنها

برنجش پ

نسبت بپدر مستحسن است بلکه با هر پی انصافی و بی مهربانی که روی بدهد و اگر آن بفساد

انجامد طریق انکسار و سکوت اختیار نمودن اولی و کرنیمه اذا خاطبهم الجاهلون قالوا

سلاما یاد از بین معنی میدهد و در کتاب کافی از حضرت رسول صلی الله علیه

وآله منقولست که فرمود که سه چیز است که ملاقات خدا کرده داخل جنت میشود

که خواهد اول کسی که نیکو باشد خلقش و دیگر کسی که بترسد از خدا در غیب و حضور یعنی

در باطن و ظاهر و آشکارا و نهان و دیگر کسی که ترک مجادله و خصومت نماید هر چند که

حق با او باشد و نیز از حضرت صادق آل محمد علیهم السلام منقولست که فرمود که بترسا

ناو که خدر کشید از خصومت بدرستی که خصومت دل را مشغول میسازد و موروث نفاقی شده

کینه حاصل میکند **سوال** نهم در باب تحلیل و تحریم سیر تا آخر **الجواب** بدان ایدک الله که فقها

اکل سیر را مکروه گفته اند و حدیثی از احد الصادقین علیهم السلام زراره علیه الرحمه

روایت کرده که نمازی که با اکل سیر گذارده شده باشد آنرا اعاده نماید شیخ

ابو جعفر طوسی رحمه الله آنرا حمل بتغلیظ در کراهیت نموده و در حدیث دیگر بدین معنی

تصریح شده چنانکه در کتاب تهذیب الاحکام مرویست منقول از محمد بن مسلم که گفت

که پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام که سیر چه حال دارد پس فرمود که جز این نیست

که نهی رسول الله صلی الله علیه وآله از جهت بوی کریه سیر بوده و فرمود که هر که ازین بقله

خبیثه خورده باشد نزدیک مسجد ما نشود و اما کسی که اکل نموده مسجد داخل نشود در حدیقه

ندارد و در همین کتاب از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقولست

که گفت

گسست

از بهر دوای ۲

که گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که کسی که سیر خورده باشد پس باید که داخل

مسجد ما نشود و نفرمود که سیر حرام است و در کتاب کافی منقولست مروی از ابی بصیر

که گفت پرسیدند از صادق آل محمد علیهم السلام از خوردن سیر و پیاز و گندنا فرمود

که خام و پخته اینها و غذغه ندارد و لیکن هر گاه احدی از اینها بخورد باید که داخل

مسجد نشود باید دانست که سیر در کراهیت بغایت غلیظ است و اهل صلاح

از آن اجتناب تمام مینمایند و استاد مرحوم میفرمودند که چون سیر بغایت سود مند است

سالی یکمرتبه باید خورد و در همین کتاب منقولست که روزی امام محمد باقر بیرون رفت

از مدینه طیبه به بقیع که مصلیت بیرون رفته فرمود که چون سیر خورده بودم اراده

نمودم که از مسجد رسول الله صلی الله علیه وآله دور شوم پس از اینها ظاهر میشود که هر چه

بوی کریه داشته باشد مثل سیر و پیاز و تنباکو و غیر ذلک از آن اجتناب نمودن

اولی و نرنجانیدن ملایکه که ملازم ایشان اند کسی که بهتر خواهد بود **سوال دهم** در باب دعا

کردن مومنان از برای بیماران و مسافران و گنه کاران و دخیل بودن دعا نمودن

آن و غیر ذلک تا آخر **الجواب** بدان وفقک الله که مخالفین اجل را یک قسم دانسته

هر چه واقع شود نسبت بقضای الهی میدهند بنابرین فساد بسیار بر اثبات آن لازم

می آید و بطلان این مذهب ظاهر است و اما مذهب شیعه اثنا عشریه آنست

که اجل بر دو نوعست نوعی را مسمی و مبرم خوانند و نوعی دیگر را معلق و معتقد آنند

و اگر نه چنین باشد بر خدای تعالی ظلم لازم می آید زیرا که اگر شخصی را شخصی بکشد و این

عمل بتقدیر الهی باشد لازم می‌آید که از قاتل خونبها گرفتن و کفاره برو فرمودن و در قیامت
او را عذاب نمودن ظلم باشد و نیز حجت نبود بر خدا لازم می‌آید زیرا که خواهد گفت
بار الها چیزی که بتقدیر تو واقع شده دیگری را عقاب می‌نمائی و قبح این عمل
پر ظاهر است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس نوع اول بتقدیر و قضای الهیست
و نوع ثانی مقید است بقید چند پس بتقدیر ثانی دعا و مومنان و تصدق و دوا
طبیب حاذق دفع آن میکند و باعث شفای هر مریض میشود چنانکه در کتاب کافی
از صادق آل محمد علیهم السلم منقولست که گفت به علا بن کامل که بر تو باد بدعا نمودن
که مداومت جو
که دعا شفای جمیع کوتهاست بلکه دعا در دفع نوع اول تیر دخیل است چنانکه در همین
کتاب از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که فرمود که بر شما باد که دعا
بدعا نمائید پس بدرستی که دعا بر خدای را و طلب خواهش از او میکنند بلا را که
تحقیق تقدیر و قضا شده باقی نمانده باشد الا امضای آن پس هرگاه که دعا
کرده از خدای عز و جل رد آن را مسئلت نماید خدای تعالی رد آن بلا مینماید و درین
باب احادیث بسیار است و ازین حدیث معلوم میشود که دعا با قضا و قدر منافات
ندارد و حدیث دیگر در همین کتاب در باب فضیلت دعا مذکور است منقول
از امام جعفر صادق علیه السلم که فرمود که دعا همان عبادتست که خدای تعالی فرموده
که الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین دعا کن خدای عز و جل را
مگو که ان الامر قد فرغ منه مراد آنست که دعا کن و مگو که شدنی شده است دیگر چه فایده

وارد و زراره علیه الرحمه میفرماید که معنی حدیث آنست که ایمان تو بقضا
و قدر باید که مانع تو نشود از آنکه مبالغه نموده بدعا اجتهاد نمائی و [illegible] چنانکه
نموده و مراد از عبادتی که در آیه مذکور است بمعنی دعاست چنانکه
در حدیث تصریح شده که ذکر آن بطول می‌انجامد ارشاد باید دانست که چند
چیز است که در استجابت دعا دخیل است و ذکر آنها بطریق اختصار بیان
خواهد شد از آن جمله تقدم در دعا نمودن و پیش از نزول بلا دعا کردن
چنانکه در کتاب کلینی مذکور است منقول از صادق آل محمد علیهم السلم که فرمود
که کسی که تقدم نموده باشد در دعا در وقت نزول بلا دعای وی مستجاب
خواهد بود و ساکنان ملا اعلی خواهند گفت که این صوت آشنا و معروفست
و از آسمان محجوب نخواهد شد و کسی که در دعا تقدم ننماید وقت نزول
بلا دعای او مستجاب نخواهد بود ملایکه خواهند گفت که این صوت آشنا و معروف
نیست دیگر از روی یقین و توجه تام دعا کردن چنانکه در همین کتاب از سلیمان
بن عمرو مرویست که گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلم که میفرمود پس بدرستی
که خدای عز و جل مستجاب نمیکند دعای را که از دل ساهی و لاهی ناشی شده باشد
پس هرگاه که دعا کنی با دل متوجه شده متیقن اجابت یعنی دعا را مستجاب
تصور کن دویم الحاح و تثبت در دعا نمودن چنانکه از همام طاهر و امام طاهر
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود بخدا قسم که الحاح نمیکند بنده

مومن بر خدای عز و جل الا که قضا میکند حاجت او را و در حدیث دیگر هر گاه که بنده
تعجیل نموده از پی حاجت خود قیام نماید الله تبارک و تعالی میفرماید که آیا نه دانسته
ای بنده من که انی انا الله الذی اقضی الحوائج قضای جمیع حاجتها و دوست منت
و دیگر نام حاجت بردن چنانکه در همین کتاب از حضرت امام علیه السلام منقولست
که فرمود بدرستی الله تبارک و تعالی میداند اراده بنده را از دعا لیکن دوست
میدارد که بث کنی برا و حاجت خود را و نیز وقتهائی که در آنها امید اجابت است
دعا نمودن چنانکه از امام مذکور در کتاب مزبور مسطور است که فرمود که طلب
حاجت خود نمائید در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و نزد زوال آفتاب و نزد نزول
قطرات باران و اول قطره از خون مومن مقتول که بر زمین رسد پس بدرستی
که درهای آسمان در این ساعات گشوده میشود و نیز مذکور است که فرمود که دعا
مستجاب میشود در چهار موطن در نماز وتر و بعد از فجر و بعد از ظهر و بعد از مغرب
و در همین کتاب از فحل الفحول و نفس الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول
الامیر البررة و قاتل الکفرة و یعسوب الدین و مولی المتقین علی بن ابی طالب امیر
المومنین علیه السلام منقولست که فرمود که غنیمت دانید دعا را در چهار جا وقت
قرائت قرآن و نزد اذان و در حال نزول باران و در حین التقای دو صف
از برای شهادت و در حدیث دیگر نزد رقت دل و اشک چشم و اقشعرار جلد
و دیگر پیش از نام بردن حاجت خود ابتدا بحمد و ثنای خدا نمودن چنانکه در همین

کتاب

کتاب از حارث بن المغیره منقولست که گفت شنیدم از صادق آل محمد علیهم السلام که
میفرمود که بر شما باد که هر گاه احدی از شما اراده سوال چیزی داشته باشد
از خدای عز و جل از حوائج دنیا و آخرت اول ابتدا کند بحمد و ثنای خدای عز و جل
و بر صلوات بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله بعد از آن حاجتهای خود را مسئلت نماید
و دیگر اجتماع در دعا دخل عظیم دارد چنانکه در کتاب مذکور از امام معصوم منقولست
که هیچ طایفه نیست که چهل کس باشند اجتماع نمایند در دعا الا که خدای تعالی دعای
ایشان را مستجاب کرده اند و اگر چهل کس نباشد پس چهار کس هر کدام ده مرتبه دعا نمایند
الا اینکه دعای ایشان مستجاب میشود اگر چهار کس هم نباشد یک کس چهل مرتبه دعا کند
پس مستجاب میکند خدای عز و جل دعای او را و چند کسند که دعای ایشان رد نمیشود
چنانکه در همین کتاب مذکور منقولست از ابی عبد الله علیه السلام فرمود که پدرم میگفت
که پنج دعاست که محجوب نمیشود از پروردگار عالمیان یکی دعای امام عادل دیگر
دعای مظلوم که خدای تعالی میفرماید که البته انتقام از برای تو خواهم کشید هر چند
که بعد از مدتی باشد دیگر دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و چهارم
و چهارم دعای پدر صالح از برای فرزندش پنجم دعای مومن غایبانه از برای برادر مومن
و مومنی دعا کننده را میگوید خدای تعالی برای تو باد دو مثل آن و در حدیث
دیگر دعای روزه دار و حاجی و غازی فی سبیل الله احادیث و مبالغه
در استجابت دعای این کسان بسیار است و نیز چند کسند که دعای ایشان قبول نمیشود

برای مو

در تاکید مو

اول مردی که در خانه خود نشسته گوید اللهم ارزقنی پس گفته میشود در جواب او که آیا
امر نکرده بودیم ترا بطلب نمودن رزق دوم مردی که زن خود دعای بد میکند گفته میشود
در جواب او که اختیار زن ترا بتو نگذاشته ایم هر گاه خواهی طلاقش دهی سیم مردی که او را
مالی بوده بفساد داده باشد پس وقتی که گوید اللهم ارزقنی در جواب میگویند که آیا امر
نکرده بودیم ترا باصلاح مال بعد از آن خواند آیه والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم

با قتصاد یعنی میانه روی
وامر نکرده بودیم ترا

یقتروا و کان بین ذلک قواما چهارم مردی که مال خود را بکسی بقرض داده باشد بی
گواه و مدعی علیه منکر شود و او دعای بد کند بر او میگویند که آیا ترا امر نکرده
بودیم بشاهد گرفتن بدان که ادعیه و دعوات از برای علل و امراض بسیار است
و این مختصر را گنجایش ذکر آنها نیست اما افضل و انفع از همه فاتحة الکتاب است
چنانکه در تفسیر طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست فرمود که من لم یبرءه الحمد
لم یبرءه شیئی کسی را که سوره حمد باعث شفای او نشود هیچ چیز او را شفا نخواهد بخشید
و در حدیث دیگر سوره فاتحة الکتاب را هفتاد بار بر مریض باید خواند چون ذکر حدیث
بطول می انجامید اختصار نمود باید دانست که چنانکه دعا دفع بلا میکند تصدق
نیز میکند چنانکه در کتاب کافی مذکور است منقول از حضرت رسول صلی الله علیه
واله فرمود که ان الله الذی لا اله الا هو بدرستی که خدای تعالی که بغیر از و خدایی
نیست هر آینه بصدقه دادن دفع میشود مرض و هلاکت و سوختن و غرق شدن
و هدم و جنون و حضرت رسول الله صلی الله علیه واله شمرد هفتاد باب از بلا در

همین

و در همین کتاب از صادق آل محمد علیهم السلم منقولست که فرمود مرد یهودی بحضرت
رسول صلی الله علیه واله گذر کرده گفت السام علیک حضرت در جواب فرمود که علیک
اصحاب گفتند یا رسول الله این یهودی بشما موت سلام داد یعنی گفت مرگ
بر تو باد حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که من نیز چنین رد کردم بعد از ان فرمود
که این یهودی را مار سیاهی از قفا خواهد گزید و خواهد کشت پس آن مرد یهودی از پی
هیمه رفته هیمه بسیاری بسته برداشته برگشت پس حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود
که ای یهودی بار خود را بر زمین گذار پس آن یهودی پشته خود را بر زمین وضع نمود
ناگاه مار سیاهی در میان آن مشاهده نمودند که بر چوبی را بدهن گرفته و دندان
بران فرو برده بعد از ان حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که ای یهودی چه
عمل کرده امروز یهودی گفت بغیر ازین حطبی که میبینی عمل نکرده ام ولیکن دو نان
با من بود یکی را خوردم و دیگری را بمسکینی تصدق کردم پس حضرت رسول صلی الله
علیه واله فرمود که خدای تعالی بسبب یک کعکه بلا را ازین یهودی دفع کرده است
و درین باب احادیث بسیار است بر همین قدر کفایت افتاد و دعای مومنان
در باره مذنبان وقتی مستجابست که ایشان از گناه اجتناب نموده تائب
باشند تا دعای مومنان باعث ارتفاع و درجات ایشان شود و شرحی که در
خواص ادعیه نوشته بودند اگر چنانچه در کتب معتبر شیعه باشد اعتبار دارد
والا فلا زیرا که غلط و باطل در میان مردم بسیار است سوال یازدهم در باب

اولیا که آیا بغیر از صاحب الامر علیه السلام کسی را ولی میتوان گفت یا نه تا آخر الجواب
بدان ایدک الله که ولی در لغت بچند معنی آمده است اول یعنی اولی بتصرف و این معنی
مخصوص خدا جل جلاله و رسول و ائمه معصومین است سلام الله علیهم و درین معنی با
با ایشان شریکی نیست و کریمهٔ انما ولیکم الله و رسوله الآیة الی آخره از این معنی خبر
میدهد یعنی خبر این نیست که ولی و اولی بتصرف شما خدا و رسول او و صاحبان امر اند
که مراد دوازده امام است دوم یعنی محب و دوست سیم یعنی ناصر و معین آمده است
و بنابر معنی ثانی جمیع مومنان را اولیا میتوان گفت زیرا که بر همه صادق آید که محب
و دوست خدا اند و مشایخی که در میان عوام شهرتی دارند بر سه نوعند نوع اول
پاک و خوب و پسندیده و از مثل شیخ صفی علیه الرحمه و بایزید بسطامی که بخدمت
امام جعفر علیه السلام رسیده آورده اند که بایزید بعد از آن بخدمت چهار صد
کس از مشایخ رسیده بود و بپابوس آن سرور دین مشرف شد آنحضرت
باو گفت که از خدمت چندین کس چه حاصل کرده بایزید گفت یا مولای حضرتها
روی داده است از آنجمله آنست که اگر چنانچه در موضعی پای واقع شوم و احتیاج
باب داشته باشم بجای اشاره نمایم آب موجود شود و من وضو میسازم فرمود که ای
بایزید میتوانی بود که آن کرامت را نشان دهی نمایم بایزید گفت چرا نه پس بایزید
اشاره بدیوار خانه نمود و آب از آن جستن شروع در وضو کرد پس آن معدن
علم فرمود که ای بایزید خوب ملاحظه کن بایزید از تاثیر لفظ در بار حضرت

و آن کسانند که اقامه نماز و اعطاء زکوة در حال رکوع کردند ح

ملاحظ

ملاحظه کن ~~بایزید از تاثیر لفظ در~~ بار جهر نمود غولی را دید که ایستاده بول میکند
و او وضو میسازد بایزید از این عمل خجل گشته استغفار نمود و حضرت فرمود
جایی که آب نباشد تیمم کنیم و مشهورات از بایزید که گفته است که بعد از خدمت
چهار صد کامل اگر بخدمت صادق علیه السلام نمیرسیدم از دنیا کافر بیایمان
بیرون میرفتم پس ای عزیز من خوب نظر کن و ببین حال جمعی را که با عدم علم و جود
دعوای شیخی در راه نمای مینمایند کجی خواهد انجامید و چگونه مرید و مطیع شیطان
خواهند بود دوم دیگر مثل معروف کرخی که دربان امام ثامن و ضامن رضا علیه التحیه
و الثنا مشهور است و چون بشر حافی که در خدمت امام موسی کاظم بشرف
توبه مشرف گردیده و قسم سیوم پاک مذموم مردود و مثل صفیان ثوری
و حسن بصری که پا از جادهٔ شریعت بیرون نهاده اند و طریق بدعت و ضلالت
اختیار کرده اند و احادیث در مذمت ایشان بسیار واقع شده که ذکر
آنها بطول می انجامد قسم سیم جمعی اند که حال و مذهب ایشان تو قفا و لی آن است
بکار ایشان نزدیک باید دانست زیرا که اصل ایمان است تا اگر کفر ثابت کرد
و ظاهر شود و علم غیب را بغیر از حضرات کسی نمیدانند و ایشان نیز گاهی حضور دل
و توجه الی میراث چنانکه در کتاب کافی از معمر بن خلاد روایت میکند
که مردی از امام موسی کاظم علیه السلام پرسید که آیا شما علم غیب میدانید پس آنحضرت فرمود
که امام محمد باقر علیه السلام میفرمود بسط علم میشود از برای ما پس ما میدانیم و قبض

که ای بایزید زمینی را خدای تعالی برای مباح نموده و فرموده که م

ظاهر نیست پس در معنی و مذهب ایشان ح

علم میشود از مالیس باینداییم و نیز عمار ساباطی از صادق آل محمد علیهم السلم پرسید
که آیا امام غیب میداند فرمود که نه ولیکن هرگاه که اراده دانستن چیزی کند
حضرت ایزد تعالی تعلیم او میکند پس ازین حدیث معلوم میشود که حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هرگاه که متوجه دانستن چیزی شوند علم آن
حاصل ایشان میشود چنانکه درهمین کتاب از سیف تمار روایت میکند که در مکه
معظمه با جمعی از شیعیان در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم آنحضرت
فرمود که بر ما دیده بانی هست پس ما بر جانب چپ و راست التفات کردیم کسی را
ندیدیم گفتیم که بر ما دیده بانی و جاسوسی نیست پس فرمود که بحق بنای کعبه سه مرتبه
گفت که اگر میبودم در میان موسی و خضر هرآینه خبر میدادم ایشانرا که من اعلم
از ایشانم و تعلیم ایشان میکردم آنچه را که نمیدانستند بواسطه آنکه بایشان
علم ماکان داده شده و علم مایکون و علم ما هو کائن الی القیامه
داده نشده است و بدرستی که ما این علم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمیراث
رسیده است سؤال دوازدهم در باب نظربازی با پسر امرد تا آخر
الجواب بدان وفقک الله که اگرچه نظر کردن بروی پسر امرد که مجرد باشد از
چیزهای دیگر در شرع انور ممنوع هست اما در حقیقت منقسم بر دو قسم میشود
یکی آنکه ناظر در نفس خود از دیدن حسن حسن و رؤیت گل و چمن فرقی نیابد بلکه
در و قدرت و استی الهی مشاهده نموده از مصنوع صانع را شناخته از اثر

بوتر

بموثری برد که بیت برگ درختان سبز در نظر هوشیار * هر ورقی دفتریست
معرفت کردگار * بلکه همان نظر جب تعلق منظور را در دل جا نداده باعث
ازدیاد محبت نامتناهی الهی شود زیرا که تعلق ما سوی نسبت به نزدیکان درگاه
غیرت ایزدی را تلاطم در آورده نتیجه دوری و مهجوری خواهد بخشید رباعی
زینت تن اهل فناست * بار است مرا هر آنچه او غیر خداست * تنگم چو قبا
ازو اگر پیرهن است * در بندم ازو اگر همه بند قباست * مشهور است که روزی
حضرت سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات از روی محبت
و شفقت جگرگوشه خود قاسم را بر سر یک زانو گرفته و نور دیده امامش حسین را
بر روی زانوی دیگر گاهی بر گل رخسار این و ساعتی بر سیب ذقن آن بوسه میداد
که ناگاه دریای غیرت سرمدی بجوش آمده جبرئیل امین نازل شد که یا محمد حضرت
سلام میرساند و میفرماید که بسبب این عملی که از تو مشاهده نمودیم یکی ازین دو ریحان
گلشن رسالت باید حمایت خود کشیده از دار الملک فنا بدار الملک بقا
خواهیم فرمود اما در تعیین هر یک اختیار تراست حضرت رسالت پناه اندیشید که اگر
حسین را برای رحلت اختیار کنم گرد مصیبت و غبار ملالت بر روی دل من و علی
و فاطمه و حسن خواهد نشست و اگر اختیار فرزند دیگر نمایم غم مصیبت مخصوص من خواهد
بود منقول است که بعد از وقوع آن واقعه هر زمان که نظر مبارکش بحسین علیه السلم
می افتاد میفرمود که مرحبا بکسی که پسر خود را فدای او ساختم قسم دوم آنکه چنین نباشد

بلکه منظور دل انشین ناظر شده از خاطر او محو نگردد و در فتنه رفته سراپای او را
گرفته از یاد او فارغ نکرده بده ارای در خود مشاهده نماید و این قسم در حقیقت
بت پرستیدن است و در کتاب من لا یحضره الفقیه از صادق آل محمد علیهم السلام روایت است
که فرمود که نظر تیریست از تیرهای ابلیس زهرآلوده شده کسی که ترک نظر کند
از برای رضای خدا ~~از برای رضای خدا~~ نه از برای غرض دیگر حق سبحانه و تعالی
ایمانی روزی او میگرداند که طعم و لذت او را در یابد و غرض از این قاعده کلی
آنکه هر خیری که در رضای خدا ادا شده غرض نفسانی در میان باشد و دوری
و اجتناب از آن لازم است سوال سیزدهم در باب طاعون که آیا از جانب
خداست یا بنده یا از کثافت هواست تا آخر الجواب بدان حفظک الله تعالی که
طاعون بلائیست که خدای تعالی هر بلده را که خواهد بآن بلا مبتلا میکند و قول آنکه
که آن از کثافت هوا است هیچ اعتباری ندارد و از بابت قول جمعی که زلزله را
نسبت ببخار زمین میدهند حال آنکه احادیث در وجوه زلزله بسیار واقع شده
که همه دلالت میکند بر آنکه زلزله فعل خداست و همچنین طاعون نیز فعلیست از افعال
خدا چنانکه کریمه الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم حذر الموت فقال لهم الله
موتوا ثم احیاهم بر این معنی دال است بنوعی در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است
که در بعضی از حوالی شام طاعون واقع شده اهل آن بلده از طاعون فرار نموده
در صحرا نزول نمودند در یک شب همه فوت کردند و در آن صحرا دفن ناشده

مانند

مانند تا آنکه هر کس بر استخوانهای ایشان گذر میکرد پا بر آنها زده از سر باد در
میبود بعد از آن خدای تعالی ایشان را زنده گردانیده بر منازلشان رد نموده باقی
ماندند در دنیا زمان طویلی پس از آن همه وفات نموده یکدیگر را دفن کردند
و در تفسیر این آیه طبرسی آورده که اسم آن قریه که ایشان از آنجا فراری شده
بیرون رفتند داوردان بود در طرف واسط و از بعضی مفسرین نقل میکند که ملکی
از ملوک بنی اسرائیل ایشان را امر بقتال دشمن نمود و ایشان بعد از بیرون
رفتن ترسیده از مرگ اکراه نمودند و عذر خواه شده گفتند که ما اهل زمینی
که در و طاعون است نمیشویم تا منقطع شدن آن پس حضرت حق سبحانه و تعالی
مرگ را بر ایشان ارسال نموده خلق کثیر از ایشان وفات کردند تا آنکه از ترس
مرگ از دیار خود فرار نمودند چنانکه میفرماید خرجوا من دیارهم حذر الموت
پس ملک ایشان بعد از مشاهده آن عمل بدرگاه الهی مناجات کرده گفت ای
پروردگار یعقوب و اله موسی بر تو ظاهر و هویداست عصیان بندگانت
پس بر ایشان آیه بنما تا بدانند که فرار از تو ممکن نیست پس ~~حق سبحانه و تعالی~~ بعد
قادر علی الاطلاق جمیع ایشان را با چهارپایان یکدفعه میرانید و هشت روز
که بر ان بر آمد ایشان آماسیده متعفن گشتند و خلق بسیار از برای دفن ایشان
بیرون رفتند از دفن عاجز شده ایشان را واگذاشته برگشتند و بعد از آنکه این
مدت بسیار گذشت جسدهای ایشان پوسیده استخوانهای ایشان از گوشت برهنه

شده مفاصل ایشان از هم منفصل گشت حزقیل نبی را از ایشان که در فنا داد
روی تعجب تفکر مینمود پس حضرت عزت ما بدو وحی کرد که ای حزقیل اراده دیدن
آیتی از آیات ما و کیفیت احیای موتا داری حزقیل گفت بلی ای پروردگار
من پس قادر علی الاطلاق ایشانرا زنده گردانید و در همین کتاب در تفسیر همین
آیه مذکور است که زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلم پرسید که آیا این قوم
که قال لهم الله موتوا ثم احیاهم گفت مرا ایشانرا که بمیرید بعد از آن ایشانرا زنده گردانید
آیا زنده گردانیدن ایشان بنوعی بود که بعد از مشاهده نمودن خلق ایشانرا
باز میرانید یا اگر بدنیا رد نموده ساکن خانهای خود شده اکل طعام کردند فرمود
که نه بلکه رد کرد خدای تعالی ایشانرا بدنیا تا آنکه ساکن خانها شده اکل طعام نمودند
و زنان بنکاح خود در آوردند و در دنیا بسیار ماندند پس از آن باجل خود وفات
کردند سوال چهاردهم در باب اخذ شارب و ثواب آن تا آخر الجواب بدانکه اخذ
شارب گرفتن ثواب عظیم و نفع جسیم دارد و سنت و طریقه حضرت رسول و حضرات
ایمه معصومین است صلوات الله علیهم اجمعین و احادیث درین باب بسیار است
از آنجمله در کتاب کافی بسند متصل مذکور است منقول از ابی بصیر که گفت گفتم
صادق آل محمد علیهم السلم را که چیست ثواب کسی که اخذ شارب نموده ناخن چیند در هر
روز جمعه فرمود که همیشه مطهر و پاکیزه خواهد بود تا روز جمعه دیگر و نیز مذکور است
منقول از امام محمد باقر علیه السلم که فرمود که کسی که اخذ ناخن و شارب نماید در هر روز

جسیم

جمعه

جمعه بگوید در وقت اخذ نمودن که بسم الله و بالله و علی سنة محمد صلی الله علیه و آله
مینویسد خدای تعالی برای او بهر موی و ریزه ناخن ثواب آزاد نمودن بنده و بغیر
نمیشود الا بمرض الموت و نیز مذکور است منقول از صادق آل محمد علیهم السلم که فرمود
که ناخن چیدن و شارب گرفتن امانست از مرض جنون و در حدیث دیگر باعث
زیادتی رزق است و ترک آن منشاء مضرت کلیست چنانکه در همین کتاب
از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که باید که البته دراز
نکند احدی از شما شارب خود را زیرا که شیطان او را محل نهان خود ساخته
تستر مینماید بدان مراد آنست که تهموی سبیل شارب طویلان مکان نشستن
و محل خوابیدن شیطانست بلکه اهل بصیرت در بن هر موی شارب ایشان شیطانی را
می بینند فایده باید دانست که محاسن را از یکقبضه زیاده دراز کردن ممنوع
و تراشیدن آن حرام است چنانکه در همین کتاب از صادق آل محمد صلوات الله علیهم
منقولست که فرمود آنچه از لحیه زیاده از یکقبضه باشد در آتش دوزخ است
و نیز منقولست مروی از حبابة الوالبیه گفت که دیدم امام متقیان و امیر مومنان
علی بن ابی طالب علیه السلام را با چندی از خدمتکاران و با او تازیانه دو سر
بود که میزد با آن بایعان جری و مار ماهی و زمار را نوعی از ماهیان حرام اند
و میفرمود که ای فروشندگان نبی اسرائیل و جند بنی مروان پس فرات بن احنف
نام مردی قیام نموده گفت یا امیر المومنین جند بنی مروان چیست حضرت فرمود که

معاینه ح

که هرکدام ح

مسوخ ح

ایشان جمعی بودند که ریشهارا تراشیده شاربها فتیله کرده مثل تا پیدند پس
خدای تعالی ایشانرا مسوخ گردانید راوی میگوید که هرگز نیکوتر از و از روی
فصاحت و بلاغت احدی را مشاهده ننموده بودم پس تابع او شده از اثر
او میرفتم تا آنکه برابر مسجد رسیده نشست پس گفتم او را که یا امیرالمومنین
دلالت امامت چیست بر حکم اسد پس دست مبارک خود اشارت بکجائی کرد
گفت آن سنگ را بمن آر آن سنگ را فرا گرفته بخدمت آن حضرت حاضر
ساختم پس آنرا انگشتر مبارک مهر کرده فرمود که یا حبابه هرگاه دعوی امامت کند
مدعی و قادر باشد بمهر کردن این سنگ چنانکه دیدی پس یقین دان که امام
مفترض الطاعة است زیرا که بر امام آسان است هرچه را که اراده نماید پس
بعد از انصراف از خدمت آن حضرت بودم تا آنکه مرغ روح قدس
آشیان آن عرش مکان باوج لامکان پرواز نموده بعد از ان بخدمت سید و سر احسن
مجتبی علیه التحیة والثنا رسیدم در حالتی که بجای حضرت امیر متمکن شده مردم
از و مسئلت احکام دین مینمودند پس فرمود که یا حبابه الوالبیه گفتم لبیک یا مولای
فرمود که بیار آن چیزی را که با تست پس آن حصاة را تسلیم او نمودم او نیز مهر کرد
چنانچه حضرت امیر مهر کرده بود بعد از ان بخدمت سید رشید و امام سعید
حسین شهید علیه سلام الله الملک المجید رسیدم و او در مسجد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم بود نظر مبارکش که بمن افتاد مرحبا گویان در قرب حضرتش مرا جا

جا نموده

نموده فرمود که هر دلالت را دلیل است بر آنچه اراده نمائی آیا اراده دلالت
امامت داری گفتم نعم یا سیدی پس فرمود بیار آنچه را که با خود داری پس آن
حصاة را بدست مبارکش دادم او هم مهر نمود بعد از ان بخدمت امام
کونین و سید عابدین علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهما رسیدم در حالتی که سن
و پیری مرا دریافته از ضعف و ناتوانی لرزه بر من افتاده در آن روز تاریخ
سن من بصد و سیزده رسیده بود پس دیدم آن حضرت را راکع و ساجد و مشغول
عبادت که التفاتی بمن نمیفرمود از دلالت امامت مایوس گشته شکی بخاطرم رسیدم
در آن اثنا با سبابه مبارکش بسوی من اشارت کرد فی الفور جوانی بر من عود
نمود پس گفتم ای سید من چند از دنیا گذشته و چه مقدار باقی مانده فرمود
که اما ما مضی فنعم و اما ما بقی فلا بعد از آن فرمود که بیار آنچه با خود داری پس آن
حصاة را باو دادم بخاتم مبارکش او را مهر نمود بعد از آن بخدمت امام
محمد باقر رسیدم او نیز مهر فرمود بعد از آن بخدمت امام جعفر صادق رسیدم
او نیز مهر کرد بعد از آن بخدمت امام موسی کاظم رسیدم او نیز مهر نمود پس از ان بخدمت علی رضا علیه السلم رسیدم او نیز مهر کرد و حبابه
نه ماه دیگر بعد از آن مانده از دنیا رحلت نمود رحمة الله علیها و همین سنگ را
باقی حضرات صلوات الله علیهم اجمعین مهر نموده اند چنانکه در کتاب مذکور مرقوم است
از داود بن القسم الجعفری گفت در خدمت امام حسن عسکری بودم اذ برای
مردی از اهل یمن رخصت حاصل نمود شخصی طویل جسیم داخل مسجد شد و بحضرت ولایت (رخصی)

سلام داد حضرت بقبول رد نموده به نشستن او امر فرمود پس مرد بیامد
و در نزدیک من قرار گرفت در خاطر خود میگفتم که کاش میدانستم که این جوان
کیست حضرت فرمود که از اولاد حبابه الوالبیه است صاحب حصاتی که در نزد
من او را مهر کرده اند نگاهبانی خود آنرا آورده که ما نیز مهر نماییم بعد از آن فرمود
که بیار آنرا پس آن مرد حصاة آن را بیرون آورد و در یکجانب آن موضعی املسی
مانده بود حضرت نیز بمهر شریف خود مزین ساخت گویا که من الحال مشاهده نقش خاتم
آن حضرت مینمایم پس گفتم آن مرد یمانی را که دیگر بخدمت حضرت رسیده
بودی گفت نه بخدا قسم که مدتی بود که مشتاق و طالب دیدار تو بودم تا اکنون
الحاح جوانی را که هرگز ندیده بودم دیدم که گفت برخیز و داخل شو پس بخدمت
~~حضرت رسیدم بعد از آن بخدمت امام موسی کاظم رسیدم او نیز مهر نمود بعد از آن~~
~~بخدمت علی رضا علیه السلام رسیدم او نیز مهر او کرد و حبابه نه ماه دیگر بعد از آن~~
~~دنیا ماند و از دنیا رحلت نمود رحمة الله علیها و همین مضمون را ابی حضرت صلوات الله~~
برخواست در حالتی که میگفت رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها
من بعض شهادت میدهم بخدا که بتحقیق حق شما واجبست مثل وجوب حق امیر المومنین
علیهم السلام و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بیرون رفت دیگر او را ندیدم
سوال یازدهم در باب خلیفههای که در بندگان خدا طریق زده میفرمایند که از
پاک میشوند و جوب طریق را میگویند که ذوالفقار علی تا آخر بود بدان وفقک الله

کرد

که هر عملی که موافق شرع نباشد بدعت است حال نتیجه بدعت قبل از این مذکور شد
و اسقاط گناه بتوبه میشود یا بحدی که در شرع مقرر است که اثبات آن
در بعضی از مواضع در حضور امام اصل بچهار مرتبه اقرار نمودن یا بچهار شاهد شهادت
دادن است میشود و پس اقامه آن موقوف وجود فایض الجود معصوم است که بی
امر او احدی را میسر نشد که بدان اقدام نماید مگر تادیب طفل و خادم که مستحقات
مودب و مخدوم را میرسد که تا حدی که شارع صلوات الله علیهم مقرر فرموده اند
ادب نمایند بلکه حدی که بحکم حاکم شرع شریف واقع شود اولی آنست که کسی که در
ذمت او حدی از حدود خدایی باشد از مشارکت در آن با امام علیه السلام
اجتناب نماید چنانکه در کتاب تهذیب الاحکام مرقومست که زن حامله نزدیک
بوضع حمل بخدمت امیر البرره و قاتل الکفره و یعسوب الدین و قاید الغر
المحجلین و امام المتقین علی بن ابی طالب امیر المومنین علیه السلام آمده گفت
یا امیر المومنین از من زنای صادر شده پس مرا طهارت ده و طاهر گردان زیرا که
عذاب دنیای که منقطع میشود آسانتر است از عذاب آخرت که نهایت ندارد
پس حضرت فرمود که از چه چیز طهارت دهم ترا آنگاه زن گفت از زنای که واقع شده
پس حضرت فرمود که صاحب شوهر بودی یا نه گفت بلکه صاحب شوهر بودم فرمود که آیا
شوهرت حاضر بود در وقت آن عمل یا غایب زن گفت نه حاضر بود در فرمود برو
وضع حمل نموده چنانکه ترا طهارت دهم پس چون آن ضعیفه پشت گردانیده روانه شده

منصوبان ایشان از علما و کم
حاکمان شرع عند الاد در قتل و نیز در رجم

چون

بجایی رسید که صدای حضرت نشنود حضرت فرمود که بار الها این یک شهادت بود
که ثابت شد اندکی بگذشت الا آنکه آن ضعیفه آمده گفت که وضع حمل واقع شد
پس مرا طهارت ده حضرت امیر تجاهل نموده گفت از چه چیز طهارت دهم ترا یا امة الله
گفت از زنا طهارتم ده پس فرمود که صاحب شوهر بودی در وقتی که آن عمل
از تو صادر شد گفت بلی فرمود که شوهرت حاضر بود یا غایب گفت حاضر بود
فرمود برو تا دو سال کامل چنانکه خدای تعالی فرموده است از رضاع این طفل
نموده باز آی پس آن عاجزه برگشته چون بمکانی رسید که صوت حضرت از و
مخفی شد فرمود که بار الها این دو شهادت بود که واقع شد پس بعد از گذشتن
مدت مذکور آن بیچاره بخدمت حضرت آمده گفت یا امیر المومنین دو سال بسر
آمد مرا از گناه طهارت ده باز آن حضرت تجاهل فرموده گفت طهارت از
چه میخواهی گفت از زنا فرمود که شوهر داشتی در وقت آن عمل باز گفت
داشتم فرمود که شوهرت حاضر بود در آن وقت یا غایب گفت بلکه حاضر
بود فرمود که رفته کفالت و غمخواری این طفل نما تا عقل خوردن و آشامیدن
بهم رساند و از سطح ساقط نگردد و بر چاه واقع نشود پس آن ضعیفه گریان
و نالان از خدمت حضرت برگشته بر همان مکان معهود که رسید حضرت گفت
بار الها این سه شهادت بود که واقع شد پس عمرو بن الحارث از برابر آن ضعیفه
آمده گفت چه چیز ترا میگریاند یا امة الله می بینم ترا که مگر بخدمت علی علیه السلام می آیی

ومسئلت

و مسئلت طهارت مینمای گفت بخدمت امیر المومنین علیه السلام آمده التماس طهارت
نمودم فرمود که رفته محافظت فرزند خود نما تا عقل خوردن و آشامیدن و از
بام ساقط نشدن و بچاه نیفتادن را بهم رساند و بدرستی که من میترسم که مرگ مرا
دریابد قبل از طهارت از دنیا رحلت نمایم پس عمرو بن الحارث مرا در اگفت برگرد
که من کفالت فرزند تو میکنم پس آن ضعیفه برگشته حضرت امیر المومنین را از
مقاله عمرو خبر داد حضرت امیر تجاهل نمود فرمود که چرا عمرو کفالت فرزند تو میکند
گفت یا امیر المومنین من زنا کرده ام مرا طهارت ده فرمود که در وقت آن
عمل شوهر داشتی گفت آری فرمود که شوهرت حاضر بود گفت آری پس حضرت
امیر سر سوی آسمان کرده گفت ای بار خدایا بدرستی که ثابت شد از
برای دین تو در باره این ضعیفه چهار شهادت و تو خبر داده پیغمبر خود را از
دین خود و فرموده که یا محمد کسی که معطل و ضایع گذارد حدی را از حدود من
پس بتحقیق که با من عناد نموده و طلب ضدیت من کرده است بار الها من معطل
گذارنده حدود تو نیستم و طلب ضدیت با تو نمینمایم و ضایع گذارنده احکام
تو نیستم بلکه مطیع امر تو و تابع سنت پیغمبر توام پس چون نظر عمرو بن الحارث
بر رخسار مبارک آن حضرت افتاد دید که همچون انار افروخته شده گفت یا امیر المومنین
تصور من آنکه مگر این کفالت موافق رضای تست چون معلوم شد که تو از آن
کراهی کفیل فرزند او نخواهم شد حضرت امیر فرموده که ایا بعد از وقوع ثبوت

وثبوت چهار شهادت کفالت نمینمای بلکه کفالت مینمای و تا دوران مرد زن قدری
مهلت در درگاه الهی پس بر بالای منبر رفته قنبر را فرمود تا ندای صلوة جامعه
دردا و مردم بمسجد حاضر شده مسجد از خلایق پر گردید پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بر سر پا ایستاده حمد و ثنای خدای بجا آورده فرمود که ایها الناس
بدرستی که امام شما این ضعیفه را بظهر کوفه از برای اقامه حد الله بیرون
خواهد برد و بر شما لازم کرده اند که بیرون نروید الا بطریقی که خود را یکدیگر نشناسند
تا آنکه منزلهای خود رجوع نمایند ان شاء الله پس از منبر نزول نموده چون صبح
طلوع کرد در تاریکیهای صبح آن ضعیفه را بیرون برده خلق در خدمت او بار گرفته
و عمامها بر سر و روی خود را پیچیده سنگها در دامنها و آستینها پر کرده بیرون رفتند
تا آنکه بظهر کوفه رسیدند پس حضرت فرمود حفیره کنده آن زن را در آن کرده
بعد از آن سوار استر شده پای خود را در رکاب محکم نموده دو دستهای
مبارک خود را در بناگوش گذاشته باواز بلند فرمود که ای خلایق بدرستی که
خدای تعالی عهدی با رسول خود صلی الله علیه و آله نموده و همان عهد را حضرت رسول
با من بسته و آن عهد آنست که اقدام بر اقامه حد ننماید کسی که از جانب خدای
تعالی حدی در ذمت او باشد پس در آن روز جمیع خلایق سنگها از آستینها ریخته
برگشتند بغیر از حضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیهم السلام پس حضرات سه
بر آن ضعیفه اقامه حد نمودند و در آن روز محمد بن امیر المؤمنین هم با مردم

برگشت

برگشت که نتوانست با حضرات در اقامه حد مشارکت نماید پس ای عزیز من در
جای که محمد پسر علی ابن ابی طالب باشد و نتواند که در حدی که بجا آوردن ثابت
شده باشد مشارکت نماید هر قسم ناشسته روی را کی میرسد که خنده کنان حد خدا را
اجرا نماید **فایده** در کتاب مذکور مرقوم است که در زمان خلافت عمر پنج
نفر را در زنا گرفته بودند عمر بر حد هر پنج امر نمود و حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
علی علیه السلم در آن مجلس حاضر بود فرمود که ای عمر حکم ایشان چنین نبود که کردی عمر گفت
تو حکم فرما پس حضرت یکی را مقدم داشته فرمود که گردن او را زدند و دیگری را پیش
طلبیده برجم او امر نمود و سیم را پیش آورده حد فرمود و چهارم را نصف حد زدند
و پنجم را تعزیر نمودند پس عمر حیران مانده و خلق تعجب مینمودند عمر گفت یا ابا الحسن
در قضیه واحده بر پنج کسان اقامه پنج حد نمودی که هیچ یک شبیه دیگری نبود پس
امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که اما اولین مرد ذمی بود و بسبب زنا از ذمه خود بیرون
رفته بود خون او را الا شمشیر و اما دومین مرد محصن بود یعنی زن داشت و حد
او رجم است و اما سیمین مرد غیر محصن بود پس حد او تازیانه است و چهارمین غلام
بود پس او را نصف حد زدیم و پنجمین مرد دیوانه بود او را تعزیر فرمودیم **سؤال**
شانزدهم در باب آب دهن و منی تا آخر **الجواب** بدان ایدک الله که آب دهن منی
پاک است بلکه اگر دهن کسی بخون یا غیر آن آلوده شود چندان آب دهن اندازد
که رنگ و طعم آن زوال پذیرد دهن پاک میشود و لیکن آب دهن دیگر باید خود را

که اقتضای آبی مبرز د نموده فرو بردن حرام است و اگر آب دهن و بینی کسی در لباس بماند
کسی دیگر واقع شود هرچند اگر تر باشد نماز آن کس باطلست و بعد از خشک شدن
احتیاج بشستن ندارد و نماز نیز درست است سؤال بعضی در باب قرائت قرآن
باهنگ و در اثنای تلاوت از مقامی بمقامی دیگر عدول نمودن تا آخر الجواب بدان
ارشدک الله که تلاوت قرآن بطریق تحزیر و غنای مطربان حرام است معنی تحزیر
تحریر و غنا در سوال اول و پنجم گذشت ولیکن از برای زیادتی توضیح حدیثی که در تفسیر
علی ابراهیم در معنی آیه کریمه فقد جاء اشراطها از سید الانبیا و خیر الازکیا محمد المصطفی
المجتبی علیه و آله التحیة و الثنا در وقتی که از حلقه در خانه کعبه گرفته با سلمان فارسی علیه الرحمه
مخاطب نموده از اشراط الساعه بیان مینمود موضع حاجت را از طول کلام اختصار
نموده بیان میکند آنست که فرمود یا سلمان در آن زمان حج اغنیای امت من برای

بطریق اختصار

تنزه و سیر جهان است و حج اوساط ایشان از برای ریا و سمعه خواهد بود و در آن

تجارت و نفع آن و حج فقرا ایشان برای

زمان جمعی از برای غرض دیگر نه از برای خدا قرآن می آموزند و اخذ میکنند قرآن را
مزامیر یعنی قرآن را بطریق نی مینوازند و جمعی تعلم علم برای غیر رضای خدا میکنند
و بغنا تلاوت قرآن مینمایند و در کتاب کافی از سید المرسلین و خیر الاولین و الآخرین
و حبیب رب العالمین صلوات الله علیه و آله اجمعین منقول است که فرمود که تلاوت
قرآن نمائید بلحان و لهجه و اصوات عرب و بر شما باد که حذر کنید از لحون
اهل فسق و کبایر پس بدرستی که خواهد آمد بعد از من اقوامی که ترجیع و تحزیر قرآن نمایند

بطریق

بطریق غنا کنند و نوحه گران و رهبانان تجاوز نمیکند از ترقوه ایشان یعنی
ثواب قرائت ایشان و بحضیض سفلی مانده بعالم علوی عروج نمینماید و مقلوب
و معکوس است دلهای ایشان و دلهای کسانی که خوش می آید بر ایشان حال
آن جماعت و اما قرائت که از روی حزن به ترتیل و صوت حسن باشد
ممدوح و مرغب فیه است درین باب احادیث بسیار است از آنجمله در کتاب کافی
مذکور از عبدالله بن سلیمان مرویست که گفت از صادق آل محمد علیهم السلام پرسیدم
از قول خدای عز و جل که و رتل القرآن ترتیلا فرمود که حضرت امیرالمومنین علیه السلام
پرسیدم از قول خدای عزوجل فرموده که بینه تبیینا و لا تهذه هذ الشعر و لا تنثره
نثر الرمل و لکن افزعوا قلوبکم القاسیة و لا یکن هم احدکم آخر السورة بیان و تعی
ساز کلمات و حروف و اعراب آن را بیان کردن بغایت نیکو و بسرعت و بشتاب
مخوان آن را بابت سرعت و شتاب خواندن شعر و از هم مپاشش و پراکنده
مکن آن را بابت نثر رمل ولیکن بریزید دلهای قاسیه خود و باید که نباشد همت احد
شما آخر سوره و حدیث دیگر از همین امام علیه السلام مرویست که فرمود بدرستی
که قرآن بحزن نازل شده است پس از روی حزن تلاوت نمائید در همین کتاب
از محمد نوفلی مرویست که گفت پرسیدم از امام الراحم موسی الکاظم علیه السلام
از حال صوت فرمود که بر علی بن الحسین علیه السلام در حال قرائت جمعی که گذر میکردند
از حسن صوت آن حضرت غش میکردند و اگر امام بر آنچه قادر است از قرائت

وحسن صوت اظهار نماید کسی را طاقت ان نباشد کفتم که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله با مردم نماز میکرد و رفع صوت منمود فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
یقتدر طاقت ایشان مدارا میکرد یعنی چون مردم طاقت شنیدن حسن صوت
او نداشتند ازین جهت رفع صوت منمود و نیز مذکور است از صادق آل محمد علیهم
السلم که کفت فرمود رسول صلی الله علیه و آله هر چیزیرا زیوریست و زیور قرآن
صوت حسن است و نیز مرقوم است مروی از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که
فرمود که بدرستی که وحی کرد خدای عز و جل بموسی بن عمران علیه السلم که هرگاه در برابر
من قیام دو قوف نمایی پس بایست بموقف بنده ذلیل فقیر و هرگاه که قراءت تورات
کنی پس بشنوان بمن او را بصوت حزین و در حدیث دیکر امین القرا انین تلاوت
باید نمود یعنی نه بسیار بلند بلند و نه پست پست ارشاد باید دانست که قاریان قرآن
بچند نوعند و هر کدام را از قراءت آن مطلبیست چنانکه در کتاب کلینی از امام محمد
باقر علیه السلام مرویست که فرمود که قاریان قرآن بر سه نوعند اول مردیست که
قراءت قرآن میکند پس او را بضاعت خود کرده از ملوک بسبب آن جلب نفع
مینماید و برخلق تفخر و تطاول و بزرکی میکنند و مردی دیکر تلاوت قرآن نموده پس
محافظت حروف و قاعده مینماید و ضایع میکذارد احکام آنرا پس بسیار نکرداند خدا
تعالی این جماعت را از حاملان قرآن یعنی باید که این جماعت کم و کم شوند از روی
زمین و سیم مردیست که تلاوت قرآن نموده دوا و مرهم آنرا بر درد و جراحت دل

منقول

خود که نشسته و شب خود را خشک کرده و در مساجد خود بسبب او قیام نموده
و از خوابگاه خود برای مطالعه او پهلو تهی کرده است پس بسبب این طایفه الله العزیز
الجبار دفع میکند بلا را و برای خاطر این فرقه خدای عز و جل یاری کرده نگاه میدارد
از شر اعدا و بسبب این کروه نازل میکرداند الله تبارک و تعالی باران از
آسمان پس بخدا قسم که هر اینه این فرقه در قرآن قرآن نایابتر از کبریت احمر
جعلنا الله و ایاکم من العالمین بمرضاته سوال میجویم در باب جواز تنحنح در اثنای
نماز و عدم آن الجواب بدان ایدک الله که تنحنح اگر زیاده از دو حرف باشد از روی
عمد نماز را باطل میکند و اگر از روی سهو واقع شود مضرتی ندارد و همچنین تنحنحی که از
برای پاک شدن حنجره باشد از برای ادا نمودن حروف از مخارج خود قصوری ندارد
بلکه لازم است زیرا که رعایت مخارج حروف و صفات آن واجب و مستحب است
باید دانست که هر عضوی از اعضای انسان در نماز مامور بامریست و هر کدام را
وظیفه مقرر است چنانکه وظیفه لب و زبان و دهن و دندان هر کلمه را با عراب و وقوف
آن بیان نمودن و حرف را از مخرج خود ظاهر ساختن است و وظیفه چشم در حال
قیام بموضع سجده نگاه کردنست و در حال قنوت بکف دستها نگریستن و در حال رکوع
ما بین قدمها نظر کردن یا پوشیدن و در حال سجود بطرف بینی التفات نمودن و در
حال تشهد بکنار خود نظاره کردنست و وظیفه بینی در قراءت اشمام و غنه را
بجا آوردن و در حال سجود بخاک مالیدن است و وظیفه روی از روی جاری

بقراءت آن احیا نموده و در میان
روزهای گرم بتلاوت آن لب و دهن خود را

و ذلت و خضوع و خشوع متوجه شدن و در حال سلام منفرد را بطرف قبله اشاره
نمودن و وظیفه گوش منفرد قرائت خود را و ماموم قرائت امام را استماع نمودن است
و وظیفه کردن تحت الحنک را بران پیچیدن و در قیام راست داشتن و در رکوع
دراز کردن است و وظیفه سر عمامه بران بستن و در رکوع راست داشتن است
و وظیفه پیشانی با دو کف دست و دو زانو و دو انگشت مهین پاها در سجود در
تمکین دادن است بر زمین بحیثیتی که ثقل هر یک بر دیگری واقع نشود و وظیفه دستها
در حال قیام برانها برابر زانو گذاشتن و زانوها را العقب رد کردن
و در حال سجود بمحاذی گوشها وضع نمودن و در تشهد برانها گذاشتن و بعد از
سلام بر سر وضع کردن و در تکبیرات تا گوشها رفع نمودن است و وظیفه
صلب در قیام راست و در رکوع متساوی و هموار داشتن است و وظیفه انگشتان
دست در قیام مجموع را بهم چسبانیدن و در قنوت دو انگشت مهین را
از انها جدا کردن و مجموع را ز انیدن و حرکت دادن و در رکوع همه انگشتان را
از هم گشودن و زانوها را لقمه وار گرفتن و در باقی افعال بهم چسبانیدن است
و وظیفه پاها در حال قیام بمقدار یک شبر یا چهار انگشت از هم فاصله کردن
و با هم مساوی گذاشتن بحیثیتی که ثقل هر یک بر دیگری واقع نشود و سر انگشتان
پاها را بمحاذی طرف قبله کردن و در تشهد بر ورک چپ نشستن پای راست را
بر شکم پای چپ وضع نمودن است و وظیفه شکم در حال سجود از زمین لطریق

لاغر در حال برهنگی بال و پر گشوده و از هم خالی کردن و وظیفه ذراعین در حال
سجود از زمین مرتفع داشتن است و در حال سجده شکر شکم و سینه را و ذراعین را
بر زمین چسبانیدن است پس اگر تقصیری نسبت بوظایف مذکوره که تعلق بجوارح
ظاهری دارد واقع شود عروج آن باخلاط و کمال آن نزد او نورانیت
بظلمت مبدل خواهد شد چنانکه در کتاب کافی از امام محمد باقر علیه السلم منقولست
فرمود که بدرستی اول چیزی که محاسبان ... اعلام از بنده گان حساب آن خواهند
نماز است پس اگر قبول کرده شود ماسوای او نیز مقبول خواهد بود پس هرگاه
که نماز در وقت گذارده شود با رعایت حدود مرتفع میشود بصاحب خود در حالتی
که نورانی و درخشنده است رجوع نموده میگوید که حفظتنی حفظک الله محافظت من
نمودی خدای حفظ تو نماید و هرگاه که در غیر وقت گذارده شود مرتفع گردد بی
رعایت حدود بر صاحب خود در حالتی که سواد و ظلمانی باشد رجوع کرده میگوید
که ضیعتنی ضیعک الله تو مرا ضایع کردی خدا ترا ضایع کناد و نیز در کتاب مذکور از امام
مذکور مرقوم است که فرمود روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود
که در آن اثنا مردی داخل شده نماز قیام نموده رکوع و سجود ناقص کرده افعال آنرا
بکمال نرسانید پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود نقر کنقر الغراب لئن مات هذا
و هكذا صلوته لیموتن علی غیر دینی منقار بر زمین کوفتن است مثل نقر غراب هرآینه
اگر بمیرد این شخص با نماز چنین البته خواهد مرد بر غیر دین من و از شیعیان آن حضرت

لطیفه معلومست که بر متفطن مخفی نیست حاصل آنکه این نماز کردن نیست بلکه کار خراب
کردن است و نیز از حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود که همیشه شیطان از مؤمن خایف و ترسان است چندانکه او بر نماز
پنجگانه یومیه محافظت مینماید پس هرگاه که تضییع صلوة نماید فرصت یافته برو
جرأت مینماید و او را داخل گناهان عظیم میگرداند و در مذمت تضییع
نماز آیات و احادیث بسیار است این قدر کفایت باشد اما وظایف
دل در مقارنات نماز که بعضی از آن از کتاب اسرار صلوة و غیره استخراج میشود
از آن جمله وظیفه قلبیه در قیام آنست که متحضر باشی که در پیش و برابر عالم السر و الخفیات
قیام نموده که او مطلع و دانا بر سر و علانیه و ظاهر و باطن تست و هو اقرب الیک
من حبل الورید پس در پیش او دل خود را واداشته و سر که ارفع اعضای تست از روی
تواضع و خشوع و تذلل پیش انداخته تحت الحنک را حلقه بندگی تصور کنی اگر
ادراک کنه جلال و عظمت او و عاجزی باری قیام خود را در خدمت او از بابت ایستادن
در حضور بعضی از ملوک دنیا دانی که در وقت تکلم با او زبانت لکنت بهم رسانیده
لرزه بر اعضای تو می افتد و این نیست الا از تصور او پس بنابرین تصور حکومت و
عظمت جبار الجبابره و ملک خدمه نمایی و همچنین با نفس خطاب نمای که ای نفس از بنده
ذلیل ترسان بوده حیا میکنی و از کسی که قادر علی الاطلاق و مطلع احوال تست
نمیترسی و حیا نمیکنی آیا او را دانا تر از بنده از بنده کان شمرده چه انتد است

عظمت ه
الدنیا و الآخره ه

طغیان

طغیان و جهل تو پس درین حال برای تو خوفی که مقصود ذاتی عارف است
حاصل میشود رزقنا الله و ایاک مقام العارفین و وظیفه قلبیه در نیت آنکه
قصد اجابت خدای تعالی و امتثال امر او بنماز نمودن و عزم باز داشتن خود
از نواقص و مفاسد آن و جمیع اینها خالصا مخلصا لوجه الله واقع شدن و طلب
قرب الهی نمودن و قطع نظر از اغراض دیگر نمودن بلکه نظر اعتبار در بهشت
و دوزخ هم نکرستن و او را اهل و سزاوار عبادت دیده عبادت او کردن
چنانکه از امام و پیشوا علی مرتضی علیه و التحیة و الثنا منقولست که در مناجات خود
فرموده که بار الها عبادت تو از برای ترس دوزخ و طمع بهشت نکردم بلکه ترا سزاوار
عبادت نموده ام و از سید کونین و نور عینین علی بن الحسین علیهما السلم مرویست
که در مناجات با قاضی الحاجات میفرمودند که بار الها اگر بندگی تو از برای طمع بهشت
کرده باشم بلکه از من راضی شده بهشت ده و دوزخم و اگذار پس اگر این مرتبه عالی
مقدار که مرتبه ابرار و احرار است از تو فوت شود باری از درجه تاجران
که از برای عوض و ربح تجارت می نمایند خود را محروم کردان و اگر این مرتبه نیز از تو
فوت شود باری با غلامان و عبید همنشین گشته در مقاصد ایشان مشارکت
نمای زیرا که خدمت ایشان مخدوم خود را اکثر اوقات از خوف ضرب و عقوبت
و این نهایت مرتبه خوفست و حدیثی که محمد بن کلینی قدس سره در کافی از صادق
آل محمد صلوات الله علیهم روایت کرده که آن حضرت فرموده اند العبادة ثلثة قوم

دیده عبادت ه

مرا از آن محروم کردان و اگر از
ترس دوزخ اطاعت نموده باشم
با آتش دوزخم بسوزان و الا که
طالب رضای تو بوده بندگی تو کرده باشم
ه

عز وجل خوفاً فتلک عبادة العبید وقوم عبدوا الله تبارک وتعالی طلب الثواب فتلک
عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله عز وجل حباً له فتلک عبادة الاحرار وهی افضل
العبادات اشاره بدین مراتب مذکوراست وباید که در هیئت تامل نمای که باکی در
مناجاتی وازین اذن ورخصتی که ترا با سوء ادب وکثرت عصیان در مناجات
داده اند ممنون باشی وملاحظه تمام جمعیت دل نموده از تفرقه آن باحذر بوده تصور
کنی که منظور نظر کسی گشته که اگر تو او را نمی بینی او ترا مشاهده مینماید چنانکه در کتاب
کافی از امام محمد باقر واو از رسول الله صلی الله علیه وآله روایت میکند که هرگاه
بنده مومن بنماز قیام نماید حضرت ایزد تعالی برو نظر واقبال میکند تا فارغ شدن
از نماز ورحمت خود را از فوق سر او تا افق آسمان نازل میسازد وملایکه
بر گرد او میگردند تا افق آسمان وخدای تعالی ملکی را بر او موکل کرده بر زبر سر او قیام
نموده میگوید که ای نماز کننده اگر بدانی که ناظر تو کیست وتو با که مناجات مینمائی
هرگز بغیر التفات ننموده از مکان نماز حرکت نمیکنی یعنی اوقات عمر خود را بنماز
صرف میکردی پس درین وقت سزاوار آنست که از خجلت بر جبین تو عرق بنشیند
فرایص تو از هیبت بلرزه در آمده رنگ تو از خوف زرد شود چنانکه شیخ شهید
علیه الرحمه در کتاب اسرار الصلوة از بعضی از ازواج نبی صلی الله علیه وآله
روایت میکند که گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با ما حدیث مینمود وما با او تکلم
مینمودیم پس هرگاه که وقت نماز میشد گوئی ما را نمیشناخت وما نیز او را نمیشناختیم

مینمودیم

ازینجا

ازینجا که از کل شیئی روی گردانیده متوجه درگاه احدیت میشد واین نهایت اخلاص
بذل کردن جهد است طاقت خود را وبعد از جهد بسیار درین باب وزنی ومقداری
برای عمل خود نزد خدای تعالی قرار نه دهد که چشم داشتن مزد از آن داشته
باشد زیرا اگر حضرت عزت جلت عظمته مطالبه حق عبودیت از بنده نماید هر آینه
از ادای آن عاجز خواهد بود پس راضی شده عمل خیر خود را ناکرده انگارد
چون اطاله کلام مانع بود در بسط مراتب صادقه وتفاوت مراتب آن مختصر داده
بدین مقدار اکتفا نمود وظیفه قلبیه استفتاح آنست که در معنی الله اکبر خدا بزرگتر
از کل شیئی یا بزرگتر است ازینکه وصف توان کرد یا بزرگتر است ازینکه ادراک
بحواس وقیاس شناس توان نمود قصد کنی پس هرگاه که زبانت بدان متلفظ گردد
باید که دلت تکذیب او نکرده اگر از چیزی دیگر در خاطرت نباشد پس اگر هوای
نفس بر تو غالب گشته مطیع او شده باشی در حقیقت او را خدا دانسته تکبیر
او گفته وتکبیر خدا را بمجرد زبان گفته که دلت با او مخالفت نموده است پس کدام
گناه عظیم تر وخطیر تر ازین است اگر توبه واستغفار وحسن ظن بکرم خدا وعفو او
نباشد واز حضرت صادق علیه السلم مرویست فرمود که هرگاه تکبیر گفتنی کوچک دان
از اوج علی تا حضیض ثری هرچه غیر کبریای اوست پس هرگاه که حضرت حق سبحانه
وتعالی مطلع دل بنده شود واو در حال تکبیر گفتن باشد میفرماید که یا کاذب آیا
خدعه وفریب من میدهی قسم بعزت وجلال خودم که هر آینه ترا از حلاوت ذکر خود

ودر دل او عارضی که او را از
حقیقت تکبیر دور سازد باشد

محروم نموده از عزت قرب دور میگرداند اعاذنا الله وایاکم من الغفلة عن علو قدره
وعظمة کبریائه واما وظیفه دعا توجه که اول کلماتش وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض است مراد از وجه وجه ظاهر نیست زیرا که توجه بجهت قبله است
وحضرت اقدس منزه است از آنکه در جهتی از جهات بوده باشد تا بوجه بدن
متوجه او شوند پس ظاهر شد که مراد از وجهی که با او متوجه فاطر السموات والارض کرده
وجه دل است پس ملاحظه وجه دل باید نمود که آیا متوجه امور دنیوی و از آرزوهای نفسانیست
از شوق و عقار و بستان و دار یا اقبالش بسوی فاطر السموات والارضست
پس بر تو لازم است که با حذر باشی که در افتتاح مناجاتت دروغ نگویی
تا وجه رحمتش را از تو بگرداند و در وقت گفتن حنیفا مسلما در دل خود حاضر
سازی معنی المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه را پس اگر چنین نباشی دروغ
گوی خواهی بود پس جهد تمام نما و عزم خود را البته جزم رسان که در بقیه عمر الی
از تو بر کسی نرسد و از گذشته پشیمان بوده در صدد عذرخواهی باشی و هرگاه
که گویی وما انا من المشرکین با حذر باشی که متصف بشرک خفی نباشی چنانکه از کریمه
فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا معلوم است که نزد
تعالی کسی را که در عبادت قصد رضای خدا و خدا ناس نموده باشد مشرک خوانده
پس در دل باید که خجالت زده باشی زیرا که خود را بصفت متصف ساخته گفته
که از مشرکان نیستم چه اگر از شرک بری شده باشی چرا که اسم شرک بر قلیل اکثر

صادق

صادق می آید و هرگاه که گفتی محیای ومماتی لله رب العالمین بدان که این حالتیست
که از برای سید خود موجود گشته و از برای نفس خود مفقود باشد و اگر این قول از
صادر شود که غضب و رضا و قیام و قعود و رغبت و رهبت او از برای زندگانی
و ترس از مرگ از برای امور دنیا باشد این مقال مناسب حال او نخواهد بود و اما
وظایف قرائت اگرچه از حیز شماره بیرونست و قوت بشری را احاطه بآن
ممکن نیست و این مختصر را وسعت گنجایش آن نه زیرا که کتاب الهی جل جلاله
(حاشیه: که مشتمل بر)
بر اسالیب عجیبه و اوضاع غریبه و اسرار دقیقه است و بر ظاهر است که مطلب
از آن مجرد حرکت لب و زبان نیست بلکه معانی آن و تفکر در آنست از جهت
استفاده احکام و حقایق و اسرار و ترغیب و ترهیب و امر و نهی و وعد و وعید
و ذکر پیغمبران و نعم الهی و غیر ذلک از فواید آن ما بطریق اختصار بیان میشود
پس هرگاه که گفتی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بدان که ابلیس لعین دشمن تست
و در کمین گردانیدن دل تو از جانب خدای تعالی است از حسدی که بر مناجات
و سجود تو دارد و با آنکه از ترک یک سجده بلعنت ابدی گرفتار شد پس استعاذه
و پناه بردن تو بخدا از ترک کردن آنچه ترک آن مطلوب شیطانست پس تبدیل محبوب شیطان
برضای الهی بجز گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم نخواهد بود و مثل کسی که شیر درنده
قصد افتراس او نماید آن شخص در آن شیر گوید که از شر تو پناه بدین حصن حصین
میبرم و در مکان خود ثابت باشد و خود را بحصاری نرساند فایده نخواهد بخشید

وشیر مغفرت خود رابد و خواهد رسانید و همچنین کسی که تابع شهوات نفسانی
که محل شیطان و مکاره رحمن باشد بجز و قول منقطع نخواهد شد پس علاج آن بیکار
ساختن قوت است بعزم و قصد بر تعوذ بحصن و حصار الهی از کید و شر ابلیس
پر تلبیس و حصن الهی کلمه لا اله الا الله است چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
از حضرت جلت عظمته خبر میدهد که فرمود که لا اله الا الله حصنی والمتحصن من کلامی
رسوی الله تعالی لا اله الا الله قلعه و حصار متین و پناه برنده بر آن حصارست
که معبودی نباشد او را بجز خدای تعالی پس کسی که عبادت غیر خدا کند و غیر او را
اخذ معبودی نماید در میدان ضلالت گوی از مسخرگان شیطان خواهد بود
و از حصن الهی بهره نخواهد داشت و از جمله مکاره شیطان آنست که دل
انکس را در حال نماز مشغول بفکر آخرت و تدبیر فعل خیرات ساخته از حضور
فهم معنی قرارت محروم نماید پس ظاهر شد که هر چیزی که دل را از فهم معانی
قرارت مشغول و غافل سازد وسواس خناس است و مجرد حرکت
زبان غیر مقصود است بلکه مقصود معانی آنست چنانکه مذکور شد و باید
دانست که ارباب قرارت بر سه قسمند قسم اول کسانی اند که زبان خود را
بقرارت حرکت داده دل بتدبر و تفکر آن نمیآید و این جماعت از خاسرانند
و زبان کارانند و داخل توبیخ و سرزنش و تهدید حضرت عزت اند که افلا
یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

بر کرده

بر کرده فرمود که ویل لمن لاکها بین لحییه و لم یتدبرها ویل کسیست که بجاید
این آیه را در میان دو استخوان چانه اش و بر وی فرو نرفته باشد یعنی در
در معانی آن فرو نرفته تفکر ننموده باشد قسم دویم جمعی اند که زبان خود را
حرکت داده دل را تابع زبان میکنند و بعد از شنیدن از زبان فهم معانی
آن مینماید چنانکه کسی از دیگری استماع نماید و این درجه اصحاب یمین است
قسم سیم طایفه اند که اول دل ایشان مبادرت و سبقت بر فهم معانی نماید
پس از آن زبان خدمت دل نموده آنرا به ترجمه می آرد و این درجه مقربانست
و فرق جلیست میانه این که زبان ترجمان دل باشد چنانکه درین درجه و میانه
آنکه معلم او باشد چنانکه در درجه دوم پس مقربان را زبان تابع دلست
و نه دلشان تابع زبان و تفصیل ترجمه معانی بر سبیل اختصار آنکه هرگاه که گوئی
بسم الله الرحمن الرحیم پس قصد و نیت کن که این از جهت تیمن و تبرک ابتدا
بکلام خدای تعالی است و فهم آن کن که امور بهر جهت با خداست و در دست
اوست و این که مراد از اسم مسماست پس هرگاه که امور در دست خداست
لاجرم حمد مخصوص او خواهد بود و هرگاه که تکلم بالرحمن الرحیم نمائی پس حاضر ساز
در دل خود انواع لطف ایزدی را تا واضح و ظاهر گردد مر ترا رحمت رحمن پس این
حال باعث امید و رجای تو خواهد گشت پس مناسب این حال آنست که دل خود را
بلباس خوف عظمت او پوشانیده گوئی مالک یوم الدین اما حصول خوف از تصور

هول و زجرا و وقت حسابست که مالک آن یوم الله روز حضرت عزت جلت
عظمته است اما عظمت بواسطه آنکه در آن روز ملک و ملکوت مخصوص حضرت
اوست که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار پس آن زمان تجدید اخلاص
کنی بگفتن ایاک نعبد و ایاک نستعین و باید که محقق تو باشد که ترا اطاعت
میسر نیست الا باعانت و یاری او پس ترا در ان عبادت هیچ منتی نیست
بر او بلکه منت او را سزاست که ترا توفیق طاعت داده و قابل خدمت عبادت
کرده اهل و سزاوار مناجات خود گردانیده است که اگر توفیق او شامل حال
تو نمی شد هر آینه از مطرودین با شیطان لعین میگشتی پس بعد از فارغ
از تفویض بقول بسم الله الرحمن الرحیم و از تحمید و اظهار حاجت براعات
مناسب مقام مسئلت نمودن حوایج است و طلب نما الا اهم حاجت
خود را و بگو اهدنا الصراط المستقیم انچنان راهی که برساند ما را بقرب
جوار و رضای تو نصیب ما گردان و زیاده کن بر ما شرح و تفصیل و تاکید
و شاهد خود ساز حال کسانی را که بر ایشان انعام نعمت هدایت شده است
از نبیین و صدیقین و صالحین نه راه آنکسانی که مغضوب علیهم اند از
کفار یهود و نصاری و صابئین و مخالفین دین و همچنین تفکر و تفهم قرائت
سوره سزاوار است و لازم است تا از امر و نهی و وعد و وعید و مواعظ
و اخبار انبیا و از ذکر حسن و احسان آن غافل نشوی زیرا که هر کدام از اینها را

حقیقت

حقیقت چنانکه رجاء حق وعده است و خوف حق وعید است و عزم خفا امر و نهی حق جرات
و اتعاظ حق موعظات و شکر حق ذکر نعمت و عبرت و اعتبار حق اخبار انبیا
علیهم السلم و تفصیل قرائت قرآن مناسب این مختصر نیست و ذکر آن وضع رساله
علیحده میخواهد بر این قیاس است حق اذکار و تسبیحات العاقل یکفیه الاشاره
و وظیفه قلبیه رکوع بعد از آنکه از قرائت فارغ شده باشی آنست که در دل
خود ذکر کبریا و عظمت او و حقارت و تلاشی ما سوا را تجدید نموده بگوی الله اکبر
پس از آن تواضع و ذلت را از سر گیری و در رقت دل سعی نمایی و تجدید خشوع
نموده گردن تسلیم به پیش تیغ او واداری چنانکه در کتاب فقیه مذکور است
که شخصی از حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسید که یا ابن عم خیر خلق الله چیست
دراز کشیدن گردن در رکوع در جواب فرمود که تاویلش آنست که آمنت
بک و لو ضربت عنقی ایمان آورده ام بتو اگر چه بزنی گردنم را و ذلت و خواری
و پستی مرتبه خود و عزت و رفعت و علو جاه او را بخاطر رسانی و با زبان
استعانت دل نموده تسبیح و تنزیه پروردگار خود کنی و شهادت بعظمت و کبریائی
او داده او اعظم از کل شیء دانسته بگوی سبحان ربی العظیم و بحمده و بزبان دل
تکرار این اذکار نمایی زیرا که چندانکه اکثار ذکر نموده خضوع نمایی باعث
رفعت قدر تو خواهد بود پس از آن سر از رکوع از روی رجا برداری
که او ارحم الراحمین است و تاکید امید رجا در دل بگفتن سمع الله لمن حمده نمایی

معنی

و شکری که موجب مزید است مقرون ساخته بگوی الحمد لله رب العالمین تا اجر دعا
پس هر گاه که رعایت حقیقت رکوع نمودی بنهایت خضوع و مزید تذلل بجای آوردی
چنانکه از صادق آل محمد علیهم السلام مرویست که فرمود که رکوع حقیقی نکرد بنده الا آنکه
مزین گردانید خدای تعالی دل او را بنورهای خود و در سایه کبریایی خود جای داد
و کسوت اصفیا را و پوشانید رکوع است پوشانید رکوع اول است و سجود ثانی
پس کسی که رعایت معنی اول کند صلاحیت ثانی بهم میرساند و در رکوع ادب است
و در سجود قرب چه هر که رعایت ادب ننماید قابل قرب نخواهد بود پس در رکوع
خود را در تحت تصرف سلطان او تصور کرده بدل خاضع و خایف باشی
و بر آنچه از تو فوت شده از فایده سالکین محزون شو از آنکه گویند که ربیع بن
خثیم بیداری شب را صرف یک رکعت نماز میکرد و در وقت طلوع فجر خود را ملامت
کرده میگفت آه مخلصان قطع مسافت کرده منزل سبقت گرفتند و ما در تیه
حیرانی حیران و در راه مانده ایم جعلنا الله و ایاک من الخاضعین الخاشعین الوجلین
المخلصین و وظیفه قلبیه سجود آنکه هر گاه اراده آن نمایی عظمت و کبریایی الهی را یاد
آر حال رکوع در دل خود حاضر سازی زیرا که سجود اعظم مراتب خضوع است و احسن
در رعایت خشوع و اعلی مقام استکانت است و بهره و همت را در حال قیام بر داشتن
تکبیر بگوی پس از آن خود را بسجده انداخته اعز اعضای خود را که وجه است
بر اذل اشیا که تراب است تمکین ده و اگر ممکنت باشد که میانه تو و زمین حایلی
نباشد

حایلی نباشد چنان کن که این از برای خشوع و ذل انسب است و بر منع از سجده کردن
بر ماکول و ملبوس همین اثر زیرا که آنها متاع دنیا و متاع کسانیست که فریب مزخرفات
او خورده و بدان مغرور گشته و دل بدان داده اند چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه
از هشام بن الحکم مرویست که گفت مر صادق آل محمد علیهم السلام را که خبر ده مرا که
سجود بچه چیز جایز است فرمود که سجود جایز نیست الا بر زمین یا بر چیزی که از
زمین روییده باشد بشرطی که خوردنی و پوشیدنی نباشد گفت راوی که قربانت
شوم وجه و علت این چیست فرمود بواسطه آنکه سجود خضوع است مر خدا را پس سزاوار
نیست که بر آنچه مردم خورند یا پوشند واقع شود چرا که ابنای دنیا بندگان
خوراک و پوشاک خود اند و ساجد در عبادت خداست پس لایق نیست که پیشانی خود را
از برای معبود ابنای دنیا که مغرور گشته و فریب آن خورده اند سجده نماید
و سجود بر زمین افضل است زیرا که در تواضع و خضوع ابلغ است از برای حضرت
جلت عظمته ای عزیز من هر گاه که نفس خود را بموضع ذل بقدری وضع کرده باشی
بدانکه وضع شیء بموضعش کرده و فرع باصل خود نموده چرا که تو از خاک مخلوقی و رد
تو بران و اخراج تو بار دیگر از آن خواهد بود و همین معنی در همین کتاب
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مرقوم است که مردی سوال کرده گفت ای پسر
عم بهترین خلق خدا معنی سجده اول چیست فرمود که تاویلش آنکه بار الها بدرستی
که تو از زمین خلقت ما کرده و تاویل سر از سجده اول برداشتن آنکه از زمین

مارا بیرون آورده ودر سجده دوم باز برآورده ما خواهی فرمود و در رفع رأس از آن اشاره است به آنکه از زمین اخراج ما خواهی کرد مرتبه دیگر و کریمه منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری از این معنی خبر میدهد پس این حال تجدید عظمت و علو قدر او نموده بگو سبحان ربی الاعلی و بحمده و سجده دو تکرار تا کید نماز زیرا که نماز ضعیف الاثر است بر دل پس هر گاه که رقت دل برای تو حاصل گشته ظاهر تو مشو و تصدیق بجا و رحمت پروردگار نما که رحمت او شامل حال ضعیفان و ذلیلان است نه متکبران پس سر از سجده برداشته تکبیر گو و حاجت خود را مسئلت نموده از گناهان استغفار کن پس از آن بتکرار تواضع را موکد ساز و سجده ثانی بجو و نماز چنانکه مذکور شد زیرا که زیادتی سجود و نتیجه زیادتی قرب الهی است چنانچه حضرت باری تعالی در آیه سجده از این معنی خبر میدهد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که فرمود که بخدا قسم که خاسر و زیان کار نشد کسی که سجود حقیقی بجای تواند آورد و هر چند در تمام عمر یکمرتبه باشد و رستگار نشد کسی که خدعه کند در مثل این حالت با پروردگار خود خدعه و فریب دهنده نفس خود باشد و غافل و لاهی باشد از آنچه خدای تعالی برای سجده کننده گان مهیا کرده از سرور عاجل و ثواب آجل و دور نشد از قرب الهی ابدا کسی که نیکو کرد تقرب خود را در سجود و نزدیک رحمت او نگشت هرگز کسی که بی ادبی نموده تضییع حرمت او کرده در حال سجود با سوی او التفیه و متعلق حق باشد پس سجده کن خدا را از روی تواضع و ذلت و آنکه خلقت تو از خاکیست

کلاه

کلاه کوب مردم است و تکوین تو از نطفه که قذارت و نجاست آن معلوم است و تکوین پس از این گفته ها ظاهر شد که سجده مبنی که مجرد از معنی سجود سری و قلبی و روحی باشد سبب قرب الهی نخواهد بود جعلنا الله و ایاکم الی ربه من قربه و اجتنابه و ایاکم من جایض لقائه بحق محمد و آله و وظیفه قلبیه در تشهد آنکه هر گاه که برای تشهد بعد از این افعال دقیقه و اسرار عمیقه جلوس نمای پس خوف و هیبت و حیا و خجلت را شعار خود ساخته افعال واقعه را غیر واقع پنداشته و بحاصل تصور نمای و دست خود را از فواید خالی دانسته در دیوان مقبولان مکتوب مدان مگر آنکه ایزد تعالی برحمت خود تدارک احوال تو نموده عمل ناقص ترا بفضل خود قبول نماید پس در این حال مناسب آنست که بعید از امر و اصل دین رجوع نموده متمسک بکلمه توحید شوی و حصن الهی که من دخله کان امنا است پناه بری و بوحدانیت او شهادت دهی و رسول اکرم و نبی معظم را در دل خود حاضر ساخته شهادت بعبودیت و رسالت او داده صلوات بر او و بر آل او فرستی زیرا که اول وسایل و اساس فواضل ایشانند پس اجابت او را صلی الله علیه و آله مترقب باشی که اگر بحقیقت صلوات قیام نموده باشی و یکی از آنها بر آن حضرت برسد رستگار خواهی بود چرا که حضرت حق سبحانه و تعالی طاعت او را بطاعت خود و شهادت او را بشهادت خود و صلوات او را با صلوة خود مقرون ساخته پس سعی کن که صدق زبان الصفای بر در باطن رسانیده برکات معرفت حرمت او را فوت ننمای که از فواید صلوتش محروم خواهی گشت پس هر گاه از تشهد فارغ گشته

باشی و در دل حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین و سایر انبیا و حفظه ملائکه مقربین را
حاضر ساخته بگو السلام علیکم و رحمة الله و برکاته تا آخر تسلیمی که مستحب است
و باید که زبانت بصیغه خطاب بحضور مخاطب در دولت جاری نشود الا که از غایبین
و لا عین خواهی بود و اصل سلام مشترک است میانه تحیت و اسم مقدس از اسماء الله
و در این مقام معنی اول ظاهرتر است و معنی ثانی نیز مناسب اگر استعاره از سلامت
و امان از عذاب الله تعالی باشد چنانکه از صادق آل محمد علیهم السلام منقولست که
فرمود معنی سلام بعد از نماز امان است یعنی کسی که ادای امر الهی و سنت حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله از روی خشوع نمود پس او را امانست از بلای
دنیا و برائت از عذاب آخرت پس بر تو لازم است که سلام را بموضع خود
وضع نموده در ادای معنی آن سعی کرده از خدا بترسی و مرتکب ظلم و معصیت نگشته
دین و قلب و عقل [illegible] از تو بسلامت بود و حفظه را بسبب عملی از خود ملول و متوحش نسازی
و چنان نمائی که دوست و دشمن از شر تو ایمن بوده بسلامت باشند و اگر وضع
سلام بموضع خود ننموده جمیع مذکورات از تو بسلامت نباشند و از معنای سلام کاذب
خواهی بود و برین قیاس است باقی افعال نماز از مقدمات و غیره که ذکر آنها باعث تطویل
که مناسب این مختصر نیست خواهد بود جعلنا الله و ایاکم من السالمین و الصادقین فی السر و العلانیة
سوال نوزدهم در بیان جواز مضمضه صایم تا آخر الجواب بدان ایدک الله که مضمضه مطلقا مبطل روزه
نیست لیکن بعد از آنکه متعدی بحلق نشود اگر آن از جهت وضوی نماز واجب باشد روزه

در سنت

در سنت و الا باطلست چنانکه در کتاب کافی بسند متصل از صادق آل محمد علیهم السلام
منقولست که حماد از آن حضرت پرسید که روزه دار وضو میسازد و در حال مضمضه
آب بحلقش داخل میشود پس حضرت در جواب فرمود که اگر وضوی او برای نماز واجبست چیزی
بر او لازم نمی آید یعنی روزه او درست و اگر از برای نماز سنتی بوده بر او قضا لازمست
و در حدیث دیگر فرموده اند که هرگاه مضمضه نماید باید که آب دهن خود را فرو نبرد تا آنکه آن را
سه مرتبه بیندازد و ارشاد بدان ارشدک الله که چیزی چند هست سوای مفطرات که روزه دار را
امساک از آن واجبست اجتناب از آنها نیز لازمست چنانکه در کتاب مذکور از امام
مرویست که محمد بن مسلم گفت که هرگاه روزه داری پس باید که صایم باشد گوشش
و چشمت و موی تو و پوست تو و غیر از اینها تعداد چیزی چندی نموده فرمود که روز صوم
تو مثل روز افطار تو نباشد و در همین کتاب از امام محمد باقر و او از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت میکند که گفت مر جابر بن عبد الله را که یا جابر این ماه مبارک
رمضانست کسی که روزش را روزه دار و شب آن را مشغول اوراد بوده قیام نماید
و شکم و فرج خود را بعفت داشته زبان خود را نگاه دارد از گناه بیرون میرود
چنانکه ماه مذکور بیرون میرود پس جابر گفت یا رسول الله چه نیکو بود این حدیث حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا جابر چه اشد و مشکل بود این شروط مذکوره و نیز
مذکورات از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرمود بدرستی که صوم تنها
امساک از اکل طعام و شراب نیست بعد از آن فرمود که گفت مریم انی نذرت للرحمن صوما

مراد صوم با صمت است پس هرگاه که روزه داشته باشید محافظت زبان خود نموده چشم خود را
بپوشانید و منازعه و حسد منمایید و دیگر فرمود که شنید رسول الله صلی الله علیه و آله زنی را
که جاریه خود را دشنام میداد و روزه دار بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
طعام طلبیده فرمود که بخور آن زن گفت روزه دارم حضرت فرمود که چه قسم روزه
داری حال آنکه جاریه خود را سب نمودی بدرستی که روزه تنها از طعام و شراب
نیست و در تاکید همین معنی حدیث طویلی بود درین قدر کفایت نمود سوال پنجم در
باب حق همسایه فاسق و مصاحب فاجر تا آخر الجواب بدان اصلحک الله که رعایت
حق مردم همسایه در بعضی چیزها لازم است هر چند که فاسق و مخالف دین باشند چنانکه
در کتاب کافی از باب مذکور است که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که چه چیز لازم و سزاوار است در سلوک و معاشرت قوم و خلطا فرمود بر شما لازم است
که امانت ایشان را ادا نموده قیام شهادت برای ایشان و بر ایشان کنید و عیادت
مریض ایشان کرده و بر جنازه ایشان حاضر شوید و نیز حبیب خثعمی روایت میکند
که از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود که بر شما باد که با ورع و اجتهاد حاضر جنازه شوید
و عیادت مریض کرده با قوم حاضر مساجد شوید و دوست دارید برای مردم چیزی را
که برای خود دوست میدارید آیا حیا نمیکند مردی از شما که همسایه اش رعایت
حق او کند و او رعایت حق همسایه اش ننماید و اما صداقت و محبت فاسقان
ممنوع و اجتناب باید از مصاحبت ایشان و محبت چنانکه در همین کتاب از امام محمد تقی

و از

و از پدرش امام زین العابدین علیهما السلام روایت میکند که فرمود ای فرزند ملاحظه
نما تا با پنج کس مصاحبت و محادثه نکنی و رفاقت در طریق ننمایی گفتم ای پدر تعریف این جماعت
فرما تا معلوم شود که ایشان کیستند فرمود که بر تو باد که حذر کنی از مصاحبت فاسق
زیرا که بیک لقمه یا کمتر از آن ترا خواهد فروخت و بر تو باد که اجتناب نمایی از مصاحبت بخیل
بواسطه آنکه ترا در حال احتیاج فرو خواهد گذاشت و بر تو باد که دوری کنی از
مصاحبت قاطع رحم که من قاطع رحم را در سه موضع از کتاب خدا ملعون یافتم
بعد از آن حضرت تلاوت آیات نمود تا آخر حدیث و در همین کتاب در حدیث
طویلی که موضع حاجت را از آن می نویسد و آن اینست که لقمان علیه السلام در نصیحت
فرزندش میفرمود که آنچنان که در میانه گرگ و گوسفند خلت و دوستی نیست همچنین
میانه ابرار و فجار خلت و محبت نیست و کسی که نزدیک قیر شود بعضی از آن ملوث
خواهد شد و همچنین کسی که مخالطه و مشارکت فجار کرده از حال او بد و سرایت کرده
از طریق و روش او کسب خواهد نمود و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که فرمود که سه کسند که مجالست ایشان دل را می میراند مجالست با خسیسان و مکالمه با زنان
و همنشینی با توانگران و تخصیص اجتناب از صحبت و همنشینی شارب خمر از اشد اجتنابات است
چنانکه در همین کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود که ملعون است
کسی که نشیند بر مائده که بر آن خمر خورند و نیز مذکور است که فرمود کسی که ایمان بخدا
و روز قیامت او را داشته باشد باید که با شارب خمر مواکله ننماید و در مذمت شارب خمر

حدیث بسیار است بر همین حدیثی که در کتاب کافی حضرت صادق علیه السلم
از یونس بن عطیه نام شخصی پیغام نموده اختصار را فتاده فرمود که یا یونس از من عطیه
برسان به درستی که کسی که یک جرعه خمر شرب نماید لعن میکنند او را خدای عز و جل و ملایکه
او و پیغمبران او و جمیع مومنان و اگر چند این خورد که مست شود نزع میشود روح ایمان
از جسدش و ترکیب میابد در وی روح خبیثه و ملعونه تا بر حدی که ترک نماز میکنند
پس هرگاه که ترک نماز نماید تعییر و سرزنش او میکنند ملایکه و میگوید خدای عز و جل
مر او را که ای بنده من کافر گشتی و سرزنش تو کردند ملایکه سوءة لک عبدی بد حال
توای بنده من بعد از آن فرمود که سوءة سوءة تکون السوءة بجدا لستم که هر آینه یکبار عشت
سرزنش خدای جلیل اشد است از عذاب هزار سال بعد از آن تلاوت نمود آیه
اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا را پس فرمود که یا یونس ملعونست کسی که امر خدای عز و جل
کند اگر اختیار صحرا و خشکی نماید صحرا او را هلاک خواهد کرد و اگر اختیار دریا کند
غرق دریا خواهد شد بسبب غضب خدای جلیل و نه تنها شارب خمر ملعونست بلکه نسبت بجمیع
او جمعی مستوجب لعن خواهند شد چنانکه در همین کتاب مذکور است که لعن کرد رسول
صلی الله علیه و آله خمر را و فشارنده او را و بایع و مشتری آن و ساقی آن و شارب آن
و محمول الیه آن را یعنی کسی که از جهت او شراب برند فایده باید دانست که مصاحبت
و مداهنت با فاسقان و عاصیان ممنوع است و مستوجب غضب الهیست چنانکه
در کتاب کافی در آخر حدیث طویلی از امام محمد باقر علیه السلم منقولست که فرمود

کروی

کروی کرد خدای عز و جل بشعیب نبی صلوات الله علیه که بدرستی که از قوم
تو صد هزار کس عذاب خواهم کرد که از آن جمله چهل هزار کس از فجار و اشرار
و شصت هزار کس از صلحا و ابرار خواهد بود پس گفت شعیب علیه السلم که بارالها
اشرار خود مستحق عذابند تقصیر ابرار چیست پس حضرت ایزد تعالی باو وحی کرد که تقصیر
ابرار آنکه با اهل معصیت مسامحه و مداهنه نموده و از برای غضب من بر ایشان غضبناک
نبوده اند و بر این مضمون احادیث بسیار است اما عاقل را اشاره کافیست
سوال چیست دیگر در باب مستحقان زکوة تا آخر الجواب بدان وفقک الله للخیرات که
از جمله اصناف مستحقین زکوة مال و فطره فقرا و مساکینند بچند شرط از آن جمله ایمانست
پس اگر بکافر یا مخالف دین زکوة دهند مجزی نخواهد بود چنانکه در کتاب من لا یحضره
الفقیه در ذیل حدیث طویلی از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که بزراره فرمود
که اما درین زمانه باید که تو و اصحاب تو ندهید زکوة را الا باهل معرفت یعنی شیعه
اثنا عشریه تا آخر حدیث و مبالغه درین باب تا بحدیست که اگر شخصی در زمان تسنن
بفرقه خود ادای زکوة نموده باشد بعد از اختیار تشیع اعاده آن باید نمود چنانکه
در کتاب کافی از زراره و بکیر مرویست که گفتند سئوال نمودیم از امام جعفر صادق
و امام محمد باقر علیهما السلم از استحقاق کسی که در بعضی ملل مختلفه از بابت حروریه و مرجیه
و عثمانیه و قدریه باشد بعد از آن توبه کرده مذهب شیعه اثنی عشریه اختیار نموده
پاک اعتقاد شود آیا اعاده نماز و روزه و زکوة و حج بر او لازم است یا آنکه هیچ در

زمان مخالفت کرده‌اند و مجربیست فرموده که برادا و عاده خبری ازین خبرها لازم نیست
بغیر از زکوة نیت الاهل الولایت یعنی فقرای شیعه و باقی شروط و احکام زکوة
در مواضع خود مذکورات و این مختصر را گنجایش آن نیست لیکن یاد کردیم بعضی از جمله احادیث
که در مذمت مانع زکوة واقع شده از جهت تنبیه ناچار است چنانچه در کتاب من لا یحضره
الفقیه از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم منقولست که فرمود که هیچ صاحب
مال زر و نقره نباشد که مانع زکوة آن شود الا اینکه محبوس میسازد او را خدای
تعالی در روز قیامت در صحرای هموار بی آب و علف و مسلط میگرداند بر او ماری اقرع را
که اراده او مینماید و او میگریزد از وی چون خلاصی را چاره نمیبیند دست خود را
بدهن او میدهد پس آن اژدها مثل شتر [illegible] باطراف دندانها دست او را میخاید
بعد از آن طوق گردن او گشته مغز سر او را لقمه خود مینماید و این از روی قول خدای
تعالیست که فرموده سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة و هیچ صاحب مال شتر یا گاو یا گوسفندی
نباشد که مانع زکوة آن شود الا که محبوس میسازد الله تعالی او را در زمین مذکور که لگد
کوب میکند او را هر حیوانی که صاحب سم باشد بسم خود و بدندان نیش میگزد او را
هر حیوانی که صاحب ناب باشد و هیچ صاحب مال نخل و کرم و زرعی نباشد که زکوة آنرا
ندهد الا آنکه طوق گردن او میگرداند از زمین که مرتفع باشد تا هفت طبقه زمین تا روز
قیامت و نیز از امام معظم الیه مذکور است که فرمود که خون دو کس در اسلام از جانب
الله تعالی حلال است اما احدی را حکم در آن نمیرسد تا آنکه مبعوث شود قائم اهل البیت

که آنرا باید که باز دیگر ادا نماید زیرا که
بغیر موضعش وضع نموده و موضع زکوة [illegible]

پس هرگاه

پس هرگاه که حضرت ایزد تعالی جلت عظمته صاحب الامر علیه السلم را مبعوث سازد
بحکم خدای تعالی در آن دو خون حکم خواهد کرد یکی مرد زن داری که زانی باشد
سنگسار خواهد فرمود و دیگری مانع الزکوة که گردن او را خواهد زد و نیز مذکور است
که فرمود که مومن و مسلمان نیست کسی که منع قیراطی از زکوة کند و نزد مردن مسئلت
رجعت خواهد بود و این قول خدای تعالیست که فرموده که حتی اذا جاء احدهم الموت
قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت و قیراطی بوزن مکه ربع [illegible] یک دینار است
بوزن عراق از بیست سهم یک دینار یک سهم است غرض ازین از مذمت مانع زکوة
شنیدی از فضیلت سخا نیز حدیثی چند بشنو در کتاب کافی از امام موسی کاظم
علیه السلم مرقوم است که فرمود سخی که نیکو خلق باشد در کنف خداست حضرت
ایزد تعالی وی را وا نمیگذارد تا داخل بهشت سازد و هیچ پیغمبری را الله تعالی
مبعوث نگردانید و نه وصی او را الا آنکه سخی بودند و نبود احدی از صلحا الا آنکه سخی
و همیشه وصیت پدرم علیه السلم مرا بسخا بود تا آنکه از دنیا رحلت نمود و نیز مذکور است
که وحی کرد الله تبارک و تعالی بموسی علیه السلم که سامری را مکش زیرا که او سخیست و نیز از
امام موسی علیه السلم منقولست که فرمود که سخی نزدیک است بخدا و نزدیک است بجنت
و نزدیک است بخلق و دیگر فرمود که سخا درختیست در جنت که هر که شاخی از شاخهای او
چسبید داخل جنت شد و نیز مذکور است که مردی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
آمده گفت یا رسول الله فاضلترین مردمان کیست فرمود که دست او گشاده‌تر باشد

کسی م

ونیز از حضرت آل محمد علیهم السلم منقولست که فرمود بدرستی ابراهیم علیه السلم همیشه
مهمان داری مینمود و حالش این بود که اگر اضیاف حاضر نمیبودند در خانه را مقفل
کرده در طلب ایشان میگشت روزی در خانه را بسته مفتاح آنرا برداشته بطلب
مهمان بیرون رفت و بعد از مراجعت در باز کرده مردی را در خانه دید گفت
یا عبد الله باذن رب این خانه داخل شدم سه مرتبه تکرار این قول نمود ابراهیم
کی داخل این خانه شدی گفت باذن
دانست که جبرئیل است حمد خدای بجای آورد بعد از آن جبرئیل گفت که ایزد تعالی
مرا بر بنده از بندگانش فرستاده او را خلیل خود گردانیده ابراهیم علیه گفت که آن بنده را
بمن بشناسان که تا مردن اختیار خدمت او کنم گفت آن بنده توی ابراهیم گفت سبب
این چیست گفت سبب آنکه تو هرگز از کسی چیزی سوال نکرده و هرگز کسی از تو چیزی
سوال نکرده است که گفته باشی لا یعنی هرگز کسی را بسوال رد نکرده و درین باب احادیث
بسیار است بهمین قدر اکتفا نمود سوال بیست و دویم در باب عشق و چه چیز بودن آن
تا آخر الجواب بدان ایدک الله که عشق در لغت بچند معنی آمده چنانکه در کتاب قاموس
المحیط مذکور است و هر طایفه موافق و مناسب اصطلاح خود معنی از آن اختیار کرده
چنانکه اطبا گفته اند که عشق مرضیست که عارض انسان میشود و معالجه دفع آن نیز بیان
کرده و در نزد بعضی از اهل عرفان عشق عبارت از نهایت مراتب محبت و مراتب
واصول و صفات محبت را باعتبارات ذکر کنند چون حب و شوق و رمقه و مقه و هوی
و ود و خلت و حب و طوفان و عشق و غیره اول لحظه و رمقه است و آن بمادة محبت

واصل

واصل مودت باشند و بعضی آنرا از مراتب محبت نشمرده و نه چنانست زیرا که لحظ
و رمقه محبت را بمنزله نطفه اند مر آدمی را چنانکه نطفه را آدمی نخوانند لحظ و رمقه را
محبت نگویند مرتبه دویم هوی است و آن میل نفس است بجهت تتبع کیفیت آنچه قوت
مدرکه را از راه حس حاصل گشته باشند مرتبه سیم هواست و آن اول سقوط مودت
و بدایت است و بدایت ظهور محبت است و این صفت از مراتب عین محبت است
مرتبه چهارم وداست و این اثبات آن ثمراتست که از سقوط هوا در باطن محب
حاصل شود مرتبه پنجم خلت است و آن اشتباک مودت و تخلل محبت است در تخلل
قوای روحانی محب مرتبه ششم حباست و آن تخلص سر محب است از تعلق
غیر محبوب و تصفیه آینه دل از عکس نقش ماسوای مطلوب مرتبه هفتم عشق است
و آن افراط محبت و ازین جهت لفظ عشق را بر حضرت صمدیت اطلاق نکنند
چه در آن حضرت افراط و تفریط را مجال نباشد و در حدیث نیز لفظ عشق و معنی
آن وارد است چنانکه در کتاب کافی در باب العبادة مروی از ابی عبد الله
علیه السلم است که فرمود که گفت رسول صلی الله علیه و آله افضل الناس من عشق
العبادة فعانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرغ لها فهو لا یبالی علی ما اصبح
الدنیا علی عسر ام علی یسر فاضل ترین مردمان کسیست که عاشق عبادت بود و
آنرا بافراط دوست دارد و با آن معانقه نماید و بدل او را دوست دارد و بجسد
خود مباشرت بآن کند و خود را از برای عبادت فارغ سازد پس آن شخص را

فعانقها

پروای نباشد از تقلب احوالش در دنیا خواه بمحنت و درویشی گذرانند و یا براحت
و توانایی یعنی محنت و راحت برای ایشان یکسان باشد میتوانند بود که اهل تحقیق معنی عشق را
ازین حدیث استنباط کرده باشند والله اعلم اشتقاق عشق از عشقه است
و آن گیاهیست که بر درخت پیچیده او را پی بر و خشک و زرد میگرداند و همچنین
درخت وجود عاشق را در تجلی جمال معشوق محو گردانند تا بر حدی که در زمان استیلای
آن عاشق از وجود خود اصلا خبردار نگردد چنانکه شیخ البهائی رحمه الله در تفسیر
سوره حمد بتقریبی میفرماید که عارفان الهی در حال اشتغال نماز از جمیع احوال
وصفات و ذات خود غایب گشته ایشان را شعوری بما سوای حق جل جلاله نماند
تا آنکه اگر اعضای ایشان را بمقاریض قراضه نمایند اصلا خبردار نخواهند
گشت چنانکه مشهور است از حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین صلوات الله
علیه که پیکانرا از جسد شریفش در حال نماز بیرون آورده و خبردار نشده و این
حکایت را این بی بضاعت مشافهة از حضرت استاد رحمة الله علیه شنیدم که فرمود
در بعضی از غزوات تیری باستخوان پای مبارک آن سرور نشست و بعد از اخراج
تیر پیکان باقی بود و جراحان خواستند که در اخراج پیکان سعی نمایند حضرت امتناع
مینمودند و میفرمودند که مرا طاقت آن نیست که جراحت را بشکافند پیکانرا از استخوان
من بیرون آرند و این حکایت را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله حکایت کردند آن
حضرت فرمود که در وقتی که او مشغول نماز میگردد اخراج پیکان نمایید چنان

کردند

کردند بعد از فراغ از نماز مشاهده خون بسیار کرده از وجه آن تفحص نمود واقعه را
بعرض رسانیدند فرمود که بخدا قسم که اصلا خبردار نگشتم و از علی بن الحسین زین
العابدین علیهما السلم منقولست که خانه که در و مشغول نماز بود آتش در گرفت
و مردم را جرات پیش رفتن نبود فریاد میکردند که یا ابن رسول الله النار النار
و آن حضرت سر از سجده بر نداشت تا آنکه آتش فرو نشست پس بعضی از اصحاب
گفتند یا ابن رسول الله چه چیز ترا مشغول داشته بود از این آتش فرمود که آتش
آخرت پس اگر کسی ازین معنی استبعاد نموده موافق طبع خود نبیند باید که ملاحظه
قول حضرت عزت جلت عظمته در حکایت زنان مصر که در جمال یوسف علیه السلم
که در تشریف مثل ایشان نبود کشتند نماید که چون زنان مصر را شوق شعله
جمال یوسف غلبه کرده در دل ایشان کارگر آمد تا حدی که استیلای آن بجای رسید
که دستهای خود را بکاردها بریدند و اصلا شعور آن نداشتند و امثال این حکایت
کثیر است چنان که بعضی از عرفا نقل میکنند که در جوار او یهودی بوده و آن یهودرا
جاریه بوده که تعلق خاطر به او داشته پس آن جاریه مریض گشته روزی برای او
طبخ طعام مینمود در آن اثنا ناگاه آن بگوشش رسیده مدهوش گشته کفچه از دست
او بمیان دیگ افتاده و در اثنای غلیان یک دست خود را از بی شعوری داخل آن
کرده حرکت میداد تا آنکه گوشت دست و انگشتان او از هم وا شد و خبری
از آن نداشت پس هر گاه امثال این حکایت در شان مخلوقین که خلقت ایشان

باشیده

از کل است جایز باشد چگونه روا باشد در شان کسی که او احسن الخالقین است
و چه خوش نیکو گفته است قول عارف رومی در مثنوی: هر کسی پیش کلوخی سینه چاک
کین کلوخ از حسن گشته جرعه ناک: باده خاک آلودتان مجنون کند: من چه گویم صاف
او خود چون کند: اگر چه اقتضای من احب شیئاً اکثر ذکره طول بود که کار است امرنا ان نکلم
الناس علی قدر عقولهم مانع از اکثار است لهذا بدین قدر اختصار نمود سؤال
هفت سیم در باب آنکه ملحد کرا گویند تا آخر الجواب بدان رحمک الله که الحاد
در کتب لغات بچند معنی آمده است از جمله معانی که مناسب سؤال است بمعنی
عدول کردن و میل نمودن آمده است و کریمه لسان الذی یلحدون الیه اعجمی از این
معنی خبر میدهد بنا بر این معنی ملحد کسی را گویند که از حق بسوی باطل عدول و میل
نماید و دیگر بمعنی احتکار طعام یعنی غلات را از جهت ازدیاد قیمت حبس
نمایند باشد و ظاهراً که در کتب فقه مذکور است دیگر بمعنی مجادله و منازعه آمده است
و دیگر کسی را ملحد گویند که بحرم کعبه بی احرام داخل شود و یا در حرم ترک امر
خدا نماید یا ظلم کند و در کتاب مجمع البیان در تفسیر کریمه و من یرد فیه بالحاد
بظلم نذقه من عذاب الیم مذکور است که الحاد عدول از قصد است و مفسران را
در معنی آن درین اختلاف است بعضی بر آنند که آن هر چیزیست که نهی شده باشد
از آن در حرم مرتکب آن شوند حتی دشنام دادن خادم را زیرا که گناه در حرم
اعظم است و بعضی را اعتقاد آنست که الحاد درین جا شرک و عبادت

غیر
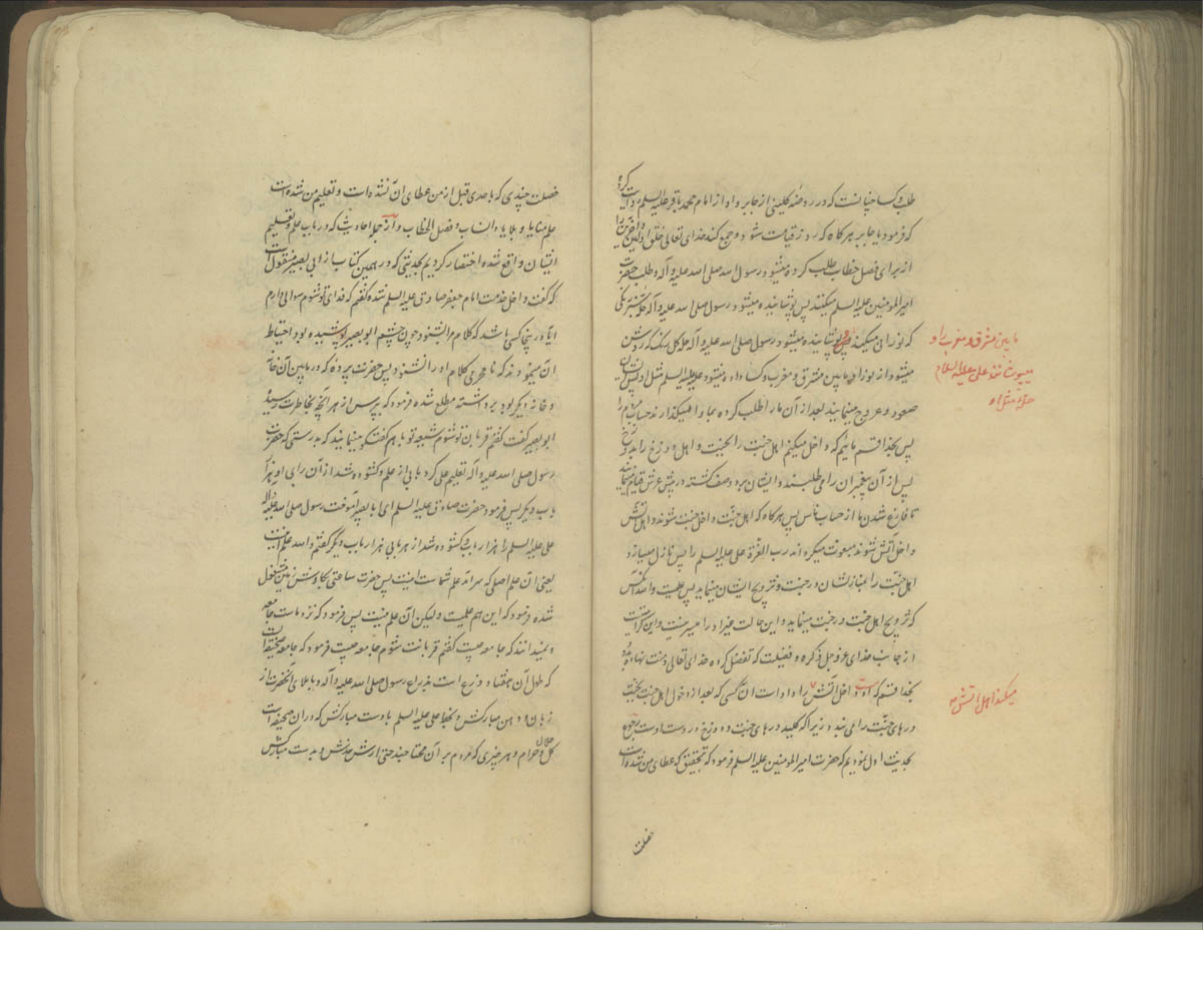
غیر خداست بنا بر این ترجمه آیه چنان میشود که کسی که اراده کند در وی میل از حق
با این طریق که عبادت غیر خدا کند از روی ظلم و عدوان خواهیم چشانید ایشان را
عذاب دردناک و در تفسیر علی بن ابراهیم مرقوم است که فرمود که سبب نزول
آیه درباره کسیست که در شان حضرت امیر علیه السلام ملحد شده بر آن حضرت ظلم
کرده و در روضه کلینی از صادق آل محمد منقول است که فرموده در تفسیر قول خدای
عز و جل و من یرد فیه بالحاد بظلم مراد کیست که عبادت غیر خدای عز و جل کند در حرم
یا ولایت غیر اولیای خدا را اختیار کرده دوست دارد ملحد خواهد بود
پس غیر من بنا بر این اقوال مشرک و سنی و فاسق هر سه ملحدند و آنکه سؤال چهارم
فرموده بودند که بعضی بر آنند که شافعی مذهب از مسلمان ملحد بهتر است الجواب
باید دانست که لفظ بهتر را در شان ایشان اطلاق نتوان کرد زیرا که ایشان
از یکدیگر بدترند بلکه هر دو از سگ و کرگین کیران کمترند و این درشت گویی از
روی عناد نیست بلکه ~~هر دو از سگ~~ دلیل قاطع بر آن ناطق است چنانکه استاد
علیه الرحمه میفرموده اند که یکی ادبی سلمان فارسی رحمة الله علیه را گفت که ریش تو
بهتر است یا دم سگ آن بزرگ بر نیاشفته به نیکی ادای جواب نموده فرمود
که اگر چنانچه من از اهل بهشت باشم ریش من بهتر است زیرا که سگ را یارای دخول
بهشت نیست و من ابدی در بهشت خواهم بود و اگر من از اهل دوزخ
باشم دم سگ بهتر است زیرا که سگ در دوزخ نخواهد دید و مرا در دوزخ

کیست

باید سوخت پس از اینجا معلوم شد که سنگ گوگرد گران که داخل دوزخ نشود از
کسانی که مخلد در دوزخ خواهند بود و بهتر است سؤال بیست و پنجم در باب حمام
که یهودی و نصاری داخل شوند تا آخر الجواب بدان طهرک الله که آب حمام در حکم
آب جاریست و آب جاری و آب ایستاده که زیاده بر کر باشد بملاقات نجاست
نجس نمیشود ولیکن طبیعت بجائی که یهود و نصاری داخل شوند رغبت نمود و بقول آن
راضی نمیشود و در سؤال بیست و ششم که از قضای نماز در حمام استفسار نموده بودند
جواب آنست که نماز در حمام مکروه است اعم از آنکه اداء باشد یا قضا سؤال بیست و هفتم
در تحقیق آیه کل شیء هالک تا آخر الجواب بدان ارشدک الله که مراد از هلاکت اشیا
و رفتن دنیاست نه رفتن آخرت و در تفسیر طبرسی در معنی وجهه چند قول از مفسرین
نقل نموده اند از آن جمله مراد از وجهه ذاته است و برین تقدیر معنی چنان خواهد
بود که کل شیء فان و هالک است الا ذات احدیت جلت عظمته و بنابراین معنی
آیه دلالت بر فنا و اعاده اجسام میکند زیرا که آخر آیه و الیه ترجعون است
و بعضی بر آنند که معنی آنست که کل شیء فانیست الا چیزی که بدان اراده جهت رضای
او نمایند که ثواب آن باقی خواهد بود پس بنابراین وجه الله آن چیزیست که متوجه او
او کنند از اعمال صالحه که غیر عمل صالح هر چه باشد از متاع این دنیا بمقدار
فانی و هالک خواهد بود و در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت امام محمد باقر علیه السلم
منقولست که در معنی کل شیء هالک الا وجهه از روی انکار فرمود که پس فانی میشود

کل شیء

کل شیء و باقی میماند وجه او یعنی حضرت اعظم است از اینکه وصف او توان کرد نه چنانست
ولیکن معنی آیه چنین است که کل شیء فانیست الا دین خدای تعالی و مائیم آن وجهی که از آن
بسوی خدا روند و همیشه در میان عباد او هستیم مادامی که خدا را در ایشان حاجت یعنی با ایشان
شفقت و مرحمت دارد ~~پس اگر خدا را در ایشان حاجت یعنی با ایشان شفقت و مرحمت~~
نبوده پس اگر خدا را در ایشان حاجتی نباشد مرتفع خواهیم شد بسوی او و خواهد کرد با ما
آنچه را که دوست میدارد تبصره در اصول کلینی از حضرت امیر المؤمنین حدیث طویلی
نقل نموده از آن جمله که مناسب این مقام است آنست که فرمود که بود امیر المؤمنین باب
خدا که هیچکس بخدا رفتن نتواند الا از آن باب و بود سبیل خدا که هر کس سالک غیر آن
باشد یقین که هالک است و بدین دستور جاریست حال ائمه علیهم السلم واحداً بعد واحد
گردانیده است خدای تعالی ایشان را ارکان ارض که نگاهدارند زمین را با اهلش و حجت
بالغه اند بر کسانی که در فوق زمین اند و بر کسانی که در تحت ثرایند و گفت که فرمود
امیر المؤمنین علیه السلم که منم قسیم خدا میان جنت و نار و منم فاروق اکبر و منم صاحب
عصای موسی و خاتم سلیمان و بتحقیق که برای من اقرار کرده اند جمیع ملائکه و روح
مثل آن چیزی که اقرار کرده اند از برای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و آن جمله
الرب است جل و عز مراد آن باشد که وحی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
حاملست من نیز حامل آنم و او را طلبیده پس میپوشانید و منطقش در میآرند و مرا نیز
طلب کرده و پوشانیده بتکلم میآرند پس تنطق مینمایم برحد منطق آنحضرت و حکایت



طلب کسا خیانت که در روضه کلینی از جابر و او از امام محمد باقر علیه السلم روایت کرده
که فرمود یا جابر هرگاه که روز قیامت شود و جمع کند خدای تعالی خلق اولین و آخرین را
از برای فصل خطاب طلب کرده میشود رسول الله صلی الله علیه و آله و طلب حضرت
امیر المومنین علیه السلم میکنند پس پوشانیده میشود رسول صلی الله علیه و آله حله سبز رنگی
که نورانی میکند ما بین مشرق و مغرب را و میپوشانند علی علیه السلام حله مثل او پوشانیده میشود رسول صلی الله علیه و آله حله گل رنگ که روشن
میشود از نور او ما بین مشرق و مغرب و کسا داده میشود علی علیه السلم مثل او پس ایشان
صعود و عروج مینمایند بعد از آن ما را طلب کرده بما وا میگذارند حساب مردم را
پس بخدا قسم ما ایم که داخل میکنیم اهل جنت را الجنت و اهل دوزخ را بدوزخ
پس از آن پیغمبران را می طلبند و ایشان دو صف گشته در پیش عرش قیام مینمایند
تا فارغ شدن ما از حساب ناس پس هرگاه که اهل جنت داخل جنت شوند و اهل آتش
داخل آتش شوند مبعوث میگرداند رب العزة علی علیه السلم را پس نازل میسازد
اهل جنت را بمنازل شان در جنت و تزویج ایشان مینماید پس علی است والله کسی
که تزویج اهل جنت در جنت مینماید و این حالت غیر از امیر نیست و این کرامت
از جانب خدای عز و جل ذکره و فضیلت که تفضل کرده خدای تعالی و منت نهاده بو
بخدا قسم که او است داخل میکند اهل آتش را آتش را و او است آن کسی که بعد از دخول اهل جنت بجنت
درهای جنت را می بندد زیرا که کلید درهای جنت و دوزخ در دست او ست برجوع
بحدیث اول نمودیم که حضرت امیر المومنین علیه السلم فرمود که بتحقیق که عطای من شده است

خصلت

خصلت چندی که با احدی قبل از من عطای آن نشده است و تعلیم من شده است
علم منایا و بلایا و انساب و فصل الخطاب و از جمله احادیث که در باب علم و تعلیم
ایشان واقع شده اختصار کردیم بحدیثی که در همین کتاب از ابی بصیر منقول است
که گفت داخل خدمت امام جعفر صادق علیه السلم شده گفتم که فدای تو شوم سوالی دارم
آیا در اینجا کسی باشد که کلام مرا بشنود چون چشم ابو بصیر پوشیده بود احتیاط
آن مینمود که نا محرمی کلام او را نشنود پس حضرت پرده که در ما بین آن خانه
و خانه دیگر بود بر داشته مطلع شده فرمود که بپرس از هر آنچه بخاطرت رسیده
ابو بصیر گفت گفتم قربانت شوم شیعه تو با هم گفتگو مینمایند که بدرستی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله تعلیم علی کرد بابی از علم و گشوده شد از آن برای او هزار
باب دیگر پس فرمود حضرت صادق علیه السلم ای ابا بصیر آموخت رسول صلی الله علیه و آله
علی علیه السلم را هزار باب گشوده شد از هر بابی هزار باب دیگر گفتم والله علم این است
یعنی آن علم اصلی که سرآمد علم شما ست این است پس حضرت ساعتی بکاویدن زمین مشغول
شده فرمود که این هم علمیست و لیکن آن علم نیست پس فرمود که نزد ما ست جامعه
و میدانند که جامعه چیست گفتم قربانت شوم جامعه چیست فرمود که جامعه صحیفه ایست
که طول آن هفتاد ذرع است بذراع رسول صلی الله علیه و آله و باملای آنحضرت از
زبان و دهن مبارکش و بخط علی علیه السلم با دست مبارکش که در آن صحیفه است
کل حلال و حرام و هر چیزی که مردم بر آن محتاجند حتی ارش خدشی که بدست مبارکش

مرا گرفته گفت ای ابا بصیر رخصت میدهی گفتم قربانت شوم من از آن توام هرچه
خواهی چنان کن با دست مبارکش مرا فشرده گویا غضبناک شده بود فرمود
که حتی ارش این در آن جاست گفتم قربانت شوم واللّه اعلم است فرمود
که این هم علمیست اما آن علم نیست پس ساعتی بنکت زمین اشتغال نموده بعد از آن
فرمود که بتحقیق که نزد ماست جفر و نمیدانند که جفر چیست گفتم جفر چیست فرمود ظرفیست
از ادیم که در وست علم انبیا و اوصیا و علم علمای که گذشته اند از بنی
اسرائیل گفتم اینست همان علم فرمود که این هم علمیست و آن علم نیست پس ساعتی
ساکت گشت بعد از آن فرمود که بدرستی که نزد ماست مصحف فاطمه علیها السلم
و نمیدانند که چیست مصحف فاطمه علیها السلم گفتم که چیست مصحف فاطمه علیها السلم فرمود
که از قرآن شما و حرفی نیست گفتم واللّه علم اینست فرمود که این هم علمیست و آن علم
نیست بعد از آن ساعتی دیگر ساکت شده فرمود که نزد ماست علم ما کان و علم ما یکون
و علم ما هو کاین الی ان تقوم الساعة یعنی علم آنچه شده و علم آنچه میشود و علم آنچه خواهد
شد تا روز قیامت گفتم فدای تو شوم واللّه علم اینست گفت این نیز علمیست و نیست
آن علمی که تو خواهان آنی گفتم فدایت شوم پس آن علم کدامست فرمود که آن علم چیزیست
که حادث میشود و نشب و روز الامر بعد الامر و الشیء بعد الشیء تا روز قیامت
فایده فی تحقیق مصحف فاطمه علیها السلم از حدیث حماد معلوم است که گفت شنیدم
از صادق آل محمد علیهم السلم که گفت ظاهر خواهد شد زنادقه در سنه ثمانین و عشرین

آن مصحفیست که سه مثل این قرآن
شماست بخدا قسم که [illegible]

و ما مردم این را از روی مصحف فاطمه علیها السلم میگوییم گفت گفتم مصحف فاطمه چیست فرمود
که چون حضرت عزت قبض روح مقدس نبی خود صلی الله علیه و آله نمود حضرت
فاطمه علیها السلم چندان محزون گشت که نمیداند او را الا خدای عزوجل پس ارسال
نمود بفاطمه ملکی را که تسلی او داده با او محادثه نماید پس فاطمه این حکایت را
بعرض حضرت امیرالمومنین علیه السلم رسانید و حضرت امیر فرمود که گاهی که احساس
آمدن آن ملک نموده صوت او را بشنوی مرا اعلام کن پس فاطمه علیها حضرت
امیر را خبر کرد پس امیرالمومنین علیه السلم میشنید کتابت مینمود تا آنکه از تکلم آن
ملک مصحفی جمع نمود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود بدانکه در آن مصحف چیزی
از حلال و حرام نیست بلکه در وست علم آنچه خواهد شد و در حدیث دیگر آن ملک
جبرئیل علیه السلم بود و از احوال پدر و مکان او و از احوال ذریت او که بعد از
او خواهد خبر میداد و تحقیق جفر احمر و جفر ابیض که آنحضرت فرموده است که در نزد
ماست خوف تطویل این مختصر میشد و حدیث اول ترجمه بعلت ناتمام ماند و بدین قدر
کفایت نمود سوال [illegible] در باب مهر و تسبیح و در جواز نماز بدانها در
حالتی که باتش تغیر یافته باشند تا آخر الجواب بدان وفقک الله که هر خاکی را که آتش
او را تغیر داده و از ترابیت بدر برده خذف سازد سجده نماز بر آن
باعث بطلان نماز است پس از برای سجده نماز خاک خالص باید یا خزفی
که از خاک رسیده باشد بشرط آنکه جزو آن پوشیده نباشد چنانکه قبل از این

السلام م
بر جا از آن ملک م

گذشت فایده باید دانست که سجده بر تربت امام حسین علیه السلم نورانی میکند
تا زمین هفتمین که کسی او سبحه از طین قبر حسین علیه السلم باشد او را مسبح مینویسند
هر چند که تسبیح بآن سبحه نگوید و تسبیح با انگشتان گفتن افضل است از تسبیح بغیر
آن زیرا که انها مسئول خواهند شد در قیامت یعنی اگر تسبیح طین قبر حسین
علیه السلم نباشد با انگشتان تسبیح کردن بهتر است از تسبیح سبحه مرجان و استخوان
خرما و چوب یا بونس و غیر آن زیرا که از بندهای انگشتان حساب خواهند گرفت
و در کتاب تهذیب الاحکام از امام موسی بن جعفر علیهما السلم مرویست که راوی
گفت که بخدمت حضرت مشرف شدم پس فرمود که مستغنی نیست شیعه ما از چهار
چیز سجاده که بران نماز گذارد و خاتمی که بانگشت خود کند و مسواک که با آن
استیاک نماید و سبحه از طین قبر ابی عبد الله الحسین علیه السلم که در وی سی و سه دانه
باشد و هر زمانی که بگرداند در حالتی که گوینده ذکر خدا باشد نوشته میشود برای
او بهر دانه چهل حسنه و هرگاه که بگرداند او را از روی سهو و عبث نوشته میشود
برای او بیست حسنه و در کتاب فقیه از صادق آل محمد علیهم السلم مرویست که فرمود
که کسی که تسبیح گوید تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم پس از نماز فریضه قبل از آن که تثنیه کند
پاهای خود را آمرزیده میشود وجه تسمیه بتسبیح فاطمه زهرا از حدیث مذکور در همین
کتاب معلوم است و حدیث اینست که حضرت امیر المومنین بمردی از قبیله بنی سعد
گفت که خبردار باش که برای تو حدیثی از حال خود و فاطمه علیها السلم حکایت میکنیم

فضیلت بسیار دارد و حدیث در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که سجود بر طین قبر امام حسین علیه السلام

بغیر از بابت تسبیح

بدرستی که فاطمه نزد من بود پس چندان با مشک آب کشید تا آنکه در سینه مبارکش
اثر کرد و دست آسیا کرد تا آنکه دستش آبله ناک شد و خانه جاروب نمود تا آنکه
لباسش غبار آلود گشت و طباخی نمود تا آنکه ثیابش چرکین شد پس از این ضرر
شدیدی بو رسید پس گفتم مر او را که چه شود اگر پیش پدرت رفته از وی خدمتکاری
طلب نمایی که کفایت تعب تو شود پس بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
رفته یافت که در خدمت حضرت جوانان چندی حاضرند پس حیا کرده برگشت و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دانست که فاطمه را حاجتیست علی الصباح بدر خانه ما آمد
که ما در زیر لحاف بودیم گفت السلم علیکم پس ما ساکت شده حیا نمودیم که در ان
حالت رد سلام او نماییم بار دیگر فرمود که السلام علیکم پس باز اختیار سکوت نمودیم
بعد از آن باز گفت السلام علیکم ما ترسیدیم که اگر رد سلام او ننماییم برخواهد گشت
و عادت آنحضرت چنان بود که تا سه مرتبه سلام میداد اگر اذن مییافت داخل میشد
و الا برمیگشت پس گفتیم و علیک السلام یا رسول الله داخل شوید پس داخل شده
نزد بالین ما نشست و گفت یا فاطمه دیروز چه حاجت داشتی نزد محمد پس من ترسیدم
که اگر جواب نگویم برخیزد سر خود را از لحاف بیرون آوردم و گفتم بخدا که من خبر میدهم
ترا یا رسول الله بدرستی که فاطمه چندان آب کشید که در سینه اش اثر کرد و دست
آسیا کرد تا آنکه دستش آبله ناک شد و جاروب خانه نمود تا آنکه ثیابش گرد آلود شد
و در زیر دیگها آتش افروخت تا آنکه لباسش سیاه و تیره گشت پس گفتم مر او را

نماید

که اگر پیش مرتبت رفته طلب خدمتکاری کنی که کفایت اقب تو از این عمل نماید بهتر خواهد بود
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تعلیم شما میکنم چیزی را که بهتر باشد از برای شما
از خادم مذکور هر گاه که شما شروع در خواب نمایید پس تکبیر بگویید سی و چهار مرتبه
و تسبیح بگویید سی و سه مرتبه و تحمید بگویید سی و سه مرتبه بعد از آن فاطمه علیها السلام
سر خود را از زیر لحاف بیرون آورده و گفت بتحقیق که راضی شدم از خدا و رسول
او سوال بیست نهم در باب دعای مائده تا آخر الجواب بدان الهمک الله که دعای
مائده که در میان عوام متعارف است که بعد از طعام عمل می آرند موافق
حدیث و سنت نیست و مضرتی هم ندارد زیرا که نهی از آن واقع نشده است
واما دعای که موافق حدیث است از آن جمله در کتاب من لا یحضره الفقیه
از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که آنحضرت هر گاه که طعام تناول
مینمود میفرمود که الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وکفانا وایدنا وآوانا وانعم
علینا وافضل الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم و در کتاب کافی از همین امام دین
زین العابدین علیه صلوات الله الملک المعین مرقوم است که هر گاه که در پیش
آنحضرت خوان کشیده و چیده میشد میفرمود که اللهم هذا من منک و فضلک و عطائک
فبارک لنا فیه وسوغناه وارزقنا خلفا اذا اکلناه ورب محتاج الیه رزقت
فاحسنت اللهم واجعلنا من الشاکرین پس هر گاه که خوان را بر میداشتند میگفت
که الحمد لله الذی حملنا فی البر والبحر ورزقنا من الطیبات وفضلنا علی کثیر ممن خلق

تفضیلا

تفضیلا فایده در همین کتاب از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقول است
که گفت که فرمود رسول صلی الله علیه و آله که هر گاه وضع مائده شود باطراف
آن در می آید چهار هزار ملک پس هر گاه که بنده گوید بسم الله ملایکه میگویند
بارک الله علیکم فی طعامکم خدای تعالی برکت دهد شما را در طعام شما بعد از آن
شیطان را گویند که بیرون رو ای فاسق که ترا تسلطی بر ایشان نیست پس
هر گاه که از طعام فارغ شده گویند الحمد لله ملایکه میگویند که اینها قومی اند
که خدای تعالی بر ایشان انعام کرده و ایشان شکر پروردگار خود کردند
و هر گاه که بسم الله نگویند ملایکه بشیطان میگویند که یا فاسق نزدیک شده
با ایشان اکل نما پس هر گاه که مائده برداشته شود و ایشان اسم خدا
نبرند ملایکه میگویند که اینها قومی اند که خدای تعالی بر ایشان انعام کرده پس
فراموش کردند پروردگار خود را جل و عز چون مختصر را گنجایش بیشتر
آداب مائده نبود به همین قدر اختصار نمود سوال سی ام در باب گل شارع
که در راه رفتن بر رخوت این کس میچسبد الجواب بدان طهرک الله که گل شارع
چند اگر ظاهرا در وی مشاهده نجاست نشود پاک است لیکن از روی تقوی
لباس گل آلوده را آب کشند بهتر خواهد بود سوال سی یکم در باب غسل
جنابت و غسل سنتی و محتاج بوضو بودن بعد از آنها تا آخر الجواب بدان
طهرک الله که بعد از غسل جنابت چندان که حدثی از این کس واقع صادر نشده باشد

که موجب وضو باشد نماز واجبی میتوان کرد و احتیاج بوضو نیست هر چند که
بعد از غسل مذکور غسلهای سنتی نیز بسیار صدور یافته باشد زیرا که غسل سنتی را
در ابطال غسل جنابت دخلی نیست سؤال سی و دوم در باب لباس سرخ و نقش
آن تا آخر الجواب بدان غفرک الله که لباس سرخ کراهیت دارد و نهی از آن واقع
شده چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است منقول از امام همام
باقر علوم علیه السلم که گفت بدرستی که من دوست میدارم برای تو آنچه را
که دوست میدارم برای خود پس تختم مکن بخاتم طلا که آن زینت تو خواهد بود
در آخرت و لباس قرمزی مپوش که آن لباس ابلیس است و سوار
بر میثره حمرا مشو که آن از مراکب عجم است که از حریر یا دیباج ساخته میان

المیثره ... در کتاب ... اللغة

ازار پر از پنبه یا پشم میسازند از بابت زین صغیر چنانچه عادت
ابنای زمانست و دیگر فرمود که حریر مپوش که اگر چنانچه حریر پوشی
در وقت ملاقات خدای تعالی جلد ترا باتش میسوزانند و تجویز نکرده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله لباس حریر را برای احدی از مردان الا برای عبد
الرحمن بن عوف زیرا که او مرد بسیار شپش بود فایده باید دانست
که از مکروهات است پوشیدن لباس سیاه است چنانچه در همین کتاب مرقوم است
که از حضرت صادق علیه السلم پرسیدند از حال نماز با کلاه سیاه پس حضرت در جواب
فرمود که نماز با آن مگذار که لباس اهل آتش است و نیز مذکور است که از جمله

آن چیزهای که امیر المومنین تعلیم اصحاب خود میفرمودند آن بود که میفرمودند
که سیاه مپوشید که آن لباس فرعونست و رسول صلی الله علیه و آله کراهت داشت
از سیاه الا از عمامه و موزه و ردا که از اینها کراهت نمی نمود و نیز از حضرت صادق علیه السلم
منقولست که فرمود که خدای تعالی وحی کرد بر پیغمبری از انبیاء خود علیهم السلم که بگو
مر مومنان را که نپوشند لباس اعدای مرا و نخورند خوراک اعدای مرا و نروند
بر روش اعدای من که با این عمل دشمنان من خواهند گشت چنانکه ایشان
دشمنان من بودند فاما لباس سیاه از جهت تقیه کراهتی ندارد و تقیه از بنی
عباس است زیرا که سواد لباس ایشان است و حکایت آن در حدیث علیحده
مذکور است از خوف اطناب برین قدر اختصار افتاد سؤال سی و سیم در باب
نیت اغسال سنتی تا آخر الجواب بدان ایدک الله که اگر بر کسی غسل جنابت و غسلهای
دیگر واجب شده باشد پس اگر نیت نام جنابت برد غسلهای دیگر در ضمن آن
رفع میشود و الا اگر نام دیگران برد از بابت غسل مس میت و حیض و غیره جنابت
در ضمن آن مرتفع نمیشود بلکه برای هر کدام غسل علیحده لازم است اما بهتر آنست
که نام هیچکدام را نبرده گوید غسل میکنم از برای رفع حدث واجب از برای
رضای خدا زیرا که هر غسلی که در ذمت او میشود چرا که حدث لفظیست که
جمیع موجبات غسل در تحت او مندرج است سؤال سی و چهارم در باب نمازهای
که زاید بر دو رکعت اند چرا در رکعت زواید اختصار بر حمد بی سوره مینمود

در سوره حمد اختیار تسبیحات اربع کرده اند الجواب بدان هداک الله که ابتداء
نماز پنجگانه از حق سبحانه و تعالی دو رکعت دو رکعت واجب گردانیده بود چنانچه
مذکور خواهد شد و در ثانی الحال حضرت رسول صلی الله علیه و آله بفرموده حضرت
احدیت زواید معلومه را بر صلوات مذکوره افزود و پس در دو رکعت اول
اختیار حمد و سوره و در باقی اختصار بر حمد یا تسبیح نمودند تا فرق شود میان
آنکه فرض آن از جانب خدا مقرر شده و میان آنکه وجوب آن از جانب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله ثابت گشته چنانکه در کتاب من لا یحضره الفقیه از
امام الثامن الضامن رضا علیه التحیة والثنا مرقوم است فرمود که جز این نیست
که قرار داده شده است قرائت در دو رکعت اولین و تسبیح در دو رکعت آخرین
از جهت فرق میان آنچه فرض کرده خدای تعالی از نزد خود و میان آنچه فرض کرده از
نزد رسول صلی الله علیه و آله و نیز مذکور است که محمد بن عمران از امام ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام پرسید که برای چه علت قرائت در نماز جمعه و مغرب و عشا
و صبح جهر است و در نماز ظهر و عصر اخفاتست و از برای کدام وجه تسبیح در دو
رکعت آخرین افضل از قرائتست حضرت در جواب فرمود که بواسطه آنکه چون نبی
صلی الله علیه و آله سیر آسمانها فرمود اول نمازی که خدای تعالی بر او فرض گردانید
نماز ظهر روز جمعه بود پس ایزد تعالی ملایکه را امر نمود که تا در عقب حضرت ایستاده باو
اقتدا کنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بجهر قرائت امر نمود تا ظاهر سازد

ملایکه

بر ملایکه فضیلت آنحضرت را پس از آن فرض گردانید بر او نماز عصر را و احدی از ملایکه
بسوی او نفرستاد و امر کرد او را که مخفی قرائت نماید زیرا که در پس سر او احدی نبود
که استماع قرائت کند پس از آن نماز مغرب را بر او فرض گردانید و ملایکه را با او
فرستاده او را بجهر قرائت امر نمود و همچنین بود حال نماز عشا پس چون صبح
نزدیک گردید حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزول فرمود پس فرض کرد خدای
تعالی بر او نماز صبح را و امر باظهار آن نمود زیرا که خواست ظاهر شود بر ناس
فضیلت آنحضرت را آنچنانکه بر ملایکه ظاهر ساخته بود و وجه فضیلت تسبیح از قرائت
حمد و سوره در رکعتین آخرین آنکه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دو رکعت
آخرین بخاطر رسانید آنچه را که از عظمت خدای عز و جل مشاهده کرده مدهوش
شده گفت سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس از جهت همین تسبیح از
قرائت افضل گشت اگر کسی گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه معراج حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بروز واقع شده و کریمه سبحان الذی اسری بعبده لیلا دلالت میکند که
عروج آنحضرت بشب سمت صدور یافته و حدیث دیگر برین معنی ناطق است
و لزوم منافات میان آیه و حدیث ظاهر است جواب گوییم که معراج آنحضرت
دو مرتبه صورت پذیرفته میتواند که حدیث اول از مرتبه اول و حدیث ثانی از مرتبه دیگر
خبر داده باشد پس بنا برین منافات مرتفع گشته مطابقت روی نمود و الله اعلم
بالصواب و علت دیگر از جهت جهر و اخفات چنانکه در همین کتاب مذکور است

آنست که نمازهایی که جهر قراءت در آنها واجبست در اوقات مظلمه و تاریکست
پس وجوب جهر در آنها از جهت آنست که اگر رهگذری بگذرد بداند که در آنجا
جماعتیست پس اگر اراده نماز گذاردن داشته باشد نماز گذارد زیرا که اگر
چه در آن ظلمت مشاهده جماعت نتواند کرد ولیکن بسماع صوت معلوم او شده
بادراک جماعت موفق خواهد گشت و آن دو نماز دیگر که قراءت آنها مجهور نیست
و اخفات در آن واجبست از جهت آنست که آنها در اثنای روز در اوقات
مضیئه و روشنیست پس مشاهده آنها میسر است و احتیاج بسماع نخواهد داشت
و این دو حدیث نیز موافق و غیر منافیست زیرا که یک حکم شرعی را چند علت مختلفه
میتواند بود فایده فی قصر الصلوة در همین کتاب از جمله عللی که فضل بن شاذان نیشابوری
از رضا علیه التحیة والثنا استماع نموده آنست که باعث قصر نماز در سفر آنست
که در رستی که نماز مفروض اولا بجز ده رکعت نبود و زیادتی آن الحال بران افزوده پس در حال
سفر از روی شفقت و مرحمت و ملاطفت که با بنده خود داشت آن شش رکعت
زاید را تخفیف داد زیرا که تعب و مشقت و مشغولی نفس و کوچ دادن و اقامت از
چیزهای که لابد است از معیشت و غیره که لازمه سفر است و تخفیف مناسب
آنست الا نماز مغرب که آنرا قصر نفرموده بواسطه آنکه مغرب نماز یست مقصور
حدیث طویل بود موضع حاجت را اخذ نموده و نیز مذکور است که از صادق
آل محمد علیهم السلام پرسیدند که چرا نماز مغرب سه رکعتست و چهار رکعت دیگر بعد از

دقیقه

هفت رکعت م

موقوف است که در سفر و حضر قصر گذارده نمیشود پس حضرت در جواب فرمود
که در رستی خدای تبارک و تعالی نازل گردانید بر نبی خود صلی الله علیه و آله نماز را
دو رکعت دو رکعت پس اضافه نمود رسول صلی الله و آله بهر نمازی دو رکعت
دیگر در حضر و قصر نمود آنرا در سفر الا نماز مغرب و نماز صبح پس چون حضرت
علیه السلم گذارد نماز مغرب را فرزند مولد فاطمه زهرا علیها السلم را بدو رسانیدند
از جهت شکرانه خدای عز و جل پس از آن چون متولد شد امام حسن علیه السلم
اضافه نمود بر مغرب دو رکعت دیگر پس بران رکعتی اضافه نمود دیگر شکرا لله
عز و جل پس چون متولد شد امام حسین علیه السلام اضافه نمود بآنها دو رکعت
دیگر شکرا لله عز و جل پس فرمود فللذکر مثل حظ الانثیین پس از برای پسر دو مثل
نصیب دختر است پس واگذاشت آنها را بر همان حال در سفر و حضر یعنی سه رکعت
نماز مغرب با چهار رکعت نافلهاش چون از روی شکر افزوده شده بود تمام
در سفر مقصور نگشت و بران حال باقی ماند سوال سی پنجم در باب علی و آل
که چراست که داخل اذان و تشهد نماز نیست تا آخر الجواب بدان ارشدک الله
که امر الهی بطریق وجوب یا ندب که تعلق بر اشخاص نوع بنی آدم میگیرد بر دو قسمست
قسمی را تعلق بر دل است و آنرا اعتقادات و اصول دین نامند پس اگر کسی مسایل از
مسایل آنرا اعتقاد نکند و اخذ ننماید داخل کفار و مستوجب خلود در نار خواهد بود
و قسمی دیگر تعلق بر جوارح و اعضا دارد و آنرا فروع دین گویند چنانکه نماز و

پس بران رکعتی اضافه نمود

شد انشاء الله تعالی و علی علیه السلام ولی الله دانستن از قسم اول است
پس اگر کسی آنحضرت را ولی خدا و وصی و خلیفه پیغمبر و واسطه بین مصطفی نداند و از
دشمنان او تبرا ننماید یقین که در دوزخ الیم با کافران لیم مخلد و مقیم خواهد
ماند و عبادت و اطاعت خدا و رسول ورا نفعی نخواهد بخشید بلکه معرفت
و اطاعت خدا و رسول او ~~ورا نفعی نخواهد بخشید~~ صلی الله علیه و آله و معرفت ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و تبرا از اعدای ایشان حاصل میشود زیرا
که معرفت ایشان عین معرفت حضرت ایزد تعالی است جل جلاله چنانچه در
کتاب کافی از ابو حمزه روایت میکند که گفت امام محمد باقر علیه السلام که غیر از این
نیست که عبادت خدا میکند کسی که معرفت الله حاصل کرده باشد فاما کسی که معرفت
حاصل نکرده باشد پس جز این نیست که عبادت او از روی ضلالت و حیرانیست
گفتم فدایت شوم معرفت الله چیست فرمود که تصدیق الله عز و جل و تصدیق رسول صلی الله
علیه و آله و موالات علی و اقتدا و پیروی آن حضرت و پیروی ائمه علیهم السلام
~~پیروی آنحضرت~~ و تبرا و بیزاری کردن از دشمنان ایشان چنین است
حصول معرفت خدای عز و جل و نیز در حدیث طویلی که مرویست از امام جعفر
صادق علیه السلام که اول و آخر آن از خوف اطناب نوشته نشد مذکور است
که فرمود که هیهات هیهات فوت شدند قومی و مردند پیش از آنکه هدایت
یابند و ظن ایشان این بود که ایمان آورده اند و حال آنکه شرک آورده

نترک

نترک شد و از حقیقت که خود ندانسته اند زیرا که کسی که داخل بیوت از ابواب شود هدایت
یافته است و کسی که از غیر در خواهد که داخل خانه شود سبیل ضلالت اختیار کرده است
و حضرت عزت متصل کرده اطاعت ولی امر خود را با طاعت رسولش و طاعت رسولش را
با طاعت خودش پس کسی که ترک طاعت والیان امر کند اطاعت خدا و رسولش
نکرده است تفسیر این حدیث انا مدینة العلم و علی بابها معلوم است و نیز در
همین کتاب از صادق آل محمد علیهم السلام منقولست که فرمود که ابا کرده و نخواسته
خدای تعالی که جاری گرداند اشیا را الا باسباب پس گردانیده است از
برای هر چیزی سببی برقرار داده است از برای هر سببی شرحی گردانیده است
از برای هر شرحی علمی قرار داده است از برای هر علمی بابی ناطق پس معرفت خدا را حاصل
کرده است کسی که معرفت او را کسب نموده باشد و جاهل او شده کسی که تجاهل نموده باشد
~~و جاهل او شده کسی که تجاهل~~ پس آن باب ناطق رسول الله است صلی الله علیه و آله و اهل
بیتم و در تفسیر علی بن ابراهیم بسند متصل از ابو ذر الاسلمی روایت که گفت شنیدم از رسول
صلی الله علیه و آله که میگفت در علی علیه السلام را که یا علی مر بستی که خدای ترا قرین من ساخته
در هفت موطن اما اول آن شبی بود که مرا به آسمان سیر فرمود جبرئیل مرا گفت که کجاست
برادرت گفتم او را در ورای خود واگذاشتم جبرئیل گفت از خدا طلب نما تا او را برای
تو حاضر سازد پس از خدا خواستم در آنجا مثال تو با من بود و ملایکه صفها زده بودند
پس گفتم یا جبرئیل کیستند اینها گفت اینها آنهایند که مباهات میکند خدای تعالی با ایشان

علمی

در روز قیامت پس نزدیک ایشان شده تکلم کردم بآنچه شده و بآنچه خواهد شد تا
روز قیامت دوم آن در حین بود که مرا سیر آسمان فرمودند در مرتبه دویم
پس گفت جبرئیل مرا که کجاست برادرت گفتم که واگذاشتم او را در ورای خود
گفت از خدا درخواه تا او را برای تو آورد پس از خدا خواستم و در آن وقت
مثال تو با من بود پس از آن کشف حجاب از هفت آسمان شد تا اکثر مشاهده نمودم
ساکنان و عامران آسمانها را و موضع هر ملکی را در آنها و سیم آن وقتی بود که مبعوث
بر جن شدم پس جبرئیل مرا گفت که کجاست برادرت گفتم در پس خود واگذاشتم
او را گفت از خدا درخواست تا او را برای تو حاضر سازد پس از خدا درخواست
نمودم پس تو در آن وقت با من بودی چیزی نگفتم مر ایشان را و ایشان از من
نشناختند چیزی الا که تو از ایشان شنیدی و چهارم آنست که مخصوص لیلت قدر شدیم
که غیر از ما احدی را این کرامت نشده است و پنجم آنست که دعا کردم و از هر چه از
خدا خواستم برای تو عطای من نمود الا نبوت را بدرستی که حضرت حق سبحانه و تعالی
فرمود که یا محمد پیغمبری را مخصوص تو نمودم بتو ختم کرده ام و اما ششم وقتی که سیر
آسمانم فرمودند حضرت عزت پیغمبران را بر من جمع نمود برای ایشان امامت نمودم
و مثال تو نیز در خلف من بود و هفتم آنست که هلاکت احزاب در دست ما بود و نیز
در همین کتاب مذکور است که فاطمه زهرا علیها السلم را احدی خطابت نمود
الا آنکه آنحضرت اعراض نمود تا آنکه همه از دعا مایوس گشتند پس چون اراده تزویج

علی علیه السلم نمود آن سرهنان را بنهان بفاطمه علیها السلم بیان ساخت فاطمه فرمود
که یا رسول الله تو اولای بآنچه بخاطر مبارکت رسیده غیر آنکه زنان قریش خبرها
میگویند حضرت فرمود که یا فاطمه ندانسته که خدای تعالی بر دنیا مشرف شده مرا از جمیع
عالمیان اختیار نمود پس از آن اطلاع دیگر نمود و علی را بر رجال عالمیان اختیار
کرد بعد از آن بار دیگر مطلع شد ترا بر زنان عالمیان اختیار نمود یا فاطمه و فرمود
که مرا سیر آسمان فرمودند در صخره بیت المقدس دیدم که نوشته شده بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره قوت دادم او را بسبب
وزیرش و یاری کردم او را بسبب وزیرش گفتم جبرئیل علیه السلام را که وزیر
من کیست جبرئیل علیه السلم گفت علی بن ابی طالب پس از آنکه بسدرة المنتهی رسیدم
دیدم که بر آن نوشته اند که لا اله الا انا وحدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره گفتم
مر جبرئیل را که وزیر من کیست گفت علی بن ابی طالب پس از آنکه از سدرة المنتهی گذشتم
منتهی شدم بعرش رب العالمین سبحانه یافتم در هر قایمه از قوایم عرش که نوشته بود انا
الله لا اله الا انا محمد حبیبی ایدته بوزیره و نصرته بوزیره بعد از آن که داخل جنت
شدم دیدم شجره طوبی را که اصل آن در منزل علی بود و در جنت هیچ قصری و منزلی
نبود الا آنکه در آنها شاخی از آن شجره بود و در اعلای آن شجره سفطها پر از حلها
بود از سندس و استبرق که برای هر بنده مومن هزار هزار سفط مقرر شده و بود در
سفطی صد هزار حله بود و بود وسط آن ظل ممدود و عرض آن مثل عرض سموات

وارض است که مهیا شده بود از برای کسانی که ایمان بخدا و رسول او آورده اند
و رفتار مینماید در آن سایه سواره صد سال و بانتهای آن نمیتواند رسید که بمعه ظل
ممدود و از آن خبر میدهد و در اسفل آن شجره ثمار و طعام اهل جنت است که بجاهای
ایشان سایه انداخته و در هر شاخی که حکی از شاخهای آن هزار رنگ از میوه هاست
از آن میوه های که در دنیا دیده اید از آنچه ندیده اید و از آنچه شنیده اید و از آنچه
نشنیده اید و هر میوه که از آنجا چیده شود بجای آن دیگری بر دمد لا مقطوعة ولا ممنوعة
و جاری میشود در پای آن شجره نهری که چهار نهر از آن جدا میشود که یکی من ماء غیر
آسن که بوی آن تغیر نمیابد و نهر من لبن لم یتغیر طعمه و نهر من خمر لذة للشاربین
و نهر من عسل مصفی یا فاطمه در بستی که خدای تعالی عطای من کرده است در شان
علی هفت خصلت اول کسیست که با من از قبر برمی آید و اول کسیست که با من
بر صراط وقوف میکند پس میگوید با آتش که این را بگیر و این را بگذار و اول کسیست
که با من لباس عزت پوشانیده میشود و اول کسیست که با من قرع باب جنت میکند
و اول کسیست که با من ساکن علیین میشود و اول کسیست که با من می آشامد من رحیق مختوم
ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون یا فاطمه این بزرگی و کرامت که شنیدی حق
ایزد تعالی عطا نموده و مر علی را در آخرت و مهیا ساخت از برای او در جنت که در دنیا
مال نداشته باشد فاما آنچه گفتی که او بطین است پس بدرستی که او مملو از علم است که
مخصوص گردانیده است خدای تعالی او را بدان و او کریم و بزرگ گردانیده از میان

امت

امت من و اما آنچه گفتی که او انزع و عظیم البطن است پس بدرستی که خدای تعالی خلق
کرده است او را بصفت آدم علیه السلام و اما درازی دستهای وی پس بدرستی که
خدای تعالی دراز گردانیده دستهای او را بواسطه آنکه بقتل میرساند مشرکان را بر تنزیل
قرآن و منافقان را از اهل بغی و طغیان و شکنندگان عهد و فاسقان بر تاویل قرآن
و بیرون می آرد خدای تعالی از صلب او دو سید جوانان اهل بهشت را و مزین میسازد
بسبب ایشان عرش خود را یا فاطمه مبعوث نگردانیده خدای تعالی پیغمبری را الا آنکه گردانیده
ذریت او را از صلب او و قرار داده است ذریت مرا از صلب علی اگر چنانچه علی
نبودی مرا ذریتی حاصل نشدی پس گفت فاطمه یا رسول الله بر احدی را اختیار
نمیکنم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله تزویج ایشان نمود و در آن حال ابن عباس
گفت بخدا قسم که اگر علی نبودی فاطمه را کفوی هم نبودی پس ازین احادیث
ثابت شد که ولایت قرین توحید و رسالت بلکه عین اوست و معرفت خدا
و رسول بی تولا و تبرا ممکن الحصول نیست بلکه بمصداق کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی کمال دین و تمام نعمت بولایت او حضرت عزت پذیرفت چنانچه در کتاب
کافی از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمود که امر کرد خدای تعالی رسول خود را
بولایت علی و نازل گردانید آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة را و امر نمود بولایت صاحبان امر پس ندانستند که صاحبان امر
کیست پس امر نمود خدای تعالی محمد را صلی الله علیه و آله که تفسیر کند برای ایشان ولایت

آنچنان که تغییر فرموده بود در روزه و زکوة و حج را و بعد از فروع این امراز
جانب حضرت عزت جلت عظمته حضرت رسول صلی الله علیه و آله دل تنگ شده
رسید از این کرامت از این مرتد شده تکذیب او کنند پس مراجعت به پروردگار
خود نمود ایزد تعالی به او وحی کرد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس ای رسول برسان آنچه را که نازل
شده و است بسوی تو از پروردگار تو و اگر نکنی پس نرسانیده رسالت او را و خدا
نگاه میدارد ترا از شر مردم حاصل آنکه خطاب با عتاب از جانب رب الارباب
در رسید که ولایت علی علیه السلم را بامت برسان که اگر نرسانی چنانست که هیچ رسالت
او را بجا نیاورده باشی و اندیشه مکن که خدا حافظ تست پس حضرت رسول اظهار امر
الهی کرده بولایت علی علیه السلم در روز غدیر خم قیام نموده پس فرمود که ندای صلوة
جامعه در داده نزد مردم جمع آمدند حاضران را امر فرمود تا این حکایت را بغایبان
برسانند حضرت باقر علیه السلم فرمود که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فریضه بعد از فریضه نازل میشد و ولایت آخر فرایض بود پس خدای تعالی نازل کرد
که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و گفت
که خدای تعالی میفرماید که بعد از این دیگر بر شما فریضه نازل نمیسازم و تحقیق که فرایض را
برای شما کامل کردانیدم و تفصیل این حکایت و تفسیر این آیات مذکوره در همین کتاب
در حدیث طویل مرقوم است لیکن این مختصر را چون گنجایش آن نبود برین قدر اکتفا

نمود

نمود و اما آن قسمی که تعلق به اعضا دارد و آنرا فروع دین گویند نماز یکی از آنهاست
و اذان و اقامه یکی از مقدمات مسنونه اوست پس اگر علی ولی الله که کمال دین تمام
ایمانست و منکر آن داخل کفار و مخلد در نیران است جزء مقدمه از مقدمات سنتی
فرعی نباشد مضرتی نداشته خواهد بود و دیگر اگر معنی تشیع پیروی حضرات ائمه
معصومین کردن است نه پیش خود مذهبی اختراع نمودن پس وقتی که ایشان صلوات الله
علیهم که حاکمان شرع انور اند خود چنین تعلیم نموده باشند رعیت را چون و چرا غیر
از فرمانبرداری چاره نیست و چگونگی اذان و فصول آن در کتب احادیث و فقه
مذکور است از آنجمله بر حدیثی مختصر که در کتاب من لا یحضره الفقیه از صادق آل محمد علیهم
السلم منقولست اختصار مینماید که آنحضرت برای حضرمی و کلیب اسدی حکایت اذان
بدین طریق نمود که الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله
حی علی الصلوة حی علی الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح حی علی خیر العمل حی علی خیر
العمل الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله لا اله الا الله پس نیست اصل اذان که در آن
زیاده و نقصان نیست ولیکن چون علی ولی الله در روز بان این حقیر است در اذان
بعد از اشهد ان محمدا رسول الله یکمرتبه با اشهد ان علیا ولی الله تلفظ نموده قصد آن
مینماید که کلمه ایمانست نه جزو اذان باید دانست که اگر چه گفته شد که اذان یکی از
مقدمات مسنونه نماز است اما نظر بحدذاتش فضیلت و ثواب بسیار دارد چنانکه در

فصول

مذکور از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که موذن را در میان
اذان و اقامت مثل اجر شهیدیست که در راه خدا بخون خود غلطیده باشد
پس حضرت امیر فرمود که مردم از برای اذان شمشیر بشمشیر خواهند شد حضرت فرموده
کلامی بر سبیل که بر ناس زمانی خواهد آمد که طرح بر ضعیفان خواهند کرد پس لحوم آن ضعفا
خدای تعالی بر آتش حرام خواهد گردانید و نیز در همین کتاب مرقوم است مذکور
از عبدالله بن علی که گفت که از بصره بار بسته متوجه مصر شده داخل شدم روزی
در بعضی از طرق شیخی طویل گندم گون سر و محاسن سفیدی که دو ثوب کهنه
پوشیده بود برخوردم گفتم این شخص کیست گفتند بلال مولای رسول الله صلی الله علیه
و آله است پس الواح خود را برداشته متوجه خدمتش شدم بر او سلام دادم
و جواب سلام داد گفتم یرحمک الله با من حدیث کن آنچه از رسول الله صلی الله
علیه و آله شنیده گفت چه دانستی که من کیستم گفتم تو بلالی موذن رسول الله صلی الله
علیه و آله چون اسم شریف آنحضرت را شنید گریان شد و من نیز گریان شدم تا آنکه
خلق بر ما جمع آمدند و ما گریه میکردیم پس از آن گفت که ای پسر از کدام بلادی گفتم
از اهل عراق بعد از آن تحسین نموده فرمود که بنویس و حدیث بسیاری در فضیلت
اذان و موذن بلال ذکر نموده داد او نوشته که ذکر آن طول دارد و از آنجمله آنست که
عبدالله گفت که زدنی یرحمک الله زیاده کن حدیث را و حدیث کن با من بهترین
آنچیزی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بلال گفت و یحک یا غلام قطع کردی

اینا ط

اینا طول را و گریه کرد و من نیز گریان شدم تا حدی که بر حال او رحم کردم بعد از آن فرمود
که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت
که هرگاه روز قیامت شود و جمع کند خدای تعالی مردم را بر صعید واحد میفرستد
بسوی موذنان ملایکه را که خلقت ایشان از نور شده و با ایشان لواها و علمها از نور
باشد و ملایکه شتران را که مهار ایشان از زبرجد سبز و پهلوهای ایشان از
از ذباشد کشان کشان بخدمت موذنان می آرند و موذنان بر آن شتران
سوار شده و بر پشت آنها بر پا قیام نموده و ملایکه از مهار شتران کشیده و ایشان
بصوت بلند اذان گویانند پس بسیار گریه کرده تا آنکه من نیز بگریه در آمدم و چون
ساکت شد گفتم که باعث گریه تو چه بود گفت و یحک بخاطرم رسانیدی چیزی را
که از حبیب خود و صفی خود صلی الله علیه و آله شنیده ام که میگفت قسم بکسی که مرا بحق
به نبوت مبعوث گردانیده است که چون موذنان بر خلق گذر میکنند در حالتی که
بر شتران ایستاده باشند میگویند الله اکبر پس هرگاه که چنین گویند از امت
ضجیجی و ناله خواهم شنید پس اسامة بن زید پرسید از آن ضجیج ~~و ناله خواهم شنید~~
~~پس اسامة بن زید پرسید~~ فرمود که تسبیح و تحمید و تهلیل است و هرگاه که موذنان
گویند که اشهد ان لا اله الا الله امت من میگویند که بلی در دنیا عبادت او کردیم
در جواب گفته میشود که راست گفتید و هرگاه گویند اشهد ان محمدا رسول الله
امت من خواهند گفت که این شخص بود که از جانب پروردگار ما جل جلاله رسالت

امده بود و او را ندیده بود و ایمان آورده بودیم در جواب ایشان گفته میشود
که راست گفتید همین کس است که بسوی شما ادای رسالت پروردگار نموده
و با و ایمان آوردید پس لایق و سزاوار بر خدای عز و جل آنست که جمع کند
میان شما و میان پیغمبر شما پس برسانند مؤذنان را بمنازل ایشان که در
منازلست چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بخاطر هیچ بشری خطور
نکرده بعد از آن بلال بمن التفات کرده گفت لا حول و لا قوة الا بالله اگر استطاعت
آن داشته باشی که نمیری الا آنکه مؤذن باشی چنان کن بعد از آن گفتم یرحمک الله
تفضل کرده بر من خبر ده که من فقیر و محتاجم و اما آنچه را که از رسول صلی الله علیه
و آله در صفت جنت شنیده و بلال در وصف جنت شروع نموده آن بجای
داشت طول درین مختصر نمی‌گنجد اما بلال خود بعد از حضرت برای احدی اذان نگفت
تا از دنیا رحلت نمود چنانچه در همین کتاب مرویست که چون قبض روح رسالت
پناه صلی الله علیه و آله شد بلال از اذان امتناع نمود و گفت که بعد از رسول
صلی الله علیه و آله از برای احدی اذان نخواهم گفت روزی فاطمه علیها السلام گفت
که خواهانم که صوت مؤذن پدرم را بشنوم این حکایت ببلال رسید پس
شروع در اذان نمود چون گفت الله اکبر الله اکبر فاطمه را ایام پدرش بخاطر
رسید و خود را از گریه ضبط نتوانست کرد پس چون بلال قول خود را باشهد ان
محمدا رسول الله رسانید فاطمه علیها السلام نعره زده برو در افتاده بیهوش گشت و مردم

بلال

بلال گفتند که بس کن که دختر رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت نمود و ظن بردند
اینکه مگر فاطمه وفات نمود پس بلال قطع اذان نموده باتمام نرسانید و فاطمه علیها السلام
چون بهوش آمد التماس اتمام اذان از او نمود بلال گفت یا سیدة النسوان میترسم
که تاب شنیدن صوت من نداشته باشی بر تو مضرتی رسد پس حضرت فاطمه علیها السلام
او را معاف داشت سؤال سی و هشتم در تزویج نساء و در حد عدد آن تا آخر الجواب
بدان ارشدک الله که در شرع شریف تزویج چهار زن بعقد دوام جائز است
و زیاده بر چهار حرام است و اما نکاح متعه و تصرف در کنیز حدی و عددی
ندارد بلکه موقوف بخواهش این کس است چندانکه خواهد اختیار دارد فائده
فی فضیلة التزویج باید دانست که در تزویج فضیلت بسیار است و در اختیار
عزوبت مضرت بسیار چنانچه در کتاب تهذیب الاحکام از صادق
آل محمد علیهم السلام مرویست که فرمود که مردی بخدمت پدرم علیه السلام آمد و پدرم
از وی پرسید که آیا تاهل اختیار کرده یعنی زوجه داری آن مرد گفت
نه پدرم فرمود که من دوست نمیدارم که دنیا و آنچه در وست از من باشد
و من یک شب را بی زوجه بسر برم بعد از آن فرمود که دو رکعت نمازی که مرد
متزوج گذارد افضلست از عبادت مرد عزبی که قایم اللیل و صایم النهار
باشد پس هفت دینار را عطای او نموده فرمود که این مبلغ را صرف نموده
تزویج نما پس از آن پدرم گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که زن بگیرید

که زن کردن باعث زیادتی رزق شماست و در همین کتاب از امام جعفر صادق
علیه السلام مرقوم است که فرمود که دو رکعت نماز مرد متزوج افضل است از
هفتاد رکعت نماز عزب و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مرویست فرمود که اردل ترین و خسیس ترین مردگان تمام عزبانند و نیز از
رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که اکثر اهل آتش عزبانند تنبیه بدان که
هر یک از زن و شوهر را در ذمت دیگری حقیست واجب و رعایت حقوق هر کدام واجب و
لازم چنانچه در کتاب کافی از اسحق بن عمار روایت میکند که گفت گفتم مر ابی عبد الله
علیه السلام را که چه حق است زوجه را بر زوج که هرگاه بجای آرد آنرا او را
محسن گویند فرمود که شکم او را سیر کرداند و بدن او را بپوشاند و اگر جاهلی
نماید او را ببخشاید و نیز مذکور است که فرمود که از خدا بترسید درباره
دو ضعیف یعنی یتیم و زن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
فرمود که جز این نیست که زن لعبتیست کسی که اختیار زن کند باید که او را ضایع
نگذارد و اما حق مرد بر زن بسیار است از آن جمله در کتاب مذکور از امام
محمد باقر علیه السلام منقولست فرمود که آمد زنی بخدمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و گفت یا رسول الله حق شوهر بر زن چیست فرمود که بر زن است
که مطیع مرد شده و عاصی نشود و از خانه او تصدق نکند الا رخصت او و روزه
سنتی نگیرد الا باذن او و اگر از خانه بی اذن او بیرون رود لعنت میکنند او را

ملایکه

ملایکه آسمان و ملایکه زمین و ملایکه غضب و ملایکه رحمت تا اینکه بخانه اش رجوع نماید
پس آن زن گفت یا رسول الله حق کی عظیم تر است بر مرد گفت حق پدرش پرسید
که کدام حق اعظم است بر زن فرمود که حق شوهرش آن زن گفت مرا هم بر او حقیست
مثل حق او بر من فرمود نه و نه از صد یکی زن گفت قسم بکسی که ترا بحق پیغمبری
فرستاده که مالک کردن من نخواهد شدن هیچ مردی ابدا یعنی تا زنده ام اختیار
شوهر نخواهم کرد سوال سی و هفتم در باب علاج زنایی که با زن بی شوهر برضای
او واقع شده و در حق الله و حق الناس بودن آن الجواب بدان حفظک الله
که چنین زنا حق الله است و اسقاط آن بحد شرعی میشود چنانکه گذشت یا بتوبه
فایده باید دانست که زنا را نتیجه بد بسیار است و زانی را مضرت دنیا
و عذاب آخرت بسیار چنانچه در کتاب کافی از ابی عبد الله و او از پدرش
علیهما السلم روایت میکند که فرمود که زانی را شش خصلت است سه در دنیا
و سه در آخرت و اما آن سه که در دنیاست آنست که نور روی را ببرد و مورث
فقر گشته باعث تعجیل فنا میشود و اما آن سه که در آخرت است غضب پروردگار
و بدی حساب و خلود در نار است و نیز از همین امام در کتاب مذکور است
که فرمود اجتماع کردند حواریون در نزد عیسی علیه السلام و گفتند ای معلم خیر ارشاد ما کن
پس گفت مر ایشان را که موسی کلیم الله امر میفرمود شما را که بخدای تعالی قسم دروغ
مخورید گفتند یا روح الله زیاده کن فرمود که بدرستی که موسی نبی الله امر میکرد

تنبیه

منقولست

و من امر میکنم شما را بخدا قسم بدروغ و راست مخورید

شما را اگر زنا مکنید و من امر میکنم شما را که زنا را بخاطر مگذرانید چه جای اگر زنا
کنید زیرا که مثل کسی که زنا را از خاطر گذراند مثل کسیست که در خانهٔ که مزین منقش
تمام شده باشد آتش افروزد و اگرچه خانه را آتش نسوزاند و لیکن دود زینت
او را فاسد میکرداند و عذاب زن زانیه بیشتر است چنانچه در همین کتاب از
همان امام مرقومست که گفت فرمود امیر المومنین صلی الله علیه و آله آیا خبر ندهم بشما از
زنای بزرگ گفتند بلی فرمود که آن زنیست که بفراش شوهرش بیگانه را داخل
کرده از زنا فرزندی آورده و بشوهر خود بسته و چنین زنیست که خدای
تعالی با او تکلم نکرده و نظر بروی نمی اندازد در روز قیامت و او را پاک نمیکرداند
و از برای اوست عذاب الیم و درین ابواب احادیث بسیار است اما همین
قدر این مختصر را کفایت باشد سؤال بسی داشتم در باب عدم نجاست مخالف
و نجس بودن یهود و نصاری و فرق در مابین ایشان الجواب بدان اطعمک الله که
جمعی که مخالفت اهل بیت علیهم السلام کرده اند و ایشان را امام ندانند و از دشمنان
ایشان تبرا ننمایند نظر بآخرت داخل کفار و مستوجب خلود نار خواهند ایشان را
با کفار فرقی نیست چنانکه در باب اول گذشت اما نظر بدنیا فرق در مابین ایشان و کفار
زیرا که ایشان مقر بشهادتین و منقاد احکام شرع اند و فایده این تسلیم ظاهر بودن
طاهر و محقون و محفوظ بودن خون و مال و عرض است که در دنیا عاید ایشان
چنانچه در کتاب کافی از قاسم صیرفی روایت میکند که گفت شنیدم از امام ناطق

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلم که میگفت که بسبب اسلام محفوظ میشود خونها یعنی
خون مقر بشهادتین حلال نمیشود و ادا کرده میشود امانت و حلال میشود بسبب اسلام
فرجها یعنی با ایشان نکاح جایز است و ثواب مشروط بایمان است و نیز در همین
کتاب از سفیان بن سمط مرویست که گفت پرسید مردی از حضرت صادق علیه السلم
که چه فرق است در میان ایمان و اسلام حضرت جواب نداد مرتبه دیگر در طریق
ملاقات واقع شده حضرت فرمود که و بیا کوچ و رحلت شما نزدیک شد گفت
بلی فرمود که در منزل با من ملاقات کن پس آن مرد بمنزل حضرت رفته بخدمتش مشرف
شد و پرسید که فرق چیست در مابین اسلام و ایمان پس فرمود که اسلام ظاهری
که مردم برانند شهادت ان لا اله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بجا
داشتن نماز و دادن زکوة و گذاردن حج است و روزه داشتن رمضان است
پس این مجموع عبارت از اسلام است و فرمود که الایمان معرفة هذا الامر حصول
ایمان بشناخت حضرات است پس کسی که بدین مجموع اقرار نموده بامامت
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نگرویده باشد او مسلمان مستحق وبال
وبال خواهد بود و کریمه قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا
ازین فرقه خبر میدهد ترجمه آیه کریمه اینکه گفتند اعراب که ما ایمان آوردیم بگو ای
محمد که ایمان نیاورده اید ولیکن بگویید که اسلام آوردیم و همین آیه را امام
علیهم السلام تلاوت نموده فرمود که کسی که زعمش این باشد که ایشان ایمان آورده بودند

توضیح

در آن زعم کاذبست و کسی که گوید که ایشان اسلام نیاورده بودند او نیز کاذبست
فایده باید دانست که هر جا که ایمانست اسلام نیز هست مثل شیعیان اهل البیت
علیهم السلام که ایمان را با اسلام جمع کرده جامع ظاهر و باطنند و میتواند بود که اسلام
باشد و ایمان نباشد مثل مخالفان ائمه هدی سلام الله علیهم که در ظاهر موصوف
بصفت اسلامند و در باطن از ایمان بی بهره بوده داخل کفارند و درین باب
نیز احادیث بسیار است از آن جمله در همین کتاب از فضیل بن یسار روایتست
که گفت شنیدم از ابی عبد الله علیه السلم که میفرمود که ایمان شریک اسلام است
و اسلام شریک ایمان نیست زیرا که ایمان آنست که در دل توقیری و تمکنی
یافته باشد مراد آنست که آنچه را بزبان از اصول و فروع اقرار کنند میل
تصدیق آن نموده باشند و اسلام آنست که بر وجه آن جاریست مناکح و مواریث
و محقون بودن خونها پس ایمان شریک اسلام است و اسلام شریک ایمان نیست
سوال سی و نهم در باب روزه دهه اول ماه محرم الحرام و علت تا وقت عصر گرفتن
روزه روز دهم و بعد از آن شکستن آن تا آخر الجواب بدان وفقک الله که جمعی
از مجتهدین استحباب روزه دهه اول ماه محرم الحرام را ذکر نموده اند و حدیث
در باب فضیلت روزه روز اول و نهم آن در کتب احادیث بنظر بنده رسیده
واما در باب روزه عاشورا احادیث مختلفه در ترغیب و کراهیت آن بسیار
واقع شده و شیخ ابو جعفر طوسی رحمة الله علیه از طرفین احادیث بسیار در کتاب

تهذیب

تهذیب الاحکام نقل نموده تطبیق و توفیق در ما بین احادیث مختلفه داده است
و ما از جهت اختصار از هر کدام حدیثی نقل کرده و ذکر توفیق شیخ علیه الرحمه
خواهیم نمود ان شا الله تعالی پس از جمله مرغب فیه حدیثیست که از امام
محمد باقر علیه السلم روایت میکند که فرمود که نزدیک شد سفینه نوح در روز عاشورا
بر جودی پس امر کرد نوح علیه السلم کسانی را که با او بودند از جن و انس بروزه
گرفتن آن روز و آن روزیست که حضرت تواب توبه آدم و حوا علیهما السلم را
پذیرفت و آن روزیست که شکافت خدای تعالی دریا را از برای بنی
اسرائیل و غرق کرد فرعون و فرعونیان را و آن روزیست که غالب شد درو
موسی بر فرعون و آن روزیست که متولد شد درو ابراهیم علیه السلم و آن روزیست
که غافر الذنب و الخطیات توبه قوم یونس را پذیرفت و آن روزیست که متولد
شد درو عیسی بن مریم و آن روزیست که در وی ظهور قایم علیه السلم خواهد بود واما
از جمله احادیثی که در کراهیت روزه آن روز واقع شده حدیثیست که از
جعفر بن عیسی روایت میکند که گفت پرسیدم از حضرت رضا علیه السلم از روزه
روز عاشورا و از مقاله مردم در این باب پس گفت که از روزه ابن مرجانه از من
سوال میکنی آن روزیست که روزه داشته است او را ادعیا از آل مروان
آل زیاد از برای قتل حسین صلوات الله علیه و آن روزیست که شوم گرفته است
او را آل محمد و شوم گرفته اند او را اهل اسلام و روزی را که شوم گرفته اند او را اهل اسلام

و فرمود باقر علیه السلام که آیا
میدانید که چه روز است آن روز

واهل آن بنا بر روزه گرفته او را تبرک دانست و روزه دوشنبه روز نحسیت که
خدای تعالی در آن روز قبض روح حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نموده است
و هیچ مصیبتی بال محمد نرسیده الا در روز دوشنبه پس ما او را شوم دانسته اعدای
ما در امبارک میدانند و روز عاشورا روزیست که حسین علیه السلام در روز
بقتل رسیده و این مرجانه او را مبارک دانسته و آل محمد سوکش گرفته ام
پس هر که آن دو روز را روزه داشته تبرک آنها جوید ملاقات خواهد کرد با خدای
تعالی در حالتی که دلش مسخ شده باشد و حشرش با کسانی خواهد بود که روزه آن
روزها را سنت قرار داده آنها مبارک میدانند و وجه توفیق در میان این
دو حدیث آنکه هر که در روزه روز عاشورا فضیلتی دیده تبرک آن را جوید و اعتقاد
برکت و سعادت آن نماید از بابت مخالفان خطا کار خواهد بود و الا که روزه
آن را بطریق حزن برای مصیبت رسول الله صلی الله علیه و آله و از روی جزع برای
محنتی که بعترهٔ او رسیده دارد در صواب خواهد بجا است که فقها گفته اند
که روزه روز عاشورا را در وقت عصر باید شکست تا صورت روزه بعمل نیاید
بلکه هیئت روزه نیز نباید کرد تا طمع ثواب روزه نمود و بمحض مراسم مصیبت آن روز
قیام نموده بطریق مصیبت زدگان از چیزهای لذیذ و شربها اجتناب نموده ام
زده باید بود تنبیه طریق مصیبت را از امام حزین علی بن الحسین زین العابدین
علیهما السلام آموخته در آن محنت اختیار تبعیت آنحضرت کرده اوقات عمر خود را

ور و نمودن او آن جماعت با حمیت جاهلیت را مشتمل بود ذکر فرمود چون تفصیل
آن باعث تطویل این مختصر بود اختصار نمود و در کتاب کمال الدین تمام النعمه
از ابن عباس روایت میکند که گفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم
که میگفت که بدرستی که خدای تعالی را ملکیست که او را دردائیل گویند و مر او را
شانزده هزار جناح بود که مابین هر جناحی تا جناح دیگر مسافت مابین زمین
و آسمانست پس روزی از خاطر گذرانید که آیا مافوق عرش پروردگار
ما جل جلاله چیزی هست پس عالم السر و الخفیات یکهزار جناح دیگر بال و پر برای
او افزود تا مجموع اجنحه او سی و دو هزار گردید بعد از آن فرمود که پرواز کن
پس آن ملک بمقدار پنجاه سال پرواز نمود با بتدا فایه از قوایم عرش نرسید
و تعب بسیار افتاده عاجز گشت و حضرت عزت بر او وحی کرد که ایها الملک بجای
خود رجوع نما که من عظیم و فوق من چیزی نیست و موصوف بمکان نیستم پس بال
و پر او مسلوب گشته از مقامی که در صفوف ملایکه داشت معزول گشت و از
قرب و عزت در حضیض خواری و مذلت افتاد پس چون شب ولادت سرادقات
آل عبا شهید کربلا حسین بن علی مرتضی علیهم التحیة و الثنا متولد شد و ولادت
او شب جمعه بود حضرت عزت مالک خازن النار را وحی کرد که آتش را فرد
نشانید و اهل آن را عذاب منما از برای کرامت مولودی که برای محمد متولد
شده و وحی کرد برضوان خازن جنان که جنان را مزخرف و مطیب

علوم

کرامت مولودی که از
برای هم
مولودی که برای محمد متولد شود در دار
دنیا و وحی کرد بملایکه صفحه

ساز از برای محمد متولد شده در دار دنیا و وحی کرد بحور عین که خود را مزین
گردانیده یکدیگر را زیارت نمایند برای کرامت قیام نموده به تسبیح و تحمید
و تمجید و تکبیر مشغول باشند از برای کرامت مولودی که برای محمد متولد شده
در دار دنیا و وحی کرد بجبرئیل این را که بر زمین از برای تهنیه محمد نازل شو
با هزار قبیل از ملایکه و هر قبیلی هزار ملک باشند با اسبهای ابلق با زین و لجام
که بر آنها قبهای در و یاقوت باشد و با ایشان ملایکه باشند که ایشان را روحانیون
گویند و در دستهای ایشان حربها از نور باشد پس ملایکه را فرمود که بر محمد مبارک
باد بگویید و ای جبرئیل خبر ده محمد را که من نام او را حسین کردم و بعد از تهنیه عزا
بزن و او را بگو یا محمد شرار امت تو او را بقتل خواهند رسانید و ویل از برای قاتل او و ویل

از برای و

سایر بر تو و ویل از برای قاید او است و من از قاتل او بری و قاتل او نیز از رحمت من بری است
زیرا که هیچ گناه کاری روز قیامت نخواهد بود الا آنکه گناه قاتل حسین از آن عظیم
خواهد بود و قاتل حسین داخل آتش میشود با کسانی که گمان برده‌اند که با خدا خدای
دیگر هست و هر آینه اشتیاق آتش جهنم زیاده است بقاتل حسین از اشتیاق
مطیعان خدا بسوی جنت پس جبرئیل علیه السلم از آسمان نزول میفرمود تا آنکه
در آسمان دنیا گذشت جبرئیل افتاد و دردائیل گفت ای جبرئیل امشب چه
خبر بود در آسمانها اگر قیامت بر اهل دنیا قیام نموده فرمود که نه ولیکن متولد
شد مر محمد را مولودی در دار دنیا و بدرستی که ایزد تعالی مرا فرستاد

تا او را

او را تهنیت حضرت او آورده بکنارش وضع نمودم پس ادرار کرده قطره از آن
بر دامن مبارک آنحضرت چکید و من تعرض کردم و او بگریه در آمده حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گفت که آهسته باش ای ام الفضل که لباس من شسته میشود و
بدرستی که بدرد آوردی فرزند مرا یعنی علاج لباس شستن میتوان کرد اما از
عهده گریه او نمیتوان آمد پس او را واگذاشتم از پی آب بردن رفتم و بعد از
مراجعت آنحضرت را گریان دیدم و گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست فرمود
بدرستی که جبرئیل آمد و مرا خبر داد که ظالمان امت فرزند مرا بقتل خواهند رسانید
مراد از این خبر آن باشد که تو تاب تعرض ام الفضل و گریه او نداری پس چگونه
خواهد بود حال در زمانی که آن مظلوم غریب بی یار و غمخوار العطش گویان در دشت
کربلا به تیغ ستم اعدا مقتول گردد صاحب کتاب گوید که چون از مولد حسین علیه السلم
یکسال گذشت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله دوازده ملک با صور مختلفه نازل
شدند بطریق معصیت زدگان با رنگ افروخته و بال دریده و پرهم شکسته و از هم
پاشیده گفتند یا محمد بر فرزند تو حسین واقع خواهد شد آنچه بهابیل از قابیل واقع شد
و هیچ ملکی در آسمان نماند الا اینکه نازل شده بحضرت عزای وی داد و از ثواب
و فضیلت تربتش بعرض حضرت میرسانید و حضرت میگفت اللهم اخذل من خذله
واقتل من قتله و لا تمتعه بما طلبه چون از عمر شریف آن امام معصوم دو سال گذشت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسفری خروج نمود و در اثنای طریق الستاد و انا لله

وانا الیه راجعون گویان هر دو چشم مبارکش اشک ریزان گشت چه پرسیدند
فرمود که اینک جبرئیل خبر رسید مرا از زمینی که در شط فرات که او را کربلا گویند در آن
زمین یوزده بیدوام حسین بن فاطمه را خواهند کشت گفتند یا رسول الله کی مرتکب
این امر خطیر خواهد شد فرمود که مردی که او را یزید گویند که محل شهادت و مکان
دفن او را مشاهده مینمایم پس از آن سفر مغموم و محزون برگشته بر منبر صعود فرمود
خطبه و مواعظ ادا نمود در حالتی که حسن و حسین در برابر آنحضرت ایستاده بودند
بعد از فارغ شدن از خطبه دستی بر سر حسن و دستی بر سر حسین نهاد و منع نموده سر بسوی
آسمان برداشته گفت بار الها من محمدم بنده تو و پیغمبر تو و این دو نور دیده
پاکیزه ترین عترت و مختارترین ذریت و اصل در نسبت منند و کسانی اند که ایشان را
در میان امت وا میگذارم و درستی که جبرئیل مرا خبر داد که این فرزند من مقتول
و مخذول خواهد شد بار الها قتل او را بر و مبارک کن و او را از سادات شهدا
گردان اصحاب چون استماع این حکایت غم انداز و شکایت جگر سوز کردند
همه شیون در آمدند و حضرت فرمود که امروز میگرید اما فردا انصارش کوتاهی
نمود پس رنگ مبارکش تغیر کرده رخسار گلگونش از دهشت زرد گشته از روی زبان
رجوع نمود خطبه مختصری بیان نمود و گفت ایها الناس انی قد خلفت فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی و حدیث طویلی که بر نصیحت امت و سفارش عترت
و حکایت روز قیامت و در کنار حوض در رود علی و تسلیم رایت و علم بر آنحضرت

کوتاه

ورد

زمان طویلی گشت نمود بعد از آن سر بالا کرده گفت ای شمس خدا پرده حرمت مرا
کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی کردی آنچه کردی گفتم یا حضرت
شمشیر نزدم و طعنه نیزه بکار نبردم و کمان دارب نمودم فرمود که راست گفتی ولیکن
باعث کثرت سواد بودی نزدیک من شو پس نزدیک شدم ناگاه در پیش
آنحضرت طشتی دیدم پر از خون فرمود که این خون فرزند من حسین است بعد از آن
میلی فرو برده بچشمم کشید چون بیدار شدم خود را نابینا یافتم یقین که حال و مال
کسانی که خصم ایشان رسول الله صلی الله علیه و آله باشد چنین و بدتر از این خواهد
بود و اعمال صالحه نفعی برد زیرا که ایشان نخشیده از رحمت و مغفرت الهی مایوس
و نا امید گشته و رعذاب ابدی مخلد خواهند بود چنانکه در کتاب مذکور از ابن ابیعه
روایت کرده که گفت روزی در طواف بیت الله الحرام بودم و در آن اثنا مردی
در مطاف دیدم که میگفت اللهم اغفر لی و انی لا اراک فاعلا بار الها مرا بیامرز اگر چه میدانم
که نخواهی آمرزید پس با او گفتم که چنین مگو که اگر گناهان تو مثل قطرات باران و برگ
درختان باشد استغفار نمای حضرت غفور رحیم ترا خواهد آمرزید گفت پیش آی
تا از قصه خود ترا خبر دهم پس گفت بدان که ما پنجاه نفر بودیم از آن کسانی که با سر امام
حسین علیه السلام بشام میرفتند و حال آن بود که شبها سر آنحضرت را بتابوتی
وضع کرده در چهار طرف آن بشرب مشغول میگشتیم شبی بنا بر عادت اصحاب بشرب
نمود و مست گشتند و من از آن عمل خود را باز داشته هشیار میبودم پس چون

بهتر کمال خود را از بابت قلب با نقص عیار ما اظهار کرد اقتباس ظلمت از دل تمام
ظلمانی ما نمود و صورت عجیبی شنیده بر نقی هیچ مشاهده نمودم پس ناگاه درهای
آسمان گشوده و آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و نبی ما محمد صلی الله علیه و آله
و علیهم اجمعین نازل شدند و با ایشان جبرئیل علیه السلم و خلقی از ملائکه بودند
پس جبرئیل نزدیک تابوت شده سر مبارک آنحضرت را بیرون آورده و در سینه
خود ضم نموده و بوسه بر آن میداد و پیغمبران نیز چنان کردند و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله السلم علیکم با نبی گریان میگریست و اینها برا و عزا میدادند پس جبرئیل
گفت یا محمد حضرت عزت مرا امر کرده که مطیع تو باشم پس اگر امر فرمائی زمین را زلزله
فرموده زیر و زبر گردانم چنانکه بر قوم لوط کردم چنانکه حضرت فرمود که نه
یا جبرئیل ایشان را با من در دیوان الهی موقفیست در روز قیامت یعنی در آن
روز در دیوان عادل علی الاطلاق با ایشان مخاصمت خواهم نمود و داد مظلومان
از ظالمان گرفته خواهد شد بیت این انتقام گر نفتادی بروز حشر ❊ با این عمل
معامله خلق چون شدی ❊ آل نبی چو دست تظلم برآورند ❊ ارکان عرش را
به تزلزل درآورند ❊ بعد از آن ملایکه متوجه قتل ما شدند من گفتم الامان الامان
یا رسول الله حضرت رسول فرمود که اذهب لا غفر الله لک برو که خدای تعالی ترا
مغفرت نماید پس ای عزیزان نه تنها مصیبت فاطمه و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بعد از وقوع آن واقعه باید بود بلکه در زمان حیوة خود و پیش از تولد حسین علیه السلم

درین ماتمکده ماتم نشین این محنت بودند چنانکه در کتاب کلینی از صادق آل محمد
علیهم السلم روایت که فرمود که جبرئیل علیه السلم بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده
گفت یا محمد حضرت عزت بشارت میدهد ترا بمولودی که از فاطمه علیها السلام
متولد میشود و امت تو او را بعد از تو بقتل خواهند رسانید فرمود که یا جبرئیل
و علی ربی السلم مرا حاجت بمولودی نیست که از فاطمه متولد شود و امت
او را بعد از من بقتل رسانند پس جبرئیل علیه السلم عروج نموده فی الفور نزول
فرمود و گفت مثل آنچه گفته بود و باز حضرت در جواب فرمود که و علی ربی السلم
مرا حاجتی نیست به مولودی که بعد از من امت او را بکشند پس جبرئیل باسمان
عروج نموده باز نزول فرمود و گفت یا محمد حق تعالی سلام رسانیده بشارت
میدهد باینکه امامت و ولایت و وصیت را در ذریت او قرار دادم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود قد رضیت به رستی که راضی شدم پس
کسی بخدمت فاطمه علیها السلام فرستاد که حضرت مختار مرا بشارت داده و خبردار
گردانیده است بمولودی که از تو متولد شده امت او را بعد از من بقتل خواهند
رسانید حضرت فاطمه فرستاد که مرا در مولودی که امت او را بعد از تو بکشند
حاجتی نیست حضرت باز فرستاد که به رستی که حضرت بیچون امامت و ولایت
و وصایت را در ذریت او قرار داده فاطمه فرستاد که راضی شدم و آیه
حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ کُرْهًا وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلٰثُوْنَ شَهْرًا حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ

و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی
و ان اعمل صالحا ترضیه و اصلح لی فی ذریتی از این حکایت پر شکایت خبر میدهد
پس حامله شد مادر او از روی اکراه و وضع نمود او را از روی اکراه بواسطه
آن خبری که از قتل او شنیده بود و حمل او و مدت از شیر باز شدن او سی ماه
بود زیرا که مدت رضاع دو سالست و مدت حمل آنحضرت شش ماه بود و حضرت
صادق علیه السلم فرمود که مولودی بغیر از عیسی بن مریم و امام حسین علیه السلم شش ماهه
متولد نشد و امام حسین علیه السلم شیر فاطمه و شیر احدی را از زنان نخورد پس او را
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند آنحضرت انگشت ابهام خود را
بدهان مبارک او میداد و او انگشت آنحضرت را مص مینمود چندان که دو روز
و سه روز او را کافی بود پس نمو گوشت حسین علیه السلم از گوشت و خون رسول
صلی الله علیه و آله بود و در روایت دیگر زبان حضرت را میمکید و اکتفا بهمان
مینمود و شیر هیچ زنی را نخورده و در کتاب ملهوف از ام الفضل زوجه عباس
روایت میکند که قبل از مولد آنحضرت در خواب دیدم که گویا قطعه از گوشت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بریده و در کنار من گذاشتند پس هراسان
بیدار شدم آن خواب را بعرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدم فرمود
که درست دیده از فاطمه پسری متولد خواهد شد و من او را از جهت پرورش
تسلیم تو خواهم نمود ام الفضل گفت که چنان امر چنان شد که فرمود روزی

او را

بعرض او میرسانم پس ببعی تمام دوان دوان بخدمت آنحضرت رسیدیم و در برابرش
ایستاده گریان و نالان گفتم یا امتاه جحدوا و الله حقنا یا امتاه و جدوا و الله
شتمنا یا امتاه استباحوا و الله حرمتنا یا امتاه قتلوا و الله للحسین ابانا ای
بخدا که حق ما را منکر شدند جمعیت ما را تفرقه کردند ای مادر و الله حرمت ما را
مباح دانستند پدر ما حسین را بقتل رسانیدند گفت ای سکینه ساکن شو که دلم را پاره
نمودی پس پیراهنی بمن نموده گفت که این پیراهن پدر تست از خود جدا نمیکنم
تا در دیوان اعلی با خدا ملاقات نکنم و در همین کتاب از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله روایت کرده که هرگاه که روز قیامت شود فاطمه علیها السلم با جمعی از زنان
که انیس او باشند حاضر شود از جانب حضرت عزت خطاب در رسد که داخل
جنت شو در جواب خواهد گفت که داخل نمیشویم تا بدانم که بعد از من با فرزندم
چه کرده اند در جواب گفته میشود که ای فاطمه بقلب قیامت نظر کن چون فاطمه
بقلب قیامت نظر نماید نظرش بامام حسین صلوات الله علیه افتد با آن حالت
که از اعدا در طف کربلا با آنحضرت واقع شده مشاهده نماید بی اختیار بناله
در آید من نیز با او هم ناله شوم و ملائکه نیز با او هم شیون کنند پس دریای غضب
ایزدی از برای رضای او بتلاطم در آمده امر خواهد فرمود آتشی را که آنرا هبهب
گویند بدرستی که افروخته باشند او را هزار سال تا سیاه شده باشد که قتلهٔ
حسین علیه السلم را در حین پس آن آتش زبانه زند و کشندگان از عرصه قیامت

قاتلان حسین علیه السلام را برچند پس چون حوصلهٔ آنها وای ایشان کرده شوره و تهیق
و زفیر در آید وایشان با او هم زفیر و تهیق و ناله کرده و گویند بزبان خلیفه
خود پروردگارا چرا آتش را از بت پرستان آتش را بر ما واجب گردانیدی
جواب از جانب الله عز و جل در رسد که ان من علم لیس کمن لایعلم در ستی که کسی
دانسته باشد نیست مثل کسی که ندانسته و شما دانسته با عترت پیغمبر خود چنین کردید
پس بنا برین عذاب شما از ایشان اشد است الحمد لله که مآل حال و وبال افعال قاتلان
امام حسین علیه السلام نسبت با عترت بدو دشته آن کفار خواهد بود و در دنیا هیچ یک از ایشان
برادخود نرسیده و هر کدام بمحنتی گرفتار شده سال بسر نبردند چنانچه در کتاب مذکور از
ابن رباح روایت میکند که با مرد نابینایی که حاضر آن واقعه شده بودم ولیکن از طعن
نیزه و ضرب شمشیری و انداختن تیری واقع نشد پس بعد از وقوع آن واقعه بمنزل
مراجعت نموده نماز عشا بگذارده خوابیدم در خواب دیدم که شخصی آمده گفت
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ترا میطلبد گفتم مرا چه کار است با رسول الله
پس از سیم گرفته مرا کشان کشان برد ناگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را
دیدم در صحرائی نشسته و آستین ها از ذراعین بر مالیده حربه در دست دارد
و ملکی شمشیر آتشین در دست در برابر آنحضرت ایستاده اصحاب نسوهر القتیل
رسانیده و بهر یکی ضربتی که میزد آتش در و میگرفت پس مرا کشیده بخدمت حضرت رسول
رفته بزانو در آمده گفتم السلام علیکم یا رسول الله پس آنحضرت رد سلام من نکرد

قتلی امام حسین نشده ملاقات کرده
از وجه کوری از او پرسیدم گفت که ما
ده نفر بودیم که حاضر بودیم

زنان طویلی

صرف آن مصیبت جگرسوز و حکایت غم اندوز باید نمود و ابن طاوس علی
علیه الرحمه در کتاب ملهوف شمه از حال آنحضرت ذکر نموده از آنجمله از صادق
آل محمد علیهم السلام روایت میکند که فرمود که بدرستی که امام همام زین العابدین گریست
بر پدر خود چهل سال که در آن مدت صایم النهار و قایم اللیل بود و هر گاه
که وقت افطار میشد غلام طعام و شراب او را حاضر کرده در پیش آنحضرت
میچید و میگفت که یا مولای اکل نما در جواب میفرمود ابن رسول الله جایعا

کرقتل ۲

کشته و قتل ابن رسول الله عطشانا جگر گوشه رسول خدا گرسنه بتیغ ستم اعدا کشته شد
و نور دیده مصطفی تشنه بدام اجل بلا بسته گشت و مدام تکرار این کلام نموده میگریست
تا آنکه سیلاب سرشک آنحضرت با طعام و شرابش ممزوج میکردید و همیشه بدین منوال
میبود تا هنگام که مرغ روح اقدسش بآشیان مقدس توحید پرواز نمود و نیز یکی
از موالیان آنحضرت روایت کرده که گفت روزی آنحضرت برای خود به صحرا رفت
شد من نیز تابع شده از اثرش رفته او را بالای سنگی درشتی بسجده افتاده
یافتم و در جای که گریه و ناله او من میرسید ایستاده شمردم که بلبل زبانش در
گلستان توحید بکلمات لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله
ایمانا و صدقا ترنم نمود پس هنگامی که سر از سجده برداشت مشاهده نمودم که روی
مبارک و محاسن شریفش غرق سیلاب سرشک چشم گردیده گفتم که یا سید و سردار من

نزدیک نشد که زمان حزن منقضی شده بکاو گریه تو تخفیف یابد در جواب فرمود که چگونه
برستی که یعقوب ابن اسحق بن ابراهیم جدّ و پدرش و جدّش پیغمبر بودند دوازده
دوازده پسر بود یکی را خدای تعالی غایب کردانید پس از حزن سر یعقوب
سفید گشته پشتش از غم کج کرد دیده چشمش از گریه نابینا گشت و حال آنکه فرزندش
در دار دنیا زنده بود و من خود پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیت خود را
در خاک مذلت در صحرای کربلا بهلاکت افتاده و تیغ اعدا مجزوز الراس من القفا
منقطع الاعضا مشاهده نموده ام پس چگونه حزنم بآخر رسیده و گریه ام تخفیف
یابد و در روایت آمده که بعد از وقوع آن واقعه هایله در پیراهن امام مظلوم
یکصد و ده زخم تیر و نیزه و شمشیر شمرده اند و از امام جعفر صادق علیه السلم آیت
کرده که در اعضای شریف آن شهید غریب سی و سه طعنه نیزه و سی و چهار ضربت
شمشیر یافت شد و همین پیراهن در نزد فاطمه علیها السلم است و در همین
کتاب از سکینه دختر امام حسین علیه السلم روایت میکند که گفت بعد از نزول
اهل بیت بشام چون روز چهارم شد در خواب دیدم و خواب طویلی ذکر نمود
و در آخر آن گفت که دیدم خواتونی در هودج که دست بر سر وضع کرده میگذرد
پرسیدم که این مخدره کیست گفتند بنت محمد صلی الله علیه و آله و مادر پدرت
فاطمه زهرا است علیها السلم گفتم بخدا قسم که رفته این واقعه هایله را که از قوم تبه شد
ابا

تا او را مبارکباد گویم پس آن ملک گفت یا جبرئیل بحق کسی که مرا و ترا خلق کرده که
وقتی که بجهت نزول نمای سلام من برسان و بگوی مرا در راه که بحق این مولودی که بر تربت
باید که از پروردگار رخصت مسئلت نمای تا از من راضی گشته مقامی که مرا در صفوف
ملایکه است کرامت فرماید پس جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شده
مبارکباد گفت چنانکه خدای عز و جل فرموده بود و خبر اثیر ملعون را داد حضرت
فرمود که مرتکب این کار از امت من خواهد شد جبرئیل گفت بلی یا محمد پس حضرت
فرمود که ایشان امت من نیستند و من بیزارم از ایشان جبرئیل گفت من نیز
از ایشان بیزارم یا محمد پس حضرت رسول داخل منزل فاطمه علیها السلم شده مبارک
باد گفت و تعزیتش ملعون نیز بر مصیبت حسین علیه السلم داد و فاطمه گریان گشت
و گفت کاش او را نزاد و شهادت میدیدم که قاتل حسین در آتش خواهد بود و حضرت
فرمود که من نیز همین شهادت را میدیدم یا فاطمه و لیکن مقتول نخواهد شد تا آنکه
از ذریه او بعد از ولطهور بنا بنید بعد از آن فرمود که ایمه هادی بعد از من اینهایند
که ایشان مذکور میشود الهادی والمهدی والناصر والمنصور و
علی الحسن الحسین علی بن الحسین
والسفاح والنفاع الامین والموتمن اسما امام محمد تقی والقتال
محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر الرضا علی از قول شیخ افتاده بود علی بن محمد
والغلام الحسن من یصلی خلفه عیسی بن مریم القایم علیه السلم پس فاطمه علیها السلم از
الحسن بن علی القایم علیه السلم
گریه خاموش گشت بعد از آن جبرئیل علیه السلم قصه و پیغام ملک را بعرض حضرت رسول
صلی الله علیه و آله رسانید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله حسین علیه السلم را بهمان حالی که بخرقه پیچیده بود و نذر بر راست کرفته

یا محمد

گفت بار الها بحق این مولود که بر تست نه بلکه بحق تو که رب و پروردگار و محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب است که اگر چنانچه مر حسین بن علی و فاطمه را نزد تو قدری هست
از در دائیل راضی شده اجنحه او را باو رد نموده مقام او را در صفوف ملائکه کرامت او فرما پس حضرت غافر الذنب والخطیات تیر دعای آنحضرت را بهدف اجابت مقرون گردانیده دردائیل را بمرتبه اول رسانید والحال آن ملک در جنت
بولی و آزاد کرده حسین بن علی مشهور است پس از این احادیث معلوم شد
که سید انبیا و علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم در زمان حیوة خود مبتلا
این مصیبت بوده اند بلکه انبیای گذشته از این محنت غمین و از این مصیبت حزین
نشسته و بعضی در صحرا و اطراف زمین حیران گشته صرف عمر چنین مینمودند
در کتاب کافی از صادق آل محمد علیهم السلام مرویست که در تفسیر آیه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم فرمود که ابراهیم علی نبینا و علیه السلام حساب کرد و نظر کرد که چه بر سر حسین علیه السلام واقع شد [حیا نخوم]
لواقعه حسین علیه السلام افتاد و پس در کنج محنت بر اسم مصیبت آن حضرت قیام نموده
گفت من سقیم و در کتاب اکمال الدین و تمام النعمة از ابن عباس مرویست که
گفت در واقعه صفین با امیر المومنین علیه السلام بودم که در مابین فرات افتاد پس
آنحضرت گریه و آواز بلند گفت یا ابن عباس آیا میدانی که این چه جاست گفتم
نمیدانم یا امیر المومنین گفت اری اگر میدانستی چنانکه من میدانم از این مکان تجاوز
نمینمودی تا آنکه محاسن شریفش با خوناب دیده اش خضاب و سیل سرشکش

تا آنکه میگریستم مثل گریستن من پس گریه بسیاری کردم

از سینه

از سینه و سعیش جاری گردیده دامن گریه در آمده با او میگریستیم و او میگفت آه آه
مرا چه کار است آل ابی سفیان را و ال حزب الشیطان و اولیای کفره را
بعد از آن امام حسین را مخاطب ساخته گفت بر تو باد که صبر کنی یا ابا عبد الله بدرستی
که بدرت واقع میشود مثل انچه بر تو واقع خواهد شد از ایشان بعد از آن
آب طلبید و وضو ساخته نماز بسیاری کرد و بعد از انقضای نماز رجوع بگفتگوی
اول نموده در اثنا ساعتی خواب آنحضرت را ربوده بیدار گردید گفت یا ابن
عباس گفتم یا حضرت حاضرم فرمود که اگاه باش که انچه الان در خواب مشاهده
افتاده ترا خبر میدهم گفتم حشمت خوابید و دولت بیدار بوده واقعه خیر باشد
یا امیر المومنین فرمود که گویا من در خواب جمعی از مردان سفید ملاحظه نمودم که
از اسمان نزول فرمودند و با ایشان علمهای سفید بود و شمشیرهای سفید حمایل
کرده که حمایل آن لمعه ور بود و بر چهار طرف این زمین خطی کشیدند و نخل چندی
از پا در آمده دیدم که شاخهای آنها در خون درخشان و غلطان بودند و گویا که
حسین نجیل و فرخ و پاره دل و مغز استخوانم را دیدم که در دریای خون غرق شده
فریادرس میطلبید کسی بفریاد او نمیرسید و گویا که آن گوسفندان که از اسمان
نزول کرده بودند حسین را نداکرده میگفتند صبرا آل محمد رسول الله بدرستی که شما
و دوست بدترین مردم مقتول خواهید شد و اینک جنت مشتاق تست
یا ابا عبد الله بعد از آن مرا عزا داده میگفتند یا ابا الحسن بشارت باد ترا که

حضرت عزت در روز قیامت بسبب حسین چشم ترا روشن خواهد گردانید
پس از خواب بیدار شدم قسم بکسی که جانم در قبضه قدرت اوست که از دیدن
این خواب در وقت خروج بسوی اهل بغی الصادق ابوالقاسم صلی الله علیه
و آله خبر داده بود و این زمین کرب و بلاست که درو حسین و هفده نفر از
اولاد من و فاطمه مدفون خواهند گشت و هر آینه این زمین در آسمانها بارض
کرب و بلا معروفست چنانکه بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس مذکورات بعد از آن
فرمود که یا ابن عباس در حوالی این آهو طلبا یعنی پشک همچون مشک آهو این دشت را
طلب کن بخدا قسم که مخبر صادق هرگز بمن خبر دروغ نگفته و از من نیز دروغی
~~صادق هرگز بمن خبر دروغ نگفته و از من~~ صادر نشده و رنگ آن پشک مثل زعفران
زرد است ابن عباس گفت در پی طلب آن در آن صحرا گشتم پس آن را
مجتمعه دیده نزد او رسانیدم که یا امیرالمومنین بهمان صفت که وصف نموده بودی یافتم
فرمود که صدق الله و صدق رسوله پس برخواسته هر دو را گرفته و دو دامن
آمده آنها را برداشته بوییده و گفت که این همانست یا ابن عباس میدانی
که این چه ابعارست این همان ابعارست که عیسی بن مریم علیهما السلام او را بوییده
و حکایت آن چنانست که عیسی با حواریون برین زمین گذر کرد دید جمع آهوان را و
ایشان نیز گریان متوجه عیسی علیه السلام شدند پس عیسی علیه السلام نشست حواریون
نیز نشستند و عیسی گریست و ایشان نیز بگریه در آمدند اما ندانستند که چرا گریست

زمینها

وچرا نشست

وچرا نشست پس گفتند یا روح الله و کلمته چه چیز میگریاند ترا فرمود که آیا میدانید
که این چه زمین است گفتند نه فرمود که این زمینیست که در وی جگر گوشه
مصطفی و فرزند پسندیده و سرور سینه بتول زهرا که شبیه مادرم است مقتول
و مدفون خواهد گشت و تربت آن خوشبوتر است از مشک از آنست که مدفن
شاه شهید آنست و چنین است طینت جمیع انبیا علیهم السلام و این آهوان با من تکلم
نموده از حال خود خبر میدهند که از برای چرا اختیار این صحرا از جهت اشتیاق
بر تربت مظلوم کربلا نموده اند و اعتقاد ایشان این که باعث امان ایشان این
خواهد بود پس از آن این ابعار را بدست مبارک خود برداشته بوییده فرمود که
خوشبوی اینها از جهت خوشی بوی گیاه این زمین است بار الها اینها را باقی
گذار تا پدر او بوییده باعث عزای قتل آنحضرت گردد پس از برکت دعای آن
بزرگوار تا این زمان باقی مانده و زردی رنگ آن از طول زمانست و این زمین
کرب و بلاست پس حضرت امیر با آواز بلند گفت یا رب عیسی بن مریم بر قاتل
و حامل و بر معین دشمنان او بر خاذل مبارک مگردان پس گریه بسیار کرد
و ما نیز گریان بودیم و در اثنا گریه بر رو در افتاده بیهوش گشت بعد از زمان
طویلی بخود آمد و از آن ابعار برداشته بر گوشه ردای خود بست و مرا نیز
امر نمود تا چنان کنم ابن عباس گفت محافظت من آن را اکثر از محافظت بعضی
از فرایض بود و از طرف آستین بیرون نمیکشودم و همچنین میبود تا آنکه نسیمی از منزل
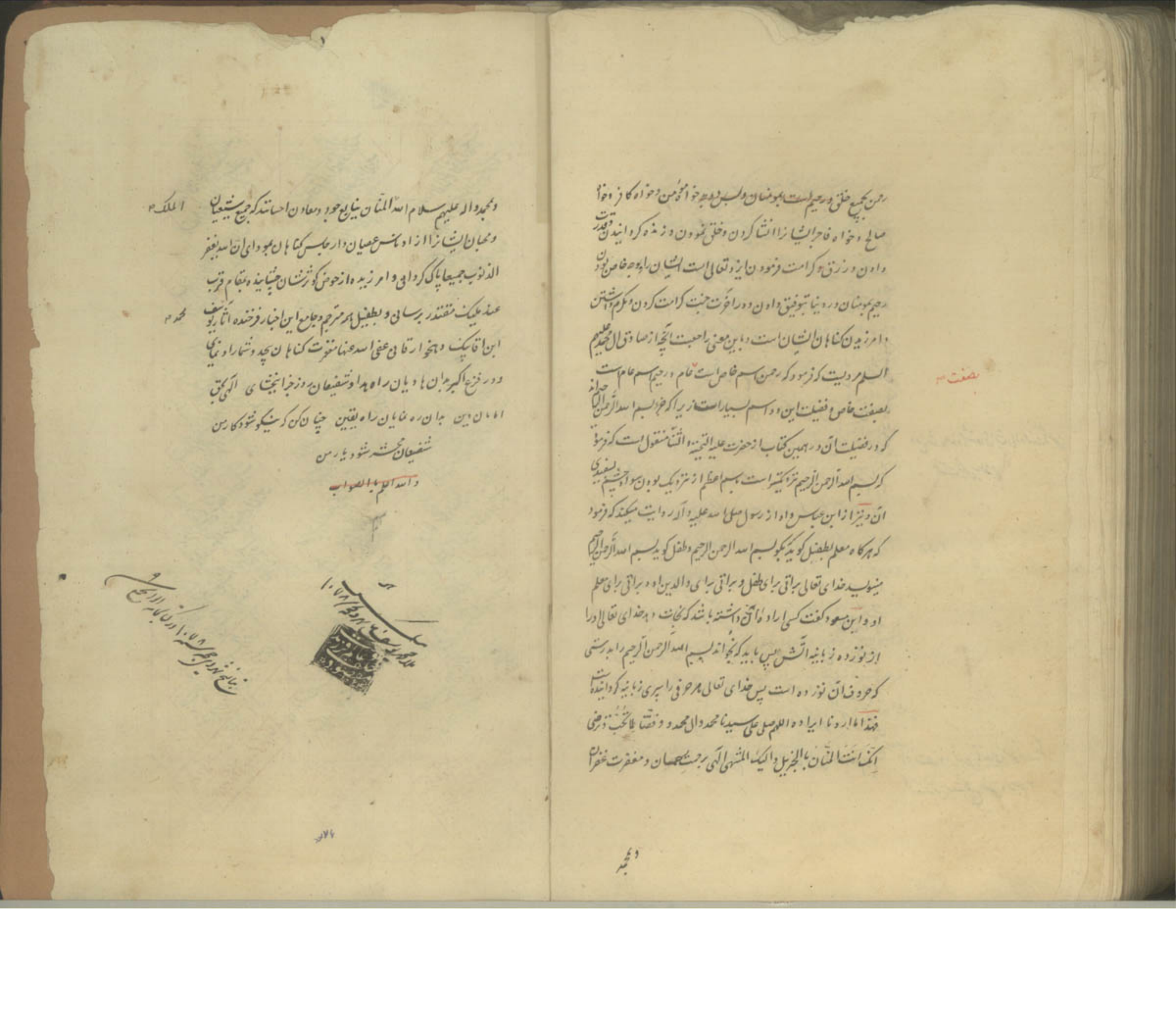
بعد از بیدار شدن از خواب دیدم که آن ابعار خون رخشان گشته آستینم
پر از خون گردیده و سیلان مینماید پس بگریه نشستم گفتم قتل و الله الحسین بخدا قسم
که در هیچ حدیثی علی علیه السلم دروغ نگفته و هیچ خبری مرا نداده الا اگر خیانت
شده زیرا که حضرت رسول او را خبر میداد بخبر چندی که غیرا و را خبر نمیداد پس جزع
و فزع کنان در وقت طلوع فجر نشستم و مدینه را عالم دیگر دیده طلوع شمس الطریق
دیگر مشاهده کردم و خون رخشان از حیطان مدینه روان دیدم و گریه کنان ندا دم
قتل و الله الحسین میکنیم پس از ناحیه بیت صوتی شنیدم که شیون کنان میگفت ابر وا
ال الرسول قتل فرخ البتول نزل روح الامین بکا و عویل پس آن شخص میگریست و من
نیز میگریستم و تاریخ آن روز را که ده هم محرم بود نوشتم و بعد از ورود خبر تاریخ را
موافق یافتیم و حدیث صوت را برکسانی که با آن حضرت بودند خبر دادم گفتند
بخدا که ما نیز معرکه همین صوت را شنیدیم و ندانستیم که جهت و انعقاد ما آن
بود که مکرا و خبر است صلوات الله علی الحسین و علیه و لعن الله علی قاتل الحسین
و الشیع علیه پس از خوف ملال و شرط اختصار این مختصر از شرح نوحه جن و ماتم
و شیون ملایکه و تغییر آیات که در شان آنحضرت و رجعت او در حال ظهور صاحب
امر علیه السلم نازل شده و اسراف نمودن کشته شدن جمیع عالم و رخون داد انتقام
از اعدای او خود را معاف داشت اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلم
و جعلنا الله و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من ال محمد صلی

علیه آل سوال چهلم در باب اسم رحمن که چرا الف از او در کتابت اسقاط مینماید الجواب
بدان یرحمک الله که کتابت لفظ رحمن بحسب عرف و عادت رسم الخط چنین شده
و این رسم مخصوص لفظ رحمن نیست بلکه بسیار اسم از اسما باین رسم یافت
میشود مثل ابراهیم و اسمعیل و اسحق و لقمن و حرث و سری الغیر از این مداشتند خواهم
بود و در احادیث و تفاسیر و سایر کتب خبری در این باب بنظر نرسیده فاما عزیز
من ابتدای این کتاب بتوحید الهی و ختم آن برحمت نامتناهی رحمن از روی اتفاق
خوب واقع شده پس بنابرین از کتاب مجمع البیان تحقیق معنی لفظ رحمن مناسب
این مقام است بدانکه الرحمن الرحیم در لغت دو اسمی اند که از برای مبالغه
و رحمن اشد از رحیم است و بعضی بر آنند که رحمن صاحب رحمت را و رحیم راحم را
گویند و تکرار آن از برای نوعی از تاکید است و اما قول کسی که لفظ رحمن عربی
نیست بلکه لغت دیگر است غیر و استدلال به کریمه و قالوا و ما الرحمن کرده اند که از
انکار گفتند که رحمن چیست صحیح نیست زیرا که این لفظ در میان عرب مشهور و در اشعار
ایشان مذکور است و تقدیم رحمن بر رحیم از جهت آنست که رحمن بمنزله اسم علمیت
از حیثیتی که موصوف بان نمیتواند بود غیر ذات واجب الوجود پس بنابرین واجبست
تقدیم رحمن بر رحیم زیرا که رحیم را بر ذات واجب و غیر او اطلاق میکنند و ابو عبید
هروی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود که گفت عیسی
بن مریم که رحمن رحمن دنیا و رحیم رحیم آخرت است بمومنان و بس و وجه عام بودن

وضع شده اند و اشتقاق ایشان از رحمت که بمعنی نعمت لیکن مبالغه در

۶ ب ۴

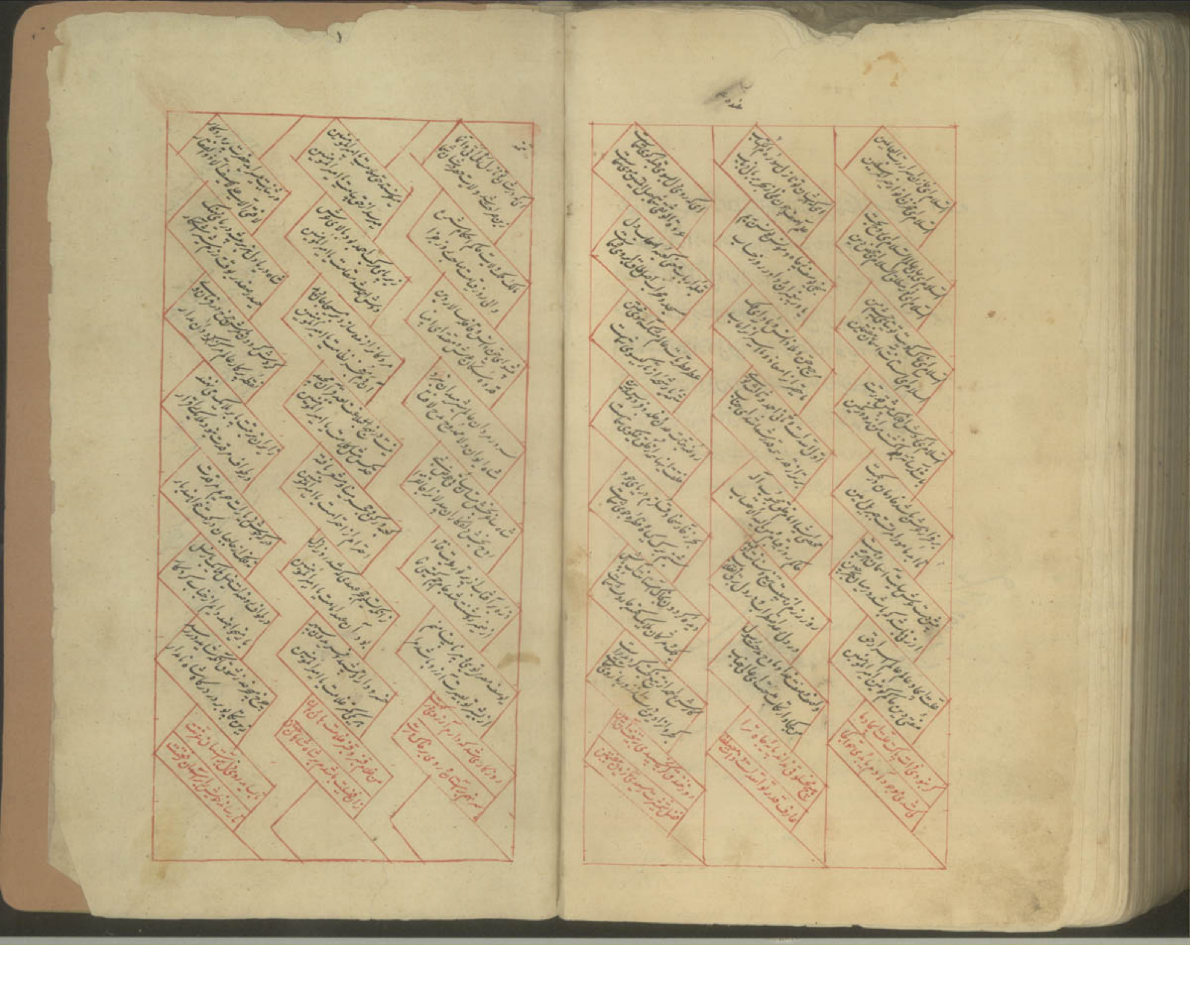
آخرت و از بعض تابعین منقول است که گفت رحمن است بجمیع خلق و رحیم ۲

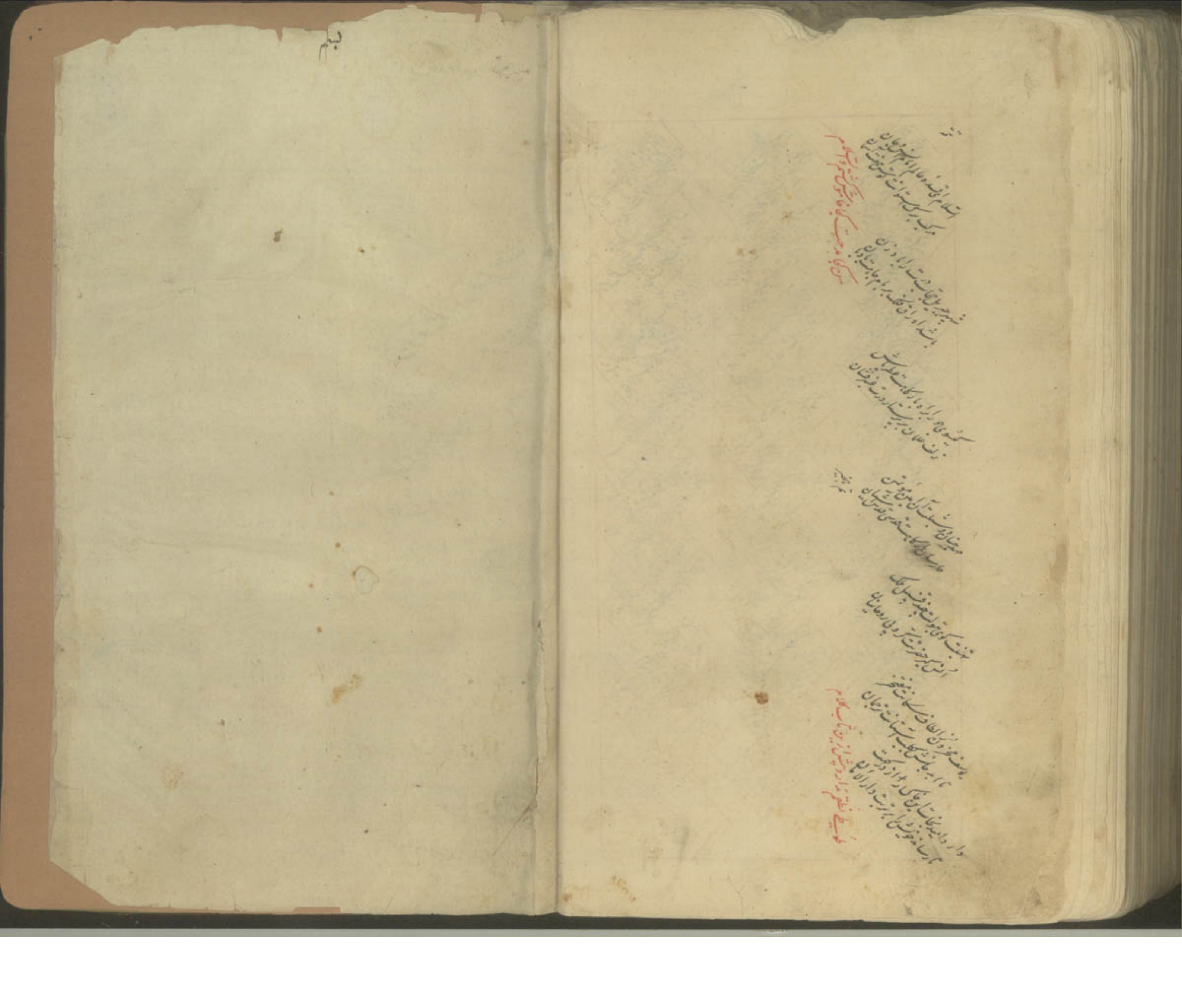


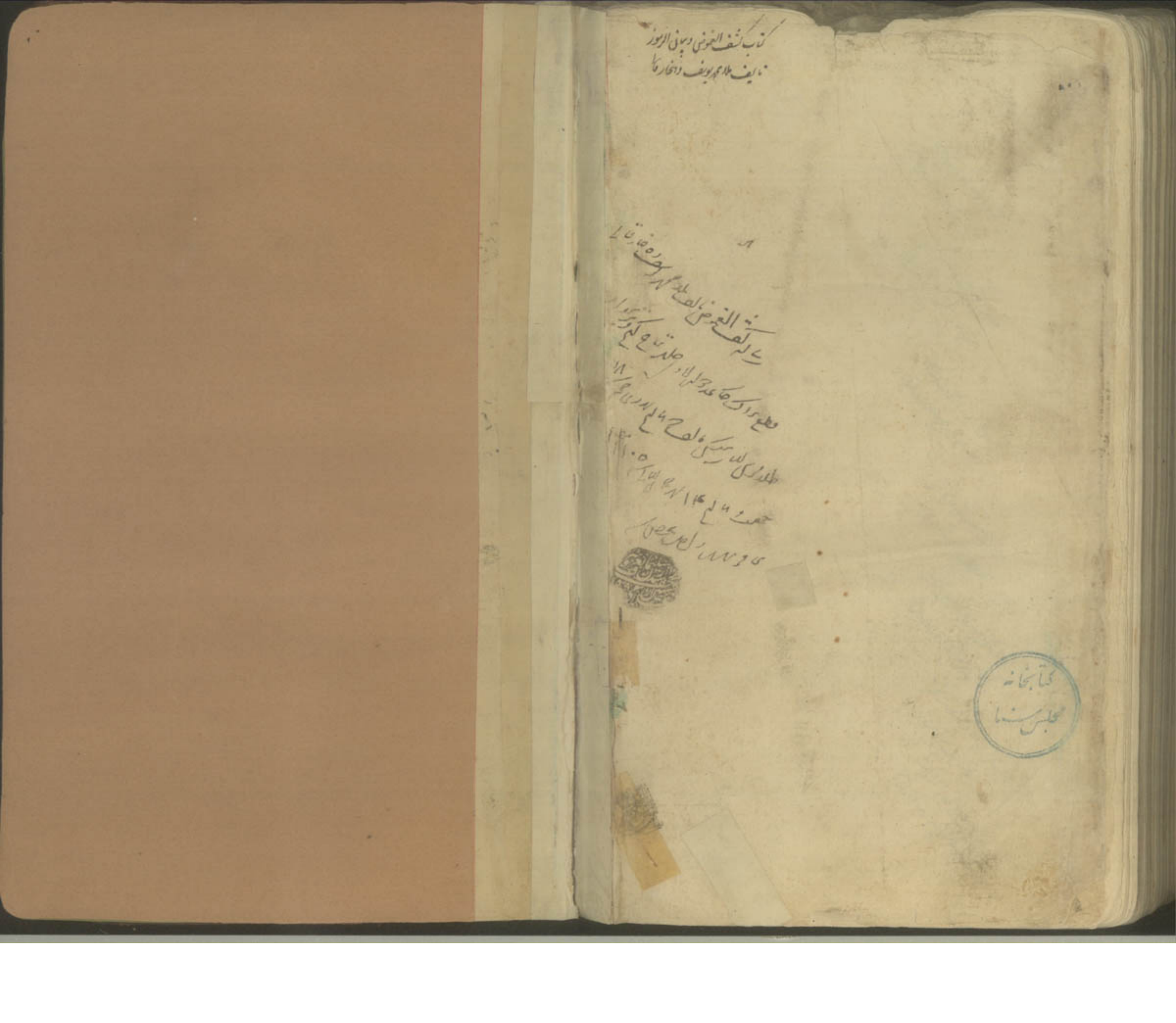
رحمن بجمیع خلق و رحیم است بمومنان و لیس قوله خواه مؤمن و خواه کافر و خواه
صالح و خواه فاجر ایشانرا انشا کردن و خلق نمودن و زنده گردانیدن و قدرت
دادن و رزق و کرامت فرمودن ایزد تعالی است ایشان را بوجه خاص بودن
رحیم بمومنان در دنیا بتوفیق دادن و در آخرت جنت کرامت کردن و مکرم داشتن
و آمرزیدن گناهان ایشان است و باین معنی راجعست آنچه از صادق آل محمد علیهم
السلام مرویست که فرمود که رحمن اسم خاص است بصفت عام و رحیم اسم عام است
بصفت خاص و فضیلت این دو اسم بسیار است زیرا که خود بسم الله الرحمن الرحیم
که در فضیلت آن در همین کتاب از حضرت علیه التحیة والثنا منقول است که فرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم از نزدیک بودن سواد چشم بسفیدی
آن و نیز از ابن عباس و او از رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود
که هرگاه معلم طفل را گوید بگو بسم الله الرحمن الرحیم و طفل گوید بسم الله الرحمن الرحیم
مینویسد خدای تعالی براتی برای طفل و براتی برای والدین او و براتی برای معلم
او و ابن مسعود گفت کسی اراده داشته باشد که نجات دهد خدای تعالی او را
از نوزده زبانیه آتش پس باید که بخواند بسم الله الرحمن الرحیم را بدرستی
که حروف آن نوزده است پس خدای تعالی هر حرفی را سپری زبانیه گردانیده است
فهذا ما اوردنا ایراده اللهم صل علی سیدنا محمد و آل محمد و وفقنا لما تحب و ترضی
انک انت المنان بالجزیل و الیک المنتهی الهی برحمت و احسان و مغفرت

و محمد و آله علیهم سلام الله المنان ینابیع جود و معادن احسانند که جمیع شیعیان
و محبان ایشانرا از اوساخ عصیان و از چرک گناهان بمودای ان الله یغفر
الذنوب جمیعا پاک گردانی و از زلال حوض کوثرشان چشانیده و بمقام قرب
عند ملیک مقتدر برسانی و بطفیل هر مترجم و جامع این اخبار فرخنده آثار یوسف
ابن آقا بیک و بهجوار رفاه عفی الله عنهما مغفرت گناهان بیحد و شمار او نمایی
و در فزع اکبر ... هادیان راه هدا و شفیعان روز جزا بخشای الهی بحق
امامان دین هادیان ره نمایان راه یقین چنان کن که نیکو شود کار من
شفیعان محشر شود یار من

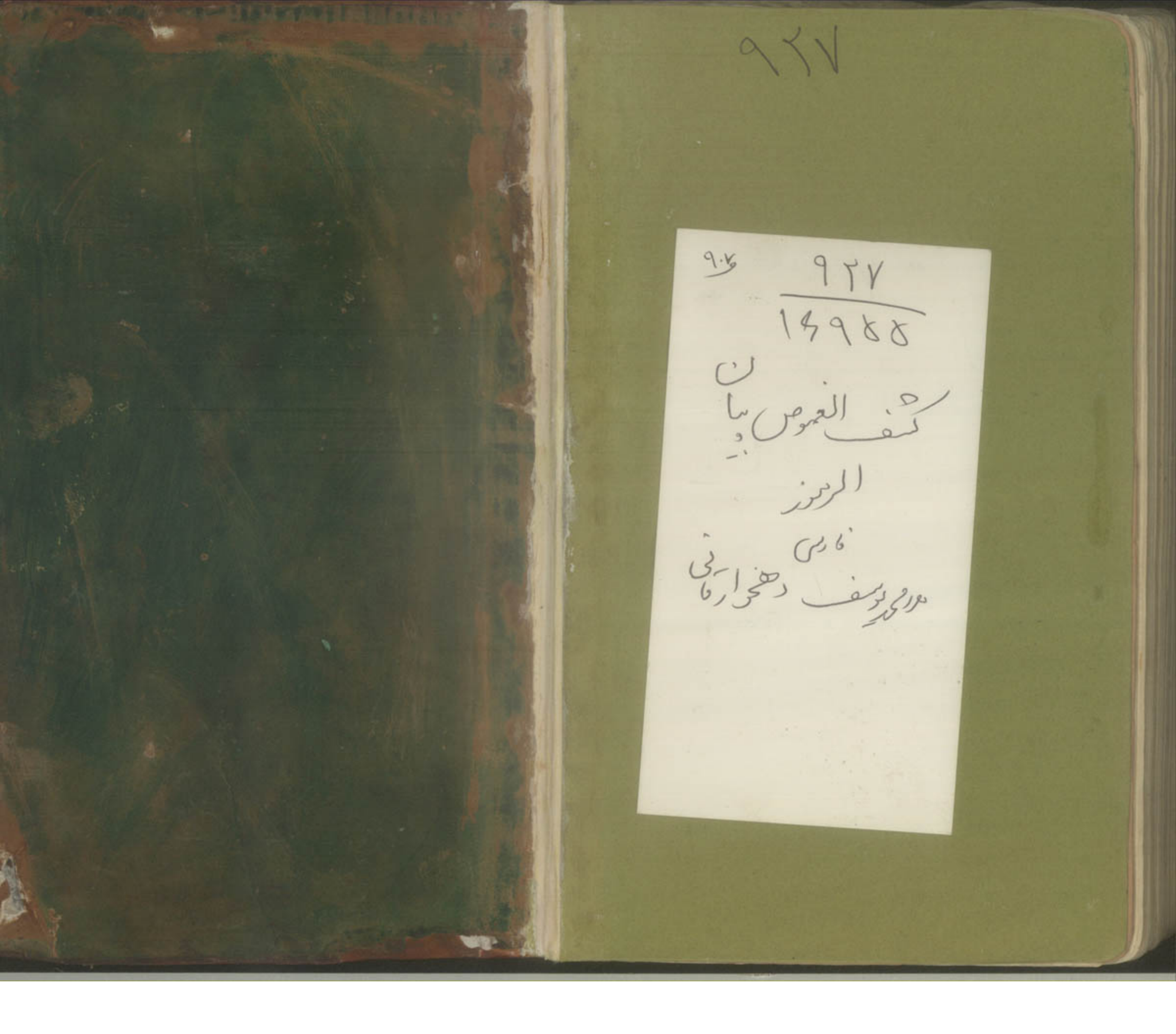
والله اعلم بالصواب






کتابخانه مجلس شورا





۹۲۷
۹۲۷
۱۶۹۸۵
کشف الغموض در بیان
الرموز
فارسی
مولی محمد یوسف دهخوارقانی

